

در باره سبک کار گمونیستی

مجموعه ای از مباحث سبک کاری و سازماندهی
منصور حکمت

فهرست مطالب:

مقدمه (از آذر ماجدی)

ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است

باز هم درباره شورا

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران در مورد کار قانونی و علنی "متن پیاده شده از روی نوار"

بحث کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی در جمع رادیو "متن پیاده شده از روی نوار"

پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر " گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم"

حزب کمونیست و عضویت کارگری قسمت اول

حزب کمونیست و عضویت کارگری قسمت دوم

حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی (۱)

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی (۲)

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی (۳)

درباره خطر آکسیونیسم در حوزه‌های حزبی

درباره سیاست سازماندهی کارگری ما سخنرانی در یک سمینار حزبی (۱)

درباره سیاست سازماندهی کارگری ما سخنرانی در یک سمینار حزبی (۲)

در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

سبک کار کمونیستی: یک جمع‌بندی مجدد (قسمت اول)

قطعنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر شورا، مجمع عمومی، سندیکا

کارگران کمونیست چه میگویند

کارگران و انقلاب

کارگری شدن حزب پاسخ به چند سؤال در جلسه وسیع گفت و شنود دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران ۲۶ اسفند ۱۳۶۴

کمونیستها و پراتیک پوپولیستی جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

مقدمه

امر سازماندهی و سبک کار کمونیستی یکی از مهمترین مسائل جنبش کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگری در سطح نظری دستاوردهای بسیار مهمی داشته است؛ موفق شد مارکسیسم را از زیر آوار تحریفات جنبش های طبقات دیگر بیرون کشد. این مهم نتیجه فعالیت های نظری منصور حکمت است. اما علیرغم دستاورد های بسیار ارزشمند تئوریک، در عرصه پراتیک، جنبش کمونیسم کارگری نتوانسته است بر سنت های سبک کار چپ سنتی قائل آید. لذا پراتیک و امر سازماندهی معضلات بسیاری را در مقابل جنبش ما قرار داده است. علیرغم دو دهه تلاش، بویژه توسط منصور حکمت، برای حاکم کردن سبک کار کمونیستی بر پراتیک مان هنوز بنظر میرسد که در ابتدای مسیر قرار داریم. منصور حکمت مباحث بسیار مهم و با ارزشی در زمینه سبک کار کمونیستی و سازماندهی کمونیستی تدوین کرده است. در طول فعالیت حزبی، سمینارهای متعددی بمنظور تفهیم این عرصه از کار برگزار کرده است. (نوارهای برخی از این سمینارها در سایت منصور حکمت موجود است.) اما سبک کار طبقات دیگر جان سخت به حیات خود ادامه داده اند.

منصور حکمت در پلنوم 14 حزب کمونیست کارگری سبک کار حاکم در حزب را عمیقا نقد کرد و بر لزوم نقد و عبور از آن تاکید نمود. این مباحث متأسفانه از طرف رهبری حاکم بر حزب کاملا نادیده گرفته شد. حزب اتحاد کمونیسم کارگری موجودیت خود را با عطف توجه ویژه به امر سازماندهی و سبک کار کمونیستی اعلام کرد. طی حیات یک ساله اش، حزب کوشیده است که با بازمانده های سبک کار غیرکمونیستی مقابله کند و سنت های نوینی را در عرصه سبک کار حاکم کند. چاپ این کتاب در مقطع اولین سالگرد حزب عملا تلاشی در این جهت است.

با انتشار مجموعه نوشته های منصور حکمت در زمینه سبک کار و سازماندهی کمونیستی در یک کتاب، حزب میکوشد توجه کادرهای کمونیسم کارگری را به این مقوله کلیدی در پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم کارگری جلب کند. جالب اینجاست که عمده این مباحث به قبل از تشکیل حزب کمونیست کارگری، حدود دو ده پیش بازمیگردد، اما با مطالعه آنها متوجه میشویم که تا چه حد به دوره ما، به فعالیت امروز ما، به فعالیت سازمانگرانه ما درون طبقه کارگر مرتبط است. اینجاست که به جان سختی سنت های طبقات دیگر درون جنبش مان متقاعد میشویم و لزوم تاکید و تلاش صد چندان برای ریشه کن کردن این سنن و جاری کردن سنت ها و سبک کار کمونیستی را درک میکنیم.

امید است که علاقمندان جنبش کمونیسم کارگری این کتاب را با دقت مطالعه کنند و وسیعا در میان فعالین جنبش و رهبران عملی کارگری پخش نمایند.

آذر ماجدی

18 مه 2008

ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است

نگاهی به خواستهایی که کارگران در طول چند سال گذشته، طی مبارزات خود مطرح کرده‌اند، نکته مهم، و یا در واقع نقطه ضعف و اشتباه مهمی را در کار کارگران پیشرو برجسته میکند. میگوییم کارگران پیشرو، زیرا این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل دادن به خواستهها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند و بدون شک در صورتی که این رفقا از یک خط اصولی و حساب شده پیروی کنند، جنبش کارگری گامهای بلندی به جلو بر میدارد.

اما این اشتباه چیست؟ دیده‌ایم که در میان خواستههای کارگران از دولت و کارفرما، یعنی در میان خواسته‌هایی نظیر کاهش ساعت کار، اضافه دستمزد، تعطیلی پنجشنبه‌ها، سود ویژه، اخراج مدیران حزب الهی و غیره، گاه و بیگاه خواست تشکیل شورا و سندیکا هم مطرح میشود. یعنی کارگران در مواردی از دولت و وزارت کار میخواهند که برای آنها شورا و سندیکا ایجاد کنند، و یا در موارد دیگری، کارگران از وزارت کار میخواهند که نماینده بفرستد تا بر "قانونی بودن" جریان انتخابات شورا و سندیکای آنها نظارت کند.

ما کمونیستها با اینگونه درخواست شورا و سندیکا از دولت مخالفیم. هیچ بخشی از طبقه کارگر به اندازه کمونیستها مدافع این نیست که کارگران سازمانها و تشکلهای علنی و توده‌ای خود را بوجود آورند. این لازمه پیشروی طبقه کارگر است. اما ما با این مخالفیم که کارگران تشکیل این تشکلهای، تشکیل شوراها و سندیکاها را از دولت و وزارت کار سرمایه‌داران درخواست کنند. ما با این مخالفیم که کارگران از دولت و سرمایه‌داران بخواهند که آنها را متشکل کنند و در اتحادیه‌ها و شوراها سازمان دهند. ما با این مخالفیم که کارگران با دست خود دولت را بر امر کارگران حاکم کنند و از او بخواهند که بر انتخابات کارگری "نظارت" کند و قاضی "صلاحیت" نمایندگان کارگران بشود.

ما میگوییم تشکیل شورا و سندیکا امر خود کارگران است و محتاج اجازه قبلی دولت و نظارت نماینده و یا بازرس موجب بگیر وزارت کار نیست.

اما هر سندیکالیست اصلاح طلب و استخوان خرد کرده‌ای که عمری به دنبال حقوق صنفی کارگران دویده باشد قطعا به این حرف ما اعتراض خواهد کرد. او خواهد گفت:

"این یک واقعیت است، و شما کمونیستها هم با آن موافقید، که کارگران به تشکیلات توده‌ای خود نیاز دارند. کارگران نمیتوانند دندان روی جگر بگذارند، شاهد کاهش روزمره دستمزدشان و افزایش فشار کار و محرومیت‌هایشان باشند و هیچ نگویند. و یک روز صبح ناگهان انقلاب کمونیستی کنند، حکومت کارگری بر سر کار بیاورند و همه آنچه را که شما کمونیستها در برنامه‌تان آورده‌اید عملی سازند. کارگران باید بطور روزمره برای بهبود اوضاع خودشان مبارزه کنند و این محتاج تشکلهای توده‌ای و صنفی کارگران است."

بله، تا اینجای بحث ما کمونیستها هم موافقیم... و نه فقط این، بلکه میگوییم تشکلهای توده‌ای کارگران تنها ابزاری برای بهبود اوضاع آنها نیست، بلکه همچنین میتواند زمینه‌ای برای بهتر و سریعتر متشکل شدن کارگران تحت سیاست انقلابی طبقه کارگر، یعنی سیاست کمونیستی باشد. ما کمونیستها نه فقط اصلاحات،

بلکه حتی انقلاب کارگری را بدون تشکل‌های توده‌ای گوناگون کارگران، یعنی بدون تشکلهایی که میلیونها کارگر را در خود جای بدهد عملی نمیدانیم .

اما دوست سندیکالیست ما از اینجا نتیجه میگیرد که :

“خوب اگر قرار است که تشکیلات توده‌ای کارگران، مثلا سندیکا دنبال خواستهای کارگران را بگیرد، باید با دولت و کارفرما طرف شود. دولت و کارفرما حاضر نمیشوند با تشکیلاتی که رسمیت قانونی نداشته باشد، صحبت کنند. بنابراین ما باید خودمان با زبان خوش از آنها دعوت کنیم که خودشان در تشکیل شوراهای سندیکاهای ما شرکت کنند. اجازه تشکیل آن را به کارگران بدهند و نماینده بفرستند و بر انتخابات آن نظارت کنند، تا بعد نتوانند باصطلاح دبه دربیابند و از مذاکره با نمایندگان سندیکا شانه خالی کنند...”

اتفاقا ما با همین نتیجه‌گیری مخالفیم. به این میگویند نتیجه‌گیری غلط از مقدمه چینی درست. به این میگویند دوستی خاله خرسه در حق کارگران. چرا؟ برای اینکه :

اولا، باید توجه کنید که هر اصلاحات و هر بهبودی، هر چند جزئی، در زندگی کارگران در جامعه سرمایه‌داری، نتیجه جنبی و فرعی مبارزه انقلابی آنهاست. اگر میخواهید دولت را به مذاکره با کارگران بکشانید، باید قدرت مستقل کارگران را در مقابل دولت و سرمایه‌داران علم کنید. هیچ دولتی، هر قدر هم که عوامفریب باشد، علاقه‌ای به مذاکره با کارگران حرف گوش کن و قانون طلبی که از پیش معلوم باشد دست به اعتصاب و تحصن و تظاهرات و عمل مستقیم نمیزنند، نخواهد داشت. خود شما چند بار شاهد بوده‌اید که دولت در مقابل کارگران شانه بالا انداخته و حتی دست به تهدید و رجزخوانی زده. اما هنگامیکه نیروی مستقل متمرکز و مصمم کارگران را در برابر خود دیده است، وقتی با تهدید و اعتصاب سراسری روبرو شده است، خود با سر دویده و حاضر به مذاکره با نمایندگان واقعی کارگران شده است. از طریق جلب رضایت دولت و کارفرما نمیتوان با آنها مبارزه کرد. کارگران باید قدرت خود را به آنها تحویل کنند .

در مورد تشکیل و رسمیت یافتن شورا و سندیکا هم همین قانون اساسی مبارزه طبقاتی حکمفرماست: اصلاحات نتیجه جنبی مبارزه انقلابی است و هر اصلاح و بهبود جزئی را نیز باید به نیروی همبستگی و رزمندگی طبقه کارگر به طبقه سرمایه‌دار و دولت او تحویل کرد. شورا و سندیکا ابزاری برای مبارزه کارگران در جهت کسب حقوق آنهاست. حقوقی که سرمایه‌داران آن را غصب کرده‌اند و به زبان خوش پس نمیدهند. از طریق جلب رضایت دولت و سرمایه‌دار نمیتوان ابزار مبارزه علیه آنها را بوجود آورد. هیچ دولت بورژوایی برای کارگران شورا و سندیکای واقعی تشکیل نمیدهد و راه انتخاب شدن نمایندگان واقعی و انقلابی کارگران را باز نمیگذارد. ما باید تشکل‌های توده‌ای و نمایندگان واقعی خود را به دولت تحویل کنیم. ما باید به نیروی همبستگی و اتحاد خود کارگران دولت و کارفرما را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند. این تنها نیروی خود ما، نیروی مبارزه متحدانه ماست که به تشکلهای ما رسمیت میبخشد و نمایندگان ما را صاحب "صلاحیت" میکند .

از این گذشته کسی که به خاطر بهبود اوضاع کارگران، با دست خود پای دولت را در امر طبقه کارگر به میان میکشد، حداکثر دوست نادان کارگران است. او منافع طبقاتی، پایه‌ای و سراسری کارگران را به منافع آنی و جزئی، که آنها معلوم نیست از راه مسالمت جویانه تا چه حد قابل دستیابی باشد، میفروشد. تمام مبارزه کارگران بر علیه سرمایه‌داران، مبارزه‌ای بر سر کوتاه کردن دست سرمایه و سرمایه‌داران از حیات اقتصادی و سیاسی کارگران است. مبارزه‌ای که تا ساقط کردن کل حاکمیت طبقاتی سرمایه‌داران بر جامعه باید ادامه

یابد. مبارزه‌ای که باید به تشکیل حکومت کارگری منجر شود. اما این دوستان کوتاه‌بین که فقط در فکر "قانونی کردن" شورا و سندیکا هستند، استقلال کارگران را به یک سندیکای اصلاح طلب و مورد اعتماد دولت و سرمایه‌داران می‌فروشند. وگرنه هیچ کارگر آینده‌نگر و آگاهی برای اینکه دولت فردا حاضر باشد بر سر چند درصد اضافه دستمزد با نمایندگان سندیکا صحبت کند و آنها را به رسمیت بشناسد، خودش امروز با دست خود پای دولت را به امور کارگران باز نمیکند و از دولت دعوت نمیکنند که بیاید و کارگران را مطابق میل خود سازمان بدهد و یا هر نماینده بی آزار و سر به زیر و یا حتی سازشکاری را که میخواهد از صندوق درآورد. با چنین شیوه‌ای، یعنی با مطالبه شورا و سندیکا از دولت و وزارت کار، هیچ چیز بجز سندیکای زرد طرفدار دولت و شورای اسلامی مجیزگوی جمهوری اسلامی نصیب کارگران نخواهد شد.

اگر میخواهیم شورا و سندیکای واقعی داشته باشیم و دولت را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند، راهش این است که خودمان رأسا دست بکار ایجاد شورا و سندیکا بشویم و به دولت و کارفرما و وزارت کار هم بفهمانیم که کارگران متحد، کارگران همبسته، توده‌های کارگران کارخانه، این شورا و سندیکا را شورا و سندیکای خودشان میدانند، یکپارچه از آن حمایت میکنند و اجازه نمیدهند مویی از سر نمایندگان و رهبران آن کم شود. اینجا هم این نیروی اتحاد و همبستگی خود کارگران است که میتواند دولت را به تسلیم وادارد.

نتیجه هر نوع دخالت دولت در تشکیل شوراهای سندیکاها از پیش معلوم است. مگر بارها ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم که به نام شورا، جاسوسان حزب الهی را به ما تحمیل کرده‌اند؟ مگر ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم که نمایندگان واقعی ما را نپذیرفته‌اند و یا حتی دستگیر و اخراج کرده‌اند؟ مگر ندیده‌ایم که حضرات وزارت کار همواره "صلاحیت" کارگران کمونیست و انقلابی را رد کرده‌اند و جلوی انتخاب شدن آنها را با هزار تقلب و دوز و کلک گرفته‌اند؟ آیا قرار است وضع به همین ترتیب بماند و این تجارب تکرار شود؟

ممکن است کسی بگوید "این کار، یعنی دعوت دولت به دخالت در تشکیل تشکلهای کارگری از روی ناچاری است. آخر دولت در مقابل کارگران دست بالا دارد". البته بدون شک این هم یک عامل مؤثر در طرح این مطالبه نادرست است. اما ذهنیت "قانون طلب" و سندیکالیستی بخشی از کارگران نیز نقش مهمی در این مساله دارد. کافی است تجربه کارگران چاپ تهران را بیاد بیاوریم. رفقای کارگر چاپ تهران پس از قیام، یعنی وقتی که کارگران کاملا دست بالا را داشتند، تصمیم گرفتند سندیکای دوران شاه را منحل کنند و سندیکای جدید تشکیل بدهند. نمایندگان سندیکای قبلی مدعی شدند که مدت "قانونی" نمایندگی آنها تمام نشده و تا مرجع قانونی نباشد که دفاتر و اموال و پول سندیکا را تحویل بگیرد، و تا هیات مدیره جدید "قانونا" مشخص نشده باشد، کنار نخواهند رفت. جالب است! در شرایطی که شاه و قوانین و کل دستگاه قانون گذارانش از دست کارگران مسلح فراری بودند، نماینده سندیکای سلطنتی قانونی بودن خودش را به رخ میکشید! اما جالب‌تر و مایه تاسف این است که کارگران پیشرو چاپ هم به این استدلال تسلیم شدند. آنها سه ماه هر روز جلسه کردند تا تدارک انتخابات ببینند، در روزنامه‌ها اطلاعیه انتخابات چاپ کردند و از وزارت کار جمهوری اسلامی دعوت کردند که در انتخابات شرکت کند و بر آن نظارت کند. حضرات نمایندگان "قانونی" هم در روز انتخابات مدعی شدند که خود آنها باید بر انتخابات نظارت کنند، زیرا مطابق "قانون" انتخابات را هیات مدیره سابق برگزار میکند.

نتیجه چه شد؟ هیچ، آنها حرف خود را پیش بردند و مجددا هر سه نفرشان دوباره از صندوق رای سر درآوردند. کارگرانی که مسلحانه قیام کرده بودند در برابر توهمات قانون طلبانه خود و تلاش خود برای راضی نگه داشتن وزارت کار زانو زدند و عقب نشستند. از اینگونه تجارب باید درس گرفت!

ما کمونیستها خواهان استقلال طبقه کارگر در مبارزه‌ایم. ما کمونیست‌ها خواهان آنیم که طبقه کارگر با اتکاء به خود و نیروی مستقل خود برای دست یافتن به خواسته‌های طبقاتی‌اش متشکل شود و مبارزه کند.

ما کمونیستها می‌گوئیم، کارگران! تشکیل شورا و سندیکا کار خود شماسست و نیازی به اجازه دولت و کارفرما و نظارت وزارت کار ندارد.

ما می‌گوئیم، اگر همبسته و متحد از تشکیلات خود دفاع کنید، اگر خودتان اول تشکل خود، شورای خود و سندیکای خود را ایجاد کنید و به رسمیت بشناسید و در آن چون تن واحد عمل کنید، آنگاه و تنها آنگاه خواهید توانست رسمیت آن را به دولت، به هر دولتی، تحمیل کنید.

ما می‌گوئیم، شورا و سندیکایی که دولت برای شما تشکیل دهد، حتی اگر راضی به این کار شود، شورا و سندیکای کارگری نخواهد بود. یک خیمه شب بازی سندیکایی خواهد بود که عروسک‌های آن را به شکل کارگران ساخته‌اند. شورای اسلامی و سندیکای زرد دولتی نتیجه چنین روشی است.

ما می‌گوئیم، کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست بکار تشکیل شوراهای واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را به عنوان عالیترین ارگان تصمیم‌گیری کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کارفرما و وزارت کار قرار دهند. مجمع عمومی رسمی و منظم اولین رکن شورای واقعی است.

ما می‌گوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراها و سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده‌اند به رسمیت بشناسد.

ما کمونیستها می‌گوئیم طبقه کارگر تنها به نیروی خود آزاد میشود. کارگران باید در تشکلهای مستقل خود و در راس همه در حزب سیاسی خود، در حزب کمونیست، متحد و متشکل شوند و مبارزه انقلابی خود را برای برچیدن کل نظام سرمایه‌داری شدت بخشند. هر اصلاح جزئی و هر بهبود کوچک در اوضاع کارگران نتیجه جانبی این مبارزه انقلابی خواهد بود. کارگران هر گاه از مبارزه انقلابی دست بکشند، از اصلاحات و بهبود نسبی اوضاع هم بی‌نصیب خواهند ماند.

کارگران! تشکیل شوراها و تشکلهای کارگری امر خود شماسست. اینها را از دولت تقاضا نکنید و منتظر اجازه و نظارت دولت نشوید. بر عکس، اعلام کنید که دولت حق هیچگونه دخالتی در این امر ندارد و باید تشکلهای توده‌ای کارگران را بی‌هیچ قید و شرط به رسمیت بشناسد.

مبارزه مستقل و اتکاء به نیروی توده‌های کارگر تنها راه پیروزی است.

منصور حکمت

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۳ - ۳۰ آذر ۱۳۶۲

باز هم درباره شورا

در نوشته قبلی ("در مورد مسائل گرهی بحث شورا و سندیکا") و متعاقبا در جلسه هیات تحریریه مرکزی رؤس دلالی را در مورد ارجحیت ایده شورا و مجمع عمومی (در مقایسه با حرکت اتحادیه‌ای) ارائه کردم. یکی از نواقص بحث، که توسط رفقا خاطر نشان شد، این بود که ایده شورا و مجمع عمومی، در مقایسه با ایده اتحادیه‌های کارگری که مفهومی شناخته شده و تجربه شده است، بویژه از نظر فعالیت آن در مقیاس سراسری هنوز ناپخته و نامعین است. "مجمع عمومی نمیتواند چیزی بیشتر از یک تشکل توده‌ای-محلی باشد". قرار بر این شد تا در ادامه بحث ما، طرفداران ایده شورا دورنمای سراسری طرح خود را ارائه کنیم. چگونه میتوان جنبش شورائی، متکی بر ایده مجمع عمومی، را در مقیاس سراسری مجسم کرد و تا چه حد چنین ایده‌ای قابلیت مادیت یافتن دارد.

این نوشته حاوی رؤس پاسخ ما به این سؤال است. ابتدا تصویری از ساختمان سراسری جنبش شورایی مورد نظر خود بدست میدهم و سپس رابطه این تصویر تجریدی را با واقعیات موجود در جنبش کارگری ایران بحث میکنیم.

شوراها بعنوان یک آلترناتیو در سازمانیابی سراسری کارگری

۱- در تمایز با اتحادیه‌های کارگری، که مبنای آنرا سازمانیابی صنفی یا رشته‌ای تشکیل میدهد، سازمان سراسری شورایی متکی به بهم پیوستن و اتحاد عملی شوراهای کارخانه‌ای و کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است. شوراهای شرق و شوراهای گیلان، نمونه‌هایی از این نوع سازمانیابی فراکارخانه‌ای شوراها را بدست داده‌اند. این بدان معناست که پایه‌ای‌ترین سلول جنبش سراسری شورایی، همچنان خود یک شورای تمام عیار است. بعبارت دیگر سازمان سراسری شوراها، در نهایت چیزی جز یک هرم سازمانی متشکل از شوراها نیست. در مورد نحوه ایجاد این هرم سازمانی و خصوصیات آن میتوان دگم نبود. مسأله اساسی درک این مسأله است که چنانچه واحد پایه شورا بعنوان یک پدیده معتبر شناخته شود، آنگاه ایجاد یک سازمان سراسری شورایی، که بتواند کل کارگران را نمایندگی کند، ناممکن نیست. در عمل سیر مبارزه کارگری، خصوصیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و عوامل متعدد دیگر مشخصات عملی هرم شوراها، نحوه ارتباط هر شورا با کل سازمان سراسری، موازین این اتحاد سراسری و غیره را تعیین خواهد کرد. آنچه ما اینجا طرح میکنیم، یک الگوی شماتیک تجریدی، اما از لحاظ عینی قابل ایجاد، برای سازمانیابی سراسری شوراها است.

۲- شورای پایه همان مجمع عمومی سازمانیافته است. این ایده برای حزب ما آشناست و لزومی به توضیح آن نیست. چند نکته را میتوان برای روشنی مطلب اضافه کرد:

الف- قاعدتا اندازه‌های کمی (تعداد اعضاء واحدی که یک شورا در آن تشکیل میشود و غیره) تابع عوامل فیزیکی و سیاسی مختلفی است. کارخانه ۲۰۰۰۰ نفری نمیتواند یک شورای پایه (یک مجمع عمومی) داشته باشد. بطور واقعی نیز چنین کارخانه‌ای از لحاظ سیاسی هم ارز یک کارگاه ۵۰ نفری نیست. این دشواری‌ای در طرح شورایی بوجود نمیآورد. در عین اینکه کارخانه مورد نظر میتواند یک شورا داشته باشد، این شورای واحد میتواند شورای نمایندگان مجمع عمومی قسمت‌ها باشد. این شورا میتواند ۴۰ برابر تعداد نمایندگانی که کارگاه ۵۰ نفره به ارگان بالاتر میفرستد، نماینده بفرستد و غیره. بحث شورای متکی به مجمع عمومی در حل این مسأله با دشواری روبرو نیست.

ب- مجمع عمومی سازمانیافته به معنی مجمع عمومی همیشه دائر نیست. مجمع عمومی، شورا و منشاء قدرت آن است. اما سازمان اداری شورا از مقاماتی تشکیل میشود که توسط مجمع عمومی انتخاب میشوند. در طرح مقدماتی ما، همه این مقامات را در یک کمیته اجرایی شورا، که در فاصله

دو نشست امور مربوط به شورا را حل و فصل میکند، جلسات شورا را اداره میکند و به مجمع عمومی گزارش میدهد، خلاصه میکنیم. بنابراین شورای پایه یک سازمان است که در آن تصمیم گیری، سیاست گذاری و اجراء میتواند مانند هر سازمان دیگر بطور پیوسته و مستمر سازمان یافته باشد. کمیته اجرایی شورای یک کارخانه، معادل اداری مقامات اتحادیه‌ها در کارخانه است.

ج - خاصیت اساسی شورای پایه، اعمال دموکراسی مستقیم است. یکی از تفاوت‌های اساسی جنبش شورایی با جنبش اتحادیه ای وجود این دموکراسی مستقیم در سطوح مختلف است و همین است که آن را در اساس از انحرافات بوروکراتیکی که اتحادیه‌ها به آن دچار میشوند مصون میکند.

۳ - در سطح بالاتر از فابریکها، ما شورای نمایندگان شوراها را خواهیم داشت (در عمل این میتواند کانون شوراهاى فلان منطقه و غیره اسم بگیرد یا هر چیز دیگر، بحث بر سر محتوای واقعی این شورای عالیتر است) خود این شورا نیز یک مجمع عمومی متشکل از نمایندگان شوراهاى پایه، با خواص مجمع عمومی پایه است. این شورا نیز کمیته اجرایی و مقامات اداری "دائمی" (در تمایز با مجمع عمومی که نشست‌های هر چند وقت یکبار دارد) خود را انتخاب میکند. مصوبات شورای عالیتر برای شورای پایینتر لازم الاجراست. در واقع با ایجاد شوراهاى عالیتر، نمایندگی کارگران در برخی مسائل به آنها منتقل میشود و از حیطة اختیارات شورای پایه حذف میشود (البته در حالت ایده آل-والا در شرایط واقعی تمام قوانین مبارزه و کشمکش میان نیروهای واقعی اینجا هم حکم میکند) و لذا با تعریف و تفکیک اختیارات هر شورا، لاقلاً روی کاغذ، حیطة نفوذ تصمیمات هر یک معلوم میشود.

نمایندگان شورای بالا، از مجمع عمومی شورای پایین انتخاب میشوند و توسط همین ارگان قابل فراخواندن و تعویض هستند. شورای بالا نیز به نوبه خود نمایندگانی را برای شورای بالاتر انتخاب میکند. حق عزل و نصب شورای پایین تر فقط در یک حلقه وجود دارد (یعنی اگر نماینده کارخانه A در شورای منطقه B به نمایندگی این شورا در شورای استان C انتخاب شد، دیگر کارخانه A حق فراخواندن او را ندارد، بلکه این از حقوق شورای سطح B است) شورای محلی با انتخاب نمایندگان قبلی خود به شوراهاى دو مرحله بالاتر، باید آنها را جایگزین کند. در صورت عزل اینگونه نمایندگان، آنها یکسره به پایین ترین شورایی که هنوز اعتبارنامه شان را قبول دارد رجعت میکنند. (به دو مرحله پایین تر. در مثال بالا، کسی که از B به C انتخاب شده - و در B توسط A جایگزین شده - با عزل توسط B به مجمع عمومی A برمیگردد).

۴ - این سلسله مراتب شوراها و شوراهاى نمایندگان تا هر درجه که لازم باشد بسط مییابد. ممکن است نمایندگان شوراهاى چندین کارگاه کوچک ابتدا در یک شورای بزرگتر جمع شوند و سپس تنها یک نماینده، هم ارز نماینده مستقیم یک کارخانه بزرگ، به شورای منطقه ای بفرستند. این تابعی از قرار و مدار و توافقات خود شوراها و جزئی از هر نوع سازمانیابی کارگران است و پیچیدگی ای در عمل بوجود نمیآورد. در این شبکه، بهر حال، هر می از شوراها و به موازات و متصل به آن، هر می از کمیته های اجرایی شوراها بوجود میآید. شبکه های مجامع عمومی، شبکه های تصمیم گیرنده، سیاست گذار و "مجمعی" هستند و شبکه های کمیته اجرایی ها (و مقامات ستادی هر مجمع عمومی) سازمان اداری جنبش شورایی سراسری را میسازند. در راس این هرم شورای سراسری و کمیته اجرایی شورای سراسری قرار میگیرد.

۵ - سیستم شورایی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمیکند. برای مثال میتوان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب تشکل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاههای ترابری کوچک و...) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهاى نمایندگان بفرستند و بعبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورایی سراسری اعلام کنند. در اینحالت یک شرط حیاتی، اتکاء این سازمانها به مجامع عمومی و رای عمومی اعضاء و قابل عزل و نصب بودن مقامات آنها توسط انتخاب کنندگان مستقیم خواهد بود. سیستم شورایی همچنین این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان دیگر را در جهات دیگر و در هیاتهای اجتماعی دیگر به خود متصل نگاهدارد. شوراهاى "روستایی" و یا شوراهاى سربازان، میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. (جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به این شبکه پیدا کند). به این ترتیب سیستم شورایی

امکانات بسیار وسیعتری را برای ایجاد یک اتحاد سیاسی وسیع در درون طبقه کارگر بوجود میآورد که تاریخا اتحادیه ها به انجام آن مایل نبوده اند و یا از آن ناتوان بوده اند. همانطور که گفتیم طرح سراسری شوراها (همچنان که طرح سراسری اتحادیه ها)، در این مقطع بناگزییر طرحی تجربیدی است. آنچه مورد نظر ماست تاکید بر اینست که جنبش شورایی بخوبی امکان ابراز وجود بعنوان یک آلترناتیو سراسری با ساختار اداری ادامه کار را دارد. خصلت شورایی این جنبش اساسا از پایین به بالا سرایت میکند. شورای پایه الگوی حرکت کل سازمان را تعیین میکند. اگر تشکیل اتحادیه ها در عمل بصورت جذب کارگران از لحاظ حقوقی بی سازمان به اتحادیه از پیش تعریف شده صورت میگیرد، سازمان سراسری شوراها حاصل اتحاد عملی شوراها است که حتی در افراد خود شورا هستند. جنبش شورایی تنها بعنوان جنبش شوراها میتواند بوجود آید و لذا از پایین به بالا ساخته میشود. (و یک نقطه قدرت آن در شرایط ما همین است.)

جنبش مجمع عمومی ها، نقطه حرکت اصولی و واقعی

طرفداران ایده سندیکا در خارج از حزب به تناقضات معینی برخورد کرده اند که ناگزیرشان نموده عمدتا به ایده سندیکاهای مخفی متوسل شوند. در واقع در مقابل بحث شوراهای متکی به مجمع عمومی ایده هیات موسس های مخفی سندیکا وجود دارد. صورت مساله به این ترتیب عملا تغییر کرده است بحث قرار بود بر سر شکل توده ای کارگران باشد، مدافعان سندیکا فعلا از خیر این گذشته اند. در مقابل، طرح جنبش شورایی راه حل واقعی به مساله نشان میدهد. واقعیات دوره اخیر مبارزه کارگری بر این عوامل تاکید کرده است:

۱- کارگر ایرانی در این مقطع با سهولت بسیار بیشتری قادر به سازمانیابی در سطح محلی جغرافیایی است تا سطح صنفی و رسته ای (حتی شوراهای اسلامی رژیم ناگزیر شده اند مبنا را بر جغرافیا بگذارند)

۲- ساختمان اداری پیچیده در قیاس با ابزارهایی (نظیر مجمع عمومی) که بتواند به سرعت به ظرف عمل مستقیم کارگران تبدیل شود، از شانس موفقیت بسیار کمتری برخوردارند. هم امروز ایده مجمع عمومی برای کارگران بسیاری جا افتاده است و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان کارگران است.

۳- تمام اخبار جنبش کارگری حاکی از رویارویی سازمانهای زرد با تجمعات و مجامع عمومی کارگری است. عملا در برابر سازمانهای زرد، کارگران اجتماع اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، قرار داده اند.

۴- کلیه احزاب سیاسی اپوزیسیون (مدعی سوسیالیسم) ایده مجمع عمومی را پذیرفته اند 22.

۵- سطح کنونی مبارزه کارگران ایران، سطح اقدام سراسری نیست و حتی در بهترین حالت اقدام همزمان و مشابه محلی، از طریق اجتماعات فابریکی-منطقه ای است. رهبری سراسری نیست، موضوع مبارزه (نظیر قانون کار و بیمه بیکاری) عمومی است. اما رهبری محلی است و عمدتا از طریق اجتماعات مستقیم کارگری اعمال میشود.

۶- پیدایش رهبران سرشناس کشوری، در خارج جریان سازمانهای زرد، در کوتاه مدت مقدور نیست. این رهبران اولاً: امکان ابراز وجود در این مقیاس را ندارند. (دسترسی به رسانه های جمعی، امکان سخنرانیهای خارج کارخانه ای و سراسری، طرف قرار گرفتن از جانب کل کارگران با دولت) و ثانیاً: به سرعت سرکوب میشوند. مساله رهبری محلی یکی از داده های امروزی جنبش کارگری است که در هر طرح سازمانیابی کارگری باید ملحوظ شود (بنظر من اتحادیه کارگران ماشین ساز را نمیتوان برای مثال با یک هیات موسس صرفا آذربایجانی در تبریز ایجاد کرد، یا در ناسیونال، یا...)...

تمام اینها، و فاکتورهای متعدد دیگر، حاکی از اینست که سازمانیابی سراسری کارگران باید امروز از سطح محلی شروع شود. این سازمانیابی باید بعلاوه از هم اکنون توده ای-علنی باشد. همه این عوامل به یک چیز اشاره میکند و آن مجمع عمومی است. ما باید طرفدار جنبش مجمع عمومی ها باشیم و این جنبش را، که هم

اکنون عملاً در شکل ابتدایی وجود دارد، رشد بدهیم. سازماندهی جنبش مجامع عمومی گام اول در راه ایجاد یک حرکت شورایی سراسری است.

جنبش مجامع عمومی یعنی چه؟

شاید توضیحات زیر مساله را ملموس تر کند.

۱- این سطحی از سازمانیابی شورایی است که در آن هنوز اولاً، کارگران از شورای پایه فراتر نرفته اند. تجمع نمایندگان هنوز مقدور نیست. ثانیاً، مجامع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه ای عمل میکند، و ثالثاً، مستقل از درجه ارتباط عملی و فنی مجامع عمومی باهم، ایده صلاحیت مجامع عمومی بعنوان ارگانهای مستقل و معتبر کارگری تا درجه ای اشاعه یافته است و رابعاً، تماسهای مقدماتی میان نمایندگان مجامع عمومی با یکدیگر برای جلب همبستگی و کسب اطلاعات آغاز شده است.

۲- به رسمیت شناخته شدن مجامع عمومی توسط دولت، بعنوان ارگان تصمیم گیری، هنوز مد نظر نیست. مساله اساسی اینست که این مجامع خود را بعنوان سخنگوی کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل شوراهاى اسلامی قد علم کنند. این مجامع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرحهای دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجامع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود.

۳- منظم بودن مجامع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودررویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجامع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود.

۴- تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن عملی مجامع با هم نیز یکی از مشخصات وجود جنبش مجمع عمومی است. جنبش مجمع عمومی راه انداختن یعنی هم ایجاد این مجامع در کارخانجات بعنوان یک رهبری آلترناتیو محلی، و هم ایجاد ارتباط میان مجامع برای ایجاد یک حرکت وسیعتر، با رهبری های منطقه‌ای و سراسری، قطعنامه‌ها و مصوبات و غیره اش. اینها کاری است که یک کارگر فعال "جنبش مجمع عمومی" در دستور میگذارد.

۵- تعلق جنبش مجمع عمومی به جنبش شورایی شاید هنوز مساله بازی باشد. شاید طرفداران اتحادیه نیز این فاز را فازی در کار اتحادیه سازی تلقی کنند (که فعلاً چنین برنامه ای ندارند). اگر چنین شود، چه بهتر. اما مشخصات این مجامع آنها را برای تبدیل شدن به پایه های جنبش شورایی بسیار مناسب تر میکند. کار بعدی ما، پس از این مرحله تلاش در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

- ۱- منظم کردن مجامع. تشکیل هیات اجرایی
- ۲- اطلاق نام شوراهاى کارگری به اینها
- ۳- برسمیت شناخته شدن توسط (تحمیل شدن آنها به) دولت. شخصیت حقوقی یافتن مجامع
- ۴- تشکیل ارگانهای هماهنگی میان مجامع بعنوان پایه های شورای نمایندگان
- ۵- تشکیل شورای نمایندگان در سطح منطقه‌ای و هیاتهای اجرایی مربوطه.
- ۶- تشکیل فراکسیون های کمونیست (مخفی و اعلام نشده) در درون مجامع، قرار گرفتن آژیتاتورهای حزبی در راس مجامع و غیره.
- ۷- وجود نشریات، مصوبات و غیره به اسم مجامع، شوراها و یا شوراهاى نمایندگان.
- ۸- گسترش اختیارات شبکه شوراها در امور کارگری و قرارداد دسته جمعی.

بعنوان شعارهای تبلیغی و عبارات کلیدی در این دوره باید اینها را بگوییم: "جنبش مجمع عمومی"، "منظم شدن مجمع عمومی"، "شورای اسلامی نه، مجمع عمومی کارگران"، "تشکیل هیات اجرایی مجامع عمومی"، "مجمع عمومی سازمانیافته شورای واقعی کارخانه است"، "سیاست ما دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری است"، "مجمع عمومی اراده مستقیم کارگران را بیان میکند"، "مجامع عمومی کارگری باید با هم تماس و ارتباط بگیرند"، "تنها مجامع عمومی کارگری و نمایندگان آنها حق عقد قرارداد از جانب کارگران را

دارند" و غیره. در یک کلام زبان تبلیغی‌ای که مجامع عمومی را نه بعنوان پدیده‌های ایزوله، بلکه بعنوان یک جنبش کارگری برای ایجاد ارگانهای تصمیم‌گیری توده‌ای کارگری مجسم کند.

موخره: تکرار برخی استدالات

طرح جنبش شورایی طرح نوظهوری نیست. همین پروسه عملاً در جنبش شورایی در روسیه طی شد. جنبش شورایی (و کمیته کارخانه‌ای) کارگران خود روشی در سازمانیابی کارگری است که به موازات (و نه در تداوم) جنبش اتحادیه کارگران ایجاد شده و وجود داشته است. این البته یک واقعیت است که ما بروز علنی و گسترده این جنبش را در دوره‌های انقلابی مشاهده کرده‌ایم. سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که آیا این سرنوشت محتوم جنبش شورایی است؟ آیا این خصلت دورانی و گسستگی در پراتیک شوراهای ناشی از خواص در خود و یا موانع و ضعفهای در شکل سازمانی این جنبش است، یا عوامل دیگری (که چه بسا در ایران امروز- یا حتی در دوران حاضر- موجود نباشند یا حتی برعکس باشند) مانع تبدیل جنبش شورایی به یک آلترناتیو دائمی جنبش سندیکایی شده‌اند. بنظر من، بدون اینکه بخواهم اصرار داشته باشم، این تعبیر دوم موجه‌تر است. ادامه کاری اتحادیه‌ها گواه کارآیی ذاتی بالاتر آنها و یا تناسب بیشتر آنها با مبارزه کارگری نیست بلکه ناشی از عوامل معینی است که امروز تا حدود زیادی موضوعیت خود را از دست داده‌اند.

۱- جنبش اتحادیه‌ای میتواند باقی ماندن در محدوده قانونیت بورژوایی را تضمین کند. این خاصیت اتحادیه است که عمل مستقیم کارگران را کنترل کند و به مجاری بوروکراتیک بیاندازد (دولت اتحادیه‌های انقلابی به اندازه شوراهای مستعجل بوده است). لذا بخش معینی از بورژوازی خود خواهان ادامه کاری اتحادیه‌هاست (همان بخشی که در شرایط انقلابی رسماً صلاحیت و رسمیت اتحادیه‌ها را در برابر هر جنبش عمل مستقیم کارگری جار میزند).

۲- جنبش اتحادیه‌ای با یک جریان حزبی دولتی بورژوازی جوش خورده است. ادامه کاری جنبش اتحادیه‌ای روی دیگر سکه ادامه کاری سوسیال دموکراسی در تمایز با کمونیسم و آنارکوسندیالیسم است. اتحادیه آلترناتیو سوسیال دموکراسی در سازماندهی کارگران است. کمونیست‌ها میتوانند) و در موارد زیادی که کار دیگری از دستشان بر نمی‌آید، باید) این آلترناتیو را بپذیرند. اما تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر گواه آنست که شوراهای، به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم کارگران - نه فقط در امر اداره جامعه، بلکه در هر مبارزه اقتصادی و رفاهی نیز- آلترناتیو مستقل کمونیست‌ها هستند.

۳- تداوم قانونیت بورژوایی- رونق سرمایه داری. ظرفیت اتحادیه‌ها در کار قانونی و یا در چهارچوب قانونیت بورژوایی، نهایتاً به پابرجایی خود این قانونیت محدود میشود. ثبات سیاسی بورژوازی عاملی در تحکیم اتحادیه‌ها و بی‌ثباتی آن عاملی در تضعیف آن (به نفع اشکال اعمال اراده مستقل‌تر و مستقیم‌تر کارگران - نظیر کمیته‌های کارخانه و شوراهای) است. نوسانات اقتصادی و بویژه فرکانس بحرانهای عمیق اقتصادی نیز همین نقش را دارد. تا امروز یک اتحادیه کارگری که توانسته باشد در متن بیکاری میلیونی مستمر قدرت خود را حفظ کند وجود نداشته، یا جنبش کارگری از زیر دست اتحادیه خارج شده و یا اتحادیه خود به اضمحلال و رکود کشیده شده. همین واقعیت امروز دارد جنبش سندیکایی را در سرزمینهایی که مادر این جنبش‌اند به قهقرا میبرد، و هم اکنون تلاشهای کارگران رادیکال و پیشرو برای ایجاد آلترناتیوهای عملی و اشکال نوینی از مبارزه در کنار و یا حتی در تقابل با اتحادیه آغاز شده است. بی‌ثباتی سیاسی آتی ایران و زیر سوال بودن تاریخی قانونیت بورژوایی در ایران (حتی در اوج استبداد آریامهری) عاملی مهم در عدم

رشد اتحادیه های کارگری است. این فاکتوری است که ما نیز باید در افقی که جلوی کارگر ایرانی امروز میگذاریم مد نظر داشته باشیم .

۴- مبارزه جنبش اتحادیه ای علیه رادیکالیسم کارگری در اشکال دیگر. چرا جنبش شورایی استمراری مشابه اتحادیه‌ها نداشته است؟ یکی از دلایل ساده این امر مخالفت سیستماتیک جریان اتحادیه ای با سازمانیابی آلترناتیو کارگری است. در آمریکا این مساله پای کانگستر ها را به محیط کار گشوده است. در انگلستان هیچ رهبر TUC را پیدا نمیکنید که در این یا آن مقطع در فعالیتهای اعتصابی را نخواهاند و کمیته اعتصاب و کمیته عملی را از رسمیت نیانداخته باشد. جنبش اتحادیه بطور قانونی (یعنی به حمایت دادگستری کشور مربوطه)، بطور منظم حق عضویت دریافت میکند و به بودجه های کلانی دسترسی دارد. بخش مهمی از این بودجه صرف آموزش سنت اتحادیه‌ای به کارگران فعال و ترویج ایده اتحادیه میشود (که بجای خویش نیکوست).

اینکه امروز هر جا نام مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگران برده میشود، "اتحادیه" به ذهن متبادر میشود ناشی از تعلق ذاتی و منحصر بفرد اتحادیه به این امر نیست، بلکه حاصل پراتیک اجتماعی معینی است که یکی از آلتوناتیوهای موجود در سازمانیابی کارگران را-در تقابل با بقیه اشکالی که بدفعات در جنبش کارگری پیشنهاد شده و حتی پا گرفته است- به کرسی نشانده و در ذهنیت خودبخودی توده کارگران جای داده است .

عوامل زیادی را میتوان در توضیح رونق اتحادیه ها در قرن بیستم برشمرد. عواملی که امروز با کم رنگ شدن خود جنبش اتحادیه ای را به موقعیت نابسامانی سوق داده است. بحث ما اینست که مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگری فی النفسه با اتحادیه تداعی نمیشود، بلکه میتوان در خود جنبش کارگری تلاشهای دیگری را نیز مشاهده کرد. یکی از اینها تلاش در جهت سازماندهی جنبش شورایی و کمیته های کارخانه است که سنتا با جناح چپ جنبش کارگری تداعی میشود .

منصور حکمت

در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان یک سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و اولین بار در بسوی سوسیالیسم

۳، دوره دوم، بتاریخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید .

مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۸

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران در مورد کار قانونی و علنی

متن پیاده شده از روی نوار

یک مقدار از چیزهایی که میخواستیم بگویم را امیر گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود. یعنی وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم حیاتی است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و کار علنی هم، با همان تفاوتی که امیر گفت، یعنی همان کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری راجع به آن نمیتواند بکند، آنهم جای خودش را دارد.

ناصر نکته‌ای گفت راجع به اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین **اعتصاب معدنچیان (انگلستان)** همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، اینها داشتند بزور کار مستبدانه‌ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغال‌سنگ ملت را در زیر زمین باقی می گذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از یک منفعت قشری حرف میزنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف میزنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود بعداً کاری بکند، رهایی را ببار بیاورد؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن ببعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسید. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که آقا بیایید برای منتظری طوماری بنویسیم! طومار بنویسند که آقای منتظری ما بنا به خواسته‌های زیر می‌خواهیم فرزندانمان از زندان آزاد شوند. باید بنویسیم اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌اتان را تحویل نمیگیرد. شما حاضرید چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای دارد با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که میخواهد به درون طبقه کارگر برود. اگر ما میخواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرض بگوئیم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کارگری پیدا شد که در همان جلسه بگوید این توهّمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها

راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جوابش را چه میدهم؟ میگوییم اشتباه میکنی؟! میگوییم الآن تنها راه همین است و باید به منتظری نامه نوشت؟ الآن تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ باید به آن کارگر بگوییم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

میخواهم بگویم آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از اینجا صرفاً تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نیاید. فکر نمیکنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را میزنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! میخواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما میرویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمیکنند نگیرید! بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب! نامه جهت تلاش برای بوجود آوردن قانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ اسلامی به هر حال یک چیزهایی دارد... نه! ما این کارها را نمیکنیم.

میخواهم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدرون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوجه‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگوییم که کمونیست‌ها لازم است "کار قانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کار قانونی" مورد تأیید کمونیستها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کار قانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیستها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آناشیستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بیرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گهی است مثل بقیه اینها؟ راست میگوید! میخواهد کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! میخواهم بگویم وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات این بحث اینجا است.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را که البته قبول دارم؛ که کمونیستها باید مبانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک هم نکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم‌پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار میگیرد؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی، مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

نوبت دوم

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی میگیرد، بعد میرود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو میگوی از طومار میشود دفاع کرد. میگویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. واضح است که آسانتر از دفاع کردن از طومار، دفاع کردن از نوشتن طومار است. کار شدنی میخواهید؟ برویم یک بُزی گیر بیاوریم، خودمان شیرش را بدوشیم و شیر و کورن فلکس بخوریم و تبلیغش کنیم! میگوی نمیشود؟! گاندی هم بالأخره نوعی از آشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یک نفر دیگر در همین جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و آشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان دهید، که نمیتوانید راجع به آشکال کار توده‌ایها و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها آشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنها. خوب او هم دارد بطریق {...} اکثریتی‌ها، آشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "آشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "آشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران به جنب و جوش می‌آیند، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال را از طرف شورای اسلامی می‌برند به {...}، پس فردا که این قضیه از پرونده بیرون آمد، اسم آن کارگر کمونیست در شورای اسلامی نباشد، چون ضربه تاریخی‌تری به طبقه کارگر می‌خورد.

من باید بدانم آن شورا میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران مجبورند رأی بدهند. بالأخره کانالی است که ممکن است یک روز به‌شان یخچال بدهند. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب می‌ایستند. من هم عضو شورا هستم!؟ پس رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام آشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ آشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من در آمد، جواب کارگر را روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرویی که گفت نه این سیاست درست نیست، رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و گفت بنظرم میبایست همینجا تحصن میکردیم، آنها هم گوش ندادند و رفتند طومار جمع کردند و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که آشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! آشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از پتانسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم با بی‌اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکند، این کار اشتباه است.

کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خلیها را باید تحویلش بدهید. میروند و میکنند؟ بالأخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراهای اسلامی هم میگویم مجمع عمومی. از مشروعتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الآن وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهایی که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که او چه برخوردی است به کار قانونی قابل دفاع من میکند!

دیروز بنحوی بروز داده که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من میگویم جدا از آلترناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد آشکال قانونی فعالیت این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم میبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران میبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیه‌اش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگویید بیاید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است، ولی با همان منافعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظرم طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تعریف کرد.

بحث حاج سید جوادی را برای همین فهمیدم. حاج سید جوادی هم در روز خودش نامه مینوشت به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه دیگر هم نوشته به شاه، یک نامه دیگر هم نوشته به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه حاج سید جوادی به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میرود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمیماند. میخوام بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

نوبت سوم

در مورد اینکه رضا و خسرو چه چیزی میخواهند مطرح کنند بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یک نفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عمل حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمولبندیش ایراد میگیرم. انتخاب این که آیا بین این دو تا بحث، طرف آن بحثی که به هر حال دست بسورخ کار ما میگذارد ولی صد تا سورخ توی بحث خودش هست (و بحث قبلیمان)، بالأخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در آشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه. اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد شروع کرد به توضیح دادنش، رسیدیم به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، جلوی هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالأخره آنجا هستند و ما چکار میکنیم و فلان و... که اینها دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش کرده‌اید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی کنار حزب توده قرار گرفته‌ای. به میگوی این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میپرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما پیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالا برای همه پیش می‌آید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظر امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الآن بشود به آن آویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه‌مان استفاده میکنیم یا نه؟ "مجاری دولتی" یعنی دولت میگوید "دادگاه"؟! وزارت کار است. هر کس میخواهد وکیل بگیرد و برود آنجا. "دادگاه"؟ شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما. بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لاقول اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از اشکال علنی و مشروع مبارزه، اشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آناشسیسم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده نکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم. همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتد و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظرم بیرون آن حرکت میایستد. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشیویکی به شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوید. خوب مگر این قبیل شوراها در سرکوب تظاهرات {ایروان؟} و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوای شوراها شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در {...} قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی-کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الآن آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفراندم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفراندم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش میایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم

میگفت که آی گردها تجزیه طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمیماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابر این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسپیهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت-ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبینند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتیم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه چپروی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

مپرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهاى آن دوره را نمیشناسم. یا در شیلی... اجازه بده، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی‌اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده‌های کارگر پشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌های شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قبال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع‌طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم.

پیچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی-قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتواند بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتی وقت‌هایی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحث‌های ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ که گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشد؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدرد بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران میآید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک

کمونیست خیلی آتشینی میتواند باشد. سازمان باصطلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواد این بحث را منسجم عرضه کند لاف استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، هم‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

نوبت چهارم

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگاران و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحث گفتیم. نیتش که میخواد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده می‌شوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم". بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله میرود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون میاید و یک نگاه به افشار دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله میرود سکتاریست میشود و بعد با کله میرود پارلمانتاریست میشود و بالأخره همینطوری با کله وضعی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید آلترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این آلترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها آلترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکند. میگویم بحث، جدا از آلترناتیو اثباتی خودتو، بی معنی است. بحث خودتو بیمعنی است، در انزوا از آلترناتیو اثباتی.

اگر آلترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث آلترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مآبانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه آلترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مهر تأیید میزنید پای طومار، مهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم

فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیتی تئوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثتان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگوی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگوی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد طوری است که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیزم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیزم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیزم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهد با اپورتونیزم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیزم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعاً کارگرمیان را بگیرد.

اینکه پوپولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیزم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیزم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیزم مرزبندی کرد، وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثتان با اپورتونیزم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبدا در کارتان مثل حزب توده بشوید، مبدا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبدا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید... بعد شما میآید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوا را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که میخواهد روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را بپوشانید معاف نمیکند. و هر چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میدانم که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکنفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کمرنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پوپولیستها است. این بنظرم پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقش نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که

شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث می‌دهیم.

گذاشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گرهی از بحث خود شما باز نمی‌کند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب می‌شویم و ساکت می‌شویم و تصمیم می‌گیریم با یکنوع اپورتونیسیم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را ببوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگری چه چیزهای دیگری را دارد قربانی می‌کند. دخالتگری را - به این معنی که خودش می‌گوید - مطلق می‌کند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور می‌کند که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌های پاسیو شده؟

می‌گویید که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر می‌کنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من می‌گویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی-قانونی کارگری پیشنهاد می‌کنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلهای جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما می‌خواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. می‌گویید: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی می‌گیرند و بالأخره یک عده می‌آیند و یخچالها را بدست می‌گیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا می‌کنند؟" خوب می‌رویم و بهمش می‌زنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهاى اسلامی شرکت می‌کنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل می‌کنید به یک پرنسیپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظرم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت می‌کنیم. آیا معنی این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمی‌کنند؟ خوب باید شرکت بکنند. مگر میشود نکنند؟ پس امروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظرم کسی که نمی‌خواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمی‌خواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی می‌خواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست می‌دهد، فکر نمی‌کنم اگر بگویم مرز این بحث با اپورتونیسیم و اکونومیسم خدشه‌دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته همه‌اش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست بدرجه‌ای با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، همه‌اش که کشک نبود -

بالأخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد می‌گیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که می‌گوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونیستی است {که نیروهای مولده...}. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد می‌کردند. بنظرم آن هم خطکشی بیجهت بر روی دستاوردهای چپی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال میخواهم بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود میآورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسیم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتگری کرد - بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخواهم بگویم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونیستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظرم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسیپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما میخواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمیخواهیم فقط آدمهای معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسیپ‌ها - که وقتی از مثنی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "مُنزّه"، منزّه توی گیومه. اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزّه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسیپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن بعضاً تغییر داده شده‌ای است که دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است. علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

بحث کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی در جمع رادیو

متن پیاده شده از روی نوار

در مورد کمونیسم کارگری تا بخواهید من حاضر من بحث کنم. اما نمیدانم سر بقیه را چقدر باید بدرد آورد. تضمینی نیست که این بحث، شما را تکان بدهد، شاید برای اینکه قبلاً تکانتان را خورده‌اید... برای خود من اینطور است که میبینم تا یک جایی در پروسه فعالیت سیاسی خودم و جریاناتی که با آنها بوده‌ام یک پیوستگی‌ای وجود دارد...

سؤال: یکی از سوالاتی که در مدرسه حزبی شده بود این بود که ربط کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی چیست؟ آیا این یک اسم دیگری است برای مارکسیسم انقلابی است؟ گفته میشد مارکسیسم انقلابی بیان نظری این جریان است و کمونیسم کارگری بیان پایه اجتماعی و جایگاهش در جامعه است. اینها را بعضی میگفتند و خود من هم با آن موافق نبودم. اما به هر حال بیشتر چنین تبیینی از مسأله میشد.

من داشتم میگفتم که تا یک جایی یک پیوستگی میبینم، و از آنجا به بعد میبینم که این پیوستگی کمتر است و اختلافات بیشتر است از پیوستگی قبلی. تا موقع تشکیل حزب را که نگاه کنید میبینید که یک انتقادی جلو آمده که اگر به تاریخ آن دوره ایران نگاه کنید این انتقاد هنوز در صفحه معینی است. این صفحه صفحه شرح احوال و تحولات و دگرگونیهای اپوزیسیون چپ ایران است. به نظرم آخرین روزی هم که حزب کمونیست تشکیل میشود نقطه‌ای در تحولات چپ ایران است. چیزی که توجه ما را به تدریج جلب میکند و خلق‌الساعه هم نیست این است که تحولات چپ ایران به جای خودش محفوظ، که تحولاتی است عقیدتی، سبک کاری، سیاسی، دیدگاهی و غیره، اما طبقه کارگر در این پروسه چه مرحله‌ای را طی کرده و یا دارد چکار میکند؟

راستش، برای خودم مسأله اینطور مطرح شد که، باشد من کمونیست خوبی باشم و سرم را بگذارم زمین و بمیرم، بعد از این مدت سال کمونیست خوبی هم باشم، در تمام مدت از آرمانهای سوسیالیستی هم دفاع کرده باشم و هیچ وقت هم حاضر نشده باشم بگویند بالای چشم فلان تر و تئوری مارکسیستی ابرو است و قلم به دست گرفته باشم، بحث کرده باشم و به هیچ رویزیونیسمی رضایت نداده باشم... آیا وقتی که مُردم، مینویسند یکی از فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر امروز مُرد؟! قبول نمیکردم که اینطوری میشود. مارکسیسم انقلابی یک تحول ایدئولوژیک در تفکر آدم ببار میآورد ولی بحث کمونیسم کارگری یک نگرش متفاوتی به تاریخ زنده و نقش خودت در تاریخ معاصر خودت ایجاد میکند. بعنوان ادامه رادیکالیزه شدن چپ ایران قطعاً کسی منکرش نیست، بعنوان رفتنش روی خط مارکسیسم واقعی کسی منکر آن پروسه نیست. ولی آیا در همان شرایط میشد نشان داد که در نتیجه این فعل و انفعالات، فعالیت سوسیالیستی طبقه کارگر هم با این تحولات دستخوش تغییر میشود؟ این که ظرفیت‌هایی بوجود میآیند که بعداً در خدمت او قرار میگیرند را کسی نمیتواند منکر شود، ولی همان پروسه پروسه‌ای است در تاریخ جنبش کارگری ایران؟

بنا به تعریف به اصطلاح "تاریخ مختصری"، اینطور است که کمونیسم از اول کارگری است، کارگر کمونیست است، سوسیالیستها همانهایی هستند که به خودشان سوسیالیست میگویند، جنبش سوسیالیستی جنبش احزاب سوسیالیستی است و به این معنی اسم ما را هم در تاریخ جنبش سوسیالیستی مینویسند. ولی وقتی به مارکس و انگلس و تفکر خودت راجع به مبارزه طبقاتی رجوع میکنی، و وقتی این جمله به یادت میآید که "تاریخ جوامع تا کنونی تاریخ مبارزه طبقات است"، میپرسی که در تاریخ مبارزه این طبقات چه تفاوتی

حاصل شد؟ در تاریخ مبارزه افکار سیاسی میفهم چه تفاوتی بوجود آمد، تأثیرش را در تاریخ تکامل احزاب سیاسی هم میفهمم، اما در تاریخ مبارزه طبقاتی چه؟

چپ ایران، معمولاً سوسیالیسم را برای احزاب گذاشته و به جنبش کارگری همانطور که میدانید گفته "خودبودی". جنبش کارگری، جنبش سوسیالیستی؛ اینها باید به هم پیوند بخورند. جنبش سوسیالیستی هم جنبش احزاب سوسیالیستی است. وقتی به مارکس رجوع میکنید میبینید که اینطور نیست. برای آنها کمونیسم از همان اول اعتراض طبقه است حتی اگر عقاید کمونیستی‌ای که مطرح میکند گنگ است. یعنی وقتی می‌آید از جنبش سوسیالیستی آلمان حرف میزند از همان اعتراضات کارگری آن شروع میکند. نمی‌آید تاریخ کسانی را که مدینه‌های فاضله سوسیالیستی را مطرح کرده‌اند، تاریخ سوسیالیسم جایی بشمارد. آنجایی که آنها را می‌شمارد، می‌گوید سوسیالیسم تخیلی؛ توضیح تاریخ کمونیسم علمی و سوسیالیسم علمی را با تاریخ اعتراض کارگری شروع میکند. اصلاً بند اول مانیفست با "پرولترها و بورژواها" شروع میشود.

اگر دینامیسم پیشبرنده تاریخ، مبارزه طبقات است حضور من و حضور تو در این مبارزه طبقاتی کجا محسوس شده است؟ راستش این مرا تکان میدهد. من نمی‌خواهم یک فعال حزب سیاسی از دنیا بروم که در همان حال یک مورخ میتواند بیاید و تاریخ متفاوتی برای جنبش کارگری بنویسد. هر چقدر در تاریخ حزب سیاسی خودت دخیل بوده‌ای و نقش داشته‌ای و بار به دوش گرفته‌ای و فعالیت کرده‌ای، از زاویه آن طبقه که به دنیا نگاه میکنی نمیشود اصلاً سمت را آورد. برایش مطرح نبوده‌ای! من می‌گویم تاریخ سوسیالیستی طبقه کارگر بالأخره کجا دارد رقم زده میشود؟

در این پروسه یک چیزهایی دستگیر آدم میشود. من بحث این است که تاریخ سوسیالیستی کارگر هم به احزاب کمونیست منجر شده و باید منجر بشود. ولی من در آن تاریخ که پا به صحنه نگذاشته‌ام. من در تاریخ احزاب سیاسی چپ پا به صحنه گذاشته‌ام، بعنوان یک فرد، تو به عنوان یک فرد. این چطور میتواند به آن تاریخ تبدیل شود؟ من و تو چطور میتوانیم شروع کنیم به شریک شدن در دینامیسم تکامل واقعی جامعه، که به نظر من تاریخ مبارزه طبقات است؟ تاریخ واقعی جامعه و نحوه زندگی بشر را مبارزه طبقات تعیین میکند. من نمیتوانم به خودم بگویم که چون سوسیالیستم و چون سوسیالیسم ایدئولوژی پرولتاریا است بنابراین من جزئی از جنبش پرولتری هستم و با این خیال راحت، بگیرم شب بخوابم. راستش من نتوانسته‌ام. جنبش سوسیالیستی گارگر معنیش روی خودش است، جنبش سوسیالیستی کارگر است نه جنبش سوسیالیستی هر کسی که در مورد کارگران حرف میزند یا جنبش سوسیالیستی احزابی که میتوانند سراغ کارگران بروند و وعده‌های کارگری بدهند - جنبش سوسیالیستی خود کارگرها.

بگذارید اینطور بگویم: من و تو از سال ۵۷ تا ۶۳ فعال کدام اعتراض واقعی کارگری بوده‌ایم؟ داشتند فقیر میشدند، داشتند میبردندشان جنگ، داشتند به کشتنشان میدادند، دوباره مالاریا می‌گرفتند، دوباره بعد از یک دوره‌ای جدام می‌گرفتند... ما در کجای این مبارزه بوده‌ایم؟! میتوانیم نشان دهیم که در یک مقیاس وسیع تاریخی ایده‌ها اول باید شکل بگیرند، احزابی بوجود بیایند و پایه‌های اجتماعی پیدا کنند و غیره. این مقدمات به اصطلاح فراهم شدن شرکت در مبارزه طبقاتی است. ولی خود شرکت در مبارزه طبقاتی چی؟ هیچوقت بعنوان یک کمونیست که طبقه کارگر را جلو چشمانت سر می‌زنند، وسوسه نشده‌ای بخودت نگفته‌ای که بجای این کار، بروم در اعتصاب شرکت کنم؟ بجای این کار، با چند نفر کارگر صحبت کنم و بگویم این وضعیت را نپذیرید؟... چرا من اول باید بیایم مجموعه چپ غیر کارگری یک جامعه را به حقانیت ایدئولوگ کارگران مجاب کنم که بعد رضایت بدهند که دسته جمعی سراغ کارگران برویم و به صحنه بکشانیم؟! من چرا باید این کار را بکنم؟ الان برای اینکار باید این کار را بکنم جواب دارم. میخواهم بگویم که این سؤال وقتی مطرح بشود جوابش تکان دهنده است. اگر مطرح نشود و اگر با تاریخ سیاسی احزاب چپ خوش باشیم، پنجاه حزب سیاسی چپ دیگر هم در ایران درست کنیم که هنوز یک دانه‌شان اعتراض کارگری را نمایندگی نمیکند، در اعتراض کارگری دخیل نیست، کارگر نمی‌خواهد و نمیتواند اعتراضش را از طریق این حزب بیان کند و یک

نسل کارگر به دنیا می‌آید و زجر میکشد و میمیرد و این سیستم هنوز سر جای خودش مانده و به رشد خود ادامه میدهد، این دیگر به نظر من کافی نیست و این جوابی نیست که من لاف می‌خواستم از مارکسیسم بگیرم. نگاه میکنم میبینم واقعیت اینطور است .

برای دوره مارکس و انگلس اینطور نبود. مثال زدم، انگلس میگوید: اگر من یک هفته ده روز اینجا کار کنم کارگران این ده کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار میدهند. چطور است که برای ما این کار حزب می‌خواهد، سبک کار می‌خواهد، برنامه می‌خواهد، یک چیزهای عجیب و غریبی می‌خواهد! انگلس در وستفالی سال ۱۸۴۸ که ده روز در کارخانه‌ای که کارگانش - خیاطی میکنند، آرد درست میکنند، نمیدانم با تکنیک آن زمان چکار دیگری میکنند - میتواند کاری کند که آنها کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار بدهند. من هم هشت سال است اینجا جان میکنم نمیتوانم کمونیسم را شکل اعتراض یک نفر قرار دهم. پس بحث، چیز دیگری است! سواي فرمولاسیون تئوریک که از مارکسیسم بعنوان یک تئوری بدست میدهند اما واقعیت این است که هر زمان کارگر تکان می‌خورد یعنی علیه سرمایه‌داری تکان می‌خورد. محال است که به نفع سرمایه‌داری تکان بخورد حتما علیه سرمایه‌داری واقعا موجود و داده زمان خودش تکان می‌خورد. ممکن است که حرکتش، منطق و تجسمی که از آن دارد بالأخره او را به سرمایه‌داری نوع دیگری برساند. باشد آن که هنوز بوجود نیامده است. یک سرمایه‌داری در یک شکل معینی در ۱۸۴۸ هست که کارگر وقتی به آن اعتراض میکند یعنی دارد به آن اعتراض میکند .

بنابراین جنبش سوسیالیستی کارگران جنبش اعتراضی آنهاست از موضع عینی و اجتماعی‌شان. جنبش اعتراضی کسانی است که بمناسبت اینکه نیروی کارشان را می‌فروشند درد دارند و علیه سرمایه‌داری اعتراض میکنند. وقتی اسم کمونیسم را روی آن می‌گذارند - یعنی آن مجموعه سیستم فکری‌ای که ما می‌گوییم و آن مطالبه نهایی و پایه‌ای که ما در برابر سرمایه‌داری می‌گذاریم - کارگران آن در دستگاه مبارزاتی خود می‌گذارند و این به یکی از هدفهای خود آن مبارزه تبدیل میشود. ممکن است الآن حقوقش را بالا ببرد ولی بعنوان یک جریان کمونیستی در جامعه سعی میکند که الآن حقوقش را بالا ببرد .

بالأخره کارگران ایران چه وقت کمونیسم را به ظرف مبارزه اعتراضی خود تبدیل میکنند؟ تا کی به عنوان سندیکالیست اعتراض میکنند، به عنوان شورای اسلامی اعتراض میکنند، به عنوان زنده باد شاه اعتراض میکنند، به عنوان همه چیز اعتراض میکنند بجز به عنوان کمونیسم؟! بالأخره من و تو می‌خواهیم در این دنیا به چه برسیم؟ جوابش این بود که در یک دوره طولانی جز این شده: بعد از تجربه شوروی، بعد از آمدن مرکز ثقل سوسیالیسم جهان سوم و تبدیل شدن آن به تئوری به زور گرفتن قدرت برای استقلال، به زور گرفتن قدرت برای اصلاحات اولیه‌ای در جوامع عقب‌مانده، برای تبدیل کردن آنها به جوامع متمدن مارکسیسم بکار رفته، تئوری افشار مترقی جوامع عقب‌مانده است یا در روسیه، مارکسیسم تئوری ساختن یک جامعه و رساندن آن به سطح تکنیکی غرب است. بعد از یک دوره که سوسیالیسم از دست کارگر ول شد و پرچم کارهای دیگری در تاریخ اجتماعی شد و لاجرم مبارزه طبقاتی رها شد و از سوسیالیسم بعنوان شکل اعتراضی خود محروم شد و به دست سندیکالیسم و غیره افتاد، الآن به نظر من دوره‌ای است که مبارزه طبقاتی دارد به سطحی میرسد که کارگر بتواند ابزار خودش، ایدئولوژی خودش را از بورژوازی پس بگیرد و میتواند پس بگیرد. سوسیالیسم میتواند بار دیگر ظرف اعتراض کارگر باشد چون الآن بعنوان ظرف اعتراض ملی، بعنوان ظرف اعتراض نژادی، بعنوان ظرف اعتراض استقلال‌طلبانه، بعنوان ظرف اعتراض اصلاحات‌طلبانه و غیره به ته رسیده است. سوسیالیسم‌هایی که به این عنوان به کار رفته‌اند به ته رسیده‌اند. در چین دارند آن را کنار می‌گذارند. عملا می‌گویند که با این کار پیش نمیرود. در روسیه هم به یک شکل دیگر دارند کنارش می‌گذارند یا یک معنی دیگری به آن میدهند. خیلی‌ها از آن دست میکشند و خیلی‌ها هم ضد کمونیست شده‌اند. از همان کسانی که دو سه دهه پیش افتخار میکردند که کمونیست هستند امروز افتخار میکند که ضد کمونیست است. یعنی دارد ول میکند و بالأخره سلاحی که کارگر دست گرفته بود و آنها به صورت کجی و برای اهداف طبقات دیگری بکار برده بودند، خود کارگر می‌خواهد بدست بگیرد. این یعنی اینکه سوسیالیسم واقعا موجود را

در صحنه مبارزه طبقاتی در این پنجاه شصت سال در دست کارگر ندیده‌ام بلکه در دست مخالف کارگر دیده‌ام. ولی به عنوان یک حزب، واقعیت این است که از این طرف پا نگرفته‌ام، از آن طرف پا گرفته‌ام.

وقتی من و شما بعنوان آدمهای ناراضی "ناراحت" (به قول معلمهای مدرسه) شروع به اعتراض کردیم، دردمان چه بود؟! اگر نگاه کنی درد یک بخشمان ممکن است دست بر قضا درد کارگری باشد که چرا برابری نیست... درد خیلی‌ها آنطور بوده حالا یا از سر فکر محض آمده باشیم و یا از سر زندگی کارگری‌مان آمده باشیم کسانی که از آنجا آمده‌اند، ولی درد چپی که ایندئولوژی‌اش را میگذاشت، سیاست تعیین میکرد و مارکسیسم را برای من و تو از قبل معنی کرده بود در ایران استقلال بود. تئوری "سگ زنجیری" وجود داشت. ما چرا فقیریم و آمریکا چرا پولدار است، "چرا ما نمیتوانیم حتی یک سوزن بسازیم"، "آخر ذوب‌آهن کی بالأخره به این مملکت می‌آید؟" اینها چیزهایی است که من بعنوان عقاید ناراضیان دوره خودم با آنها بزرگ شده‌ام و به خودشان سوسیالیست گفته‌اند. تاریخ حزب توده و چریک فدایی را بخوانید تا ببینید به چه گفته‌اند سوسیالیسم! حزب دمکرات الآن دارد به چه میگوید سوسیالیسم؟ "پیکار" که از آسمان نازل نشد، بلکه جناح چپ همان سوسیالیسم است که بخشی از خود آنها بعنوان انسانهای معین جریانی مذهبی‌اند، استقلال ملی و هویت مذهبی مسأله آنها است که میخواهند با این سلاح در مقابل امپریالیسم آمریکا بایستند. الآن معلوم نیست که امپریالیسم را به چه معنی کرده باشند. اینها شده‌اند سوسیالیست و رادیکالیزه شده‌اند - نقد کردند که رادیکالیزه شدند، این واضح است.

بالأخره آخرین حد سوسیالیسم غیر پرولتری ایران به سازمان پیکار و رزمندگان میرسد که دیگر بهترین‌هایش هستند. سازمانی که در آن کارگر غایب است و مطالبات کارگری کم‌رنگ است و معلوم نیست امر اینها استقلال ایران و خلع ید از استبداد و مبارزه با امپریالیسم است یا مطالبه کارگر و سوسیالیسم و لغو کار مزدی و برقراری جهان آزادی که انسانها در آن فارغ از هر قید و بند ستمگرانه بتوانند با هم زندگی کنند! کدام یک از اینها است؟ روزنامه‌هایشان را بخوانید!

ما دیگر از این گردونه بیرون افتادیم... وقتی که زیر همان مسأله ملی زدیم. وقتی ما گفتیم "بورژوازی ملی نه" معنیش برای آن موقع یک تاکتیک بود که نرو دنبال بازرگان، نرو دنبال لیبرالها، آن موقع ما خودمان هم به این معنی از آن استفاده میکردیم. ولی در مقیاس تاریخی اتفاقی که افتاد این بود که از ته آن سوسیالیسم حزبی غیر پرولتری جریاناتی پیدا شدند که بالأخره یا به درد خودشان یا به فکر خودشان یا با رجوع خودشان به تئوری‌ها یا با حسن نیت تاریخی خودشان فهمیدند که دیگر نمیتوانند اگر سوسیالیست باشند در عین حال ادامه این سیر حزبی در جامعه باشند. باید حزب یک چیز دیگری باشند.

مبارزه ضد رژیم را مسخره کردیم، رسیدن به یک اقتصاد ملی که گویا در آن رفاه انسانها بدست می‌آید را مسخره کردیم، نابودی بیکاری و فقر و مشقت را در یک سیستم غیر وابسته مسخره کردیم. گفتیم که این دردها از سرمایه‌داری ناشی شده‌اند، از استقلال و عدم استقلال اقتصادی ایران ناشی نشده، با این کار خودمان را در یک قدمی کارگر گذاشتیم، بحث من این است. ولی هنوز با تشکیل حزب هم باز در یک قدمی کارگر هستم! آخر مسأله چیست؟! چرا من هر چقدر هم رادیکال میشوم، زجر کارگر پدیده‌ای است که من باید راجع به آن اظهار نظر کنم نه اینکه به تن خودم حس کنم؟! چقدر؟ چرا در همان جایی که استثمار هست و زجر هست حضور ندارم؟ به عنوان یک حزب سیاسی میگویم، نه به عنوان یک فرد. من و تو میتوانیم ول کنیم، خیلی‌ها ول میکنند میروند این کار را میکنند. قاطی کارگران میشوند سعی میکنند سندیکا درست کنند. ولی به عنوان آدمهایی که معتقدند که کارگر بالأخره با حزبش پیروز میشود، بالأخره برای حزب تو چرا هنوز کارگر و دردش و راه حلش عنصر خارجی است؟! چرا "تئوری پیوند" داریم؟! "سوسیالیسم علمی باید برود یک جایی به جنبش گارگری پیوند بخورد"! من میگویم اگر آن سوسیالیسم پیوند نخورده که اصلاً علمی هم نیست. چون اساس بحث مارکس این بود که سوسیالیسم از وقتی علمی میشود که جنبش یک طبقه معین میشود. اگر نیست در نتیجه علمی هم نیست. این تئوری‌ها وجود داشته که ما با آنها کلنجار میرفته‌ایم که چکارش کنیم؟ چگونه از

سر خودمان بازش کنیم؟ بالأخره بعد از تشکیل حزب نگاه میکنید که باز حزب رادیکال، خیلی خوب، خیلی سر خط و خیلی مارکسیست اپوزیسیون روشنفکری ایرانی هستیم. آدم یک جایی میگوید باباجان شاید من دیگر باید بروم. تا کی آخر این همه، این جماعت باید این پروسه را طی کنند که به آنجا برسیم؟ خوب چرا؟ مگر کارگر را یک جایی قفل کرده‌اند؟ میروم قاطی‌اش می‌شوم.

چیزی که برای من یکی، بین این بحث با بحثهای قبلی فرق میگذارد این است که در دوره بحثهای مارکسیسم انقلابی تمام سعی‌مان این بود که مارکسیست‌های بهتری باشیم و به اعتبار مارکسیست بهتری بودن قطعا کارگری باشیم. چون مارکسیسم در مورد کارگران و حکومت کارگری است. من میگویم یک جایی هم میرسد که آدم میگوید که من می‌خواهم در مبارزه تاریخی عصر خودم یعنی در مبارزه طبقاتی به نفع طبقه شرکت کنم. نمی‌خواهم همه‌اش راجع به آن حرف بزنم. نمی‌خواهم در دسترسش باشم، می‌خواهم خودش باشم. نگاه میکنی میبینی مانع چیست. آن وقت دیگر مانع نه "پیکار" است و نه "رزمندگان" و نه شوروی. مانع همان جریان خودت است که ساخته‌ای و می‌گویی بیا برو بین کارگران تبلیغ کن بجای آن سرش را میخورد. می‌گویی بیا برو سازمانش بده میبینی فکر میکند که باید فرقه خودش را در میان آنها درست کند و کارگران را به هفتاد و دو فرقه تقسیم کند و یکی از آنها هم خودش باشد، می‌گویی بیا برو حقیقت را به طبقات بگو میبینی یک چیزهایی می‌گوید که مَخ کارگر سوت میکشد و از سوسیالیسم هم بیزار میشود... به این ترتیب میرسی به انتهای خطی که فقط با خلوص ایدئولوژیک میشود به آن رسید. آنجا ایستگاه آخر خط است. باید پیاده بشوی بروی اتوبوس دیگری سوار بشوی، که آنهم می‌گویم کمونیسم کارگری است.

به جایی میرسد که اصلا بحث این میشود که یا به مثابه کارگر در این جامعه اعتراض میکنیم یا هر چقدر هم اعتراض کنیم هیچ کس از آن خیری نمیبیند و ما هم خیری نمیبینیم. بالأخره من می‌خواهم در جامعه‌ای زندگی کنم و دلم می‌خواهد تو و اعقاب تو هم در جامعه‌ای زندگی کنید که در آن آدمهای آزاد بدون هیچ جلوه‌ای از ستمگری با هم زندگی کنند. دلم نمی‌خواهد بشر زجر بکشد. راهش هم این است که کارگر حکومت را در دست بگیرد. پس باید کاری کنم که کارگر حکومت را در دست بگیرد. سؤال این است که آیا آن چیزی که ساخته‌ایم به درد این پروسه بخورد؟! جواب من مثبت است و تمام آن چیزی که من را تکان میدهد و خوشبینم میکند این است که میتوانم جواب مثبت بدهم و بگویم که این را ساخته‌ایم و این را میتوانیم در اختیار عموم قرار بدهیم. به شرطی که از آن سر به سراغش برویم. یعنی تا یک جایی حزبی هستی و به کارگران فکر میکنی. من میگویم که یک جایی میشود که موظفی کارگری باشی که به حزب کمونیست فکر میکنی... می‌گویی بابا جان بیایید این [حزب] را در اختیار کارگر بگذارید، در هایش را باز کنید. این چه جور مبارزه مسلحانه‌ای است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟ این چه نوع مبارزه تشکیلاتی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! این چه جور تبلیغ حقایقی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! آخر این چه نوع حزبی است که قرار شده همه چیزش کارگری باشد ولی نامناسبترین آدم برای فعالیت در آن کارگر است؟! کافی است تا شما فارغ التحصیل هاروارد باشی تا بهترین آدم برای عضویت در کمیته مرکزی باشی ولی اگر کارگر باشی نمیتوانی اصلا عضو حوزه‌اش بشوی! درها را باز کنید. درهای این حزبی را که تا این درجه به ما نزدیک شده است را به روی ما باز کنید! به نظر من کمونیسم کارگری پرچم این تعرض به حزب کمونیست است.

بگذار حزب کمونیست یا تا آنجا که چپ سنتی در این حزب هست مقاومت کند، بالأخره باید در هایش را باز کنی و کارگر را به حزب بیاوری. من میگویم باید کارگر را عضو کنی. می‌گویند عضو باید تئوریک باشد من میگویم عضو کنید! شش ماه دیگر باز میرویم در جلسه‌ای، سمیناری می‌گویم باز بحث میکنیم که عضویت را باید برای کارگر ساده کنیم. اینجا یک رفیقی در بحث قبلی گفت "آخر تا کی ما باید این را بگویم که باید کارگری بشویم" من میگویم تا هر وقت که بشویم، بالأخره باید فشار را گذاشت. ضرر که نکرده‌ایم. اگر کسی حرف حساب به گفتن نمی‌رود باید با فشار سیاسی درهای حزبی را به روی دیگران باز کرد. این واقعیت وجود دارد که حزب کمونیست ایران در تلاقی دو دوره است. پایان دوره رادیکالیزاسیون احزاب چپ، نه فقط در ایران بلکه در جهان. به نظر من الآن اینطور نیست که بشود حزب کمونیست پدر و مادر دار دیگری ولی

از یک منفعت ملی و استقلال طلبانه ایجاد کرد. حزب کمونیست ویتنام دیگر نمیشود درست کرد و بیست سال - به اسم حزب کمونیست - با آمریکا جنگید. الآن دیگر دور استقلال طلبی در جهان به دست حتی مرتجعین افتاده است. یعنی وقتی که میخواد کشور جدیدش را بسازد، خودش به اندازه کسی که میخواد کشورش را از دستش بگیرد، مرتجع است. امپریالیستها و ضد امپریالیستها به یک اندازه مرتجعند. افغانستان این را خوب نشان میدهد.

واقعیت امروزی، شرایطی را بوجود میآورد که به حال استفاده از سوسیالیسم برای منافع دیگری مفید نیست. خیلی مفید نیست. کارش را کرده، استفاده‌اش را به بورژوازی رسانده و الآن دیگر دارند دورش میاندازند. حتی جنبش حزبی در تمام دنیا بمثابه جنبش کمونیستی دارد پایه‌اش را از دست میدهد، رأی از دست میدهد و در انتخابات‌ها به جایی نمیرسد حتی وقتی در پرتغال انقلاب میکنند، در انتخابات بعدی که این انقلابش را رهبری کرده، یکی دیگر را سر کار میگذارند. هفتاد سال هم منتظر بوده‌اند که اینها سر کار بیاید. در اسپانیا هم همینطور. آژیتاتورهای انقلاب فرانسه دوباره "خوان کارلوس" را سر کار میآورند. حزب دمکرات مسیحی اسپانیا هم سر کار است و کمونیست هم دستش به جایی بند نمیشود. دیگر آن اهداف بینابینی، بورژوازی و اهداف فرمیستی را با این نوع سوسیالیسمها نمیشود به جایی رساند. بهتر است حتی یک جاهایی دورش بیاندازند؛ سبزه‌ها باشند و همان اهداف قدیمی درست است که احتمالا سوسیال دمکراسی آلمان گذاشته بود و الآن به خودش سبز میگوید. سبز راحت‌تر است، هر کسی میتواند وارد شود.

در این شرایط کسی که منطق قانونمندی تاریخ معاصر خودش را تشخیص ندهد، هیچ خدمتی به آن تاریخ نمیتواند بکند. قانونمندی تاریخ معاصر ما این است: کارگر دارد جلو میآید و دارد پرچم سوسیالیسم را بر میدارد و اعتراضات جدید کارگری در دنیا دارد پا میگیرد و یک بار دیگر سوسیالیسم دارد به پرچم کارگران تبدیل شود و ما باید عنصر فعال این پروسه باشیم. شصتاد تا حزب هم درست کنند که از حزب بغل دستی ایرانی بزرگتر باشد من را راضی نمیکند. بگویند اعضای ما صد و پنجاه برابر راه کارگر است، باشد! از این بزرگترش هم در تاریخ بوده که به جایی نرسیده است. خاصیت حزب کمونیست ایران این است که کلیدی را تقریبا در دست دارد که دری را به روی یک دوره جدید در جهان باز کند. اغراق هم نمیکنم، به خودم هم نمیخواهم روحیه بدهم. هندوانه هم زیر بغل کسی نمیخواهم بگذارم. خودم هم با این چیزها تهییج نمیشوم.

این واقعیت است و اگر واقعیت یک جایی بزرگ است، بزرگیش را هم باید گفت. کمونیست ایرانی واقعا در مقطعی قرار گرفته است که در آن پرونده دوره‌ای را که از پنجاه و سه نفر شروع میشود تا حزب توده و آخرش هم چریک فدایی و پیکار را ببندد و یک کمونیسم کارگری در ایران بنیاد بگذارد که هر وقت آن را میزنند کارگر را زده باشند و هر وقت رشد میکند کارگران رشد کرده باشند. نشود که جز این حالت وجود داشته باشد!

در بحث قبلی گفتم که بحث به جایی رسیده که بالأخره کارگران جلوی این وضعیت قرار گرفته‌اند که تا چهار سال آینده چند ده رهبر کمونیست و حزبی خودشان را پرورش بدهند و دارند بدست میآورند. ما آدمهای زیادی را و حزب کمونیست را به اینجا نزدیک کرده‌ایم. کارگران به جایی رسیده‌اند که برای اولین بار برای یک دوره طولانی با اسلحه خودشان به جنگ بورژوازی رفته و زده است. قبل از اینکه اصلا طرف صدایش در بیاید، گفته است که من تو را در کردستان میزنم. اسلحه‌اش را بدست گرفته، به اسم کارگر به جنگ رفته و به اسم کارگر هم در جنگ پیروز پیروز شده. این بنظر من خیلی مهم است. این از دستاودهای این دوره است. وگرنه دوره قبل تا جبهه ملی لرز میکرد سوسیالیست ایرانی تب میکرد. همه بحثشان این بود که چرا ما به درجات کمی از دکتر مصدق حمایت کرده‌ایم. تمام بدبختی ما از آنجا ناشی میشود که ما کم از دکتر مصدق حمایت کردیم! جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از بورژوازی لیبرال اتخاذ کند. جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست فاسد ایران اتخاذ کند.

در این دوره است که نه فقط جرأت میکند حزبی که هنوز معتبر است را میزند، چون حزب بورژوازی است و میگوید اگر دست به روی من بلند کند من میزنم. آن دوره‌ای سوسیالیست‌ها سرشان را پایین بیاندازند و در جامعه بدهکار ناسیونالیسم باشند، گذشته است. میگوید الان کارگر به صحنه میآید و ما تو را میزنیم و حساب کار خودت را بکن. میخواهی با من راه بیایی، من هم با تو راه می‌آیم. این حرف بنظر من معنی دارد و نمودارهایی از وضعیت مبارزه طبقاتی در عصر ما است. چیزی که من را تکان میدهد این است که فرصت پیدا کرده‌ام که در این دوره حضور داشته باشم، بتوانم در این پروسه باشم. و گر نه هیچ علاقه‌ای ندارم که یکی از پنجاه و سه نفر بودم و الان مُرده بودم. چه شد آخر؟ چه بود آن اتفاق؟! چکار کردند؟! چه خشتی روی چه خشتی رفت؟! بالأخره من می‌خواهم بدانم که کدام بچه کارگر در نتیجه فعالیت آن عده آدم زیاد، یک کلاس بیشتر به تحصیلاتش اضافه شد، یک واکسین بیشتر بهش زدند؟! کدام؟ حالا جامعه کارگری و حکومت کارگری خیر سرشان!

در نتیجه فعالیت تمام سوسیالیسم ایرانی تا کنونی کدام لقمه غذای اضافی در سفره کارگران پیدا شده است؟ ما الان به جایی رسیده‌ایم که میتوانیم خیلی دستاوردها داشته باشیم و این اهمیت ما است، نه خلوص ایدئولوژیک ما که میتواند امر شخصی من باشد و در چهارچوب آزادی مذهب بیفتد. خیلی سالهاست که ما تئوری ارزش را خیلی خوب فهمیده‌ایم و خیلی دقیق میدانیم که جنگ ایران و عراق از کجا ناشی میشود و روابط امپریالیستی چیست، اما اینها هنوز برای من و تو نباید امتیازی باشد. شما می‌پرسید که تفاوت قضیه این است که باید کارگر را بیاوریم؟ من می‌گویم شاید بطور مادی که نگاه کنید من خیلی کارهای متفاوتی حتی با آن چیزی که قبلا بود نتوانم نشان دهم - به نظر خودم توانسته‌ام و نشان هم داده‌ام، در سیاست سازماندهی ما، در بحث آژیتاتور، در احیای سازمان کمونیستی بعد از شدیدترین ضربات پلیسی که فکر نمی‌کنم ایدئولوژی راه کارگر توانایی ساختن آن را داشت، در بار آوردن یک عده کمونیست این دوره‌ای که هر یک نفر از آنها الان اگر دکنتر ارانی را جلوی زنده کنی او را میشوید و کنار می‌گذارد - در اینها ما چیزهایی را به دست آورده‌ایم ولی هنوز کافی نیست. به نظر من این نگرش اجازه میدهد که ما یک دوره جدیدی را شروع کنیم نه اینکه یک مسابقه را با پیروزی به سرانجام برسانیم. یک مسابقه جدید را آغاز کنیم.

من اصلا نمی‌خواهم از کمونیسم کارگری یک لغت ساخته شود. اگر کمونیستها واقعا همان که سنتاً بودند میبودند، یعنی اگر در اعتراض کارگری و سوسیالیستی در جامعه میبودند اصلا این لغت توتولوژی و دوباره‌گویی بود. کمونیسم یعنی کارگری، کارگری یعنی کمونیسم. ولی چون نیست، این لغت برای من معنی دارد. من می‌گویم به سوسیالیستی که کتاب مارکس را از بر کرده هیچ نزدیکی حس نمی‌کنم اما با کارگری که در اعتصاب می‌گوید بچه‌ام گرسنه است نزدیکی حس می‌کنم. می‌گوید توده‌ای است، باشد! من نزدیکی احساس می‌کنم. بالأخره یک چیزی حس می‌کنم. ولی با آن کسی که درباره "چه باید کرد؟" میتواند پنجاه و سه تا سخنرانی بکند ولی امرش این است که ایران مستقل و آباد و غیره درست کند هیچ رفاقت و نزدیکی حس نمی‌کنم، هیچ علاقه‌ای بهش ندارم و به جنبش خودم متعلقش نمیدانم. فکر می‌کنم که باید اصلا از صحنه حذفش کرد. این سازمانها باید منحل بشوند. صد هزار تا سندیکالیست بیاورید من می‌گویم این مبارزه واقعی طبقه من است. می‌خواهم بگویم یک بُوچون [لغت گردی بمعنای تحت‌اللفظی "رفتن برای چیزی"، معادل approach انگلیسی] دیگری را به زندگی سیاسی آدم و تبلیغ آدم می‌آورد، در نگرش به خود و در راضی شدن از فعالیت و نحوه‌ای که بر می‌گردد به جامعه راجع به خودت حرف می‌زنی... اینها به نظر من فرق آن است. ممکن است کسی این سؤالها را برای خودش مطرح نکرده باشد و حتی این بحثها را خیلی دیگر تجریدی بداند. چون خیلی مادی به صورت آدم نمی‌خورد. به اصطلاح بنظر می‌آید که حدس و گمان یک نفر راجع به تاریخ است، بیشتر از اینکه خود تاریخ عینی باشد. ولی همین برای من که آن را عینی فرض می‌کنم تکان‌دهنده است و یک سرخط جدید پیدا میشود.

بگذارید اینطور بگویم که دو دوره از فعالیت سیاسی در زندگی خودم میشناسم: یک دوره که به انقلاب ۵۷ مربوط میشود که در آن من یک سوسیالیست رادیکال ایرانی بودم که در پالایش عقیدتی چپ ایران نقش بازی

کردم و بودم و دیدم؛ و یک دوره دیگری شروع میشود که من به عنوان مبارز جنبش طبقه کارگر ایران در آن شرکت میکنم. و تمام هم و غمّ متحد کردنش و آوردنش روی تئوری انقلاب خودش، قوی کردنش در اعتراض خودش، اجازه ندادن به اینکه زیر بار کسی برود، اجازه ندادن به اینکه کسی به او محدودیتی تحمیل بکند و اینها است.

بنظر من منطق این دوره جدید کمونیسم کارگری است. منطق این دوره جدید هیچ نوع آنتی رویزیونیسمی نیست. چون تنها ضد رویزیونیسم واقعی عصر ما، بنظر من، کمونیسم کارگری است. کسی که وارد مارکس شود و بیرون بیاید و بالأخره کارگر را بعنوان یک مؤلفه اساسی وجود اجتماعی خودش به عنوان حزب سیاسی، پیدا نکند، به نظرم هیچی از مارکس نفهمیده، برای اینکه دو خط اول مانیفست کمونیست را نفهمیده. میخواهم بگویم که ضد رویزیونیسم واقعی اگر کسانی که نمیخواهند مکاتب راه بیاندازند و جدال مکاتب را جای مبارزه طبقاتی جا بزنند و در مکتب‌داری خودشان کیف کنند و آخرش هم بعنوان شخصیت‌های شخیص یک مکتب سرشان را بگذارند و بمیرند، اگر کسی نمیخواهد این کار را بکند، میخواهد مبارز راه واقعی آزادی انسانهای واقعی و بهبود وضعیت واقعی آنها و بالأخره رهایی قطعی انسانهای دوره خودمان باشد، من میگویم ایدئولوژی یک چنین پروسه‌ای، کمونیسم کارگری است نه مبارزه ضد رویزیونیستی و غیره.

یک چنین کمونیسم کارگری‌ای به نظر من خالصانه مارکسیست است و به این اعتبار ضد رویزیونیست است و به این اعتبار که رابطه رویزیونیسم را با تبدیل شدن کمونیسم به ابزار اهداف دیگر در جامعه را واقعا درک کرده است. و گر نه من موظف نیستم که از فرمولهای مارکس دفاع کنم. تغییراتی که به خود من میدهد: من دیگر در هیچ مقاله‌ای نقل قولی را نمیآورم مگر اینکه استدلال را تقویت کند. اینکه مارکس چه گفته، کسی ممکن است برگردد و بگوید که مارکس این را برای یک موقعیت دیگری گفته است. میخواهم بگویم که حتی تفاوت دارد در نگرش و جدل تئوریک و اینکه چه آدمی هستی، به کی چه میگوی، و چگونه مبارزه میکنی ...

این دنباله بحث جلسه قبلی بود. من با "تو را به خدا" نمیتوانم کسی را تحت تأثیر قرار بدهم [خنده شوخی] که آقا این مهم است، تکان بخور و... اساسش این است و خلاصه حرفم این است: کمونیست ایرانی تا حالا به مارکسیسم بعنوان یک نگرش ایدئولوژیک نگاه میکرده است. بعنوان یک سری آرمانها و اعتقاداتی در مورد آینده جامعه. اساس اساسی مارکس نگرشی به حال جامعه است و تبیین تاریخ واقعی، تاریخ در حال جریان جامعه. اگر کسی آن تاریخ را نبیند، هر چه به آیین سوسیالیسم قسم بخورد و آیه بیاورد، من حرفش را باور نمیکنم چون مارکسیسم انتقاد و شکافتن قانونمندی حرکت جامعه است در همان زمانی که دارد به پیش میرود، قانونمندی معاصر جامعه. تمام مارکسیسم انقلابی‌ای که ما بودیم تا تشکیل حزب و بعد از آن، آن تکه مارکسیسم است. نگرش تاریخی ما کم و کسری‌های اساسی دارد. از جمله اینکه بجای تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ مبارزه حزبی و تاریخ مبارزه عقاید داشته است. درست است که در پروسه مبارزه طبقاتی مبارزه عقاید جایی دارد، ولی عکس این، جایگزینی این دو قبول نیست. در همان موقعی که ما داریم مبارزه عقاید میکنیم، مبارزه طبقاتی در شکل لخت و عور خودش به شکل دیگری دارد جلو میرود. به شکل فرار طبقه کارگر، درب و داغان شدنش در برابر بورژوازی... انقلابی کرده بود که به جایی برسد الان در همان موقعی که ما داریم پیشروی عقیدتی به نفع طبقه کارگر میکنیم برگشته‌اند دارند پدرش را در میآورند. سر جمع مبارزه کارگران در جبهه‌های مختلفش اینطور است. آن با این رابطه‌ای دارد. آن اجازه میدهد این به تعرض بیفتد، آن اجازه میدهد این پیشروی بشود... ولی ما که همیشه الزاما اینطور نگاه نکرده‌ایم. ما که باز هم بهتر نگاه کرده‌ایم، چریک فدایی که در ذهن خودش پرولتاریا است، اصلا خود پرولتاریا است! وقتی به رادیوش حمله میکنید به پرولتاریا دارید حمله میکنید! این رگه‌ها در ما هم - با متانت بیشتری البته - بوده. من میگویم اگر قبول کنیم که اساس بحث مارکس بر سر ماتریالیسم تاریخی، بر سر نگاه کردن به طبقه حی و حاضر و مبارزه حی و حاضر و قانونمندی تحول جامعه سرمایه‌داری و قرار دادن آن جلوی چشم طبقه کارگر بوده است و اگر به تاریخ واقعی نگاه کنیم - تاریخ واقعی - من میگویم که ما احتیاج به تفکری داریم که خودش را به مبارزه واقعی طبقات متکی میکند و نه به حقانیت تاریخی عقاید، که تا دوره‌ای خصلت مشخصه خط ما است - مستقل

از اینکه خودمان چه بحثهای نگفته دیگری داشته‌ایم و هیچوقت آدمهای خیلی سوپژکتیوی نبوده‌ایم و غیره، اینها به جای خود بماند، تاریخ آن دوره فعالیت ما تاریخ پالایش عقیدتی چپ است، تاریخ شکل‌گیری سازمانهای مارکسیستی مبرا از ناسیونالیسم. سازمانهای مارکسیستی‌ای که استعداد جدی دارد برای گرایش به کمونیسم کارگری و جوش خوردن با حرکت طبقاتی. ولی بنظر من، تاریخ این دوره که باید حکمت و منطقی بر آن حاکم باشد و لغتی برایش بکار ببریم، تاریخ عروج کمونیسم کارگری در ایران است. کمونیسم کارگری از دستاوردهای دوره قبل حرکت میکند، ولی با پرچم دوره قبل نمیتواند ادامه بدهد، آن پرچم کافی نیست. آن پرچم دیگر در نمودهایی که در بحثهای کارگرمیان گفته‌ایم، درجا میزند - در سکتاریسم، در ایدئولوژی‌گرایی، در مکتب‌گرایی... اگر بخواهی همان پرچم را نگهداری در همه اینها درجا میزنی. آن پرچم، پرچم این دوره نیست. بحث من این است.

اصل این مطلب شفاهی است. متن بالا متن پیاده شده از روی نوار است.

منتشر شده در منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه شماره ۲ - آوریل ۲۰۰۷

این متن را هم فواد عبداللہی برای انتشار در منتخب آثار و هم دنیس آزاد برای انتشار در این سایت پیاده کرده‌اند. متن فوق متن بعضا تغییر داده شده برگرفته از منتخب آثار، ضمیمه ۲ است.

پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه

توضیح : تاریخ معلوم نیست اما بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است .
سؤالات در متن ذکر نشده‌اند اما بحثها روشن‌اند و در پاسخ، میتوان سؤالاها را هم تشخیص داد .

سؤال ۱ - آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیمی نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده‌آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می‌آید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند .

سؤال ۲ - هیأت نمایندگی کارگری، فی‌نفسه هنوز تشکل توده‌ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگرانند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی‌تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سؤالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالأخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جواگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمیگیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توقیف کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسبترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است .

سؤال ۳ - شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نماینگانی از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراهای، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئنا دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک البت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل

بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساساً، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران سرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴ - اتفاقاً تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه‌اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من درآوردی و مقررات دلخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایش‌ها را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته‌تر است. کسی را نمیتواند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتواند اتهام توطئه‌گری بزند، کارگر را نمیتواند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف حرف مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیاندازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتاً عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویند که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤال است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران

سندیکالیسم یا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتما بگیرند. قبلا هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچنیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکائی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵ - بنظر من ابدا ما نباید برخوردارمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود.

بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است.

از آرشیو کورش مدرسی - منتشر شده در "منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶ - صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۶

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پنوم دهم

2

کمونیست: در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سؤال اینست که با وجود این دلایل چرا تشکل شورایی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورایی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای بحدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابلش خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورایی فی‌الذمه مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

3

منصور حکمت: اجازه بدهید مقدمتا این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هائی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قبل از استبداد رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل‌گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما بهر حال اگر ۲۰-۳۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مینا قرار بدهیم، متوجه تفاوت‌های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم.

این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمزدی در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تاثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکایی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته‌های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تاثیرات جدی‌ای نپذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیم‌های سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول دوره‌های معینی، در شرایط بحرانی سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل‌گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سؤال میتواند این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته

است بر این محدودیتها فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سؤال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهایی که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. سندیکا و شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایش‌های متفاوت در درون جنبش طبقاتی اند. بعبارت دیگر اینها را نباید بصورت طرحها و الگوهای سازمانی تجریدی و خارج از زمان و مکان و بدون پیشینه و محتوای اجتماعی و تاریخی معین در نظر گرفت.

جنبش سندیکایی و جنبش شورایی و نیز جنبش کمیته‌های کارخانه و غیره، جنبشهای متمایزی در درون طبقه کارگر هستند. جنبشهایی که محتوای سیاسی و افق عملی متفاوتی را نمایندگی میکنند و حتی نفوذ آنها در لایه‌های مختلف طبقه کارگر یکسان نیست. بنابراین سؤال باید بطور مشخص‌تر طرح شود. علل عدم موفقیت جنبش سندیکائی و تریونیونی در ایران چه بوده است؟ و یا، جنبش شورائی مشخصاً چرا نتوانسته به نیازهای سازماندهی توده‌ای کارگران پاسخگو باشد؟ اینجا دیگر باید از بحث موانع و دشواری‌های عام فراتر رفت و به دینامیسم حرکت خود این جنبشهای معین و مشکلات آنها در ایران پرداخت.

اگر مسئله را اینطور در نظر بگیریم، فوراً متوجه میشویم که جنبش‌های واقعی برای سازماندهی توده‌ای کارگران، اجزاء حرکت‌های اجتماعی وسیعتری هستند که نه فقط در قبال سازمانیابی کارگری، بلکه در رابطه با کل اوضاع اقتصادی و سیاسی در جامعه آلترناتیو خود را ارائه میدهند. جنبش سندیکائی یا جنبش شورائی، اجزاء حرکات وسیعتری برای تغییر کل جامعه هستند در جهت خاصی. این تصور خام اندیشانه سنتی در چپ را باید کنار گذاشت که گویا احزاب سیاسی مبارزه آگاهانه و هدفمند سیاسی را نمایندگی میکنند و تشکلهای کارگری فعل و انفعال "خودبخودی" کارگران برای بهبود اوضاعشان را منعکس میکنند.

واقعیت اینست که تریونیونیسم و جنبش اتحادیه‌ای هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تریونیونیسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر میرود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح میشود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی-رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک را قلم بگیرید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساساً در این است که لااقل بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین‌کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند.

در مورد جنبش شورائی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است. شوراها اگر چه تاریخاً بدرجه زیادی مورد توجه آنارشیسم قرار داشته‌اند، اما مدتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم

تداعی شده و پیوند خورده است. تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقا به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی پایگی و ضعف فرمیسم و سوسیال دموکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش فرمیستی و سوسیال دموکراتیک. اگر شوراها (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسب‌تری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفا به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارائی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در درون کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه‌های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دموکراتیک و فرمیستی است. این صرفا ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکتیهای سندیکائی در مقایسه با حرکتیهای شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جایی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخا نبوده اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایشات اجتماعی غیر کمونیستی در میان کارگران دیده اند و وجود آنها را برسمیت شناخته اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شیوه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدیونیونی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدیونیونی توسط کمونیست‌ها. (تجربه سندیکاهاى سرخ کمینترن هم دقیقا تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدیونیونیسم واقعا موجود که تحت تأثیر سوسیال دموکراسی قرار داشت بود).

بحث اینست که تریدیونیونیسم آلترناتیو ویژه کمونیسم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسم جنبش شورائی است. با اینحال کمونیست‌ها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه‌های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیست‌ها همواره عناصر فعال جنبش‌های اتحادیه‌ای بوده اند، اما تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراها سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفا ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی بهتر مقاومت میکند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. میگوییم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و فرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. اینکه اتحادیه‌ها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیتهای اتحادیه‌ای) تبدیل شده اند، به این دلیل نبوده

که کارگران در خواص این "الگو"ها غور کرده اند و سندیکا را مناسبتر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به بقدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دمکرات در کشورهای اروپائی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر میبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه‌ها با شوراها و کمیته های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکایی در اروپای غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده‌ای در خارج ساختار اتحادیه‌ها شدت گرفته است.

ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح میکنیم، بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیست‌ها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکائی در ایران حتی بیشتر از جنبش شورائی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. در چنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل‌گیری آن بوجود آمده. ما میگوئیم شوراها روشهای طبقاتی‌تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می‌آورند، شکافهای صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمیکند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوائی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیستها بوده اند، در ایران از زمینه های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می‌آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا میخوانیم.

کمونیست: تجربه نشان داده است که حتی وقتی تشکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل میکند و دولت‌ها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت میگیرد که این تشکلها از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا ممکن نیست که تشکل شورائی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه‌ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

منصور حکمت: تجربه این را در مورد اتحادیه‌ها نشان داده است. اما کم است نمونه شوراهائی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه باشند. شوراها، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دمکراسی مستقیم کارگری بوده باشند، عمدتاً با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراها هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولاً ضعف شوراها و تفوق ارتجاع به در هم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه‌تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

کمونیست: در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراها در دوره‌های غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکل‌های توده ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملاً نمایندگان آگاه و رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکنند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظه‌کار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

منصور حکمت: اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمندگی و مبارزه جوئی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموماً نفیاً، نشان داده است، ادامه کاری و رزمندگی یک تشکل کارگری کاملاً بستگی به این دارد که چقدر بتواند توده کارگران را در میدان نگاهدارد، چقدر بتواند ظرف مبارزه وسیع و توده ای باشد و چقدر کارگران را در تصمیم گیری و تعیین سیاست ها و پیشبرد آنها دخیل کند. به این ترتیب شورا هنوز بیشترین امکان را دارد، چون فلسفه وجودی‌اش، برخلاف تجربه بسیاری از سندیکاها، سازماندهی عمل توده‌ای و ابراز وجود توده‌ای کارگران است.

بهر صورت طرح سؤال به این شکل خیلی مجرد و فرضی است. حزب کمونیست ایران در زمان و مکان معین، در کشور معین و در مقطع معینی از مبارزه طبقاتی در ایران، کارگران را به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی فرا میخواند. همین امروز این استبداد سیاه و این شرایط غیر انقلابی وجود دارد، و همین امروز مبارزات جاری کارگری نه توسط اتحادیه‌هایی که قانونیت بورژوایی را پذیرفته اند، بلکه به یمن کارگرانی پیش میرود که آماده اند پایشان را از محدوده امکانات قانونی مبارزه (که در ایران بسیار ناچیز است) بیرون بگذارند، برخلاف دستور دولت و جلوی چشم عمال سرکوب او، بطور غیرقانونی مجمع عمومی تشکیل بدهند، بطور غیرقانونی اعتصاب کنند، تظاهرات کنند و غیره. اگر کسی پیدا بشود که به روشی غیر از این، یعنی به طریق "قانونی"، اتحادیه‌ای تشکیل بدهد که از نظر دولت حق داشته باشد قانوناً اعتصاب کند، قانون کار را نپذیرد و کارگران را علیه آن بسیج کند، در انجمن‌های اسلامی را ببندد و شوراها را اسلامی را جارو کند و به رهبران کارگری میدان فعالیت بدهد، ما اولین کسانی خواهیم بود که دست او را بفشاریم!

مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه بهرحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریبونونی به درجه‌ای ثبات در قانونیت بورژوایی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.

ما برای مبارزه قانونی کارگران اهمیت حیاتی قائلیم، اما این نمیتواند به معنای ارجحیت سیاسی تریدونیونی به سیاست شورائی باشد. تذکر میدهم که در واقع امروز کسی، مگر در طیف توده ای و اکثریتی، چنین توهماتی ندارد. هر سندیکالیستی که بخواهد قدری واقع بین و لاجرم قدری رادیکال باشد، این را میفهمد که حتی ایجاد سندیکاها مستلزم یک مبارزه وسیع "غیر قانونی" کارگران است که سازمان خودش را میخواد. از همین روست که عدهای از "سندیکای مخفی" سخن میگویند، یعنی سندیکالیسم غیرقانونی، سندیکالیسم غیرعلنی و غیرتوده‌ای. که این دیگر به تمامی نقض غرض است، چون قرار بود بحث شورا و سندیکا پاسخ مسئله سازمانیابی علنی و توده‌ای کارگران را بدهد. بحث ما اینست که حتی در شرایط استبداد بورژوازی و اسلامی کنونی امکان ایجاد تشکلهای علنی و توده‌ای کارگری که وجود خود را به دولت تحمیل کنند وجود دارد، تشکلهایی که قطعاً رابطه نزدیکی با سازمانهای مخفی حزبی و آرایشهای مخفی کارگران پیشرو خواهند داشت. نه سندیکای قانونی پاسخ مسئله است، نه سندیکای مخفی. اولی توهم آمیز و توهم برانگیز است و تخیلات رفرمیسم سترون در ایران را بیان میکند و دومی گواه دیگری بر عجز سوسیالیسم خلقی ایران از درک نیازهای مبارزه کارگری در بعد علنی و توده‌ای است و آلترناتیوی ذهنی، روشنفکرانه و نامربوط به مساله مورد بحث است.

راه واقعی، راه کمونیستی، جنبش مجمع عمومی و در تکامل آن جنبش شوراهای کارگری است. اینکه اگر این جنبش رشد کند و در دوره انقلابی بعدی اوج بگیرد، بعداً در صورت شکست انقلاب به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، بحثی نیست که کمکی به روشن شدن مسئله مورد اختلاف در مقطع حاضر بکند.

کمونیست: در مقدمات قطعنامه گرایشات سندیکالیستی همدیف با گرایشات محافظه کارانه و بصورت منفی مورد اشاره قرار گرفته اند. آیا سندیکالیسم مستقل از نقشی که در دوره‌های مختلف تاریخی و اوضاع و احوال متفاوت جنبش میتواند بعهده بگیرد یک گرایش منفی در درون جنبش کارگری است؟

منصور حکمت: مقدمات بخش کلیات قطعنامه اصولاً اشاره مستقیمی به سندیکا ندارد. شاید منظور شما مقدمه قسمت آخر (بخش د: "در باره سندیکا") است. اینجا هم از سندیکالیسم بطور کلی بعنوان گرایش منفی صحبت نشده. بحث بر سر مشاهده یک سیر تجربی و واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکاها آشکار شده است. تجربه سندیکاهای تاکنونی، تاریخ جنبش سندیکائی تاریخ نیات سندیکالیست ها نیست، تاریخ خود سندیکاهاست. ناتوانی از ایجاد یک وحدت وسیع طبقاتی، نزدیک شدن عملی تا حد رابطه تنگاتنگ با سیاست و جریانات حزبی رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک، دور شدن از دمکراسی مستقیم و پیدایش یک سیستم اداری بوروکراتیک (تا حد تعیین روسای مادام العمر در برخی اتحادیه ها و بی اختیاری تجمعات اعضا و توده‌های عضو اتحادیه) و غیره که در قطعنامه به اختصار به آنها اشاره شده، جزء خصوصیات مشخصه تریدونیونیسم است، آنطور که عملاً این جریان تا امروز حرکت کرده است. اما هیچیک از اینها برای این ادعا که سندیکالیسم بطور کلی یک "گرایش منفی" است کفایت نمیکند. نقش سندیکاها را باید در چهارچوب اجتماعی و تاریخی معین بررسی کرد. در بخش اعظم اوقات سندیکاها تنها ابزارهای مبارزاتی توده کارگران بوده اند. امروز معدنچی بریتانیایی عملاً ابزاری جز اتحادیه معدنچیان برای دفاع از حقوق خود ندارد. در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های کارگری نقش بسیار پیشروتری از سندیکاهای اروپای غربی بازی میکنند. عیب و ایراد این سازمانها هرچه باشد، اینها در یک مقاطع معین ابزارهای مبارزاتی کارگرانند.

اما مسئله اینست سازمانیابی تریدیونیونی در مقام مقایسه با چه آلترناتیوی و در متن چه اوضاعی دارد ارزیابی میشود. پس از انقلاب اکتبر، اتحادیه‌های کارگری در روسیه، برای مدتی به پناهگاه جناحهای سازشکار و رفرمیست تبدیل شدند. برای کارگران ایران، امروز وجود یک اتحادیه ادامه کار که حتی از حقوق یک بخش از کارگران دفاع کند، یک دست آورد مثبت و ارزنده است. اما اگر ما در شرایطی حرف میزنیم که این اتحادیه‌ها وجود ندارند، شرایطی که جنبش مجامع عمومی و شورائی خود آلترناتیو واقعی‌تری را عرضه میکنند، دیگر نمیتوان بر این اعتقاد که "سندیکا بالاخره از هیچ چیز بهتر است" مرکز ثقل سیاست یک حزب کارگری را به تشکیل سندیکا معطوف کرد.

کمونیست: تلاش برای ایجاد سندیکا در شرایطی که کارگران از هر نوع تشکل توده‌ای محرومند الزاما به این معنی نیست که طرفداران سندیکا خواستار باقی ماندن در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری‌اند. استدلال آنها میتواند این باشد که اگر مسئله اساسی متشکل کردن کارگران در سازمانهای توده‌ای است باید به این شکل شناخته شده از تشکل روی آورد، چرا که آسانتر میتوان وجود آنها را به دولت قبولاند. این کار ممکن است و موارد زیادی از عملی بودنش در دست است. واضح است که وقتی جامعه و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد سندیکا هم به تبع شرایط نقش غیر متعارف یعنی متناسب با شرایط را بعهده خواهد گرفت. در مقابل این استدلال چه میگوئید؟

منصور حکمت: اجازه بدهید بالاخره تکلیف یک نکته را روشن بکنیم. آیا سندیکا بالاخره یک "تشکل شناخته شده" هست یا خیر، بر حسب میل تشکیل دهندگان آن تغییر میکند؟

بنظر من اولی درست است. سندیکا یک شکل شناخته شده از سازمانیابی کارگری است و دقیقا قول امروزی هیات موسس سندیکای فرضی ما مبنی بر اینکه سندیکا در دوره انقلابی متناسب با شرایط نحوه کارش را تغییر خواهد داد، مثلا رادیکالتر خواهد شد یا در ظرفیت‌های دیگری و به اشکال دیگری عمل خواهد کرد، ارزش عملی زیادی ندارد. همانطور که ما نمیتوانیم امروز به دلیل اختناق حزب رفرمیست بسازیم و قول بدهیم که در آستانه انقلاب سرموقع آنها به یک حزب کمونیست تبدیل خواهیم کرد، طرفداران سندیکا هم نمیتوانند امروز سندیکای مجاز بسازند (یعنی سندیکای قابل قبولاندن به دولت) و قول بدهند در فردای بحران سیاسی آنها به ارگان قدرت و عمل مستقیم توده‌ای تبدیل خواهند کرد. سیر مبارزه طبقاتی اینچنین سناریو هائی را نمیپذیرد. این موسسین سندیکا نیستند که مقدرات آتی سندیکا را تعیین میکنند، بلکه خصوصیات خود حرکت سندیکایی و ظرفیت‌های سندیکا بعنوان "یک شکل شناخته شده" است که دامنه عمل سیاسی و مبارزات آتی آن، رهبران آن و کارگران سازمان یافته در آن را مشروط میکند.

جنبش سندیکائی، تا آن حد که بهر حال در شکل‌گیری آگاهی سیاسی کارگران نقش بازی میکند، آنان را با افق و روحیه سندیکائی بار خواهد آورد. این تعریف سندیکا از خود و جایگاه اجتماعی موجود آن است که انسانهای متناسب با خود را به میدان میکشد و به فعالین خود تبدیل میکند. نمیدانم آیا واقعا جریانی استدلال فرضی شما را در دفاع از سندیکا طرح کرده است یا خیر. بهر حال پاسخ من اینست که چنین استدلالی متکی به تعبیری ذهنی و ولونتاریستی از مختصات و خصوصیات جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری بطور اخص است.

اما بحث اصلی من اینست که اصولا این استدلال گرهی از کار ما باز نمیکند. چرا که بنظر من شرط مطلوبیت یک تشکل توده‌ای در ایران امروز این نیست که لزوما در فردای انقلاب هم ارگان عمل انقلابی کارگران

باشد. حتی یک تعاونی و صندوق کارگری هم برای ما ارزش خاص خود را دارد. مسئله اینجا نیست. مسئله بر سر واقعی بودن این آلترناتیو، جدی بودن آن در رابطه با سطح مبارزه و مطالبات کارگری و اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ارزش آن در قیاس با آلترناتیو سوسیالیست رادیکال برای همین شرایط جاری است. ما طرفدار شورا نشده ایم چون صرفاً "فردا" شورا انقلابی عمل خواهد کرد، و سندیکا نه بلکه همچنین و از آن مهمتر به این دلیل که همین امروز جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی قابلیت سازماندهی کارگران برای دفاع از حقوق و منافعشان را دارد. البته باید باز هم اشاره کنم که سندیکالیست هائی که میخوانند واقعا فردا انقلابی عمل کنند، امروز برخلاف مثال شما، نه از سندیکای علنی و قانونی و توده‌ای، بلکه از سندیکای مخفی حرف میزنند. و گفتیم که این در حکم نقض غرض و فرار کردن از مسئله نیاز کارگران ایران به تشکل های توده‌ای با ظرفیت مبارزه علنی و وسیع است. مسئله‌ای که به اعتقاد ما جنبش مجمع عمومی توان پاسخگویی به آن را دارد.

کمونیست: با این تفصیل این نکته را که قطعنامه میگوید ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم کمی از لحاظ عملی بیشتر باز کنید. آیا تلاش همزمان برای ایجاد تشکل شورایی و در عین حال حمایت فعال از کارگرانی که در همانجا قصد ساختن سندیکا را دارند در عمل با اشکال مواجه نمیشود؟

منصور حکمت: ما از تلاشهای کارگران برای تشکیل سندیکا حمایت میکنیم زیرا به صرف اعلام موضع حزب به نفع شورا و به صرف معطوف شدن کارگران رادیکال و کمونیست به جنبش مجامع عمومی و به آلترناتیو جنبش شورایی، همه کارگران پشت سرما صف نمیکشند. طبقه ما همچنان در اشکال گوناگونی در کار سنگر بندی در برابر بورژوازی خواهد بود و یکی از این اشکال تلاش برای ساختن سندیکاهاست، اعم از مخفی و علنی و غیره. ما از هر سنگربندی طبقه کارگر حمایت میکنیم و برای تقویت آن تلاش میکنیم. ما هیچ دو خشتی را که کارگران در مبارزه روی هم چیده باشند بر نمی‌چینیم، بلکه میکوشیم با دخالت خود، با حمایت خود و با فداکاری در صف هر نبرد طبقاتی، این تلاشها را به آن جبهتی برانیم که به اعتقاد ما منافع واقعی کارگران در آن تامین میشود.

هدف ما اینست که جنبش کارگری در برابر بورژوازی هرچه قدرتمندتر باشد. اگر سیاست ما به سیاست همهگیر در درون طبقه کارگر تبدیل شده باشد، مطمئنیم قدرت کارگران به بهترین وجه به ظهور خواهد رسید، اما مادام که همگام با ما گرایشات مبارز دیگر در درون جنبش طبقه دست بکار ایجاد اشکال دیگری از اتحاد باشند، ما به آنها یاری میرسانیم و در عین حال میکوشیم جنبش مجامع عمومی و شوراها بیشترین نفوذ و اعتبار را در میان کارگران پیدا کنند، زیرا معتقدیم کارگران از این طریق به قدرت واقعی خود در مبارزات جاری و در مبارزه بر سر قدرت سیاسی دست پیدا میکنند. اگر کارگرانی بخواهند امروز سندیکائی سازمان بدهند، ما حتما توجه آنها را به مثبت تر بودن تلاش برای ایجاد شوراها از طریق دامن زدن به جنبش مجامع عمومی جلب میکنیم. اما اگر کسانی هم اکنون چند گام در این مسیر پیش رفته باشند، اگر واقعا گامی در جهت ایجاد سندیکای مورد نظر خود پیش رفته باشند، میتوانند روی کارگران کمونیست بعنوان حامیان و تقویت کنندگان خود حساب کنند. البته در چنین شرایطی نیز، همانطور که در قطعنامه گفته شده، ما خواهیم کوشید حرکت سندیکائی مقهور نقاط ضعف سنتی سندیکاها نشود و از تجارب مثبت جنبش شورایی، مانند اتکاء به دموکراسی مستقیم و اراده کارگران، اجتناب از بوروکراتیسم، حفظ فاصله از جریانات رفرمیستی و غیره استفاده کنند.

بعلاوه، در قطعنامه گفته شده است که در موارد خاصی، خود ما مستقیماً برای ایجاد سندیکاها خواهیم کوشید، اما تلاش خواهیم کرد که این سندیکاها در آینده رابطه تنگاتنگی با جنبش شورائی داشته باشند و تحت موازین معینی به آنها متصل شوند.

کمونیست: در بخش رؤس سیاست ما آمده است که ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف و مالکیت دولتی موجب میشود که سازماندهی بهتر کارگری بر تشکلهای فابریکی - منطقه ای استوار باشد. سوال اینست که کارگر در مبارزه اقتصادی بطور مستقیم در مقابل مالک قرار نمی گیرد. چرا که سرمایه یک بنگاه میتواند متعلق به تعداد نسبتاً زیادی سهامدار باشد که حتی یکبار هم کارگران تحت استخدام شرکت خود را ندیده باشند. کارگر با کارفرما یا نمایندگانی از سرمایه مواجه است که کار را سازمان داده او را به استخدام درآورده و از او کار میکشد. مبارزه اقتصادی روزمره در مقابل این دستگاه صورت میگیرد. مثلاً کارگر صنعت نفت با شرکت نفت طرف است و کارگر صنعت برق با توانیر. سازمانی که بخواهد در هر سطح کارگر را بطور یکپارچه و بسادگی در مقابل این حریفان قرار بدهد البته یک سازمان رسته ای یا صنفی نیست اما در عین حال یک سازمان منطقه ای هم نیست. اگر کارگران پالایشگاه تهران و پالایشگاه شیراز بلاواسطه با هم در یک سازمان باشند حربه برتری در مبارزه اقتصادی خود دارند تا اینکه با واسطه سازمانهای منطقه ای بیکدیگر مربوط شده و متمرکز شده باشند. آیا سازمان شورائی با این نوع از کار مبارزه اقتصادی خوانائی دارد؟ این مورد را یک مثال فرض کنید و در کل توضیح بدهید که این جنبش مجمع عمومی مورد نظر قطعنامه به چه طریقی به مسائل مختلف و متنوع مبارزه طبقه بی آنکه ظاهراً نیازمند تغییر شکل باشد پاسخ میدهد؟

منصور حکمت: منظور قطعنامه اینست که با تمرکز تولید و گسترش مالکیت های بزرگ دولتی و انحصاری، و نیز با ورود دولت به صحنه بعنوان طرف حساب اصلی کارگران، مسائلی که اوضاع زیست و کار کارگران را تعیین میکند، و نیز روشهای بهبود سطح زندگی و آزادی عمل سیاسی کارگران، هرچه بیشتر خصلتی سراسری و فراصنفی بخود میگیرند. اگر به مبارزه چند ساله اخیر طبقه کارگر ایران توجه کنید این واقعیت را به روشنی می بینید. قانون کار، طرح طبقه بندی مشاغل، ساعات کار، بیمه بیکاری و غیره، مسائل گرهی ای در این دوره بود. در ایران بطور مشخص هر اعتراض کارگری، و در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی، فوراً پای دولت را بعنوان مدافع و قیم کارفرما به میان میکشد. در ایران، اتحادیه های کارفرمایان خصوصی در رشته های معین کمتر وجود داشته و عمدتاً دولت این نقش را برای بخش خصوصی انجام میدهد. کارگر ایرانی خیلی سریع خود را در برابر دولت، وزارت کار و قوانین و مقررات دولتی مییابد.

اما بهرحال بحث شما دست روی نکته درستی میگذارد. موارد زیادی هست و خواهد بود که در آن کارگران یک رشته یا شاخه تولیدی معین در مقابل مسائل مشترکی قرار میگیرند که فوراً قابل تعمیم به سایر شاخه ها نیست. هر سازمانیابی توده ای کارگری باید بتواند رهبری مبارزه در این موارد را تامین کند. اتحادیه های کارگری، البته در همان شکل بیشتر شناخته شده شان، سنتاً این کار را میکنند، اما به بهای منزوی کردن مبارزه در این شاخه از شاخه های دیگر. تجربه مبارزات معدنچیان یا کارگران چاپ در انگلستان در چند ساله اخیر نمونه کلاسیک این نقطه ضعف اتحادیه هاست. معدنچی برای حفظ اشتغال خود یک سال تمام قهرمانانه اعتصاب میکند، دهها هزار خانواده و گاه کل شهرهائی که حول تولید ذغال سنگ شکل گرفته است، به فقر بیسابقه ای دچار میشوند، اما اتحادیه حمل و نقل، یا اتحادیه کارگران برق و غیره، از آنجا که فوراً خود را مورد مخاطره نمی بینند، دست روی دست میگذارند و یا از آن بدتر در خدمت شکستن اعتصاب معدنچیان عمل میکنند. این هویت رشته ای و شاخه ای اگر بیش از حد برجسته شود به کارگران ضربه میزند.

جنبش شورائی این ضعف را ندارد. یعنی مینا را هویت طبقاتی کارگران و تمرکز محلی و منطقه ای آنها قرار میدهد. اما این نگرانی میتواند وجود داشته باشد که همانطور که گفتید آن حساسیتی را که اتحادیه‌های شاخه‌ای و صنفی در مقابل مسائل ویژه کارگران یک صنف و یا رشته معین دارند نداشته باشد. باید برای این فکری کرد. بنظر ما جنبش شورائی و سیستم شورائی ظرفیت انطباق با این شرایط را دارد. ساختمان محلی و منطقه‌ای ساختار اصلی و ستون فقرات سیستم شورائی را تشکیل میدهد. اما این مانع از این نیست که آرایش‌های دیگری در درون سیستم شورائی، برای همسو کردن و هدایت مبارزه شوراهای کارگری در یک رشته معین بوجود نیاید. شوراهای منطقه‌ای یا شورای سراسری میتواند کمیسیون‌ها و کمیته‌های ویژه‌ای برای تمرکز روی امور کارگران در شاخه‌های مختلف تولیدی در حیطه فعالیت خود داشته باشند. شورای منطقه‌ای یا سراسری میتواند اختیارات این کمیسیون‌ها و کمیته‌ها را بنحوی تعریف کند که به نیازهای رهبری مبارزه در چنین مواردی پاسخگو باشند. بهر حال باید نقطه مبدا و ساختار اصلی را تعریف کرد و خود را با واقعیات منطبق نمود. جنبش اتحادیه‌ای اساس را هویت و موقعیت کارگر در تقسیم کار قرار میدهد، و سپس، البته معمولا با موفقیت کمی، میکوشد تا با ایجاد ائتلاف‌ها و آرایش‌های ترکیبی میان اتحادیه‌های مختلف، بنوعی رهبری سراسری برای کل کارگران شکل بدهد. به همین دلیل، ایجاد همبستگی طبقاتی و فراصنفی و فرارشته‌ای مشکل دائمی جنبش تریونیونی است. در مقابل، جنبش شورائی از موقعیت عمومی کارگر بعنوان مزدبگیران تحت استثمار در برابر سرمایه حرکت میکند، یعنی از هویت طبقاتی کارگران، و میکوشد به نیازهای ویژه کارگران در شاخه‌ها و رشته‌های مختلف تولیدی پاسخگو باشد. هر دو شکل معضلات خود را دارد. اما این دومی بنظر ما، شیوه طبقاتی‌تر و اصولی‌تری است.

کمونیزست: اگر قرار است ایده شوراها به واقعیت بپیوندند باید همه اجزایش بیان عملی و ملموس پیدا کند که همانطور که الگوهای کاملا تعریف شده‌ای از تشکل سندیکائی، نهادهای مختلفش، قواعد فعالیت در این تشکل و حتی آئیننامه‌ها و مقررات داخلی‌اش وجود دارد. آیا حزب تدقیق ایده شورا از جنبه‌های عملی و اجرائی را وظیفه خودش میدانند یا این را به خود این جنبش واگذار کرده است؟

منصور حکمت: اجازه بدهید یکبار دیگر خاطر نشان کنم که بنظر من "الگوهای کاملا تعریف شده تشکل سندیکایی و نهادها و قواعد و آئین نامه‌ها و مقررات آن" نه فقط دیگر نقطه قدرت جنبش سندیکائی نیست، بلکه مانع مهمی برای این جنبش در ایجاد رابطه با اعتراضات رزمنده کارگران است. هر سندیکالیستی که امروز میخواهد خود را با مبارزه رادیکال و رزمنده کارگری تداعی کند مجبور است بخشی از این الگوها و قواعد و موازین "کاملا تعریف شده" را ملغی اعلام کند. این بخصوص در مورد ایران صدق میکند.

الگوها و موازین "کاملا تعریف شده" سندیکاهای، یعنی الگوهای سندیکاهای قانونی در کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا. قطعا متوسل شدن به اینها در ایران کسی را یک قدم به هیچ نوع سندیکائی نزدیک نمیکند. برای همین عناصر رزمنده تر جنبش سندیکائی امروز نه از این موازین "تعریف شده"، بلکه از تجدید نظرهای خود در آن حرکت میکنند.

مجمع عمومی با اختیارات وسیع جزء قواعد تعریف شده سندیکا نیست. طرفداران رادیکالتر سندیکا در ایران حاضرند سندیکاهای خود را به مجامع عمومی متکی کنند. پذیرش محدودیت به مبارزه اقتصادی در چهارچوب قوانین موجود، یکی از موازین "تعریف شده و شناخته شده" است که احدی از سندیکالیست‌های مبارز حاضر به پیروی از آن نیست. بنابراین تعریف الگوها و موازین لازم برای خود جنبش سندیکائی هم

یک مسئله است. سندیکالیست ایران در انتهای قرن بیستم و تحت رژیم اسلامی استفاده خیلی کمی می‌تواند از میراث جنبش سندیکائی در عرصه موازین و قواعد و مقررات سندیکاها بکند و خود باید از نو تعبیر جدیدی از سندیکا و موازین آن بدست بدهد. در واقع اگر دقت کنیم، نظرات سندیکالیست‌های امروز بسیار مبهم‌تر از ایده‌های طرفداران شورا است. از اکثریت و حزب توده تا جناح چپ سوسیالیست‌های خلقی طرفدار ایجاد سندیکا هستند، اما الگوهایشان کمتر شباهتی به هم دارد - اگر اصولاً الگویی را مد نظر داشته باشند.

اما در مورد شوراهای، آیا حزب الگوی تعریف شده‌تری دارد؟ بله. تا امروز ما در باره شوراهای و خصوصیات آنها زیاد صحبت کرده‌ایم. در مورد ساختمان سیستم شوراهای کارگری این نکات را میتوان برجسته کرد 44 :

۱- شورای پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمت هائی از یک واحد (بزرگتر (تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری، نه به اعتبار دریافت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت، بلکه به اعتبار کارگر بودن، عضو مستقیم و صاحب رای شورا است.

۲- شورا از یک ساختمان منطقه‌ای تبعیت میکند، و نه رشته‌ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر، شورای نمایندگان شوراهای پایه در یک منطقه تعریف شده است. این ساختمان هرمی تا تشکیل شورای سراسری بسط مییابد.

۳- نمایندگان شوراهای بالاتر، هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند، عزل و فراخوانده میشوند.

۴- مجمع عمومی در هر سطح، از شورای پایه تا شورای نمایندگان، عالیترین مرجع تصمیم‌گیری هر شورا است. مجمع عمومی واحدها مسئولین اجرائی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشست‌های خود تعیین میکند. این مقامات نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود.

۵- اساسنامه و موازین شوراهای، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراهای خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیطة دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶- شوراهای کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. موازین این الحاق و اتحاد را بسته به مورد خود شوراهای تعیین خواهند کرد.

این نکات تصویر کلی‌ای از ساختمان یک سیستم شورائی بدست میدهد. اما موازین عملی‌تر و کنکرت‌تر را خود جنبش در سیر حرکت خود تعریف خواهد کرد. دامنه عمل واقعی شوراهای در تحلیل نهائی تابع تناسب قوای طبقاتی خواهد بود. هیچ مقررات و اساسنامه از پیشی‌ای این دامنه عمل شوراهای را نباید محدود کند.

در مورد جنبش شورائی و شوراهای باید یک نکته را اضافه کنم که برای توضیح اساس موضع حزبی لازم است. کارگر در جامعه سرمایه‌داری هم باید بتواند از حقوق جاری و روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه‌داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و درهم شکستن پایه‌های قدرت طبقات استثمارگر آماده کند. تا آنجائی که چپ اصولاً برای تشکلهای توده‌ای کارگری نقشی قائل بوده، معمولاً نقش اول را به اتحادیه‌ها و نقش دوم را به شوراهای محول کرده است.

این تصور قطعا به سیر رویدادهای تاکنونی در جنبش کارگری مربوط میشود. دوره‌های غیر انقلابی شاهد فعالیت اتحادیه‌ها و غیبت شوراهای بوده است و در دوره‌های انقلابی نقش شوراهای برجسته شده است. اما این یک قاعده از پیشی نیست. اتحادیه‌ها و شوراهای الگوهائی نیستند که کارگران بنا بر یک تصمیم و طرح از پیش معلوم در دوره انقلابی به یکی و در دوره‌های رکود به دیگری متوسل شوند. شورا و اتحادیه همانطور که گفتم دو افق سیاسی و مبارزاتی مختلف را نمایندگی میکنند که در دوره‌های متفاوت تقویت و تضعیف میشوند. در غیر اینصورت اتحادیه‌ها میبایست در شرایط انقلابی قاعدتا به نفع شوراهای کنار بروند و شوراهای در شرایط رکود رسماً خود را به نفع اتحادیه‌ها منحل کنند. واقعیت اینست که چنین قرارومدار و قانونمندی‌ای وجود ندارد. اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی باقی میمانند و برای حفظ و گسترش نفوذ خود میکوشند و تا آنجا که تاریخ انقلابات گواه بوده است در این شرایط رقابت میان جنبش شورائی، یا کمیته‌های کارخانه، با اتحادیه‌ها بر سر رهبری جنبش کارگری بالا میگردد. شوراهای به سهم خود با اوجگیری ضد انقلاب در برابر انحلال و تعطیل خود مقاومت میکنند. بنابراین رابطه شورا و سندیکا با دوره بندی‌های سیاسی در جامعه، یک رابطه تئوریک نیست و یک دستورالعمل قراردادی ندارد.

سوالی که به این ترتیب پیش می‌آید اینست که آیا جنبش شورائی و شوراهای میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند - همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراهای به فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراهای بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندگان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تری‌دیونیونیسیم در ایران، جنبش شورائی را به پرکردن این خلاء موظف میکند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد. شک نیست که جنبش شورائی در چنین شرایطی به تمام افق مبارزاتی خود دست پیدا نمیکند. شک نیست که جنبش شورائی در مراحل اولیه از محدودیت‌های زیادی برخوردار خواهد بود. به همین دلیل ما در وهله اول، بعنوان گام اول، از جنبش مجامع عمومی سخن می‌گوئیم. این جنبشی برای شکل دادن به شوراهای پایه و ایجاد نوعی رابطه بالفعل و غیر رسمی میان آنهاست که در مراحل بعدی ایجاد شوراهای عالیتر را ممکن میکند.

باین ترتیب جنبش مجامع عمومی هم یک پاسخ در خود و مستقل به نیازهای مبارزات جاری است و هم یک سنگ بنای اساسی برای جنبش شورائی در کل. طرفداران اشکال دیگر سازمانیابی توده‌ای کارگران، مثلا مدافعان سندیکاهای رزمنده، میتوانند و محق خواهند بود که جنبش مجامع عمومی را پایه پیشروی‌های بعدی خود در جهت ایجاد سندیکاهای تلقی کنند. ما نه فقط ایرادی در این مسئله نمی‌بینیم، بلکه فکر میکنیم اگر این درجه همسویی میان جناحهای رزمنده جنبش کارگری، مستقل از دورنمای درازمدت‌تر آنها، وجود داشته باشد، جنبش مجامع عمومی و به تبع آن، مبارزات جاری کارگری با سرعت بیشتری رشد خواهد کرد. اما به سهم خود مطمئنیم که جنبش مجامع عمومی تناسب بیشتری با شکل‌گیری بعدی شبکه شوراهای کارگری خواهد داشت تا اتحادیه‌ها و نیز تضمینی خواهد بود برای اتکاء بیشتر تشکلهای توده‌ای کارگری در آینده، از هر نوع که باشند، به دمکراسی مستقیم کارگری.

کمونیست: ما تا حال در باره شورا بعنوان نوعی تشکل صحبت میکردیم اما در این قطعنامه بوضوح از "جنبش مجمع عمومی" صحبت میشود. منظور از جنبش مجمع عمومی چیست؟ این جنبش با چه خصوصیات مشخص میشود بجز یک شکل معین از تشکل چه هدفی را تعقیب میکند و قرار است بکجا برسد؟

منصور حکمت: تبلیغات ما در باره مجمع عمومی تا بحال معطوف به توضیح مطلوبیت و کارائی مجمع عمومی، بعنوان یک ظرف مبارزاتی، برای کارگران بوده است. آنچه ما امروز میگوئیم اینست که باید از یک جنبش مجمع عمومی سخن گفت. دوره هائی در تاریخ مبارزات کارگری وجود دارد که با پا گرفتن جنبشهای معینی تعریف میشود. مثلا جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، جنبش سندیکائی در اوائل قرن در ایران، و یا جنبش شورائی در طول انقلاب ۵۷، جنبش کنترل کارگری و غیره. فرق تبلیغ مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مفید با تلاش در ایجاد یک جنبش مجمع عمومی در این است که در این مورد اخیر ما میخواهیم مبارزه برای برپائی این مجمع به قطب نمای حرکت و عامل خصلت نمای یک دوره مبارزات کارگری تبدیل بشود. مبارزات کارگری باید با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد، هر چه بیشتر این ارگانها تشکیل بشوند، قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. جنبش مجمع عمومی پاسخ فوری و عملی ما به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران در دوره کنونی است. شوراها و جنبش تمام عیار شورائی تنها میتواند حاصل درجه‌ای از پیشرفت جنبش مجمع عمومی باشد.

ما ایده مجمع عمومی را بسیار پیش از این طرح کرده ایم. در آن زمان کل چپ روشنفکری و کلیشه‌ای خلقی این ایده را ذهنی و غریب نامید. چند سال مبارزه کارگران ایران معلوم کرد که آنچه ذهنی و غریب است نحوه تفکر سوسیالیسم خلقی ایران در باره جنبش توده‌ای کارگری است. نه فقط کارگران عملا بطور روز افزونی این مجمع را تشکیل دادند و در مبارزه خود به آنها متکی شدند، بلکه شعار و ایده مجمع عمومی جای خود را در ذهنیت کارگر آگاه و پیشرو ایران باز کرد. امروز خوشبختانه خیلی‌ها صحت ایده مجمع عمومی را پذیرفته‌اند و یا به آن تسلیم شده‌اند. ما میگوئیم کارگران کمونیست باید فعالین جنبش مجمع عمومی باشند، چرا که این تنها راه واقعی برای سازماندهی کارگران در مقیاس وسیع و برای پر کردن خلاء کار سازمانیافته توده‌ای - علنی کارگری است. چپ خلقی و روشنفکری میتواند از این مسئله صرف نظر کند، میتواند این مشغله ما را اکتونومیسم بخواند، همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی حواله بدهد. امثال اکثریت و حزب توده میتوانند به شوراهاى اسلامی ببینند و بعد هم سرخود نماینده ندیده و نشناخته کارگران ایران (!) را به کنگره هجدهم اتحادیه‌های شغلی به اتحاد شوروی بفرستند! سندیکالیست‌های سنتی میتوانند منتظر شرایطی بشوند که دولت اسلامی اجازه تشکیل اتحادیه به آنها بدهد و سندیکالیست‌های "مخفی" میتوانند فعلا از سازماندهی عمل توده‌ای کارگران چشم پوشی کنند. برای ما مسئله بنحو دیگری مطرح است.

ما معتقدیم هم کمونیسم و ایده‌های اساسی جنبش شورائی، و هم تجربه جاری کارگران ایران در مبارزات چند ساله اخیر روش مبارزه توده‌ای کارگری در دل همین شرایط اختناق را بدست داده است. انسان باید فقط چشمش را باز کند و آن را ببیند. این روش برپا کردن جنبش مجمع عمومی کارگری است. مبارزه توده صدها هزار نفری کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتواند مخفی باشد. رهبری سراسری کارگران میتواند مخفی باشد، اما ابراز وجود توده کارگران که مستلزم دخالت مستمر رهبران عملی و علنی و تشکیل تجمعات گوناگون کارگران است، نمیتواند در بعد علنی صورت نگیرد. حزب کارگران باید راه واقعی و عملی برای سازماندهی عمل توده کارگران را نشان بدهد. جنبش مجمع عمومی این راه واقعی است.

کمونیست: در قطعنامه فقط چند وظیفه برای فعالین جنبش مجمع عمومی برشمرده شده است آیا میتوانید یک تصویر ملموس‌تر و همه جانبه‌تری از چهره فعال این جنبش بدست بدهید؟ برای اینکه بتوان رهبران خوب و خستگی ناپذیری برای این جنبش تربیت کرد باید آموزش و تبلیغ چه مقولات و موضوعات دیگر را علاوه بر اهداف مستقیم خود این جنبش در دستور گذاشت؟

منصور حکمت: در این باره باید مفصل و مکرر صحبت کرد. من از این فرصت برای اشاره به چند نکته استفاده میکنم. فعال جنبش مجمع عمومی کسی است که نه از یک ایده‌آل مجرد در باره مجمع عمومی، بلکه از مبارزات جاری کارگران حرکت میکند. بحث شورا و سندیکا در درون چپ هر چه باشد، اعتراض کارگری هم اکنون جریان دارد و سازمان مناسب، رهبری مناسب و دورنمای پیشروی فوری خود را طلب میکند. اگر خود را بجای اینکه "مومنین به شورا" در نظر بگیریم، کارگر پیشرویی بدانیم که باید به مسئله سازماندهی اعتراضات معین در واحدهای معین پاسخ بدهد، آنوقت ارزش مبارزه برای تشکیل مجمع عمومی و ایفای نقش آنها را بهتر درک میکنیم. فعال مجمع عمومی کسی است که در اعتراضات جاری کارگران را به استفاده از مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مبارزاتی موثر فرا میخواند. میکوشد تا این عمل در واحدهای هر چه بیشتری تکرار شود، میکوشد که این مجمع خصلت ادامه کارتری بخود بگیرند، با هم مرتبط شوند و به رهبری‌های اجرائی شکل بدهند. برای فعال مجمع عمومی انطباق مجمع با یک الگوی از پیشی آنقدر مسئله نیست که ایجاد آنها و گسترش نقش آنها. فعال مجمع عمومی کسی است که دائماً از نفوذ خود بعنوان یک کارگر پیشرو برای متقاعد کردن کارگران و رهبران عملی برای اتکاء به این ارگان سود میجوید، نقاط قدرت آنها را به کارگران می شناساند، و تلاش میکند عناصر و محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجمع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لاینفک تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختلاف میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرید، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه میتوانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو میتوانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده های متکی به مراکز غیبی و تبعیت اتم‌های کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که میگوید اختلاف نمیگذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما میگوئیم مجمع عمومی ظرف امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجمع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

کمونیست: و بالاخره در پایان میتوانید کمی در باره رابطه حزب یا فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

منصور حکمت: پاسخ جامع به این سوال هم تنها میتواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موکول بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفا به برخی جوانب کلی مسئله اشاره میکنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبروئیم: تثبیت و آموزش ایده شوراها، براه انداختن یک جنبش واقعی مجامع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراها و اصولیت جنبش شورائی را مداوما و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دموکراسی مستقیم، آمادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلا صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید میکنم. همانطور که گفتیم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماما به یک فعل و انفعال علنی و توده‌ای متکی است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرائی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تلفیق کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلا صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آژیتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از طریق مجامع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفا را به بحثهای قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهیم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایشات درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاست‌های خود و آلترناتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ میکنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هرچه وسیعتری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حقی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین کسانی هستیم که آستین بالا میزنیم و در این حرکت شرکت میکنیم. هیچ تلاش کارگری نیست که ما به سرنوشت آن بی اعتنا باشیم. ما آلترناتیو خود را با شرکت بخش هر چه بیشتری از کارگران پیشرو و مبارز میسازیم، ما ارجحیت سیاست عملی خود را همیشه و در هر شرایطی توضیح میدهیم، اما در عین حال عنصر فعال هر سنگربندی واقعی کارگران خواهیم بود. مهم تشخیص حرکت‌های اصیل کارگران برای اتحاد و مبارزه (در هر شکل) از حرکت‌های غیر واقعی، تخیلی و یا مضر بحال مبارزه کارگری است. تشخیص این مسئله در هر مورد، برای کمونیست و کارگر پیشروی‌ای که از نزدیک با حرکات کارگری در تماس باشد و منافع کل طبقه را مد نظر قرار داده باشد، دشوار نیست. مشروط بر اینکه فعالین ما در هر مورد معین با حساسیت و دلسوزی لازم این حرکات را مطالعه و تحلیل کنند.

سیاست ما دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و بسط جنبش شورائی است. سیاست ما تضعیف تلاشهای گرایشات دیگر برای ایجاد سندیکاها و تشکلهای توده‌ای دیگر نیست. امید ما اینست که با تلاش ما جنبش مجمع

عمومی و جنبش شورائی بخش هر چه بیشتری از نیروهای طبقه کارگر برای متشکل شدن و متحد شدن را بخود کانالیزه کند .

نشریه کمونیست شماره ۳۷، اسفند ۱۳۶۶

مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۱۶۷ تا ۱۸۸

حزب کمونیست و عضویت کارگری

قسمت اول

مقدمه:

هیچ چیز مانند چند و چون عضویت کارگران در احزاب و تشکیلاتهای چپ مبین خصلت طبقاتی آنها و موقعیت آنها در مبارزه بالفعل طبقات نیست. بالاخره پس از همه تبلیغات و آکسیونها، همه مطالبات و شعارها و همه فعالیتها که بنام طبقه کارگر و منافع او صورت میگیرد، این سوال ساده و روشن مطرح میشود که آیا تشکیلات سوسیالیستی دربرگیرنده کارگران هست یا نه. آیا کارگر و اعتراض کارگری درونمایه اصلی این سازمانها را تشکیل میدهد یا خیر و آیا سازمانها و گروههای سوسیالیستی و کمونیستی که بنام طبقه کارگر فعالیت میکنند عملاً ظرف و ابزار اعتراض کارگری هستند یا خیر.

خارج از حزب کمونیست ایران کارگری شدن و سازمان کارگران بودن حتی یک اولویت و یک پرنسپب بسیاری از جریانات باصطلاح سوسیالیست نیست. خیلی هاشان کلاً ایده انقلاب کارگری را کنار گذاشته‌اند. برخی دیگر زیاد به وجود پرولتاریا بعنوان طبقه تولید کننده اصلی در جامعه مطمئن نیستند. برای خیلی هایشان سوسیالیسم چهارچوب عمومی‌ای برای بشردوستی، میهن پرستی، استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی، دموکراسی و نظایر آن است و لذا از نظر آنها بطور ویژه‌ای پای کارگر و مبارزه طبقاتی را به میان نمیکشد. بسیاری دیگر که هنوز برای کارشان به مارکسیسم و مقولاتی چون پرولتاریا و مبارزه طبقاتی نیاز حس میکنند، به انحاء دیگری خود را از لزوم کارگری بودن معاف میدانند. شاید هنوز اوضاع سیاسی اجازه نمیدهد، شاید پرولتری بودن تشکیلات لزوماً کارگری بودن بدنه آن را ایجاب نمیکند، شاید کارگران هنوز به اندازه کافی از "آگاهی طبقاتی" برخوردار نشده‌اند. بهانه‌ها هر چه باشد، تاریخ کمونیسم در ایران و بالاخص تاریخ دوران اخیر مملو از سازمانهای "پرولتاریائی" است که اساساً از دانش آموختگان و تحصیلکردگان طبقه متوسط تشکیل شده‌اند. در اینکه اینها همه لاقلاً در دوره‌های سمپات کارگران بوده‌اند تردید نیست. شاید بقدرت رسیدن هر یک از آنها، که با توجه به موقعیت عینی آنها در حاشیه مبارزه طبقات تنها میتوانست ناشی از یک تصادف تاریخی باشد، منجر به بهبودهایی در زندگی و شرایط کار کارگران ایران میشد. اما، هیچیک در این واقعیت تغییری نمیدهد که درست در کنار اینها و همزمان با پراتیک "پرولتاریائی" اینها، مبارزه واقعی طبقاتی، از دندان قروچه کردن و مشت گره کردن هر روزه کارگران تا اعتصابات و حرکات علنی و وسیع کارگری، در صفحه‌ای دیگر در همان جامعه جریان داشته و کمترین تاثیر مستقیم را از موجودیت و فعالیت این جریانات پذیرفته است.

بحث اینجا بر سر وجود و عدم وجود احزاب عظیم کارگری نیست. مساله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدواً سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد. اگر آنها که برای سوسیالیسمشان به کارگر نیازی ندارند بتوانند در قبال وضعیت فعلی سازمانشان شانه بالا بیاندازند، فعال حزب کمونیست که برای شکل‌گیری یک کمونیسم کارگری قدرتمند تلاش میکند باید با مشاهده وضعیت موجود متوجه تناقضات و معضلاتی بشود که توجه جدی او را طلب میکند.

در پس بحث عضویت کارگری یک معضل تاریخی و اجتماعی نهفته است. هدف از این مقاله تشریح این معضل و طرح نتیجه‌گیریهای عملی برای فائق آمدن به آن است. این مقاله بر مبنای بحثی که سه ماه قبل در سمینار کمیته تشکیلات شهرها ارائه کردم، نوشته شده است. از نظر من این مبحث یکی از گره‌گاههای مهم در پیشرفت کمونیسم کارگری چه در درون حزب کمونیست و چه در مقیاس وسیع در درون جنبش کارگری ایران است و نتایج عملی آن، چنانچه پیگیرانه استخراج و اتخاذ شود، میتواند سیمای سیاسی و موقعیت عملی

حزب کمونیست ایران را دگرگون کند. واضح است که بحث عضویت کارگری نهایتاً تنها گوشه‌ای از یک پیکار وسیعتر برای کمونیسم کارگری است. مبحث عضویت کارگری بالاخره با همه تحلیل و تفسیرهای سیاسی که در بر دارد، به مسأله "عضویت" بر میگردد که مقوله‌ای نهایتاً اساسنامه‌ای است. اقدامات مشخصی که از این بحث استخراج میشود شاید بخودی خود زیر و رو کننده نباشند. اما امید من اینست که این بحث بر نگرش ما نسبت به حزب تاثیر بگذارد و آن انتقاد عمومی‌ای را که تحت عنوان کمونیسم کارگری از آن صحبت میکنم را تقویت کند.

چند کلمه درباره کارگری شدن حزب

چندین سال است که حزب کمونیست آگانه هدف "کارگری شدن" را در برابر خود قرار داده است. در طول چند سال گذشته سعی کرده‌ام برای فعالین حزب روشن کنم که ملزومات این تحول چیست. اگر بخواهم محور اساسی تمام این بحثها را در چند جمله خلاصه کنم اینست: سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است. تشکیل یک حزب کمونیست کارگری یعنی سازمان دادن این سوسیالیسم کارگری بمثابه یک حزب سیاسی مارکسیستی، یعنی حزبیت بخشیدن به جنبشی که فی‌الحال، باشد که بدون سر و سامان و با سازمانیابی درونی ضعیف، وجود دارد.

چپ تاکنونی یک چنین تبیینی را نمیپذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته احزاب و گروهها را بنا بر ملاک‌هایی، که عمدتاً عقیدتی و فرقه‌ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بداند یا خیر. اما همه به‌رحال به مجموعه‌هایی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. در مقابل این احزاب و گروهها، طبقه کارگر و جنبش "خود بخودی" طبقه قرار میگیرد. در این دیدگاهها حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدور است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمیشناسند.

هم موقعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش به اصطلاح کمونیستی و هم تاریخ پیدایش مارکسیسم و کمونیسم کارگری ورشکستگی این پیشداوری‌های بورژوائی را برملا میکند. مانیفست کمونیست خود بر متن یک سوسیالیسم کارگری فی‌الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد. مارکس و انگلس حتی عنوان بیانیه خود را از نامی گرفتند که کارگران بر جنبش سوسیالیستی خود نهاده بودند و تاکید کردند که کلمه "کمونیست" را برای این بکار میبرند که خود را از سوسیالیسم غیرکارگری زمان خود تفکیک کنند و تعلق خود را به حرکت کارگری‌ای که تحت نام کمونیسم در جامعه جریان دارد نشان بدهند. برای مارکسیسم اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری یک پیشداوه و پیش‌فرض عینی و موجود بود. آنها قصد اختراع یک جنبش نوظهور را نداشتند، بلکه خود را متفکرین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری عملاً موجود در جامعه تلقی میکردند. امروز، پس از قریب یک قرن و نیم که از فعالیت مارکسیست‌ها میگذرد، پس از یک قرن و نیم که تئوری مارکسیسم به طرق مختلف و از جمله در دل انقلابات عظیم در درون جنبش کارگری جایگیر شده است، سوسیالیسم کارگری دیگر بطور طبیعی به مارکسیسم گرایش دارد و از مارکسیسم الهام میگیرد. برای دوره‌ای و در مقاطعی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی و کمونیستی واقعا احزاب سازمانده این سوسیالیسم کارگری بوده‌اند. تاریخ حزبی سوسیالیسم و تاریخ اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم همواره اینچنین مجزا و بهم نامربوط نبوده است. اما امروز ما در موقعیت کاملاً متفاوتی قرار داریم. جریان حزبی باصطلاح کمونیستی و سوسیالیستی با همه شاخه‌ها و فرقه‌های دیگر ربط مستقیمی به این جنبش سوسیالیستی کارگری ندارد. اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر، که پا بپای رشد و گسترش سرمایه‌داری شدت یافته و امروز کشمکش محوری در تمام جوامع سرمایه‌داری است، دیگر هرچه کمتر و کمتر از مجرای این جریانات حزبی صورت میگیرد. ما دیگر باید از دو جنبش حرف بزنیم. دو جنبش با نقاط اتکاء طبقاتی مختلف، آرمانهای مختلف، سرنوشت و مقدرات مختلف و معضلات و مسائل مختلف.

کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی و یک سنت زنده سیاسی و مبارزاتی است. یک جریان اجتماعی است. درست همانطور که لیبرالیسم بورژوائی یک واقعیت اجتماعی است. این سنتها بر وجود احزاب سیاسی مقدم‌اند. علوم سیاسی بورژوائی حزب را مجموعه‌ای از افراد میدانند که برای تحقق هدفهای مشترک گرد آمده‌اند. برای مارکسیسم حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. لیبرالیسم میتواند در دوره‌ای در حزبی نمایندگی بشود و یا نشود. اما مادام که پایه‌های عینی اجتماعی آن وجود دارند سنت لیبرالیسم یک جریان زنده در درون بورژوازی باقی میماند و بارها به پیدایش احزاب لیبرال جدید منجر میگردد. عین همین برای ناسیونالیسم، رفرمیسم بورژوائی و گرایشهای دیگر اجتماعی صادق است. هر کس این را براحتی میفهمد که برای مثال جبهه ملی و سازمانهای متعدد درون آن در سنت لیبرالیسم و ناسیونالیسم ایرانی شکل گرفتند. اما این سنت نه با جبهه ملی شروع میشود و نه به آن ختم میگردد. در مورد کمونیسم کارگری نیز همین معادلات وجود دارد. سنت کمونیسم کارگری، که بین الملل اول و بلشویسم و انقلابات آلمان و روسیه را داشته است، مدتهاست که قادر نشده به احزاب سیاسی جدی‌ای شکل بدهد. میتوان علل این ناتوانی را بحث کرد، اما این ناتوانی تغییری در این واقعیت که کمونیسم کارگری یک گرایش مبارزاتی واقعی و موجود در جامعه است نمیدهد.

پس بحث بر سر شکل دادن به یک حزب کمونیستی در درون این سنت مبارزاتی است. قدم اول اینست که انسان همین را بفهمد و تشخیص بدهد که احزاب شبه سوسیالیست و شبه مارکسیست موجود نه در این سنت پیدا شده‌اند و نه در آن کار میکنند. اما کار اصلی دست بکار شدن و ساختن یک چنین حزبی است. با این تفصیل قاعدتا باید چهارچوب عمومی بحث ما درباره کارگری شدن حزب قدری روشن‌تر شده باشد. در کنار حزب کمونیست ایران یک سوسیالیسم کارگری هم اکنون در برابر بورژوازی سنگربندی کرده است. این جریان حزب ندارد، برنامه مدون ندارد، در درون خود هزار و یک خط و هزار و یک ابهام دارد، سازمان درونی‌اش در سطحی مقدماتی و حداقل است. حزب کمونیست باید به این جریان بپیوندد و اگر چیزی برای گفتن و کاری برای کردن دارد اینجا بگوید و اینجا بکند. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی برسمیت شناخته شدن حزب کمونیست بعنوان ابزار گسترش اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر توسط خود جریان سوسیالیسم کارگری و کارگران کمونیست. این مستلزم کندن حزب کمونیست از همه باورها و پیشداوریها، همه مناسبات و مشغله‌ها و همه روشهای موروثی چپ غیرکارگری و حضور تمام و کمالش در این سنگربندی کارگری است. این مستلزم تبدیل شدن حزب کمونیست به سخنگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین در برابر کل جامعه موجود و کل بورژوازی است.

عضویت کارگری: طرح مساله

اینکه ما در حزب کمونیست ایران باید امروز مبحث "عضویت کارگری" را در دستورمان بگذاریم و برای تسهیل عضویت کارگران در حزب چاره جوئی کنیم یک تناقض و وارونگی اساسی را میرساند. قاعدتا میبایست مساله عکس این میبود. حزب کمونیست بنا به تعریف و بنا به انتظار طبیعی هرکسی که یکبار مانیفست کمونیست را خوانده باشد، میبایست حزبی کارگری باشد. اگر بحثی در مورد عضویت بین ما مطرح میشود میبایست بحث شرایط و ملزومات عضویت غیر کارگران در حزب کارگری‌مان باشد. این تناقض باید هر عضو حزب کمونیست ایران را تکان بدهد و به فکر بیاندازد.

برای برخی رفقا مساله عضویت کارگران در حزب بصورت یک شاخص آماری مطرح میشود. چند درصد از اعضای حزب کارگرند؟ خود همین که رفقا به این شاخصها توجه کنند البته بسیار خوب است. اما تنزل دادن مساله به آمارها و درصدها گمراه کننده است. به حساب آمار و ارقام درصد اعضاء کارگر به غیر کارگر در حزب کمونیست ایران از بدو تشکیل آن مرتباً رو به افزایش بوده است. امروز حزب کمونیست کارگری از این لحاظ به حد نصاب‌هایی رسیده است که در چپ رادیکال ایران در دهه های اخیر بیسابقه است. میتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق غیر کارگرانی که در طول این سالها به عضویت حزب درآمده‌اند را رفقائی تشکیل میدهند که فی‌الحال با تشکیلات حزب کمونیست کار می‌کردند اما از نظر حقوقی عضو نبودند. اما در میان رفقائی که پس از تشکیل حزب بما پیوسته‌اند اکثریت بسیار بالائی را رفقای کارگر تشکیل میدهند. در

واقع، بویژه در سه چهار سال اخیر، روشنفکران و غیر کارگران به مقیاس بسیار کمی خواهان عضویت در حزب کمونیست ایران شده‌اند، حال آنکه روی آوری کارگران به کار متشکل با حزب گسترش بسیار زیادی پیدا کرده است.

این روندها همه مثبت و مطلوبند. اینها نشانه‌هایی از توانائی بالقوه حزب کمونیست ایران برای تبدیل شدن به یک حزب برآستی کارگری هستند. اما مبحث عضویت کارگری این تحول آماری تدریجی و ساده را مد نظر ندارد. پائین‌تر نشان میدهم که چگونه این روی آوری کارگران به حزب هنوز بر متن یک سیاست و سیستم عضوگیری صورت میگیرد که در اساس خود غیر کارگری است. لذا خود همین روند هم عملاً از هر معنی جدی طبقاتی تهی میشود. اما اینجا صرفاً توجه رفقا را به این جلب میکنم که مساله عضویت کارگری بر سر آوردن آحاد کارگر و عضو کردن آنها در حزب به آن معنی که امروز آنرا می فهمیم نیست. بلکه بر سر وسعت دادن دامنه موجودیت حزب به نحوی است که فعالیت کارگر کمونیست را، همانجا که دارد امروز صورت میگیرد، دربرگیرد و به بخشی از خود تبدیل کند. بعبارت دیگر بحث عضویت کارگری بر سر تجدید تعریف خود مفهوم عضویت و حزبیت به نحوی است که مبارزه کمونیستی و رادیکال کارگری‌ای که هم اکنون در ارتباط تنگاتنگ با حزب صورت میگیرد را هضم کند و به شکل اصلی ابراز وجود خود حزب تبدیل نماید. در کنار آمار و ارقام ورود کارگران به حزب، فاکت‌های به مراتب مهمتری نیز وجود دارند که متأسفانه هنوز آنطور که باید وارد محاسبات ما نشده‌اند و بر تفکر تشکیلاتی و سنتهای حزبی ما تاثیر نگذاشته‌اند. یک نمونه از این فاکت‌ها شکل گیری طیف وسیعی از کارگران کمونیست و دخیل در مبارزات اعتراضی کارگری است که شدیداً از حزب الهام میگیرند و اگر در رابطه تنگاتنگ عملی با ما قرار ندارند از بی میلی آنها نیست. گاه اخبار فعالیت‌های این رفقا خود سازماندهان حزبی را نیز متحیر میکند. حزب ما نه فقط هنوز نتوانسته است حرکت سوسیالیستی رادیکال کارگران را در درون خود جای بدهد، بلکه حتی آن بخش از فعالین و مبارزان این سوسیالیسم کارگری را نیز که خود را آگاهانه به حزب کمونیست نزدیک و متعهد میداند عمدتاً در خارج مرزهای حقوقی حزب نگهداشته است.

بعبارت دیگر حزب کمونیست ایران هم اکنون از دو جزء تشکیل میشود. یک جزء رسمی، سرشماری شده و به عضویت گرفته شده. این آن بخشی است که معمولاً به آن حزب اطلاق میشود. در این بخش بافت غیر کارگری هنوز غلبه دارد. جزء دوم شامل یک نیروی غیر رسمی به مراتب وسیعتر متشکل از کارگران کمونیست و رهبران جنبشهای اعتراضی است که بدون آنکه عضو حزب باشند سیاستهای حزب را جلو میبرند و به اشکال غیر اساسنامه‌ای و ظاهراً بدون ضبط و ربط با حزب رابطه برقرار میکنند. قدرت واقعی حزب ما در هر مقطع حاصل جمع این هر دو جزء است. اما حزب بطور رسمی متأسفانه فقط اولی است. این دوگانگی در همه جای ایران وجود دارد، اما کردستان جایی است که میتوان به برجسته‌ترین شکلی این حقیقت و این تناقض را دید. عضویت کارگری به معنی افزایش خطی کارگران عضو بخش اول (بخش رسمیت یافته امروزی) نیست، هر چند که اینها هم باید بطور قطع درصد کارگران غلبه داشته باشد، بلکه به معنای برسمیت شناسی این بخش دوم و گسترش عضویت حزبی به این سازمان وسیع کارگری است که در خارج مرزهای امروزی حزب وجود دارد. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی کارگری شدن پراتیک آن. یعنی تبدیل شدن پراتیک کارگر کمونیست، در رو در روئی مستقیم با سرمایه، به مهمترین بخش پراتیک حزب. یعنی تجدید تعریف حزبیت به نحوی که این پراتیک عملاً موجود و در حال جریان را دربرگیرد. وضعیت موجود تصنعی است و از آن مهمتر، زیان اصلی آن اینست که حزب را از این موقعیت که خود حول پراتیک این بخش کارگری آرایش بگیرد و بر این پراتیک آنطور که باید تاثیر بگذارد محروم میکند. این بخش کارگری فی‌الحال به اعتقاد من عضو حزب کمونیست ایران هست. بیرون ماندن حقوقی این طیف وسیع رفقای کارگر از حزب، به درجه زیادی تا همینجا روند تحکیم کمونیسم کارگری در حزب را کند کرده است و بر سر راه تبدیل حزب ما به حزب کمونیستی کارگران ایران مانع ایجاد نموده است. به این وضع باید خاتمه داد. برای روشن شدن چهارچوب این بحث باید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم.

اولاً، وقتی از حزب کارگری حرف میزنیم منظور حزبی نیست که لزوماً توده‌های کارگر را در خود و در رابطه با خود سازمان داده باشد (چیزی شبیه موقعیت سوسیال دموکراسی اروپا تا قبل از بحران دهه اخیر).

این برای کمونیسم انقلابی در دوره‌های خاص و تحت شرایط خاصی ممکن میشود. آنچه مورد نظر ماست اینست که حزب کمونیست باید به‌رحال تا آنجا که بعنوان یک حزب سیاسی موجودیت دارد و فعالیت میکند، سازمانده و دربرگیرنده فعالین جنبش اعتراضی طبقه کارگر و رهبران کارگری باشد. حزب کمونیست باید حزب یک گرایش کارگری باشد. باید حزبی برخاسته از محیط اعتراض کارگری و درگیر در آن باشد. ساختار اصلی و فعالیت اصلی‌اش باید متکی بر بخش پیشرو و کمونیست خود کارگران باشد. مسلم است که در این حزب انقلابیون کمونیست با هر خاستگاه طبقاتی جای دارند. اما ستون فقرات و بافت غالب آن را باید کارگران تشکیل بدهند و عرصه اصلی پراتیک حزب آنجا باشد که کارگران کمونیست و حزبی در متن اعتراض کارگری با توده کارگران در برابر سرمایه و سرمایه‌دار قرار میگیرند.

ثانیا، این بحث من تفاوت مهمی دارد با بحث کسانی که امروزه حزب را حزب "پیشاهنگ" طبقه تعریف میکنند. اختلاف من با این مقوله "پیشاهنگ" نیست. بلکه با درکی است که از آن وجود دارد. مدافعان این فرمولبندی در دوره ما سنتا باز روشنفکران را سازمان میدهند و در این فرمول مجوزی برای ایجاد احزاب چپ غیر کارگری پیدا میکنند. برای اینها پیشاهنگ هنوز یک پیشاهنگ عقیدتی است و هنوز به قشر تحصیلکرده جامعه رجوع میکند. بحث من درباره پیشرو و رهبر عملی طبقه، آن کارگران کمونیستی را مینا قرار میدهد که فی‌الحال بعنوان رهبران اعتراض کارگری و مبلغین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری فعالیت میکنند. اینها باید ستون فقرات هر حزبی باشند که تحت نام کمونیست فعالیت میکند.

"چپ رادیکال" و کارگران

موانعی که بر سر راه ما، بعنوان حزب کمونیست ایران، برای تبدیل شدن به یک حزب عملا کارگری قرار دارد، ساخته یک روند تاریخی طولانی است. اینها انعکاسی از جدائی تاریخی و عمومی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر است و همانطور که بارها و به اشکال مختلف تکرار کرده‌ام، هر پیشروی ما منوط به گسست فکری و سیاسی و عملی ما از این چپ رادیکال است. ما در این مسیر پیش رفته‌ایم. لذا در هر نقد از چپ رادیکال باید اینجا و آنجا تبصره‌هایی درباره تفاوت‌های حزب ما با این جریان اضافه کنیم. من این تفاوتها را آخر بحث خواهم گفت، چرا که بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوتها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند. مساله عضویت کارگری و رابطه عملی حزب با کارگران یکی از آن مواردی است که ما داریم تاوان تمکین غیر انتقادی به باورها و تجارب پیشینه چپ غیر کارگری را پس میدهیم.

منظور من از چپ رادیکال در این بحث کل آن گرایشات شبه سوسیالیستی است که بدنبال شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون ایران، جبهه ملی و حزب توده، و بویژه پس از تحولات اقتصادی که با اصلاحات ارضی در ایران صورت گرفت بوجود آمد. مشی چریکی و بعد خط ۳ و در کنار آنها طیف وسیعتری از گروههای مائوئیست و لیبرال چپ، اشکال سازمانی‌ای بودند که پیدایش این چپ رادیکال را نمایندگی میکردند. اما همینجا بگویم که چهارچوب عمومی بحث من در نقد رابطه چپ رادیکال با کارگران به محیط سیاسی ایران محدود نمیشود. این جریان در سطح جهانی، اگر از گروههایی بگذریم که در دوره‌های پیشتر از کمینترن فاصله گرفته بودند، از اواسط دهه ۵۰ میلادی بتدریج با نقد باصطلاح خط رسمی کمونیسم که توسط حزب کمونیست شوروی نمایندگی میشد، شکل گرفتند. تروتسکیسم، مائوئیسم و چپ نو سرچشمه‌های اصلی پیدایش این چپ رادیکال بوده‌اند. این جریانات امروز دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند و به اضمحلال کشیده شده‌اند. از اواسط دهه ۶۰ تا نیمه دوم دهه ۷۰ دوره فعالیت و رونق این جریانات بود. اینها هم از نقطه نظر جدائی از طبقه کارگر خصوصیات مشابهی را با چپ رادیکال ایران دارند و طبعاً بر ذهنیت و پراتیک جریانات ایرانی تاثیر گذاشته‌اند. اما در تحلیل این جریانات باید به خاستگاه طبقاتی و محیط اجتماعی متفاوت آنها توجه داشت. چپ رادیکال در اروپای غربی و آمریکا عینا حاصل و نماینده همان جنبش اجتماعی و

مطالبات طبقاتی نبود که در ایران. به این دلیل من بحث خود را به چپ ایران محدود میکنم، بخصوص که این یکی از نظر فرمال و تقویمی رابطه مستقیمتری با تجربه حزب کمونیست ایران داشته است.

انزوای چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر نه نیاز به اثبات دارد و نه اساسا میتواند مایه شگفتی باشد. این چپ در خلاء ناشی از شکست احزاب سنتی اپوزیسیون بورژوائی ایران، حزب توده و جبهه ملی، شکل گرفت که میان خود، آرمانهای قدیمی جناحهای چپ و راست بورژوازی نوحاسته ایران، رفرمیسم و ناسیونالیسم را نمایندگی میکردند. نقد چپ رادیکال به این احزاب سنتی اساسا نقدی بود بر رها شدن پرچم این آرمانهای بورژوائی توسط این احزاب و شیوه‌های مسالمت جویانه‌ای که آنها پیشتر برای تحقق این اهداف در پیش گرفته بودند. پیدایش چپ رادیکال حاصل بدست گرفته شدن همین پرچم توسط نیروهای اجتماعی دیگر و طبعا در شرایط اقتصادی و سیاسی متفاوتی بود. مرکز ثقل مبارزه برای اصلاح سرمایه داری ایران و تامین استقلال سیاسی و اقتصادی از بورژوازی به خرده بورژوازی منتقل شد. این انتقال در عین حال حاصل روندهای فکری تعیین کننده‌ای در جنبش چپ در مقیاس جهانی و نیز تحولات بنیادی در اقتصاد سیاسی ایران بود. من اینجا نمیتوانم وارد این مباحث بشوم. همینقدر اشاره میکنم که اصلاحات ارضی و تحولات مهمی که در طی این پروسه در ساختمان اقتصادی ایران و بافت طبقاتی جامعه رخ داد اهمیت تعیین کننده‌ای در زوال احزاب سنتی، شکل دادن به این چپ جدید و سوق دادن آن به مطالبات رادیکال‌تر و شیوه‌های افراطی‌تر در مبارزه سیاسی داشت. در کنار این تحول اقتصادی، اوضاع جهانی جنبش باصلاح سوسیالیستی و بویژه پیدایش مائوئیسم و نیز خلق‌گرایی ناسیونالیستی در آمریکای لاتین، که هریک به نحوی استراتژی ناسیونالیسم و رفرم در کشورهای تحت سلطه را تبیین میکردند، ماتریال لازم برای ترسیم سیمای سیاسی و نظری این چپ جدید را فراهم میکرد.

بهررو آنچه باید تاکید کرد اینست که چپ رادیکال ایران به این ترتیب اصولا در کانون اعتراض کارگری زاده نشد و پا نگرفت. از نظر آرمانها و اهداف، این چپ گرایش خاصی به سوسیالیسم کارگری و لغو مالکیت خصوصی را نمایندگی نمیکرد. مبارزه ضد استبدادی، "عدالت اجتماعی" و "استقلال از امپریالیسم" همچنان درونمایه سیاسی آن را تشکیل میداد. از نظر عملی استخوانبندی این چپ، فعالینش، کادرهایش، حوزه‌های فعالیتش، زبانش، اولویتها و مشغله‌هایش و بالاخره اشکال مبارزاتی که پیشنهاد میکرد همه از همان طبقات اجتماعی غیرکارگری مایه میگرفت که این چپ پرچم آرمانهایش را بلند کرده بود. من بعدا با تفصیل بیشتری به این ابعاد عملی بر میگردم و نشان میدهم که چگونه این چپ قبایی بود که به قالب تن روشنفکر ناراضی بورژوازی دوخته شده بود. همینقدر روشن است که جدا ماندن طبقه کارگر از این چپ طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده است. در تمام طول دوران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ حتی تماس قابل توجهی میان این چپ با اعتراض کارگری و محیط این اعتراض دیده نمیشود. بخش اعظم این چپ آشکارا این جدائی را تئوریزه میکند. مائوئیست با دهقانش و چریک شهری با داستان موتور کوچک و بزرگ و تبلیغ مسلحانه‌اش. انقلاب ۵۷ نخستین تلاقی واقعی و حضوری این چپ با کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی است. تاریخ دوره انقلاب تاریخ مسجل شدن این جدائی و لاجرم از صحنه خارج شدن این چپ رادیکال است.

اگر این چپ خود را مارکسیست مینامید دو دلیل اصلی داشت. اولاً، مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهرآمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هرکس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز اوضاع، حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملا بورژوائی، بوده است بناچار جائی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است.

همانطور که گفتیم مائوئیسم و شبه مارکسیست‌های مکتب توسعه نیافتگی به اندازه کافی مارکسیسم را خلقی و ملی کرده بودند که بتواند توسط بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه اخذ بشود. این اوضاع البته امروز تغییر کرده و "مارکسیست‌هایی" که اینچنین به میدان آمده بودند دارند سرعت صحنه را خالی میکنند. امروز دیگر برای روشنفکر کشور تحت سلطه نه مارکسیسم مد است و نه انقلاب. اما در دوره‌ای که چپ رادیکال ایران شکل گرفت مارکسیسم تنها روش کسب هر نوع اعتبار سیاسی بمثابه یک جریان رادیکال بود.

28

عامل دوم در چسبیدن این جریان به مارکسیسم، موقعیت طبقه کارگر در خود ایران و پاگذاری روز افزونش به صحنه سیاسی در جامعه بود. چپ رادیکال کارگر را ستون فقرات خلق خود تعریف کرده بود و گرچه نسبت به مطالبات و نیازها و آرمانهای مستقل این طبقه غیرحساس و لاقید بود، در مجموع خود را نماینده و مدافع کارگر بعنوان بخشی از خلق میدانست. به درجه‌ای که این چپ در سیاست خود، حال با هر تبیینی، برای کارگر جا باز میکرد بهمان درجه بناگزیار مارکسیسم را نیز میبایست در تفکرش وارد کند.

در طول انقلاب کارگران به این چپ نزدیک شدند. اما فقط همین کارگر مادام که جنبش انقلابی خودش سر و سامان ندارد، مادام که حزب ندارد، برنامه ندارد و خود بطور واقعی و بالفعل آلترناتیو مستقلی در برابر قدرت سیاسی نساخته است، ناگزیر به رادیکالترین و چپ‌ترین جریانات موجود در جامعه چشم میدوزد. همین مکانیسم کارگران را در همه کشورها به جناح چپ بورژوازی متمایل میکند. علت این مساله روشن است. کارگر نه از سر ایده‌آل‌های تجریدی، بلکه با مطالبات واقعی و برای بهبود ملموس در زندگی خود به صحنه سیاسی پا میگذارد. موقعیت عینی او در تولید ناگزیرش میسازد که هر لحظه به امید حتی کوچکترین تغییرات میان حرکت‌های سیاسی انتخاب کند. اما این به معنای جای گرفتن این جریانات در متن اعتراض کارگری و تبدیل آنها به احزاب طبیعی کارگران نیست. چپ رادیکال ایران حتی این امید و این همسوئی سیاسی ناگزیر کارگر ایرانی با خود را نیز بکار نگرفت. افق ناسیونال رفرمیستی، مشغله ضد استبدادی، و ساختمان و بینش سازمانی روشنفکری و شبه آنارشیستی این چپ حتی اجازه نداد این جریانات توسط کارگران برای اعتراض اقتصادی و سیاسی بکار گرفته شوند.

خیلی‌ها وقتی تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران و بویژه تاریخ عملکرد این سوسیالیسم در انقلاب ۵۷ را مینویسند، تاریخ این چپ رادیکال را دوره میکنند. واقعیت، اما، اینست که سوسیالیسم کارگری، بعنوان یک جنبش اجتماعی بالفعل در تمام طول حیات این چپ رادیکال در بیرون آن و مستقل از همه افت و خیزهای آن در جریان بوده است. مورخین تازه بدوران رسیده چپ ایران، با الهام از ادبیات دو دهه قبل چپ اروپا و تحت تاثیر تحولات امروز در شوروی، شکست چپ رادیکال ایران را ناشی از عدم توجه آن به امر دموکراسی میدانند. اما در واقع کل چپ رادیکال چیزی جز یک دموکراتیسم ملی و رادیکال نبود. تمام لحظات حیات این چپ را مبارزه علیه سرکوب دموکراسی و بازپس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمن توسط رژیم اسلامی میسازد. این چپ برای دموکراسی جنگید و خون داد. چپ رادیکال بدلیل انزوای خود از سوسیالیسم کارگری و جنبش اعتراضی طبقه کارگر شکست خورد. چپ رادیکال در حاشیه سیاست باقی ماند چرا که چیزی بیشتر از سوسیالیسم افشار حاشیه‌ای جامعه نبود. تاریخ این چپ تاریخ مبارزه دموکراتیک و ضد استبدادی است. تاریخ تحرک دانشجویان و روشنفکران جوان و پلیمیک‌ها و جمع و تفریق‌های سازمانی اینهاست. این مبارزات بهرحال ارزش خود را برای طبقه کارگر دارد، اما تاریخ عمل مستقیم کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. تاریخ اعتصابات کارگری نیست. تاریخ پیدایش سازمانهای توده‌ای کارگران، خواباندن تولید، کشمکش بر سر دستمزد، پیدایش حوزه‌های فعالیت کمونیستی کارگری، پیدا شدن رهبران سرشناس در مبارزه اقتصادی و نظائر آن نیست. این اتفاقات که با ابعاد خیره کننده‌ای در کنار این چپ و در

مقابل چشمان ناباور و بی اعتماد این چپ رخ میداد، خارج پراتیک اجتماعی این چپ باقی ماند. چپ رادیکال از "پیوند" با طبقه کار سخن میگفت، و به این ترتیب به انزوای خود اذعان میکرد، اما هرگز متوجه نشد که مساله نه بر سر پیوند "سوسیالیسم" با کارگران بعنوان یک قشر اجتماعی، بلکه بر سر ترک کردن مکان اجتماعی خویش و پیوستن به حرکت سوسیالیستی کارگری است که فی الحال در جامعه جریان دارد. حرکتی که عمل مستقیم کارگری را سازمان میدهد، اعتراضات و اعتصابات را میسازد، رهبران کارگری را پرورش میدهد، خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر را رشد میدهد، کارگران را تا هر اندازه که میتواند، از محفل تا شورا، متحد نگه میدارد و مارکسیسم را علیرغم همه حشو و زوائد و غامض اندیشی‌هایی که همین چپ رادیکال به آن آویخته است از زیر دست و بال بیرون میکشد تا بکار ببرد. این جنبش ضعیف و بی سر و سامان است. تحزب بخود نگرفته است و قدرت عظیم خود را بنمایش نگذاشته است. اما واقعی است. واقعی‌ترین سوسیالیسمی که در ایران وجود دارد.

جدائی چپ رادیکال از کارگران، و یا درست‌تر بگوئیم جدائی جنبش چپ رادیکال ایران از جنبش سوسیالیسم کارگری، یک جدائی همه جانبه و عمیق است. این یک جدائی نظری، برنامه‌ای، پراتیکی، و در یک کلمه اجتماعی است. اینها دو جنبش‌اند برای دو مجموعه تحولات اجتماعی مختلف، برای دو انقلاب مختلف، متکی بر طبقات اجتماعی مختلف. هر دو بالفعل و پراتیک‌اند. یکی نماینده سوسیالیسم و دیگری ظرف حرکت خودبخودی کارگری نیست. در واقع اگر سوسیالیسمی هست در اولی است. دومی تماما ظرف اعتراض ملی - دموکراتیک روشنفکر ناراضی ایرانی بوده است. مارکسیسم، بعنوان یک تیتر و تابلوی عمومی، و همینطور مجموعه‌ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی فوری اینها را به هم ربط میدهد و نزدیک میکند. اما هم سنخ گرفتن اینها اشتباه است.

غیر کارگری بودن بافت چپ رادیکال بنابراین پدیده‌ای اجتناب ناپذیر بود که از ماهیت سیاسی و موقعیت طبقاتی آن ناشی میشد. این جریان‌ات، همانطور که گفتیم، نه از جنبش طبقه کارگر و از محیط اعتراض کارگری، بلکه در امتداد اپوزیسیون بورژوائی ناسیونالیست و ضد استبدادی شکل گرفته بودند. فعال بودن در درون طبقه کارگر و جنبش اعتراضی طبقه اصولاً حالت طبیعی و متعارف موجودیت این جریان‌ات نبود. چریکها که اساساً با این پیش فرض که اختناق مانع تماس با کارگر است مشی خود را بنا کرده بودند. در جریان انقلاب، هنگامی که عامل اختناق نقش چندانی بازی نمیکرد، تحرک افسار تحصیلکرده و روشنفکر خرده بورژوا بار دیگر جنبش طبقاتی را برای این چپ تحت الشعاع قرار داد. همین امروز هم برای تتمه این چپ رادیکال "دانشجو" هنوز شیپورچی و امید "انقلاب" محسوب میشود و کافی است دانشجویان فلان دانشگاه در اعتراض به قطع برق قاشق به قابلمه بکوبند تا جریان‌اتی نظیر راه کارگر به هیجان بیایند و روزنامه‌های خود را از تهنیت‌های پرشور به دانشجویان و "جنبش دانشجویی" پر کنند. بهرحال نکته اصلی اینجاست که این جدائی و بیگانگی با اعتراض کارگری ابداً تصادفی نبود و صرفاً جایگاه اجتماعی غیر کارگری این چپ را تاکید میکرد.

در بخش بعدی این نوشته به تفصیل به مکانیسم‌های مشخصی که باعث جدائی عملی و سازمانی کارگران از چپ رادیکال میشد میپردازم و در بخش آخر اقدامات مشخصی را که ما باید در سطوح مختلف برای گسترش عضویت کارگری در حزب کمونیست به آن دست بزنیم بطور خلاصه ذکر میکنم.

حزب کمونیست و عضویت کارگری

قسمت دوم

37

در بخش قبل گفتیم که جدائی عملی کارگران از احزاب چپ رادیکال ایران و غلبه روشنفکران و تحصیلکردگان در این سازمانها ایدا تصادفی و یا ناشی از سیاست‌های عضوگیری نادرست و غیره نیست. بلکه ریشه در جدائی تاریخی و اجتماعی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد. اعتراض کارگری حوزه طبیعی فعالیت و موجودیت این چپ را تشکیل نمیداده و اهداف سیاسی، آرمانهای اجتماعی و اشکال مبارزاتی این چپ با موجودیت اجتماعی و نیازهای سیاسی کارگر به مثابه یک طبقه معین اجتماعی هم سنخ و سازگار نبوده است. در این بخش می‌خواهم به آن مکانیسم‌هایی که این واقعیت وسیع اجتماعی را در سطح عملی منعکس میکند و کارگران را، حتی آنجا که موضوع کار این تشکیلاتها قرار می‌گیرند، از این سازمانها و از عضویت در آنها دور نگاه میدارد، اشاره کنم.

مبارزه اجتماعی یا فعالیت سازمانی

قبلا اشاره کردم که چپ رادیکال ایران با شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون بورژوائی، جبهه ملی و حزب توده، پیدا شد. این چپ جدید، جریانات سنتی را نقد کرد. در تئوری تاکید جدی‌تری بر سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان یک مکتب گذاشته شد. از نظر سیاسی لبه انتقاد ضداستبدادی و ناسیونالیستی تیزتر شد. در عمل سیاسی، روش‌های مسالمت‌جویانه جریانات سنتی به نفع مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی کنار گذاشته شد. به این ترتیب بخشی از اپوزیسیون بورژوائی در ایران رادیکالیزه شد. اما در این میان تحول اساسی دیگری نیز اتفاق افتاد که این چپ جدید را از سنت‌های سیاسی‌ای که منشاء اولیه آنرا تشکیل میدادند، متمایز می‌ساخت. جریانات سنتی جریاناتی اجتماعی بودند. نه فقط جبهه ملی، که اساسا ائتلاف گل و گشاد و گسترده‌ای از نیروهای متنوع اپوزیسیون بورژوائی بود، بلکه حزب توده نیز که از نظر تشکیلاتی متعین‌تر و سازمانیافته‌تر بود، کانون و تسمه نقاله مبارزه اقشار واقعی در جامعه بودند. چپ جدید چنین خصلتی نداشت. چپ رادیکال ایران به مثابه مجموعه‌ای از سازمانها و گروههای زیر زمینی و غیر قانونی شکل گرفت که مبارزه سازمانی ویژه‌ای را پیش می‌بردند. این سازمانها نماینده و سازمانده جنبش‌های اجتماعی نبودند. برای این سازمانها تحرک سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی، در درجه اول جنبش دانشجویی و سپس جنبش کارگری، حرکاتی خارج حیطه پراتیک سازمان بودند که سازمان میبایست در روند مبارزه خود با آنها "پیوند" برقرار نماید. بجای سنت‌های اجتماعی حزب توده و جبهه ملی، سازمانهایی پیدا شدند که نه با موقعیت اجتماعی‌شان، بلکه با مشخصات تشکیلاتی‌شان تعریف میشدند. این خصلت غیر اجتماعی و جایگزین شدن سازمان بجای نیروهای طبقاتی و اجتماعی در صحنه سیاسی، برای چپ رادیکال اجتناب ناپذیر بود. چرا که این سنت حاصل رادیکالیزه شدن بخشی از فعالین سیاسی آن طبقاتی بود که خود در صحنه اجتماعی نه فقط رادیکال نبودند، بلکه بدنبال اصلاحات ارضی دهه چهل رسماً در نظام سیاسی محافظه کار موجود چهارچوب سیاسی مناسب برای رشد اقتصادی را یافته بودند.

شیوه عروج این چپ جدید مهر خود را بر خصوصیات سازمانی و عمل سیاسی این جریانات کوبیده بود. ترویج اعتقادات تازه یافته شبه مارکسیستی، تبلیغ و تهییج علیه استبداد و امپریالیسم، و آکسیون به نیروی اعضا و وابستگان تشکیلاتی، خطوط اصلی پراتیک این چپ جدید را ترسیم میکرد. جریانات سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چپ جدید، منزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد. دو تبیین اساسی برای توجیه این خصلت غیر اجتماعی در درون این چپ وجود داشته است. دو تبیین که در عین حال متضمن تحریف برخی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم و سوسیالیسم کارگری بوده است.

اول، مقوله "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، و دوم، "پیوند" سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر. چپ رادیکال موقعیت منزوی و غیر اجتماعی خود را موقعیتی انتقالی میدید. استدلال میشد که آنچه بوجود آمده است سازمانهائی از "انقلابیون حرفه‌ای" است. پیوند این سازمانها با طبقه کارگر و جنبش کارگری امری مربوط به آینده است. مشکل اینجاست که هیچیک از این مفاهیم در سنت مارکسیستی به این شیوه بکار نرفته‌اند. سازمان انقلابیون حرفه‌ای، که جزء مهمی از تئوری حزب لنینی است، به سازمان حرفه‌ای و تمام وقت یک حزب اجتماعی کارگری اطلاق میشود. وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری، وجود کانونهای محلی برای اعتراض سوسیالیستی کارگر، پیش شرط وجودی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای کمونیستی است. نمیتوان جدا از این سنت مبارزاتی، بدون رابطه عملی با آن، و با ماتریال انسانی بیگانه با این محیط مبارزاتی بدوا در گوشه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" برای سوسیالیسم کارگری درست کرد و بعد به فکر "پیوند" افتاد. در مورد خود این مقوله "پیوند" پیش از این صحبت کرده‌ایم. صحبت بلشویکها در ابتدای قرن بر سر پیوند یک "سازمان" با توده‌ها نبود، بلکه بر سر جا باز کردن سوسیالیسم به مثابه یک سنت فکری و مبارزاتی در درون طبقه کارگر روسیه بود. این امر در انتهای قرن نه فقط در هر کشور سرمایه‌داری متحقق شده، بلکه سوسیالیسم کارگری بعنوان یک سنت اعتراضی به یک جریان معتبر در درون طبقه کارگر بسیاری از کشورها و از جمله ایران تبدیل شده است. بنابراین تزه‌های "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چپ جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این جریانات موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است. پراتیک سیاسی این جریانات منحصر به پراتیک ترویجی، تبلیغی و آکسیونی اعضاء آنهاست. مبارزه اجتماعی با فعالیت سازمانی جایگزین شده است.

سازمان و کارگران

سازمان غیر اجتماعی هم بالاخره در جامعه قرار دارد و با افشار و طبقات اجتماعی روبروست. هر چند که نمونه‌هائی مانند مجاهدین خلق و شاخه‌هائی از سنت فدائی گواه آنند که سازمان میتواند حتی مواجهه مادی خود با جامعه را نیز به حداقل برساند و خود سازمان را به مینیاتور و کاریکاتوری از جامعه تبدیل کند که افراد در واقع در آن زندگی میکنند، مصرف میکنند، طبقات دارند و غیره. بهرحال امروزه از این نمونه‌های افراطی در درون چپ به معنی اخص کلمه کمتر یافت میشود. چپ بهرحال با کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی روبرو میشود. در سنت چپ غیرکارگری، کارگر در دو قامت متفاوت در برابر سازمان قرار میگیرد. اول بعنوان یک قشر و طبقه اجتماعی و دوم بعنوان یک فرد. چپ رادیکال، کارگر را در قامت اجتماعی‌اش بصورت جمع عددی افراد و نهایتاً بصورت یک "صنف" درک میکند. بعبارت دیگر برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیمای اجتماعی و سیاسی است. در مورد دو قطبی سازمان-توده‌ها پیش از این به تفصیل صحبت کرده‌ام. توده‌ها برای سازمان بیشکل و خام‌اند، فاقد حیات سیاسی و تاریخ‌اند، جامد و ایستا هستند و ایجاد هر نوع شکل‌بندی سیاسی در دل آنها از مجرای سازمان ممکن میشود. در ظرفیت فردی نیز کارگر فاقد یک سیمای اجتماعی است. اتمی انسانی است که مانند هر فرد دیگر از هر قشر اجتماعی دیگر بر مبنای رابطه‌ای که با سازمان دارد معنی میشود و هر خصلت سیاسی و مبارزاتی خود را مانند سایر اعضا سازمان از خود سازمان میگیرد. بعبارت دیگر کارگر، چه آنجا که در بیرون سازمان بعنوان یک طبقه در نظر گرفته میشود و چه آنجا که بعنوان یک عضو و فعال سازمانی نگریسته میشود خصوصیات و مشخصات اجتماعی خود را از دست داده است. در بیرون سازمان طبقه به صنف تنزل داده میشود و در درون سازمان فرد کارگر نه بعنوان عنصری از یک طبقه و یا حتی صنف، بلکه بعنوان سلولی از تشکیلات معنی و موجودیت پیدا میکند. سازمان خصلت غیر اجتماعی خود را در ذهن و در شیوه نگرش خود به کارگر تسری میدهد. کارگر دوشخصیتی میشود. کارگر بعنوان فرد، که باید اندیشه و عمل سازمان را بپذیرد، به آن ببیند و مانند هر عضو دیگر ظرفیت‌هایش را بعنوان یک فرد در خدمت نقشه و آکسیون سازمان قرار بدهد، و کارگر بعنوان بخشی از جامعه، بعنوان یک صنف، که باید برای منفعت صنفی خود مبارزه کند.

در واقع هر چه سازمان غیراجتماعی‌تر و فرقه‌ای‌تر باشد، تلقی‌اش از کارگر صنفی‌تر و غیر سیاسی‌تر است. هر چه سازمان فرقه‌ای‌تر و آکسیون‌نیست‌تر است، سیاست کارگری‌اش سندیکالیستی‌تر و صنفی‌تر است. اما نکته جالب توجه تلقی چپ رادیکال فرقه‌ای از سندیکا و سندیکالیسم است. کارگر برای اینها صنف است و در نتیجه سندیکالیسم را تمایل "غریزی و خود بخودی" کارگر بطور کلی تلقی میکنند و نه یکی از سنتهای متنوع مبارزاتی در درون جنبش کارگری. این فرق سندیکالیسم اینها با حزب توده در دروه قبل از ۱۳۳۲ است. حزب توده خود بعنوان یک سنت حزبی متکی به جریان سندیکالیستی در درون طبقه بود. سندیکالیسم کارگری را بخود جلب کرده بود. بخشی از پراتیک خود حزب توده سندیکا سازی بود. اما برای چپ جدید سندیکالیسم ابزار تحبیب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چپ نیست. درست همانطور که به دهقان زمین و عده میدهند، به کارگر سندیکا و عده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده‌آل کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجه‌ای که کارگر بعنوان یک طبقه به میدان آمده است و مبارزه میان خطوط در میان خودش و وجود یک زندگی سیاسی در درون طبقه را به نمایش گذاشته است، خط مشی چپ رادیکال در قبال تشکلهای توده‌ای کارگران دستخوش نوسان شده است. وقتی کارگر در انقلاب ۵۷ فعال میشود و سنت مبارزه شورائی در درون طبقه دست بالا پیدا میکند، چپ به این الگو ابراز وفاداری میکند و تا کارگر به عقب رانده میشود، مجدد "شورائی‌های سابق" در چپ غیر کارگری به خط مشی تعظیم و تکریم لفظی در قبال سندیکا رجعت میکنند.

خلاصه کلام اینکه کارگر بعنوان یک طبقه در بیرون محدوده سازمانی عرصه‌ای از فعالیت سازمانگرانه چپ جدید نبوده است. این چپ نماینده سیاسی و ابزار حزبی هیچ گرایشی در درون جنبش طبقاتی نبود. لذا حتی آنجا که کارگر از قلمرو کار توده‌ای و طبقاتی به این چپ جلب میشود و با این چپ سازمان پیدا میکند، بدوا موقعیت اجتماعی خود بعنوان یک فعال جنبش اعتراض طبقاتی را از دست میدهد. ممکن است کارگر برای مدتی در همان محیط فعالیت سابق خود در درون جنبش کارگری بماند. اما نقش او بتدریج و بطور اجتناب ناپذیری عوض میشود. بجای فعال جنبش سندیکائی، "کارگر سازمانی" بتدریج به گزارشگر ویژه سازمان، مامور پخش، و یا به مامور جذب عناصر جدید برای سازمان تبدیل میشود.

به این ترتیب در نقد عضویت کارگری در سازمان‌های چپ غیرکارگری باید به‌رحال به رابطه فردی کارگر با سازمان دقیق بشویم چرا که این تنها شکلی است که سنت چپ غیرکارگری کارگر را با خودش سازمان میدهد و عبارت دیگر "عضویت میپذیرد".

همینجا میتوان اولین اختلاف بنیادی‌ای را که میان سنت کمونیسم کارگری با چپ رادیکال در امر عضوگیری کارگران وجود دارد مشاهده کرد. برای کمونیسم کارگری و احزاب کمونیستی کارگران، عضوگیری افراد به حزب چیزی جز جریان انتخاب بهترین عناصر مبارزه طبقاتی و کارگری به حزب پیش‌تاز و سازمانده این مبارزه نیست. عضویت در حزب یعنی قرار گرفتن کارگر فی‌الحال مبارز و درگیر اعتراض کارگری در یک سازمان با برنامه و هدفدار سوسیالیستی کارگران و تبدیل شدنش به عنصری از یک حرکت متحدانه و آگاهانه. عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست. برعکس، حزب کمونیست کارگری حزب متشکل کننده کسانی است که فی‌الحال در یک مبارزه اجتماعی در حال جریان میان کارگر و سرمایه‌دار درگیرند و نقش پیدا کرده‌اند.

برای چپ رادیکال تاکنونی عضویت، حتی عضویت کارگران، معنای دیگری دارد. قبلا گفته‌ام که چگونه سوسیالیسم رادیکال غیر کارگری مبارزه طبقاتی عینی و اجتماعی بیرون خودش را نمیبیند. مبارزه با عضویت فرد در سازمان شروع میشود. وظیفه سازمانی موجودیت سیاسی فرد را تعیین و تعریف میکند. در این سنت، این عضویت و پیوستن به تشکیلات است که قرار است به مبارزه‌جویی فرد خصلتی اجتماعی بدهد. انسانها نه با هویت مبارزاتی‌شان در جامعه، مثلا اینکه فلانی فعال شورای فلان کارخانه است، آژیتاتور کارگری در فلان واحد است، رهبر فلان اعتصاب بود، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره، بلکه با تعلق تشکیلاتیشان تعریف میشوند، بعنوان فدائی، پیکاری، راه کارگری، رزمندگانی و غیره. این سازمان است که برای فرد محیط فعالیت سیاسی تعریف میکند و با قرار دادن او در یک تقسیم کار سازمانی به فعالیت او

رنگ اجتماعی بودن میزند. در سنت چپ رادیکال غیرکارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی‌ای است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه‌دار.

این تفاوت، خودش را بروشنی در سیاست‌ها و روش‌های انتخاب عضو در این دو سنت نشان می‌دهد. کمونیسم کارگری خود گرایشی در دل یک جریان مبارزه و اعتراض طبقاتی است و لذا بهترین، فعال‌ترین و پرنفوذترین عناصر این مبارزه را بخود جلب میکند. سازمان چپ غیرکارگری، در مقابل، مستقل از طول و عرض خود، فرقه‌ای است که نقطه شروع مبارزه برای فرد است، و لذا عناصر متناسب با مشخصات درونی خود را انتخاب میکند. برای کمونیسم کارگری، عضو جدید یک انسان و یک مبارز فی‌الحال اجتماعی و فی‌الحال درگیر مبارزه است. برای چپ غیر کارگری عضو جدید انسانی مجرد و فاقد پیشینه با خواص فردی قابل استفاده برای سازمان است. یک اتم است که تازه با ورود به سازمان و در ترکیب با اتم‌های مشابه قادر به نوعی فعالیت دسته جمعی میشود. کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چپ رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم‌های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد برای پذیرش تفکر سازمان، قالب‌های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد. هر سازمان و هر سنت مبارزاتی بهرحال عضو و فعال خود را انتخاب میکند. تفاوت اینجاست که برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگران، بخش مهمی از این انتخاب فی‌الحال در متن مبارزه کارگری انجام شده است. عضویت برای این سنت اتحاد یک مبارز دیگر امر کارگران در حزب سیاسی طبقه برای پیشبرد نقشه مشترک است. برای چپ غیر کارگری تمام این انتخاب توسط سازمان و با ملاک‌های سازمان صورت میگیرد و عضویت فرد به معنای ورود او به عرصه پراتیکی و آکسیونی مورد نظر تشکیلات است.

بافت غیر کارگری: توجیحات و واقعیات

تا اینجا معلوم شد که در بحث عضویت کارگری و چپ رادیکال باید کلا مساله رابطه اجتماعی سازمان با طبقه کارگر و انتظار متکی بودن سازمان به گرایش مبارزاتی‌ای در درون خود طبقه را کنار گذاشت و به رابطه فرد کارگر با سازمان پرداخت. وقتی به بحث عضویت کارگری و حزب کمونیست برسیم، ناگزیر باید اساسا به این رابطه اجتماعی بپردازیم. اما تا آنجا که به چپ رادیکال برمیگردد، مساله تماما بر سر چند و چون عضویت احاد کارگر در این سازمانها و بعبارت دیگر مساله بافت طبقاتی خود سازمان است.

غیر کارگری بودن بافت سازمانهای چپ رادیکال چیزی نبود که بر خود اینها پوشیده باشد. این واقعیت، و یا بعبارت دیگر این تناقض آشکار میان رابطه‌ای که سازمان روی کاغذ با پرولتاریا برقرار کرده است و جدائی عملی‌ای که در جهان واقعی از کارگر دارد، بطرق مختلف در سیستم فکری گرایشات مختلف چپ رادیکال توجیه شده است. اگر این توجیحات را، که در سنت‌های نظیر مشی چریکی، لیبرالیسم چپ، تروتسکیسم و غیره علنا تئوریزه شده است، بشکافیم به چند مولفه اصلی در آنها برمیخوریم. اول مساله اختناق و سرکوب سیاسی است. عموما گفته میشود که سرکوب سیاسی مانع تماس وسیع سازمان با کارگران است، کار با سازمان کمونیستی را برای آنها مخاطره آمیز میکند، روی آوری کارگران به سازمان سوسیالیستی مستلزم وجود درجه‌ای دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه است و غیره. باید پرسید چرا اختناق این تاثیر را بر روشنفکران ندارد؟ چرا این اختناق مانع تشکیل دهها سازمان باصطلاح کمونیست متشکل از دانشجویان و تحصیلکردگان نشده است؟ و چرا کارگران، با کمیت چندین صد برابرشان در جامعه نتوانسته‌اند معادل روشنفکران طبقات غیر کارگر آدم "خطر کن" و بدرد بخور برای این سازمانها از خود بیرون بدهند. بهانه دیگر، مساله نقش تئوری و آگاهی در مبارزه کمونیستی است. گفته میشود کمونیست بودن و در سازمان کمونیستی عضو شدن نیازمند سطح بالائی از آگاهی سیاسی و درک تئوریک سوسیالیسم است و ظاهرا روشنفکران در موقعیت مساعدتری برای کسب این ملزومات قرار دارند. باز اینجا سؤالی که مطرح میشود اینست که مگر آگاهی با وجود اجتماعی فرد رابطه ندارد؟ چطور است که میلیونها انسان که در موقعیت اجتماعی‌ای قرار گرفته‌اند که تئوری سوسیالیسم قرار است زبان حال آن و بیان اعتراض آن باشد آن تعداد

انسان آگاه سیاسی از خود بیرون نمیدهد که همین سازمانهای سوسیالیستی موجود را بر کند؟ چطور است که تئوری سوسیالیسم اساساً توسط بخشهایی اتخاذ شده است که وجود اجتماعی‌شان و موقعیت عینی‌شان پذیرش آنرا ایجاب نمیکرده است و آن میلیونها انسانی که بحکم موقعیت عینی‌شان به این تئوری نیاز دارند و این تئوری مال آنهاست قادر به درک و پذیرش آن در یک مقیاس وسیع نیستند؟ بهانه دیگر وجود گرایشات غیر سوسیالیستی حاکم بر کارگران است. ظاهراً سازمان چپ رادیکال درست بدلیل رادیکالیسمش از کارگران منزوی مانده است! از این مینالند که کارگران تحت نفوذ سندیکالیسم یا احزاب رفرمیست قرار دارند، مذهبی‌اند، و غیره. باز هم باید پرسید که روشنفکران طبقات دارا چه خاصیت ویژه‌ای دارند که بسادگی نفوذ افکار و آراء حاکم بر جامعه را، که با موقعیت عینی خود آنها و منفعت مادی آنها بعنوان افراد معین خوانائی بیشتری هم دارد، از خود میتکانند و کارگران از چه نقیصه مادرزادی برخوردارند که جدا کردن آنها از این گرایشات و افکار این چنین دشوار است؟

این بهانه‌ها، که هر یک از سنتهای چپ رادیکال به فراخور حال خود چند تا از آنها را در آستین دارد، بیش از آنکه بتوانند علل دوری کارگران از چپ رادیکال را توضیح بدهند، خود شواهد دیگری هستند از نگرش غیرکارگری این جریانات به مبارزه طبقاتی و سیاسی و حتی به تئوری سوسیالیسم. در عین حال اینها سرخ یک درک درست از مساله رابطه، یا در واقع بی‌رابطگی، چپ رادیکال و کارگران را بدست میدهند. واقعیت اینست که سازمانهای چپ رادیکال تاکنونی مشخصات تئوریک خاص و نحوه زیست و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خاصی داشته‌اند که امکان استفاده از آنها را بعنوان ابزار مبارزه و اتحاد به کارگر نمیدهد.

ملاکها و مکانیسمهای جذب و دفع

بافت غیرکارگری چپ رادیکال گواه اینست که کارگر حتی بعنوان یک فرد، عنصر و ماتریال انسانی مناسبی برای ساختمان تشکیلاتی سازمانهای این سنت نیست. مکانیسمها و ملاکهای جذب و دفع افراد علیه کارگر و به نفع تحصیلکردگان جوان طبقات مرفه و نیمه مرفه در جامعه کار میکند. این مکانیسمها کدامند؟

شروط کلاسیک عضوگیری احزاب کمونیست را بیاد بیاوریم: پذیرش برنامه، اساسنامه، و کار کردن در یک ارگان تشکیلاتی. اینها شرایط کاملاً اصولی و درستی است. اما این شرایط نه یک رابطه حقوقی صرف میان فرد و سازمان، بلکه یک رابطه واقعی و اجتماعی را بیان میکنند. این شروط بیان فشرده این واقعیت است که فرد باید اهداف و آرمانهای ناظر بر سازمان را بپذیرد، روش فعالیت و زندگی سیاسی سازمان در جامعه و موازین و مناسبات درونی سازمان را تأیید کند و خود را با آن وفق بدهد و بالاخره آن وظایف معینی را که برنامه و نقشه فعالیت سازمان جلوی پایش میگذارد به پیش ببرد. بعبارت دیگر فرد باید با سازمان از نظر سیاسی و عملی از یک جنس باشد. چپ رادیکال ایران عمدتاً فاقد برنامه و یا اساسنامه مدون بود. این تازه دارد این اواخر میان بقایای این جریانات مد میشود. اما بهرحال، در غیاب برنامه و اساسنامه مدون هم چپ رادیکال مکانیسمهای ویژه خود برای شناختن عناصر از نظر فکری و عملی مناسب برای خود را داشته است. مکانیسمهای دیگری، بعضاً ارادی و آگاهانه و بعضاً خودبخودی و اجتماعی، همان شروط اصلی را در برابر افراد قرار میداده‌اند. آنچه که ما باید تشخیص بدهیم اینست که چگونه این مکانیسمها افراد را از نظر فکری و عملی فیلتر میکنند و چگونه بویژه ورود کارگر به این تشکیلاتها را دشوار و غیر محتمل میسازند.

هر سنت سیاسی خواه ناخواه تصویر و شمایی از یک مبارز نمونه بدست میدهد. اهداف یک سازمان سیاسی، روش مبارزه‌اش، اخلاقیاتش، زبان و مشغله‌اش و غیره تصویری عمومی از سازمان و تپیی از انسانها که میتوانند در آن جای بگیرند بدست میدهد. شخصیت پردازی‌ای که هر سنت از قهرمانان خود بعمل میآورد، خطوط چهره فردی و سیاسی یک عضو نمونه را بصورت یک الگو متعین میکند و در برابر جامعه قرار میدهد. بنابراین مساله عضویت فرد در سازمان از این سؤال شروع نمیشود که آیا فرد اهداف و عمل سازمان را میپذیرد یا نه، بلکه از این شروع میشود که کلاً چگونه انسانهایی بحکم شرایط اجتماعی، خود قادرند این اهداف و روشها را بپذیرند و خود را به شمایل عضو نمونه شبیه کنند. برای مثال سنت فدائی قبل از انقلاب با نوع معینی از انسان تداعی میشود. سنت مائوئی، سنت سوسیال دموکراسی، سنت تروتسکیستی و غیره نیز هر یک الگوئی از یک فعال نمونه دارند. وقتی در خطوط سیمای این مجسمه‌های سیاسی دقت میکنید، بتدریج

متوجه شباهتهای آنها با افشار اجتماعی میشوید که این سازمانها را از درون خود بیرون داده‌اند. در پس تصویر اساطیری و ایده‌آلیزه قهرمان و الگو، انسانهای واقعی را میبینید که در مکان اجتماعی و تولیدی واقعی ایستاده‌اند. پشت عنصر فدائی، با از خود گذشتگی‌اش، با بیصبری سیاسی‌اش، با نفرتش از استبداد، با بی‌اعتمادی‌اش به نیروی طبقات اجتماعی و با رسالتی که در عوض برای خود بعنوان قهرمان قائل است، و غیره، چهره دانشجویان فنی و صنعتی را تشخیص میدهید که قهرمانانه آینده تضمین شده فردی خود را برای خدمت به خلق رها میکنند. عنصر فدائی دوران شاه سمبل رشد وجدان اصلاح طلبانه در میان جوانان تحصیلکرده و امیدهای آینده بورژوازی است. پشت نهضت آزادی و مجاهد خلق دو نسل از اعتراض بازار را می‌یابید، با همه محلی‌گرایی، عقب‌ماندگی اخلاقی و دوری از مدرنیسم که در این نهاد سنتی جامعه جای خوش کرده است. پشت تروتسکسیم و لیبرالیسم چپ ایرانی، بی‌هیچ دشواری میتوان چهره روشنفکر آشنا با فرهنگ اروپای غربی و خجل از خاستگاه جهان سومی خویش را دید. سنتهای سیاسی‌ای که در این افشار جامعه ایران پا گرفته‌اند، و مجموعاً چپ رادیکال دوره معاصر را شکل داده‌اند، بیشک از پیکره قشر اجتماعی که از آن برخاسته‌اند و از زندگی متعارف این افشار فاصله میگیرند. اما نهایتاً گریزی ندارند جز اینکه روشی متناسب با مبارزه این افشار، روشی ملهم از افق اجتماعی و ظرفیتهای مادی این افشار، در پیش بگیرند. زندگی سیاسی و روشهای مبارزاتی این جریانات بناگزیر با وجود اجتماعی قشری که در آن پا گرفته‌اند تناسب مییابد.

این تصویر از پیشی از "انسان مناسب" برای هر سنت مبارزاتی بطرق مختلف به جامعه القاء میشود و آگاهانه و یا بطور خود بخودی مکانیسمهای جذب و دفع سازمانها در رابطه با افراد را شکل میدهد. سازمان با این مکانیسمها عناصر مناسب بحال خود را جذب میکند و آنها را که نمیخواهد دفع میکند. در بسیاری موارد الگوی سازمان از عضو مناسب چنان زنده است و توسط جامعه شناخته شده که از پیش مانع نزدیکی حتی تصادفی افراد نامتجانس با سازمانها میشود. من مطمئنم در ۵ سال گذشته حتی یک کارگر ایرانی هوس تماس گرفتن با جریان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و یا "سربداران" را نکرده است. در درون سازمان، همین مکانیسمها، انسانها را مطابق سنت مبارزاتی و الگوی فعالیت خود مدام فیلتر میکنند. ماحصل همه اینها اینست که سازمان بعنوان بخشی از سنت مبارزاتی یک قشر و طبقه معین اجتماعی مداوماً باز تولید میشود. این روش مبارزاتی و زندگی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی است که عملاً معلوم میکند چه الگوئی از فعالین سیاسی بدرد آنها میخورد، و لذا فعالین کدام قشر اجتماعی باید در آنها جای بگیرند. اگر به مولفه‌های مختلف زندگی و فعالیت سیاسی چپ رادیکال ایران دقت کنیم، آن مکانیسمهای عملی‌ای را که کارگر را از آنها دور نگاه میدارد بروشنی میبینیم. این را میبینیم که چگونه کارگر ماتریال طبیعی و مناسبی برای استفاده در شالوده و ساختمان تشکیلاتی این جریانات نیست.

ملاک عقیدتی: مساله تئوری و پذیرش برنامه

بنظر من اولین مانع نزدیکی کارگران به سازمانهای چپ رادیکال را باید اینجا جستجو کرد. هم مضمون نظریات تئوریک این جریانات و هم جایگاه تئوری بطور کلی برای آنها، کارگر را از آنها دور نگاه میدارد. از نظر مضمونی تئوری برای این جریانات، همانطور که گفتیم، توجیه نظری اهداف اجتماعی و مبارزه سیاسی‌ای بود که فی‌الذات محتوای غیر کارگری داشت. این در درجه اول محتوا و مضمون تئوری این جریانات است که آنها را برای کارگر غیر قابل فهم و غامض میکند. مانیفست کمونیست، تئوری مارکس درباره ریشه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری، تئوری حزب کارگری، تئوری انترناسیونالیسم کارگری، تئوری مارکسیستی دولت و نظایر آن طبعاً برای کارگر قابل فهم است، متون کلاسیک مارکسیستی برای ترویج در محافل کارگری حتی غالباً نیازی به ساده شدن ندارند. یک ترجمه روان در بیشتر موارد کفایت میکند. اما فهم تقسیم بورژوازی به خوب و بد، فهم تئوری دست‌بندی خرده بورژوا به لایه‌های مختلف، فهم خواص سرمایه‌داری غیر وابسته، فهم تضاد ساواک و شهربانی، فهم انقلاب شش مرحله‌ای آنها به پشتوانه "درباره تضاد" مائوتسه دون، و خلاصه فهم تمام اراجیفی که به اسم مارکسیسم از کارخانه‌های فکری بورژوازی و کارگاههای خرده بورژوازی روانه بازار عقاید میشود، برآستی به ذهن مبهم‌بین، ابهام‌تراش و دنیاندیده

روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا احتیاج دارد. قانع کردن کارگر به اینکه باید برای اینها جان خود را برکف بگیرد بطور قطع کار بسیار دشواری است. چپ رادیکال با این واقعیت مواجه است که حتی وقتی این آرمانها را به زبان خردسالان بیان میکند، حتی وقتی تئوری را به حکمت عامه تنزل میدهد، باز کارگر آن را نمیفهمد. مساله بر سر خصلت غیرکارگری این تئوری و ناخوانائی آن با امر کارگر است. رشد آگاهی سیاسی کارگر باعث دوری از این تئوریه‌ها و از سازمانهای متکی بر آنها میشود. چپ رادیکال بنا به تعریف نمیتوانست کارگر آگاه به منافع طبقاتی را جلب کند، چون خود به یک چنین آگاهی طبقاتی متکی نبود. مستقل از مضمون و محتوای تئوری، روش برخورد چپ رادیکال به تئوری، و جایگاه تئوری برای این جریانها، بسهم خود مانع دیگری در برابر کارگران قرار میدهد. سازمانهای چپ رادیکال عموماً سازمانهایی هستند که بر مبنای "اعتقادات" شکل گرفته‌اند و طبعاً "تئوری" و "عقیده" مهم‌ترین ملاک ورود به آنها است. در هر سازمان کمونیستی کارگری هم ایدئولوژی و اعتقاد به سوسیالیسم یک شاخص و ملاک مهم است. اما مساله بر سر تبیینی است که از تئوری و ایدئولوژی در سنت چپ غیرکارگری بعمل می‌آید و رابطه‌ای که این ایدئولوژی با فرد و فعال سازمانی پیدا میکند. احزاب چپ رادیکال خارج از سنت کارگری پا گرفته‌اند و لذا پیدایش آنها در درجه اول حاصل نفی نظری تفکر و باورهای سنتهای رسمی اپوزیسیون بورژوائی است. خیلی از این جریانها حاصل انشعاب از لیبرالیسم، ناسیونالیسم، رفرمیسم و یا حتی اپوزیسیون مذهبی بوده‌اند. این جریانها در بدو پیدایش خود متشکل از انسانهایی بوده‌اند که برای رادیکال شدن و به اصطلاح مارکسیست شدن، با هر تبیینی، ناگزیر بوده‌اند به کمک افکار و ایده‌آلها و باورهای خود، موقعیت عینی اجتماعی خود بعنوان بخشی از طبقات صاحب مالکیت را نفی کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند مکان اجتماعی خود را نفی کنند و خود را بر مبنای اعتقادات خود تعریف کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند ارزش خود را بعنوان انسان و بعنوان عنصر مبارز در جامعه، در تقابل با طبقه‌ای که از آن برخاسته‌اند، از اعتقادات رادیکال خود استخراج کنند. اینها از مکان تولیدی و طبقاتی خود بریده‌اند تا "چپ" بشوند. بنابراین در سنت تشکیلاتی‌ای که ایجاد کرده‌اند، اعتقاد و اندیشه ملاک اصلی قرار می‌گیرد، چرا که تنها این ملاک فاصله‌شان را از طبقه‌شان نشان میدهد. بنابراین همین، سرلوحه تشکیلاتی که می‌سازند، قرار می‌گیرد. هرکس در میان اینها در ایدئولوژی و تئوری با دیگری اختلاف پیدا میکند، به زعم دیگری ناگزیر به طبقه‌ای که پیشتر به آن پشت کرده بود رجعت کرده است. اختلاف نظر تئوریک برای بورژوا شدن کافی است، چرا که همین تبیین تئوریک شاخص جدائی از طبقه‌شان بوده است. از اینرو برای این جریانها تئوری نه یک ابزار برای درک جامعه و جهان بیرونی و ترسیم خطوط مبارزه سوسیالیستی، نه یک نقد، بلکه یک محک مذهبی برای تشخیص خودی و بیگانه است. تئوری‌ای که به این ترتیب جامد شود و به ملاکی برای تعلق طبقاتی تبدیل شود، جبراً غامض نیز میشود. زیرا اولاً، باید بصورت احکامی درآید که بتوان به آن سوگند خورد و ثانیاً، این احکام باید با چنان دقت و ظرافتی و در چنان جزئیاتی تبیین شوند که فرق و فاصله این جریان را با سایرین ترسیم کنند. تئوری به احکامی برای رد و قبول تبدیل میشود، فرمول‌هایی که هر کلمه آن تعیین کننده است چرا که مرزبندی این فرقه را با چیزی و کسی بیان میکند. فرمول‌هایی مقدس که انسان یا به آن ایمان دارد و یا ندارد. اگر دارد عضو فرقه هست و اگر ندارد نیست.

این یک معضل و وضعیت عینی است. واقعیت اینست که روشنفکر بورژوائی سوسیالیست و غیر سوسیالیست از نظر اجتماعی افق‌ها و منافع طبقاتی کاملاً متضادی را نمایندگی میکنند. ملاک نظری، باشد که نه با برداشتی مذهبی، برای پیوستن روشنفکران به سازمان مارکسیستی ملاکی اجتناب ناپذیر است. اما اشکال کار اینجاست که چپ رادیکال ملاکی را که با تعمیم موقعیت روشنفکر معترض طبقات حاکم تعریف کرده است، و در واقع از هر نوع معنی و ارزش تهی کرده است به همان شیوه در مورد کارگران هم بکار می‌برد. پیوستن کارگر به سازمان به اصطلاح کمونیستی اینها هم در درجه اول منوط به گذشتن از آزمون تئوریکی سفت و سختی است که سازمان بر مبنای تاریخ گسست عقیدتی خود از بورژوازی در برابر تازه واردین قرار میدهد. اشکال کار اینجاست که این سازمانها با این تفکر و این روش تشخیص خود و بیگانه، با طبقه کارگری مواجه میشوند که برای انقلابی بودن و سوسیالیست بودن نیازی ندارد تعلق طبقاتی موجود خود و موقعیت عینی‌اش در تولید را نفی کند. در واقع نمیتواند نفی کند. کاملاً برعکس، دقیقاً به دلیل قرار داشتن در این موقعیت عینی است که میتواند سوسیالیسم را بعنوان یک اندیشه و آرمان جذب کند و تئوری سوسیالیسم را در خدمت

مبارزه‌اش بکار بگیرد. لازم نیست کارگر با یک نقد عمیق فلسفی بسراغ خودش بعنوان یک فرد برود و با خودش و تعلقات اجتماعی‌اش تسویه حساب بکند تا سوسیالیست بشود و در اردوی مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار بگیرد. حضور در این مبارزه موقعیت اولیه و داده شده هر کارگر در این جامعه است. او بورژوا نیست. وابسته به مالکیت و ارزش اضافه نیست. او میتواند سر جای خودش در جامعه سوسیالیست باشد و بعنوان سوسیالیست مبارزه کند. تئوری مارکسیستی چنین خصلت کلیشه‌ای و چنین بار مذهبی و عرفانی برای کارگر ندارد و تبدیل این تئوری به چنین پدیده‌ای جز دور کردن آن از دسترس کارگر و لذا دور نگاهداشتن کارگر از سازمان اینچنینی نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی چپ رادیکال از پذیرش برنامه یا اعتقادات و اهداف، به عنوان شرط عضویت سخن میگوید، در واقع به پذیرش یک سیستم فکری غامض و پیچیده، مجموعه‌ای از کلمات قصار و کلیشه‌های فرقه‌ای و سازمانی و قابلیت تکرار آن توسط فرد اشاره میکند. اگر برنامه‌ای در کار باشد، این برنامه معمولاً چکیده همین کلمات و کلیشه هاست. هر عبارت برنامه، که قرار است موجز و غیر تکراری هم باشد، دنبائی از مرزبندیهای فکری با سایر گرایش‌ها در کل تاریخ چپ را بیان میکند. اگر برنامه‌ای در کار نباشد، آنوقت مقالات روزنامه‌ها، پلمیک‌ها و غیره شاخصهای عقیدتی برای محک زدن نگرش تئوریک فرد را تشکیل میدهند. بعداً در بحث سیاست عضوگیری حزب کمونیست بار دیگر به ملاک "پذیرش برنامه" بر میگردم. اما این را اینجا باید اضافه کنم که ملاک تئوری و اندیشه در همه سنتهای چپ رادیکال ایران به یکسان عمل نکرده است. یکی از خصوصیات بارز چپ رادیکال ایران بی توجهی و بی اعتنائی به تئوری بوده است. اما این به معنی غیبت ملاک نظری در امر عضوگیری نبوده است. برعکس، مدون نبودن تفکر سازمان، فقدان برنامه و غیره، با نوعی "اجتهاد" افراد و کادرهای قدیمی و صاحب حق آب و گل و پروسه پیچیده‌ای از آزمایش اعتقادات فردی در عمل جایگزین شده است. سازمان بی تئوری هم فرد را از نظر عقیدتی آزمایش میکند. تفاوت اینجاست که در این موارد این آزمایش مجرائی میشود برای اعمال بدترین انواع قضاوت‌های ذهنی گرایانه، فرقه‌ای، اخلاقی و عقب‌مانده نسبت به افراد. در این قضاوت‌هاست که خصلت روشنفکری و خرده بورژوائی چپ رادیکال تاکنونی و ناسازگاری آن با مبارزه کارگری و امر جلب کارگران به سازمان به روشنترین وجهی عیان میشود.

سبک کار و روش زندگی سیاسی چپ رادیکال

در کنار ملاک اعتقادی، ملاک سبک کار و روش زندگی سیاسی سازمان مطرح میشود. بدرجه‌ای که تشکیلات از نظر تئوریکی عقب مانده‌تر و الکن‌تر باشد، ملاک و محک عملی برای پذیرش عضو برجسته‌تر میشود. فرد باید به هر حال "امتحان خودش" را به سازمان داده باشد. این امتحان معمولاً امتحان وفاداری، انضباط پذیری و قابلیت عملی در پذیرش قالبهای مبارزاتی است که سازمان بر مبنای آن شکل گرفته است. این قالب‌ها کدامند؟ بهتر است باز به سیمای اجتماعی عضو نمونه نگاه کنیم. همانطور که گفتیم سازمان چپ رادیکال ایرانی که مخلوق روشنفکر ناراضی بورژوا و خرده بورژواست، بر گسست فرد از مکان اجتماعی و تولیدی‌اش مبتنی است. و گفتیم که این شرط سوسیالیست شدن و مبارزه سوسیالیستی و رادیکال کردن یک بورژواست و نه یک کارگر. سازمان با افراد و آحاد طرف است و نه اقشار و طبقات. آنچه که فرد را برای عضویت در این سازمانها ذیصلاحیت کرده و میکند، ظرفیت او برای "رد کردن" و پشت کردن به چیزهای مختلفی است. مانند خواستهای اجتماعی پیشین‌اش، اخلاقیات سابقش، رفاهش، خانواده و علایق شخصی‌اش، تعلقات مادی‌اش. روش مبارزه سازمان جز با چنین افرادی قابل پیاده شدن نیست. وقتی به این تعلقات نگاه میکنیم میبینیم که فرد بورژوا برای گسستن از آنها در موقعیت بسیار مناسبتری قرار دارد. چرا که حتی وقتی به همه اینها پشت میکند، تازه به روشنفکر عصیان کرده و ناراضی همان طبقه تبدیل میشود، در نردبان اجتماعی پائین نمیرسد. عصیان فرد بورژوا علیه ارزشها و روشهای طبقه‌اش و تعلقات فردی‌اش، او را به انسانی فرودست در جامعه تبدیل نمیکند. چنین فردی نه حرمت اجتماعی‌اش سقوط میکند و نه حتی امنیت اقتصادی‌اش بطور جدی به مخاطره میافتد. برای روشنفکر بورژوا همه اینها حتی ممکن است به حساب حساس بودن و نقاد بودنش، فکور و قابل احترام بودنش، و احتمالاً حتی ماجراجویی‌های جوانی‌اش گذاشته

شود. بورژوازی همچنان آغوشش را برای جای دادن به جوانان عصیان زده و ماجراجوی دیروز خود باز نگاه میدارد. هر قدر روشنفکر بورژوا عصیان کند و زیر ارزشها و اخلاقیات طبقه خود بزند، به موقعیت اقتصادی ناامن و بی‌افق یک کارگر سقوط نمیکند. جامعه به هر حال رفاه مادی و امنیت اجتماعی را حق او میداند. سازمانهای چپ رادیکال سنتا حول این موجود اجتماعی شکل گرفته‌اند و نیروی خود را از این تیپ اجتماعی گرفته‌اند. از آن موجودیتی در جامعه که قادر است تمام خصلت اجتماعی و موقعیت اجتماعی خود را بتکاند و به یک انسان آبستره، فارغ از قید و بندهای عینی اجتماعی تبدیل شود. در جهان واقعی این موجود را اساسا باید در محیط تحصیل پیدا کرد. دانشجو و دانش آموز، آنهم آن بخشی که قرار نیست تحصیلش را تمام کند تا پدر و مادرش را از اضافه‌کاری و غیره خلاص کند یا خرج تحصیل خواهر و برادر کوچکترش را بدهد، بهترین ماتریال برای این سنت سیاسی است.

یک چنین تشکیلاتی جای کارگر نیست. در واقع کارگر بی آنکه موقعیت خود را بعنوان کارگر نفی کند نمیتواند در این سنت سیاسی و در این روش زندگی جای بگیرد. اما موضوع به همینجا ختم نمیشود. چرا که بر مبنای این کارآکتر اجتماعی، سیستم ارزشی و اخلاقی فردگرایانه و در عین حال نیهیلیستی‌ای شکل میگیرد که دیگر با نفس زندگی و حرمت انسانی در تناقض قرار میگیرد. کارگر مدافع زندگی است. مبارزه کارگری مبارزه‌ای برای بهبود رفاه انسانها و بهره‌گیری انسانها از مواهب طبیعی و اجتماعی است. پشت اخلاقیات مرتاضانه و مقید و عقب مانده چپ رادیکال غیرکارگری ایران، نقد خرده بورژوازی عقب مانده و از صنعت و مدرنیسم ترسان یک کشور عقب افتاده را میشود دید. کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی با چنین نگرش و اخلاقیاتی هیچ سازگاری ندارد. شهادت طلبی، آوانتوریسم سیاسی و فردی، تحقیر و نفی علایق و محبت انسانها به هم، اخلاقیات شبه مذهبی، تنها نمونه‌های برجسته این روش زندگی سیاسی غیر کارگری بوده است. اما نفوذ این تعصبات خرده بورژوائی در زندگی سیاسی چپ غیرکارگری به اینها محدود نیست و از هر منفذ این سنت سیاسی بیرون میزند. در واقع این تناقض مبارزه سیاسی رادیکال با زندگی بورژوائی است که در سنت سیاسی چپ رادیکال، که از این بورژوازی و با نفی زندگی خویش برخاسته است، به تناقض با زندگی بطور کلی تعمیم مییابد.

مناسبات درونی

به هر حال نام کمونیسم و سوسیالیسم آنقدر نزد کارگر معتبر هست که علیرغم همه این موانع تعدادی از کارگران خود را بدون سازمان چپ رادیکال برسانند. اما اینجا هم ناسازگاری محیط با کارگر و کارگر بودن خود را نشان میدهد. کارگر در درون تشکیلات نیز متمایز و غیر اجتماعی است. تمام آن خصوصیات که از او یک مبارز قدرتمند علیه سرمایه‌داری میسازد از او تکانده شده است. او دیگر رهبر فلان شاخه از فعالیت کارگران نیست. آژیتاتور توده‌ای نیست. سازمان او را در این ظرفیت نخواست است و نمیتواند در این ظرفیت بکار بگیرد. کارگرانی که به این ترتیب وارد سازمان چپ رادیکال غیر کارگری شده‌اند خیلی زود خاصیتی نمایشی پیدا میکنند. اگر بنا شد تئوری غامض شده و قابلیت ترویج و تکرار آن ملاک باشد، اگر بنا شد که کندن از موقعیت اجتماعی و تعهدات اجتماعی و تبدیل شدن به یک انسان آبستره ملاک باشد، یعنی آن قالبهایی که روشنفکر جوان و مجرد و فارغ‌البال بورژوا و خرده بورژوا بسهولت بیشتری میتوانند در آنها جای بگیرد، آنوقت کارگر در خود تشکیلات نیز عضو درجه دو باقی میماند. سرباز ساده‌ای میشود که باید رهبری شود. مقامات تشکیلاتی را نمیتواند احراز کند، در روزنامه و تبلیغ و ترویجش نمیتواند نقش بازی کند، در کنگره‌اش نمیتواند شرکت کند و قس علیهذا. به نوع فعالیتی که کارگران در اینگونه تشکیلاتها برعهده میگیرند نگاه کنید تا این "شکاف طبقاتی" در درون سازمان را ببینید.

خلاصه کلام:

سازمان چپ رادیکال غیر کارگری بطور سیستماتیکی خصلت و بافت غیر کارگری خود را بازتولید میکند. درگیر نبودنش در متن اعتراض کارگری و قرار نداشتنش زیر پرچم تغییر جامعه بر مبنای آرمانها و اهداف کارگری، ریشه اصلی جدائی عملی کارگر از این سازمانها است. اما در سطح عملی این جدائی طبقاتی از طریق مکانیسمهای مشخصی، که طی آن عناصر مناسب برای سازمان و سازگار با زندگی و روش فعالیت سیاسی سازمان انتخاب میشوند، بالفعل میشود و مادیت مییابد. با توجه به مشخصات فکری، سازمانی و سبک کاری سازمانهای چپ رادیکال بسادگی میتوان دید که چگونه کارگر ماتریال مناسبی برای ساختن بنای تشکیلاتی این سازمانها نیست. کنکور فکری و عملی که سازمان برای یافتن افراد مناسب برپا کرده است، منظم کارگر را دفع و روشنفکر را جذب میکند.

در بخش بعد به این میپردازم که حزب کمونیست ایران تا چه حد خود را از این موقعیت اجتماعی بیرون کشیده است و از این مکانیسمها خلاص کرده است. هسته اصلی بحث، تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، وجه اجتماعی مساله عضویت کارگری است. به این با تفصیل بیشتری میپردازم. اما در عین حال لازم خواهد بود که وجه فردی مساله عضویت و ملاکهای موجود انتخاب عضو توسط حزب را نیز بررسی کنیم و نواقصی که در این بعد وجود دارد را هم بشناسیم. و بالاخره به اقداماتی که حزب کمونیست باید برای تسهیل عضویت کارگران بسرعت در دستور بگذارد و به قراری که پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب در این زمینه تصویب نموده است اشاره خواهم کرد.

منصور حکمت

این مطلب اولین بار در کمونیست های شماره ۵۱ و ۵۲ ارگان حزب کمونیست ایران در تیر ماه و مرداد ماه ۱۳۶۸ به چاپ رسید.

مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۱

حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران

مقدمه کمونیست:

آنچه میخوانید متن مصاحبه‌ای است که اخیراً صدای حزب کمونیست ایران با رفیق منصور حکمت انجام داده است. در این مصاحبه درباره شیوه دخالت حوزه‌ها در مبارزات جاری کارگران و ملزومات رهبری این مبارزات نکات جدیدی مطرح شده است، از اینرو ما چاپ آن را در ادامه مقالاتی که تاکنون در این باره داشته‌ایم، مفید و ضروری دیدیم. در شماره‌های آینده کمونیست جنبه‌های مختلف سبک‌کار حوزه‌ها در زمینه دخالت عملی در مبارزات کارگری و مشخصاً، همانطور که در این مصاحبه نیز اشاره شده است، جایگاه فعالیت علنی در هدایت این مبارزات را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

* * *

مجری برنامه: بیشترین رهنمودهای ما در این دوره خطاب به رفقا و فعالین حزب در شهر حول محور ایجاد حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان، و ایجاد و گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب در میان کارگران دور می زده است. در عین حال شاهدیم که طی همین دوره مبارزات و اعتراضات کارگری به اشکال مختلف جریان داشته و دارد. سیاست ما مبنی بر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب چه ارتباطی با این مبارزات و اعتراضات و امر رهبری این مبارزات پیدا میکند؟ به عبارت دیگر، ما تا چه حد و در چه اشکالی در امر رهبری این اعتراضات فعال میشویم و آیا دخالت در رهبری این مبارزات با هدف دوره‌ای ما برای تحکیم و گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران در تقابل قرار نمیگیرند؟

منصور حکمت: همانطور که گفتید مهمترین وظیفه‌ای که امروز بر عهده رفقای ما در شهرهای مختلف ایران است گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب در میان کارگران آگاه و پیشروست. یعنی متشکل کردن آگاهترین و پیشروترین کارگران در حوزه‌های حزبی در کارخانه‌ها و محلات. این برای ما اولویت تعیین کننده دارد و اهمیت آن را هم به طرق مختلف قبلاً از طریق نشریات و رادیوهای حزب توضیح داده‌ایم. اما سؤالی که شما مطرح میکنید هم بسیار جدی است. سؤال اینست که چه رابطه‌ای بین این وظیفه پایه‌ای ما با امر دخالت کردن فعال در رهبری مبارزات و اعتراضات موجود کارگران برقرار میشود. آیا سازمان دادن تشکیلات حوزه‌ای حزب در بین کارگران در تقابل با پرداختن به مبارزات جاری، بخصوص قرار گرفتن در موضع رهبری این مبارزات است؟ یعنی آیا باید بین این دو یکی را انتخاب کرد؟ آیا پرداختن به یکی مستلزم دست کشیدن از دیگری است؟ و اگر اینطور نیست، رفقای ما به چه اشکالی میتوانند ضمن ادامه فعالیت پایه‌ای خود، در عین حال برخورد فعالی هم به مبارزات جاری کارگری داشته باشند؟

تا آنجایی که مساله به حزب کمونیست ایران به عنوان یک کل، یک مجموعه، مربوط میشود، نه تنها تقابلی در کار نیست، بلکه سازماندهی حزبی و حوزه‌ای و دخالت در امر رهبری مبارزات جاری و موجود کارگری، اساساً لازم و ملزوم یکدیگرند. ما بارها گفته‌ایم که رشد تشکیلات حزب در میان کارگران، از دیاد و گسترش حوزه‌های حزبی، شرط لازم شکل گرفتن یک رهبری انقلابی و ادامه کار در بین کارگران است. بدون تشکیلات حزبی دخالت در رهبری مبارزات اقتصادی و اعتراضی کارگران اصولاً مقدر نیست و هر گامی که رفقای ما در گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب بر میدارند ما را بطور واقعی گامها به تأمین این رهبری و

تقویت و گسترش مبارزات اعتراضی کارگری نزدیکتر میکند. از طرف دیگر نفس دخالت در هدایت مبارزات جاری هم خود نقش بسیار مهمی در گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران دارد. نمیتوان حزب کمونیستی را تصور کرد که نسبت به مسائل موجود و مبارزات جاری کارگران، که توده کارگران و پیشروان آنها را در مقیاس هزاران نفر به خود مشغول میکند، بی تفاوت باشد و انتظار هم داشته باشد که سازمان حزبی اش به سرعت گسترش پیدا کند. حزب ما باید حزب متشکل کننده کارگران پیشرو باشد. باید حزبی باشد که ضمن تلاش برای متشکل کردن کارگران آگاه بر مبنای منافع پایه‌ای و طبقاتی، به مشغله مبارزاتی جاری آنها نیز پاسخگو باشد. هیچ حزبی در جدائی از مبارزه و اعتراض واقعا موجود در جامعه ساخته نمیشود. بنابراین روشن است که کل حزب، یعنی حزب به عنوان یک کل، باید هم پیکره سازمانی خود را گسترش بدهد و هم در نقش رهبر مبارزات کارگری ظاهر شود. و همانطور که گفتیم این دو وجه، مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

اما آنچه درباره کل حزب، یا به عبارت بهتر، حزب به عنوان یک مجموعه، صدق میکند، الزاما درباره هر جزء و اندام حزب صدق نمیکند. آنچه که برای کل حزب درست است، الزاما به همان صورت و با همان بیان برای یک حوزه حزب در محیط کارگری درست نیست. اگر سازماندهی حوزه‌های حزبی از یکسو، و رهبری مبارزات جاری از سوی دیگر، اجزاء مکمل سیاست حزب هستند، وقتی به عملکرد حوزه‌های پایه میرسیم، اینها دیگر بطور واقعی ممکن است در دوره‌هایی با هم تقابل پیدا کنند.

ممکن است رفیقی بپرسد که آیا واقعا ممکن است تلاش برای در دست گرفتن رهبری یک اعتصاب، شرکت فعال در هدایت یک تحصن، به کار پایه‌ای حوزه‌های ما لطمه بزند؟ بله، متاسفانه در شرایط کنونی این کاملا ممکن است. چون دخالت در رهبری مبارزات جاری کارگری نیازمند بوجود آوردن ملزوماتی است که حوزه‌های ما الزاما از آن برخوردار نیستند. آن کسی که میخواهد بطور واقعی خلاء رهبر را در حرکات اعتراضی موجود کارگران پر کند، باید قبل از هر چیز به فکر فراهم کردن این ملزومات باشد. ما حوزه‌هایی نمیخواهیم که یکبار در یک اعتصاب خوش بدرخشند و بعد صحنه را برای مدت طولانی خالی کنند. ما میخواهیم یک تشکیلات حزبی، متشکل از حوزه‌های در بر گیرنده کارگران کمونیست درست کنیم که بطور ادامه‌کاری رابطه حزب و طبقه را برقرار نگاهدارد. بطور ادامه‌کاری رهبری قاطع، انقلابی و هوشمندی برای بحثهای مختلف جنبش کارگری باشد. بطور ادامه‌کاری مبارزات جاری را به عرصه‌ای برای جلب پیشروترین و آگاهترین کارگران به حزب تبدیل کند و بطور ادامه‌کاری قدرت کارگران را در مبارزه سیاسی و اقتصادی افزایش بدهد. خلاصه کنم حزب ما باید بتواند نه فقط رهبر و سازمانده جنبش طبقه کارگر برای سوسیالیسم، بلکه همچنین اصولی‌ترین و قاطع‌ترین رهبر در مبارزاتی باشد که کارگران بطور روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان در همین نظام موجود به آن دست میزنند. بنابراین طبیعی است که ما در این دوره الویت خودمان را این قرار بدهیم که چنین تشکل ادامه‌کاری از کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. و همین را هم مبنای دخالت جدی و فعال در امر رهبری مبارزات جاری کارگران بدانیم.

به هر حال اگر بخواهم حرفم را خلاصه کنم باید بگویم که اولاً ما به عنوان یک حزب هیچگاه امر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب در بین کارگران را از امر مبارزات جاری اعتراضی کارگران جدا نکرده‌ایم. ما رابطه این دو مساله را دقیقا میدانیم و در دیدگاه عمومی و سیاسی خودمان هیچ تقابل و تناقضی بین این دو امر، بین این دو وظیفه نمیبینیم. ثانياً از لحاظ سیاسی نحوه و هدف دخالت ما، باز به عنوان یک حزب، در امر رهبری مبارزات جاری روشن بوده است. و اگر در مواردی کمبود داریم میدانیم که باید روی آن کار کنیم. میدانیم دخالت ما در مبارزات جاری باید به چه چیزی منجر شود. به گسترش پیوند سیاسی و تشکیلاتی حزب و طبقه،

به استحکام و پیشروی خود جنبش اعتراضی و به روی آوری بخش هر چه بیشتری از کارگران به مبارزه و تشکل بطور کلی و تشکل حزبی به طور اخص. اما آنجا مساله پیچیده میشود که ما به مساله رابطه حوزه‌ها، یعنی اجزاء معینی از حزب با مبارزات جاری میرسیم. آنهم در مقطع معینی که شالوده تشکیلاتی حزب محکم و به اندازه کافی گسترده نیست. اینجا ما میگوئیم که تا آنجا که به کار حوزه مربوط میشود دخالت در رهبری مبارزات جاری دیگر به این سادگی نیست، بلکه نیازمند بوجود آوردن مقدمات و ملزوماتی است که در دنیای واقعی این دخالت را ممکن بکند. این ملزومات را باید بطور جدی بوجود آورد.

مجری برنامه: این ملزومات کدامند، حوزه‌های ما باید چه زمینه‌هایی را فراهم کنند، تا عملاً قادر به دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری کارگری باشند؟

منصور حکمت: ما قبلاً هم، چه در مقالات نشریه کمونیست و چه از طریق رادیو و همینطور در درون حزب، تا حدود زیادی به این مسائل اشاره کرده‌ایم. من فهرستوار به رئوس آنچه گفته‌ایم اشاره میکنم و بعد به یک نکته کمابیش جدید، که به نظر من اهمیت تعیین کننده‌ای در پیشرفت کار حوزه‌ها در این زمینه دارد می‌پردازم.

اولین شرط ظاهر شدن به عنوان رهبر مبارزات کارگری، داشتن سیاست و خطمشی سیاسی در این مبارزات است. ما باید تاکتیک‌های خودمان را در قبال مسائل مختلف جنبش کارگری روشن کرده باشیم، شعارهایمان را تعیین کرده باشیم، دورنما و افق این مبارزات و توان بالفعل و بالقوه هر آکسیون اعتراضی را بشناسیم و بالاخره رابطه مبارزات موجود، یعنی مبارزاتی که به هر حال برای اصلاحاتی در وضع کارگران و یا محیط سیاسی و اقتصادی جامعه است، را با مبارزه انقلابی کارگران کمونیست برای رهائی قطعی درک کنیم و در جزئیات معنی کنیم. ما در مبارزات جاری بی‌خط نیستیم، ما جریانی نیستیم که دلش را به این خوش کند که در اعتراضات کارگری شرکت میکند. ما سیاست معین و پیگیری را در این مبارزات دنبال میکنیم. آگاه کردن کارگران به منافع واقعی خود، تصحیح شعارها و اهداف این مبارزات، گسترش تشکل‌پذیری بطور کلی و سازمانیابی کمونیستی بطور اخص در بین کارگران، بالا بردن اعتمادبه‌نفس مبارزاتی و روحیه مبارزاتی کارگران از طریق گرفتن خواسته‌های برحق‌شان و بهبود واقعی شرایط کار و زیست کارگران، دنبال کردن این اهداف است که ما را از تردیونیونیست‌ها و اکونومیست‌ها متمایز میکند. بنابراین قبل از هر چیز حزب به طور کلی و حوزه‌ها به مثابه اجزاء و سلولهای پایه‌ای حزب باید بینش و شناخت لازم برای رهبری مبارزات را داشته باشند. و در این امر چنان محکم باشند که آنها باشند که مبارزات را رهبری میکنند و نه موج آکسیونها که آنها را به دنبال خود میکشد. بعلاوه دخالت در مبارزات جاری مستلزم آنست که رفقای ما که از نزدیک با این مبارزات در تماسند روی مسائل عملی‌تر رهبری مبارزه صاحب‌نظر باشند. تجارب لازم را کسب کرده باشند تا بتوانند نقش خود را بطور جدی بازی کنند. در زمینه ملزومات سیاسی ما کمترین اشکالات را داریم. این عرصه‌ای است که با توجه به وجود برنامه حزب، مطالبات حداقل حزب، شعارها و قطعنامه‌های تاکتیکی حزب، بیشتر روی آن کار شده است و در آینده هم مانع خاصی برای تدقیق بیشتر آنها وجود ندارد.

اما ملزومات عملی و تشکیلاتی را فراهم کردن، امروز برای ما کار دشوارتری است و به صرف انرژی زیادتری نیاز دارد. ما قبلاً در مقالاتی نظیر --آکسیونیسم در حوزه‌های کم نفوذ، محافل ترویج کارگری، و دیگر مقالات نشریات و برنامه‌های رادیو به بخش زیادی از این ملزومات اشاره کرده‌ایم. آن واحد تشکیلاتی کمونیستی که میخواهد در موضع رهبری مبارزات جاری قرار گیرد باید اولاً بتواند ادامه‌کاری فعالیت پایه‌ای خود را تضمین کرده باشد (که به این نکته بعداً بیشتر می‌پردازم)، باید نفوذ خود را در بین کارگران حوزه

فعالین خود به حد کافی گسترش داده باشد و به اشکال مختلف توسط کارگران متشکل احاطه شده باشد. باید بطور واقعی بتواند با پیشروترین کارگران و رهبران عملی جنبش‌های اعتراضی در تماس باشد. بخشی از این رفقا را حداقل در صفوف خود داشته باشد و لاف‌نویز نفوذ معنوی و سیاسی معینی در میان دیگر رهبران عملی کارگران که هنوز به حزب نپیوسته‌اند داشته باشد. حوزه کمونیستی باید بطور واقعی قادر باشد افکار و اعمال کارگران را در طول مبارزه و آکسیون تحت تاثیر جدی قرار بدهد و هدایت کند. در جنبش کارگری هیچ نفوذ و اعتباری بسادگی و سهولت بدست نمی‌آید. رهبری را نمیتوان قاپ زد، بلکه باید کسب کرد و این مستلزم کار پایه‌ای سیاسی ترویجی و تشکیلاتی جدی‌ای در میان کارگران است. همانطور که گفتیم ما اینها را قبلا در جزئیات بیشتری شکافته‌ایم. نکته مهمی که من در اینجا اضافه میکنم مساله کار علنی، عناصر علنی‌کار و وابستگی قطعی رهبری آکسیون‌های کارگری به این امور است. این مساله‌ای است که در گذشته ما کمتر راجع به آن صحبت کرده‌ایم و سعی میکنیم در آینده نزدیک بیشتر برای رفقا تشریح کنیم.

مساله این است که رهبری صرفا مخفیانه مبارزات کارگری ممکن نیست. هر آکسیون، مثلا اعتصاب، تحصن و غیره، حرکتی است که به هر حال بیانگر مقاومت و مبارزه علنی بخش‌های وسیعی از کارگران در برابر سرمایه و کارفرما و دولت است. هر قدر هم که یک اعتصاب توسط یک مرکز مخفی هدایت شود، باز هم اعتصاب به عنوان یک عمل مستقیم کارگران نیازمند رهبری در صحنه علنی است. بسیج کردن کارگران، تعیین و تصحیح شعارها در روز آکسیون، خنثی کردن تبلیغات و توطئه‌های عمال دولت و کارفرما، مذاکره، انتخاب نماینده و غیره، به هر حال به وجود رهبران و مبلغین علنی نیاز دارد. هیچ عمل توده‌ای بدون تکمیل فعالیت مخفی کمونیستی با فعالیت هدفمند علنی ممکن نیست. تمام بحث بر سر اینست که چگونه حوزه مخفی کمونیستی میتواند در روزهای آکسیون رهبر باشد. رهبری‌ای که مستلزم دخالت فعال علنی است. اگر این توانائی و این قدرت در ما نباشد، یعنی اگر نتوانیم به درستی فعالیت مخفی را با اقدامات علنی لازم تلفیق کنیم صحبتی از دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری هم نمیتواند در میان باشد.

اما کار علنی عرصه‌ای است که تا به حال کمتر به آن پرداخته‌ایم و گوشه و زوایه‌های آن را کمتر روشن کرده‌ایم. کلا مقوله مُبلغ علنی کار حزبی، یعنی کسی که راسا در آکسیون در پیشاپیش صفوف کارگران قرار میگیرد و آنها را هدایت میکند، در جنبش ما و در حزب ما کمتر شناخته شده است. اگر دقت کنید فعالترین سخنوران کارگری، مبلغین صاحب نفوذ و رهبران عملی را در صف اکونومیست‌ها و تردیونیونیست‌ها پیدا میکنید، ما باید این عقب ماندگی را جبران کنیم. تنها هنگامی بطور جدی به مساله رهبری آکسیون‌های کارگری نزدیک شده‌ایم که حوزه‌های حزبی ما توانسته باشند به قلمرو کمتر شناخته شده فعالیت علنی کمونیستی گام بگذارند.

این یک بحث سبک کاری است. رابطه حوزه مخفی با عناصر علنی کار چیست؟ این عناصر چگونه به حوزه ما مربوطند و چگونه از حوزه خط میگیرند و توسط حوزه هدایت میشوند؟ اطلاعات این عناصر مخفی کار از حوزه مخفی و روابط آن چقدر است؟ چگونه میتوان کاری کرد که فعالیت علنی رفیق حزبی ما امنیت و ادامه‌کاری حوزه و شبکه مخفی ما را به خطر نیاندازد؟ خود مُبلغ علنی را چگونه میتوان حفظ کرد و امنیتش را تضمین کرد؟ مُبلغ و فعال علنی ما چگونه میتواند بی آنکه الزاما هویت و تعلق حزبی خود را فاش نماید - که تا وقتی اختناق تا این حد شدید است عمدتا ناگزیر از مخفی نگاه داشتن هویت خود است - مواضع و سیاست‌ها و شعارهای حزب را در روز آکسیون به کرسی بنشانند؟ بطور کلی مبلغین و فعالین علنی خود را در چه محیطی پیدا میکنیم؟ چگونه آنها را به عضویت حزب در می‌آوریم؟ و چه رابطه‌ای بین حوزه‌های مخفی و این مُبلغین علنی کار برقرار میکنیم؟ پاسخ این سؤالات را باید داشت و ما سعی میکنیم اینها را در آینده نزدیک

روشن کنیم. به هر رو در این فرصت کوتاه تأکید میکنم که علاوه بر ملزوماتی که قبلاً گفته‌ایم، باید این قلمرو فعالیت را هم بدرستی بشناسیم و خود را از این لحاظ هم محکم و آماده کنیم. تلفیق کار مخفی و علنی به معنای علنی‌کاری و مخفی‌کاری توأم همه اعضای حوزه و روابط پیرامونی آنها نیست بلکه عمدتاً به معنی ایجاد رابطه‌ای محکم و مناسب میان فعالین مخفی و فعالین علنی‌کار است. امروز کمتر حوزه ماست که مدعی باشد از امکان آژیتاسیون علنی به شیوه‌ای ادامه‌کار برخوردار است، مدعی باشد که عناصر علنی و رهبران عملی‌ای را، بدون آنکه آنها را از این قلمرو فعالیت حیاتی محروم کرده باشد و بیرون کشیده باشد، یعنی بدون آنکه آنها را به فعال "مخفی" تبدیل کرده باشد به عضویت حزب درآورده و فعالیت آنها را تحت سیاست و خط مشی و رهبری حزب قرار داده است.

حزب ما یک حزب مخفی است. این لازمه فعالیت حزبی است که در دل اختناق بورژوائی و در برابر توحش بورژوازی فعالیت میکند. کمونیستها همواره، مگر در شرایط استثنائی، در چنین شرایطی فعالیت میکنند. اما این به آن معنی نیست که قلمرو کار علنی و لاجرم قلمرو رهبری عملی آکسیون‌ها را به رفرمیست‌ها و تریدیونیونیست‌ها بسپارند. اگر امروز عملاً چنین است، این نقطه ضعف ماست. ما باید پدیده‌ای به اسم آژیتاتور کمونیست علنی‌کار، رهبران عملی جنبش‌های کارگری که به عضویت حزب درآمده‌اند، را بشناسیم و در فعالیت حزبی خود برای اینگونه رفقا جای واقعی‌شان را باز کنیم.

توجه کنید که اینجا صحبت بر سر علنی کردن یکی دو نفر از اعضای حوزه‌ها نیست، صحبت بر سر جذب رهبران پرشور جنبش کارگری، سخنوران کارگری و کارگران صاحب نفوذ به تشکلیابی در حزب، با حفظ نقش علنی پیشین آنهاست، یعنی نقش علنی، نقش مُبلغ توده‌ای و نقش رهبر. این مسئله برقراری رابطه‌ای ظریف و فکرشده میان تشکیلات مخفی حزب با عناصر علنی است. این یکی از مهمترین ملزومات دخالت ما در آکسیون‌هاست. آکسیون‌هایی که همانطور که گفتیم بدون رهبری علنی وجود خارجی پیدا نمیکند و هدایت نمیشود. این را باید با کار صبورانه و آگاهانه فراهم کرد. مادام که چنین نیست، یعنی مادام که حوزه مخفی ما ناگزیر است یا برای ادامه کاری خود، که گفتیم در اولویت است، از ایفای نقش پیش‌تاز در روز آکسیون چشم‌پوشد، یا با جهیدن به صف مقدم آکسیون تمام دستاوردهای کنونی‌اش را به مخاطره بیندازد، ما با تناقضی که در سؤال قبل گفتید روبرو خواهیم بود. اما آن زمان که شبکه مخفی تشکیلاتی ما، به شیوه‌ای اصولی و حساب شده و منظم و با محاسبه کلیه جنبه‌های امنیتی، به عناصر علنی‌کاری که توانائی هدایت توده‌های کارگر را در روزهای آکسیون دارند، متصل باشد، یعنی آن زمان که تشکیلات مخفی ما بتواند وجود آژیتاتور علنی را در سیستم خود جا بیندازد و هضم کند، آنگاه ما بطور واقعی آماده‌ایم تا در مبارزات جاری کارگران، بمثابه رهبر، ظاهر بشویم.

همانطور که گفتیم این بحث‌ها را تدریجاً با رفقا در میان خواهیم گذاشت. من صرفاً خواستم توجه رفقا را به این امر جلب کنم و امیدوارم در نامه‌های خودشان به ما به این مسأله هم بپردازند. بحث تفصیلی را باید بعداً مطرح کرد. اما با اجازه شما من از این فرصت استفاده میکنم و چند کلمه‌ای هم راجع به همین رفقای علنی‌کار اضافه میکنم.

فعالین علنی‌کار به این صورت بدست نمی‌آیند که مثلاً این یا آن رفیق در حوزه و یا پیرامون آن به دستور حزب نقش دخالت علنی در آکسیون را بر عهده بگیرد. مُبلغ علنی و رهبر عملی تا حدود زیادی محصول خود مبارزات و اعتراضات کارگران است. کارگران پرشور، معترض و سخنوری که در اعتصابات به قول معروف رو می‌آیند، در میان کارگران نفوذ کلام پیدا میکنند و عملاً ظرفیت‌های رهبری عملی را از خود بروز

میدهند، زائیده نفس اعتراض طبقه کارگر علیه بورژوازی و سرمایه هستند. جنبش کارگری بطور طبیعی این عناصر را در دل خود میپروراند و به جلوی صف خود میراند. البته در غیاب یک تشکیلات حزبی و با درک سیاسی تئوریک نازل، این دسته از رهبران عملی یا جذب ایده‌های رفرمیستی و تریدیونیونی میشوند، و یا در صورتی که حتی خود را کمونیست هم بدانند، از تشکل‌پذیری با حزب مخفی ابا دارند. تجربه جنبش پوپولیستی هم این هراس آنها را موجه کرده است. آنها نگرانند که پیوستن‌شان به حزب سیاسی موجب کنار کشیده شدنشان از این عرصه فعالیت باشد. بعلاوه مضمون فعالیت این دسته از رفقا در غیاب ارتباط و تعلق حزبی در موارد زیادی محدود به تبلیغ و عملکرد رفرمیستی و رهبری عملی مبارزه در همان محدوده خودبخودی است. کار اینها گسسته و بی‌هرف و تأثیراتشان زودگذر است. اما وقتی همین مبلغین به حزب بپیوندند، مضمون فعالیتشان متحول خواهد شد، از لحاظ سیاسی و تئوریک عمیق‌تر خواهد شد و تبدیل به مهره‌های حیاتی‌ای برای تشکل دادن به جنبش سوسیالیستی طبقه و اعمال رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری خواهند شد.

ما باید آگاه‌ترین و پیشروترین این رهبران عملی را به صفوف حزب جلب کنیم. اما شرط لازم این امر، اگر نخواهیم نقض غرض کرده باشیم، این است که پس از پیوستن به حزب و کار تحت رهبری کمیته‌های حزبی نیز، این رفقا بتوانند اولا نقش علنی خود را به عنوان رهبر و مبلغ بازی کنند، و ثانیا فعالیت این رفقا ادامه‌کاری حوزه حزب را به مخاطره نیاندازد. همانطور که فعالیت حوزه حزب نباید امنیت و ادامه کاری این رفقا را به مخاطره بیاندازد. بنابراین باید رابطه ویژه و ظرفی میان این دسته از رفقا با حوزه‌های مخفی برقرار شود. ما باید همانطور که درباره وجوه دیگر سبک کار حوزه‌ها با دقت و تعمق کار کردیم، جزئیات را برای خودمان روشن کردیم و نقشه خودمان را بر این تحلیل‌ها استوار کردیم، در تعریف نقش عناصر علنی در حزب هم دقیق بشویم و جنبه‌های مختلف این فعالیت و این نوع رابطه را بشناسیم و بیاموزیم. من تصور میکنم در ماه‌های آینده، پس از این که با تفصیل بیشتری درباره این وجه فعالیت سخن گفتیم، در موقعیت بهتری در تحلیل رابطه حوزه‌های حزبی و مبارزات جاری کارگران خواهیم بود. رفقا منتظر مطالب بعدی ما باشند. ما هم منتظر اظهار نظرهای رفقا هستیم.

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۱۶ - ۳۰ بهمن ۱۳۶۳

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۱)

۱) مقدمه

آکسیون اعتراضی کارگری، مانند هر پدیده دیگر، گذشته، حال و آینده ای دارد. از مسائل، مناسبات و مطالبات خاصی مایه میگیرد، به جریان درمیآید و اوج میگیرد و در فردای پایان خود مناسبات، تناسب قوا، روحیات و تلقیات متفاوتی برجای میگذارد. ناظر خارجی عمدتاً آکسیون کارگری را با بروز بالفعل اعتراض علنی دسته جمعی نداعی میکند. "کارگران ذوب آهن اعتصاب کرده اند"، "کارگران کانادارای با پلیس و پاسداران درگیر شده اند"، "کارگران صنعت نفت دست به کم کاری زده اند" و نظیر آن. اما یک آکسیون کارگری برای فعالین کمونیست معنای وسیعتری را در بردارد و هنگامی که ما از دخالت در آکسیون های کارگری و رهبری آنها سخن میگوئیم، دخالت و اعمال رهبری در کل یک پروسه، یعنی قبل از آکسیون، حین آن و پس از آن را مدنظر داریم.

هر رهنمود، یا مجموعه رهنمودها، برای توضیح نحوه دخالت فعالین کمونیست و تشکیلات کمونیستی در مبارزات و اعتراضات جاری کارگران باید وظایف کمونیستها را در هر سه دوره شکل گیری، وقوع و خاتمه آکسیون ها روشن کند. معنی دخالت و شرکت در یک آکسیون در حال وقوع در وهله اول روشن بنظر میرسد. اما ایده دخالت در آکسیون، قبل از آن و یا پس از پایان آن، شاید در ابتدای امر قدری غریب بنظر برسد. اتفاقاً این وجه دوم مساله است که تاکنون در بحثهای ما راجع به شیوه برخورد حوزه های حزبی به مبارزات جاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته و آنچه بیشتر از قلم افتاده ملزومات و شیوه دخالت در آکسیون در حین وقوع آن بوده است. با این وجود توضیح بیشتری مفید خواهد بود.

هر آکسیونی (به معنی اخص کلمه، یعنی بعنوان یک مبارزه اعتراضی بالفعل و در جریان)، مهر زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی قبلی خود را با خود حمل میکند. هر آکسیون بر زمینه تناسب قوای معین و در چهارچوب آگاهی سیاسی و درجه سازمانیافتگی و تشکل پذیری موجود طبقه شکل میگیرد. بدون شک این عوامل در طول خود آکسیون تغییر میکنند، اما در تحلیل نهایی تنها به حد معینی میتوانند از سطح قبلی فراتر روند. هیچ اعتصابی در ایران امروز دفعتاً بر سر ۳۵ ساعت کار، خروج نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از کردستان و یا آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در کل کشور آغاز نمی شود. تعرض بورژوازی، عقب نشینی های تحمیلی به جنبش کارگری و تناسب قوای موجود، مطالبات کارگران در اعتراضات جاری را به سطح پایین تری تنزل داده است.

هر آکسیون اقدام مبارزاتی کارگران معین، با آگاهی سیاسی و توان تشکیلاتی معین، بر زمینه تناسب قوای موجود و با تلقی خاصی از تناسب قوای موجود است. چهارچوب و جو کلی ای که اعتراضات خودبخودی کارگری در محدوده آن شکل میگیرد، توسط این عوامل کمابیش از قبل تعیین شده است. دخالت در آکسیون قبل از آکسیون، به معنای دخالت و تلاش برای تغییر این جو و شکستن این چهارچوب است. به معنای تلاش در بالا بردن سطح آگاهی و تشکل پذیری کارگران، خنثی کردن عوامل تفرقه انگیز موجود، فرمولبندی اصولی شعارها و مطالبات کارگران، مرتبط کردن و متشکل کردن کارگران پیشرو و صاحب نفوذ و بالا بردن روحیه مبارزاتی کارگران و نظایر آن است. جلب بخش بیشتری از کارگران به کمونیسم و تشکل در حزب کمونیست خود تاثیر تعیین کننده ای در سطح مبارزات اعتراضی آتی دارد. فعالیت مستمر حوزه ها و

فعالین کمونیستی در میان کارگران و نیز اقدامات مشخص آنها در هر دوره ای که نارضایتی های موجود به نحوی اوج میگیرد که دورنمای یک آکسیون را در برابر کارگران قرار میدهد، تاثیرات جدی خود را مستقیماً بر قدرت و دامنه آکسیون آتی خواهد گذاشت. سرنوشت آکسیون کارگران کارخانه ای که به دولت و کارفرما توهم دارند، کمونیستها در میانشان کار نکرده اند، فرمولبندی غیر اصولی و مبهمی از خواسته های خود دارند و غیره از پیش معلوم است. بخش مهمی از فعالیت روتین کمونیست ها و اقدامات ویژه قبل از آکسیون آنها، صرف رفع این نقاط ضعف میشود، و این بهر رو، به معنی دخالت و تاثیرگذاری بر سرنوشت هر آکسیون آتی کارگران است.

وظایف کمونیستها پس از خاتمه آکسیون نیز کمابیش روشن است. اعم از اینکه آکسیون به نتیجه رسیده باشد یا نه، کل پروسه مبارزه، نقاط ضعف و قدرت آن باید جمع بندی شود و این جمع بندی در وسیعترین سطح ممکن به شعور عمومی کارگران و یا لاقلاً به نظر بخش پیشروتر آنان تبدیل شود. اگر دستاوردی هست باید تثبیت و حراست شود، اگر شکستی در کار بوده است، باید دلایل این شکست تحلیل شود و مبنای تجربه اندوزی کارگران قرار گیرد، باید مقاومت در برابر تاثیرات عملی شکست (اخراج رفقای کارگر، تعدی کارفرما به دیگر حقوق کارگران و غیره) سازماندهی شود. تحت هر شرایطی باید با افت روحیه مبارزاتی و ناامیدی و دلسردی از مبارزه مقابله شود. هر آکسیون زمینه ای را برای کار فشرده کمونیستی در میان توده کارگران و عناصر پیشرو فراهم میسازد که باید به خوبی از آن استفاده شود.

بهر حال تبیین وظایف حوزه های کمونیستی در قبل و بعد از آکسیون دشوار نیست. بسیاری از نکات مهم فی الحال به طرق مختلف توضیح داده شده است. اگر ابهام و اشکالی در زمینه شیوه برخورد به آکسیون ها وجود دارد، اساساً به مسئله دخالت در آکسیون و رهبری آکسیون در جریان وقوع آن یعنی در حین آکسیون (به معنی اخص کلمه) برمیگردد. اینجاست که بیشترین تعمق ضروری است. اینجاست که باید در جستجوی ایده ها و رهنمودهای راهگشا بود.

۲) ویژگی روزهای آکسیون و اهمیت وجه علنی مبارزه

منظور از دخالت حوزه ها و فعالین کمونیست در آکسیونهای کارگری چیست؟ قطعاً منظور این نیست که کمونیست ها صرفاً مانند کارگران دیگر در تجمع عمومی، صف تظاهرات و محل تحصن حضور بهم رسانند؛ مشت خود را در میان صدها مشت گره کنند و رای خود را مانند صدها رای دیگر در رد و قبول این یا آن پیشنهاد و فراخوان ابراز کنند. کمونیست ها در آکسیون صرفاً "مثل هر کارگر دیگر" شرکت نمی کنند، شرکت کمونیستها بنا به تعریف شرکت در هدایت آکسیون، در رهبری آن در جهت اصولی، بر طبق سیاستهای کمونیستی حزب است.

ادبیات پوپولیستی تصویر ساده گرایانه ای از رهبری آکسیون های کارگری توسط سازمان مخفی ترسیم میکند. یک سلول مخفی "سازمان" رهبری آکسیون را به دست دارد. این سلول قبلاً حقانیت خود را به توده کارگران ثابت کرده و کارگران علی العموم با شنیدن نام سازمان و یادآوری سابقه پرافتخار آن تحت شعارها و رهنمودهای سلول مخفی بخط میشوند. سلول مخفی شعارها را تعیین میکند و به اطلاع کارگران میرساند و حتی در صورت لزوم قبلاً تقسیم کار لازم را در بین کارگران بوجود می آورد. سلول مخفی (با اعلامیه و غیره) نظر خود را درباره هر مرحله از پیشرفت آکسیون اعلام می کند و کارگران را نسبت به اقدامات فوری بعدی واقف می سازد. آکسیون تحت شعارهای سلول مخفی، با مطالبات مطرح شده از جانب آن و با کنترل غیبی آن هدایت میشود.

اشکال کار اینجاست که اگرچه محبوبیت توده ای یک حزب احتمالاً قادر به جهت دادن به حرکت عمومی کلی کارگران خواهد بود، اما این سناریو، یا سناریوهای شبیه به آن که آکسیون را به یک فعل و انفعال بلاواسطه "سازمان مخفی" کارگران" تنزل میدهند، تنها روی کاغذ میتواند اجرا شود. در جهان واقعی آکسیون بطور اجتناب ناپذیر وابسته به وجود عناصر پیشرو علنی کار، یعنی رهبران و آژیتاتورهای علنی است. در جهان واقعی، چنین سلولی از چنین سازمانی همواره با این واقعیت روبروست که چند کارگر سرشناس و صاحب

نفوذ" غیرسازمانی" از بالای چهارپایه، از میان دستگاہها، بالای پله ها، از درون هیات نمایندگی، و بطور خلاصه از دور و نزدیک، اما بهر حال به شیوه علنی، سرخ ماجرا را میگیرند و آن را در جهتی که میخواهند و میتوانند سمت و سو میدهند. کاری که برای سلول مربوطه میماند، اعلام کتبی هواداری سازمان از آکسیون، تمجید آکسیون و تمکین به تمام محدودیت ها و عقب ماندگی های آن و نیز تنظیم گزارش خبری برای سازمان است. این کنترل از راه دور و رهبری غیبی را باید به عالم تخیلی پوپولیست ها واگذاشت، زیرا آنچه روزهای آکسیون را از دوره قبل و بعد آن متمایز میکند اینست که :

اولاً، توده کمتر آگاه و کمتر سازمان یافته کارگران به صحنه عمل کشیده میشود. توده وسیعی که نیازمند یک رهبری حضوری، مستمر و سریع الانتقال است. توده ای که در ضمن از قبل، بنا بر یک دانش سیاسی - ایدئولوژیک و یا تعلق خاطر تشکیلاتی از پیشی، به تبعیت از کمونیست ها و نظرات و سیاست های آنان سوگند نخورده است .

ثانیاً، رهبری آکسیون به ناگزیر از یک جنبه علنی تعیین کننده برخوردار میشود. هدایت مخفیانه تمایلات، مطالبات عمومی و یا حتی جهت گیری کلی کارگران شاید کمابیش ممکن باشد، اما رهبری عمل مستقیم و در حال جریان آنان بی شک تنها میتواند یک رهبری اساساً علنی و حضوری باشد .

ثالثاً، آکسیون شامل یک سلسله لحظات تعیین کننده، رودررویی های پی در پی کارگران با دولت و کارفرما و عمال آنها و مباحثات درونی و حساس در میان خود کارگران، توطئه های کارفرما و عمال او، تجدید آرایش کارگران، تعرض، عقب نشینی و غیره است. عکس العمل مناسب و سریع به تمام این لحظات و نقطه عطف های تعیین کننده و حفظ سکان مبارزه در طول این پروسه رویارویی آشکار، نیز رهبری زنده علنی و حضوری را اجتناب ناپذیر میکند .

رابعاً، کمونیستها ناگزیر از فعالیت مخفی اند، اما سندیکای زردی ها، شورای اسلامی ها، انجمنی ها، و یا توده ای و اکثریتی هایی که موقعیت خود را در کارخانه حفظ کرده اند، همه امکان دخالت علنی دارند. در غیاب رهبری علنی انقلابی و منطبق با خط مشی کمونیستی، اعتراضات کارگری بطور دائمی توسط این جریانها به سازش و شکست کشیده میشود. در روزهای آکسیون، مقابله کمونیستها با تمهیدات ضد کارگری این جریانها باید بطور جدی به بعد علنی کشیده شود .

همه اینها به این معنی است که تشکیلات کمونیستی در محل کار و زیست کارگران، بعنوان یک تشکیلات مخفی، تنها هنگامی به معنی واقعی کلمه و به شیوه ای اصولی قادر به دخالت موثر و اعمال رهبری در آکسیونهاست که بتواند این وجه علنی، حاضر در صحنه و حضوری رهبری را تامین نماید. این آن مساله اساسی است که تبیین جدی شیوه برخورد حوزه های حزبی به مساله رهبری مبارزات جاری به آن وابسته است. بویژه اینکه ما در شرایطی فعالیت میکنیم که جنبش کارگری در ایران فاقد تشکل های توده ای تثبیت شده است. وجود تشکل های توده ای کارگری (نظیر شورا و سندیکا) بی تردید ظرف و بستر متعارفی برای دخالت کمونیستی در آکسیون فراهم میکند. در این حالت دخالت در آکسیون تا حد زیادی به درجه دخالت و اتوریته سیاسی و عملی حزب در تشکل توده ای غیر حزبی کارگران مرتبط میشود. اما در غیاب چنین تشکلهایی، یعنی در شرایطی که هر آکسیون باید کمابیش از نو رهبری عملی خود را پیدا کند، نکات فوق اهمیت بمراتب بیشتری می یابند .

بارها شده است که رفقای ما در حوزه های حزبی پرسیده اند ملزومات و شرایط و ضوابط دخالت حوزه ها در آکسیونهای کارگری چیست، تحت چه شرایطی مجازیم برای رهبری این آکسیون ها بکوشیم، تحت چه شرایطی دخالت ما سطحی و آکسیونستی نخواهد بود. اکنون تا حدود زیادی یکی از مهمترین ملزومات این امر را توضیح داده ایم. اولین سوالی که حوزه باید در این زمینه برای خود طرح کند اینست، آیا حوزه و یا تشکیلات محلی ما بطور واقعی قادر به پر کردن خلاء رهبری علنی و حضوری در آکسیون هست، بی آنکه کل موجودیت و ادامه کاری شبکه مخفی را به خطر بیاندازد؟ اگر نه، که در بیشتر موارد چنین است، آنگاه این آمادگی را چگونه میتوان بدست آورد .

۳) نقش حیاتی آزیتاتور

آنچه قبل از هر چیز از نکات فوق برمیآید، نقش برجسته رهبران عملی و علنی و بطور کلی آژیتاتورها در جنبش کارگری است. هر آکسیون بطور تفکیک ناپذیری به عملکرد این افراد وابسته است. اینگونه فعالین، یعنی کارگران پیشروتری که نقشی بیشتر از هر شرکت کننده عادی در آکسیون را بعهده میگیرند، به جلوی صف کارگران گام میگذارند، آنها را مخاطب قرار میدهند و میکوشند به نماینده و سخنگو و هدایت کننده اعتراض و اعتصاب تبدیل شوند، همواره و در هر جنبش اعتراضی وجود دارند. اینها محصول "طبیعی" اعتراضند.

هر اعتراض و مبارزه کارگری، حتی اگر احزاب سیاسی در آن کمترین نفوذ را داشته باشند، بطور طبیعی از خود رهبرانی بیرون میدهد. افرادی که شهادت پا جلو گذاشتن و مبارزه را با خود تداعی کردن را دارند. کسانی که به درجات مختلف این وظیفه را بردوش خود می بینند که به سخنگوی علنی کارگران تبدیل شوند، تمایلات آنان را در سخنان خود بیان کنند و لذا قادر میشوند تا در میان کارگران محبوبیت و نفوذ کلام بیابند. کسانی که از سطح آگاهی و تعهدپذیری عمومی کارگران فراتر میروند و به خود به چشم یک رهبر و متعهد به هدایت کارگران مینگرند. سنتا اینها کارگران آگاه تر، پرشورتر و باتجربه تری اند که قدرت تهییج، مجاب کردن و خط مشی تعیین کردن را از خود بروز میدهند. به موقع در بحث ها دخالت میکنند، در لحظات حساس کارگران را از ابهام و دودلی بیرون میکشند و راهی به جلو برای آنها ترسیم میکنند. طبیعی است که این رهبران خود بخودی به دفعات خطا میکنند. ممکن است اساسا به درک درستی از منافع طبقه کارگر و اشکال مبارزه مسلح نباشند، گاه تندروی و گاه سازش میکنند، اما یک خصوصیت در همه آنها مشترک است، قابلیت قرار گرفتن در جلو صف کارگران، تاثیرگذاری بر آنان از طریق توضیح، استدلال و تهییج و شهادت ابراز وجود فردی. هیچ آکسیونی بدون آنکه کارگرانی خود را در موضع رهبری آن قرار دهند به جایی نمی رسد و در عین حال هیچ آکسیونی نیست که بطور طبیعی کارگرانی را به جلوی صفوف خود نراند و حرکت خود را با قدرت تشخیص این عناصر رهبری گره زند. آنجا که جنبش کارگری توانسته باشد نوعی از تشکل پایدار را به بورژوازی تحمیل کند (نظیر اتحادیه، شورا، هیاتهای نمایندگی و غیره) این عناصر عمدتا در مقامهای کلیدی این ارگانها قرار میگیرند و نقش خود را رسماً و از مجرای ارگانهای جاافتاده رهبری ایفا میکنند (طبعاً در این شرایط این عناصر تا حدود زیادی توسط این تشکل ها هضم میشوند و به مهره های آن و سخنگویانی برای سیاست حاکم بر آن تبدیل میشوند و لذا با انحراف آن تشکل از منافع کارگران همواره خیل وسیعی از فعالترین کارگران نیز از گردونه مبارزه اصولی پرولتری خارج میشوند، نظیر سندیکاها، رفرمیست و غیره). اما در شرایط موجود در ایران، که خبری از شورا و سندیکا نیست، آژیتاتور نه به اعتبار مکان رسمی اش در این یا آن کمیته و اتحادیه کارگری، بلکه عمدتا به اتکا نفوذ و محبوبیت اش در میان کارگران، جای خود را در آکسیون پیدا میکند. ویژگی این شرایط اینست که صف رهبری کارگران به شدت متغیر است. سرکوب هر آکسیون کارگری توسط بورژوازی به دفعات به دستگیری و اخراج آژیتاتورها و رهبران شناخته شده تر و قدیمی تر منجر میشود، و لذا کارگران به ناگزیر هر بار رهبران جدیدی را از میان خود جستجو میکنند. از یکسو تداوم مبارزه گسسته میشود، انباشت تجربه در میان رهبران کاهش مییابد و جنبش همواره با ضعف عملی رهبری علنی روبروست و از سوی دیگر خلأیی باز میشود که هر بار کارگران جدیدی را به عرصه رهبری و آژیتاسیون جلب میکند. ضعف دائمی رهبری توأم با وجود تعداد کثیری از عناصر پرشور و آماده پیش افتادن، این یک خصیصه مهم جنبش کارگری در ایران است.

هنگامی که ما از رهبران علنی و عملی جنبش کارگری سخن میگوئیم این طیف را مد نظر داریم. طیفی شامل کارگران پیشرو قدیمی کار، با تجربه کار متشکل و سابقه طولانی در امر آژیتاسیون و نیز کارگران پرشور و جدید، که گام به گام قابلیتهای خود را در آکسیونها به ثبوت میرسانند و عملاً خود را در نقش رهبری قرار میدهند. اختناق چندین ده ساله و سرکوب وحشیانه جنبش کارگری توسط بورژوازی در ایران از جمله به این نتیجه نیز منجر شده است که احزاب و گروه های سیاسی درصد بسیار کمی از این رهبران و عناصر قادر به رهبری را در صفوف خود دارند. عمده این عناصر فاقد تعهد و تعلق تشکیلاتی هستند. در یک کلمه این کارگران غیر حزبی و غیر تشکیلاتی اند. بی شک روزی خواهد رسید که در نتیجه تلاش ما و رشد حزب کمونیست در میان کارگران، بتوانیم بخش تعیین کننده و قابل ملاحظه ای از رهبران و آژیتاتورهای پرنفوذ

جنبش کارگری را در صفوف حزب داشته باشیم، روزی که آژیتاتورهای کمونیست نبض اعتراضات کارگری را در کلیه سطوح در دست بگیرند. اما امروز چنین نیست. این آن واقعیتی است که هر حوزه حزبی که مساله رهبری و دخالت در آکسیونهای اعتراضی را برای خود طرح میکند باید به خوبی بشناسد. هدایت مبارزه اعتراضی، بدون آژیتاتور، بدون رهبران عملی و علنی کارگری ممکن نیست. رهبری از بالای سر اینها ممکن نیست. موفقیت ما در تعیین گام اصولی به جلو در جنبش کارگری و در تدقیق بیشتر سبک کار عملی حوزه های حزبی تماما به درک این واقعیت گره خورده است.

۴) حزب کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری

واضح است که هدف حزب ما اینست که رهبران عملی و آژیتاتورهای پرنفوذ در جنبش کارگری در صفوف خود حزب باشند و فعالیت آنها در چهارچوب عمومی فعالیت حزب و تحت ضوابط تشکیلاتی و خط مشی سیاسی حزب قرار بگیرد. اما چه برای گام برداشتن به سمت این هدف و چه برای حداکثر تاثیرگذاری کمونیستی بر اعتراضات و مبارزات جاری کارگری، ما باید امروز، برای دستیابی به آژیتاتورهای قابل، توجه خود را به قلمرو فعالیت غیرحزبی کارگران پیشرو معطوف کنیم. ما باید روی امکانات و روابط و ماتریال موجود کار کنیم.

همانطور که گفته شد، رهبر عملی و آژیتاتور، اختراع حزب ما یا هیچ جریان سیاسی دیگری نیست. این پدیده جزء لاینجزای اعتراض کارگری است. بنابراین مساله ما صادر کردن تعدادی آژیتاتور به عرصه علنی نیست (هر چند زمانی خواهد رسید که آژیتاتورهای حرفه ای و سیار حزب، علاوه بر آژیتاتورهای محلی، این وظیفه را انجام دهند)، بلکه کار روی رهبران عملی موجود برای تاثیرگذاری بر آنها، جلب آنها به حزب و هدایت عملکرد آنها در جریان آکسیون از یکسو و مرتبط کردن فعالیت حزبی با پروسه و مکانیسم رشد آژیتاتورهای جدید در میان کارگران از سوی دیگر است. ما باید رهبران و آژیتاتورهای موجود و بالفعل را جلب کنیم و در شکل گیری آژیتاتورهای جدید، با افکار و اصول روشن کمونیستی، شرکت کنیم. این جزئی از کار روتین ماست. اما در هر آکسیون معین ما باید بتوانیم رابطه سیاسی _ تشکیلاتی معین و محکمی با رهبران عملی آکسیون برقرار کنیم. در شرایط موجود افرادی را که باید مورد توجه جدی ما قرار بگیرند میتوان به دو دسته تقسیم کرد: اول کارگران پیشرو و رهبران عملی قدیمی کار و دوم، استعدادهای جدید و رهبران در حال شکل گیری. واضح است که تقسیم رهبران عملی به مجرب و تازه کار یک تقسیم بندی شماتیک و خشک است. در واقعیت امر ما با طیفی از کارگران مواجهیم که بدرجات مختلف از آگاهی سیاسی و توانایی عملی برای آژیتاسیون برخوردارند. تشخیص دقیق شیوه برخورد به هر مورد خاص طبعا تنها از خود فعالین و حوزه های ما در میان کارگران برمیآید. اما همین تقسیم بندی شماتیک برای فرموله شدن رفقای ما مفید خواهد بود.

الف) آژیتاتورها و رهبران عملی باسابقه و باتجربه. این دسته از کارگران تجربه سخت و مشقت باری را در چند سال اخیر از سر گذرانده اند. فشار جمهوری اسلامی بر جنبش کارگری عمدتا این رفقا را هدف قرار داده است. تعداد زیادی از آنان اعدام، دستگیر و یا اخراج شده اند. بخشی از آنان امکان کار کردن در واحدهای بزرگ را از دست داده اند و به ناگزیر به کارگاه های کوچک روی آورده اند. جایی که اولاً محیط محدودی برای فعالیت آنهاست و ثانياً سابقه مبارزاتی آنان در آن کمتر شناخته شده است و لاجرم از نفوذ و محبوبیت پیشین در میان کارگران برخوردار نیستند. اکثر این کارگران خود را سوسیالیست و کمونیست میدانند. اما کمونیسم را به روایت پوپولیستها و رویونیستها آموخته اند و لذا بحران رویونیسم و پوپولیسم آنها را نیز به یک بحران و سرگشتگی ایدئولوژیکی و ناباوری سیاسی دچار کرده است. از نظر عملی تا حدود زیادی منزوی و متفرق شده اند. روابط گسترده پیشین را با یکدیگر ندارند. نگرانی از خطرات امنیتی و تجربه تلخ

سبک کار پوپولیستی، آنان را در تشکل پذیری با سازمان کمونیستی دچار دودلی کرده است. مسائل مالی و معیشتی نیز به شدت بر دوش آنان سنگینی میکند و این انزوای سیاسی آنان را تشدید میکند. در مجموع آشفتگی فکری، تشکل گریزی، دلسردی و محافظه کاری، و فقدان عرصه مناسب برای فعالیت مشکل عمومی اکثر این کارگران است. در شرایطی که جو اختناق و بن بست پوپولیسم و "خلق گرایی" حتی سازمانهایی نظیر راه کارگر یا محافل باقی مانده از خط ۳ را (که کار خیابانی و ماوراء طبقاتی خصلت اساسی شان بود) به سندیکالیستهای دواشته تبدیل کرده است، جای تعجب نیست که این دسته از کارگران، که خود از ابتدا گرایشات سندیکالیستی قوی داشتند، در این انحراف غرق شده باشند. ما باید روی این بخش از کارگران بطور منظم کار کنیم و تمام مسائل فوق باید در برخورد ما به آنها ملحوظ باشد.

۱) باید تحت هر شرایطی تماس و تبادل نظر با این رفقا را حفظ کنیم. تنها ملاحظات امنیتی میتواند دلیلی برای محدود کردن تماس با اینگونه کارگران باشد.

۲) ما باید در برخورد به این کارگران، تجربه پوپولیسم، عملکرد رویونیسم و نیز مبانی سندیکالیسم و فعالیت انفرادی را عمیقا نقد کنیم. ما باید این کارگران را از آشفته فکری، یاس و تمکین به مبارزه محدود سندیکالیستی بیرون بکشیم. باید توجه کرد که در این کار حداکثر منانت و تفاهم متقابل ضروری است. بی آنکه سرسوزنی از نقد خود به هر آنچه غیر کمونیستی است تخفیف بدهیم، باید حجم سنگین تجارب منفی ای را که این کارگران از سر گذرانده اند و بدآموزی های پوپولیستی و رویونیستی را به حساب آوریم. ما نباید از موضع حق به جانب، طلبکار و صرفا بر مبنای پرخاشگری اخلاقی (مبنی بر لزوم مبارزه و کنار نکشیدن و غیره)، با آنان مواجه شویم. اگر انتقاداتی به مواضع و عملکرد حزب ما دارند، این انتقادات باید به دقت و با تفصیل پاسخ گفته شود. باید بکوشیم تا ضمن بالا بردن روحیه مبارزاتی آنان، به نقد عمیقی از پراتیک محدود گذشته و درک روشنی از حزب کمونیست و اهداف و شیوه های آن دست یابند.

۳) باید کاری کرد که این مناسبات و مباحثات در متن روابط طبیعی و با حداقل خطرات امنیتی (برای هر دو طرف) صورت بگیرد. نگرانی امنیتی این کارگران متکی بر تجربه آنها از سبک کار فرصت طلبانه پوپولیستی است. در چهارچوب این مناسبات محکم ما باید این رفقا را با نشریات و رادیوی حزب و با نظرات سیاسی و تاکتیکی و شعارهای خود آشنا کنیم.

۴) باید این کارگران را حتی المقدور در ارتباط با یکدیگر قرار داد. نباید اجازه داد سیاست سرکوب جمهوری اسلامی، پیوند طبیعی میان کارگران پیشرو را تضعیف کند.

کار بر روی این دسته از کارگران مستلزم استمرار، حوصله قابلیت ترویج و توضیح نظرات حزب در برابر گرایشات انحرافی و شناخت معضلات عملی این دسته از کارگران است. بهترین و مجرب ترین رفقای مروج باید به این امر بپردازند.

ب) استعدادهای جدید، رهبران رو به رشد. در غیاب بخش مهمی از رهبران شناخته شده و مجرب، قشر وسیعی از رهبران جدید پا به میدان میگذارند. اینها عمدتا کارگرانی هستند با آگاهی سیاسی و تجربه عملی کمتر، اما پرشور و معترضند، جوانترند و از روحیه بالاتری برخوردارند. رفقای ما در کارخانجات و محلات به کرات با این رهبران در حال شکل گیری آشنا میشوند. در مجامع عمومی، در تجمع های اعتراضی، کسانی هستند که بهر ترتیب حرف خود را به گوش همه میرسانند، در مقابل عوامل دولت و کارفرما صدای اعتراض خود را بلند میکنند. گاه با یک سخنرانی به موقع یا حتی پراندن یک جمله جو جلسات کارگری را تحت تاثیر

قرار میدهند. در موارد زیادی به خوبی دیده میشود که دخالت آنها بیشتر جنبه احساسی دارد، ظاهراً به شور میابند و کسی جلودار اعتراضشان نیست. نسبت به تحمیل و فشار حساسند و در اعتراض فردی جسورند. سخنانشان چندان منظم، مستدل و حساب شده و الزامات اصولی نیست، بیشتر بیان پراحساس مشقت‌ها و ستم‌هاست تا دعوت به اقدامات عملی و سیاسی حساب شده، اما شور مبارزاتی در آن موج میزند. اینها بتدریج اعتماد و محبت کارگران را بدست میآورند، اما ناپختگی و فقدان زمینه قبلی در رهبری، باعث میشود نتوانند بخوبی و بسرعت به یک رهبر عملی شناخته شده تبدیل شوند. رفقای ما باید این قشر کارگران را با دقت و حساسیت مورد توجه قرار دهند. اینها کسانی هستند که از حداقل توانایی برای تبدیل شدن به آژیتاتورهای خوب برخوردارند. و اگر آگاه شوند، به آیدنولوژی کمونیستی مسلح شوند و تجربه کسب کنند، به نسل جدیدی از رهبران کمونیست علنی در جنبش کارگری تبدیل خواهند شد. کار در میان این کارگران برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست از نظر ما حیاتی است. رنوس وظایف ما در این زمینه اینهاست:

۱) نه فقط باید با آنها تماس برقرار کرد، بلکه باید رابطه حضوری و مستمری میان آنها با رفقای حزبی مجرب در امر ترویج برقرار کرد. باید رفیق حزبی در یک رابطه طبیعی به دوست و همراه دائمی این کارگران تبدیل شود. اینها آژیتاتورهای در حال "کارآموزی" هستند، به آنها باید آموزش در حین عمل داد.

۲) باید کمونیسم را به آنان آموخت. این کارگران باید با اسناد پایه ای کمونیسم و ایده های بنیادی مارکسیسم از طریق ما آشنا شوند. در ادامه کار، این رفقا باید حزب کمونیست، اهداف، تاکتیکها و شیوه های آن را بشناسند و مشتاق کار با حزب باشند.

۳) این کارگران باید نقش و موقعیت یک آژیتاتور و اهمیت آن برای انقلاب و مبارزه کارگری را درک کنند و آگاهانه به نقش خود برخورد کنند. هر چه بیشتر باید دخالت آنها در اعتراضات کارگری از شکل یک دخالت احساسی درآید و به یک دخالت عاقلانه و هدفمند تبدیل شود که به سیاست و خط مشی طبقاتی معین (سوسیالیسم) و یک حزب سیاسی مشخص (حزب کمونیست) مرتبط میگردد.

۴) باید هنر آژیتاسیون کمونیستی را به آنان آموخت. آژیتاتور کی وارد عمل میشود، کی باید دخالت کند و کجا باید احتیاط کند، چگونه باید جو و محیط فعالیت خود و موقعیت را بشناسد، حدود و ثغور سر بسته حرف زدن یا صریح گفتن مسائل چگونه روشن میشود، چگونه باید نظرات صحیح و یا حتی شعارهای مشخص حزبی را تبلیغ کند بی آنکه قربانی تحریکات عمال بورژوازی شود، چگونه باید خود را حفظ کند، رابطه اش با توده کارگران چه باید باشد، در مقابل پلیس سیاسی چگونه هویت خود را تعریف میکند و اعمال خود را توجیه مینماید، تا چه حد و تحت چه شرایطی مجاز به اشاره علنی به کمونیسم و سیاستهای کمونیستی است، چگونه باید قدرت بالفعل و بالقوه حرکتی را که میخواهد هدایت کند بشناسد، توطئه های عمال بورژوازی از چه قماش است، عمال دولت و کارفرما چگونه در حین آکسیون تفرقه افکنی میکنند و چگونه باید این اقدامات خنثی شود. قواعد نماینده کارگران بودن چیست، چه شیوه هایی باید در مذاکره با دولت و کارفرما بکار برد، چگونه میتوان بیشترین نیروی توده کارگران را بسیج کرد و در صحنه نگاهداشت و ده ها سوال مهم "سبک کاری" نظیر این، اینها تماماً باید به دقت به آژیتاتور کارآموز آموخته شود و عملکرد او در هر مورد تصحیح شود.

بطور خلاصه در برخورد به کارگران پرشور و معترض باید با حساسیت تمام قابلیت این رفقا برای تبدیل شدن به یک مبلغ علنی و رهبر عملی را ارزیابی کرد. نقاط ضعف آنان را تحلیل کرد و در صورتی که استعداد و قابلیت فردی و صلاحیت امنیتی او مورد تایید قرار گرفت، تماس دائمی و محکمی، در یک رابطه

طبیعی، میان او با یکی از مروجین حزبی برقرار کرد. اصول کمونیسم و انقلاب کارگری را به او آموخت و کار تبلیغی او را در صحنه عملی هدایت و نقد کرد. در این میان ایجاد یک رابطه رفیقانه، اصولی و سازنده میان رفیق حزبی با آژیتاتور تازه کار بیشترین نقش را دارد. این رابطه در عین اینکه آموزش آژیتاتور را ممکن میکند، حفاصلی میان او و بدنه مخفی تشکیلات ایجاد میکند و خطر انتقال ضربه را کاهش میدهد، بویژه اگر آژیتاتور خود به اهمیت و ارزش کار "آموزگار" خود پی برده باشد و آگاهانه او را از ردیابی پلیس مصون بدارد (در مورد این جنبه پانین تر بیشتر توضیح میدهم).

کار در میان کارگران پیشرو برای جلب آنان به حزب کمونیست یک فعالیت روتین و دانمی ما است. اما تلاش برای پر کردن خلاء آژیتاتورهای علنی در کار کمونیستی، جزء ویژه ای از این فعالیت همیشگی ماست. پرورش و جلب آژیتاتور به معنای اضافه کردن عرصه جدیدی به مجموعه فعالیت‌های تشکیلات مخفی است. رفقای که بعنوان مبلغ علنی به حزب جذب میشوند، صرفاً به عنصر جدیدی در شبکه حزب تبدیل نمیشوند، بلکه بعد جدیدی از فعالیت را امکان پذیر میکنند. بنابراین باید ویژگیهای این بعد علنی فعالیت را به خوبی شناخت و جای واقعی آژیتاتور را به او بخشید. مادام که ما از لحاظ عملی قابلیت پای گذاشتن به این بعد فعالیت را نداشته باشیم، یعنی مادام که تشکیلات محلی ما (در کارخانه و محله) فاقد مجموعه ای از آژیتاتورهای علنی است که به شیوه ای اصولی با تشکیلات مخفی حزب در ارتباطند و توسط آن هدایت میشوند، دخالت واقعی کمونیستی در آکسیونهای کارگری اگر غیرممکن نباشد، در بهترین حالت تصادفی، کم تاثیر و سطحی خواهد بود و در همه حال مخاطراتی جدی برای کل تشکیلات حزبی ببار میآورد. آکسیونسم در کلی ترین تعبیر آن به معنای دست زدن به عمل در هنگام و تحت شرایطی است که ملزومات و زمینه های مادی و واقعی این عمل فراهم نشده است. آژیتاتور علنی حزبی یکی از این ملزومات حیاتی است. رابطه محکم تشکیلات مخفی (از لحاظ سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی) با آژیتاتور علنی یکی دیگر از این شرایط حیاتی است. حالا هر رفیق ما میتواند به حوزه و تشکیلات محلی خود بنگرد و مجدداً از خود بپرسد، تا چه حد از این لحاظ ما از این ابتدایی ترین ملزومات دخالت اصولی و ادامه کار در آکسیونهای کارگری برخورداریم.

این قسمت مقاله را همینجا تمام میکنیم. در این قسمت تاکید شد که مساله دخالت در آکسیونها برای ما نه یک مساله نظری و تاکتیکی بلکه اساساً یک مساله سبک کاری است. اگر موانعی وجود دارد این موانع باید با تدقیق سبک کار کمونیستی رفع شود. آکسیون کارگری نیازمند رهبری علنی (علاوه بر مخفی) است. لذا ما باید روشهای دخالت علنی را بیاموزیم و بکار ببندیم. اما دخالت علنی مستلزم داشتن عناصر علنی کار و آژیتاتورهای کمونیست در جنبش کارگری است. امروز این آژیتاتورها در صفوف ما بسیار اندکند. راه پرورش و جذب اینگونه فعالین، خم شدن بر روی رهبران عملی جنبش کارگری، کارگران پیشرو و عناصر پرشور و معترض و با استعداد در جنبش کارگری به منظور تبدیل کردن این عناصر به آژیتاتورهای حزبی است. این امر بعلاوه مستلزم درک نوع رابطه تشکیلاتی ایست که تشکیلات مخفی حزبی با عناصر علنی کار خود برقرار میکند.

در قسمت بعد روی این وجه آخر، یعنی جنبه تشکیلاتی مساله مکث میکنیم و بطور مشخص نکاتی را درباره رابطه عملی آژیتاتور با حوزه و تشکیلات مخفی حزب طرح میکنیم، و در انتها بحث خود را، با هدف روشن کردن رنوس گامهای عملی حوزه های حزبی در این جهت، جمعبندی خواهیم کرد.

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۲)

۱) اهمیت "سبک کاری" مبحث آژیتاتور:

بحث اهمیت آژیتاتور کمونیست را باید قبل از هر چیز در یک سطح پایه ای و به اصطلاح "سبک کاری" مد نظر قرار داد. در این سطح، هنوز بحث بر سر این نیست که برای مثال تعداد رهبران عملی و کارگران صاحب نفوذ در صفوف ما کم است و باید افزایش یابد. بحث بر سر این است که اصولاً حزب ما، فعالین حزب در شهرها و حوزه های ما باید دارای چنان سنت ها و عادات و روشهای فعالیتی باشند که جذب اینگونه کارگران را امکان پذیر میکند. به همین معنی است که قبلاً از ضرورت "هضم" پدیده ای بنام آژیتاتور پرولتر در سیستم عملی فعالیت حزبی صحبت کردیم. روشهای ما باید چنان باشد که آژیتاتور و رهبر عملی کارگران بتواند در این سیستم جا بیفتد. کار با حزب نه تنها با خصوصیات و نیازهای فعالیت آژیتاتور در تناقض نباشد، بلکه برعکس، محیط کاملاً مناسبی برای شکفتن این خصوصیات و تقویت آنها ایجاد کند. سبک کار پوپولیستی، که منطبق با نحوه زیست و اشکال اعتراضی خرده بورژواهای از لحاظ تولیدی منفرد است، طبیعتاً جایی برای یک آژیتاتور پرولتر و رهبر توده ای کارگری باقی نمیگذارد.

وقتی مبارزه سیاسی به نوسانی میان اعمال فشار مسالمت آمیز بر بورژوازی و عصیان کور تروریستی بدل شود، وقتی ابراز وجود سیاسی به ابراز وجود خیابانی منحصر شود، وقتی کار مخفی تا حد عملیات توطئه گرانه دستجات بریده از جامعه مسخ شود و دخالت در عرصه علنی مبارزه را کمابیش مطلقاً منتفی کند، طبیعتاً یک کارگر صاحب نفوذ و یک رهبر کارگری که نقش خود را تنها می تواند در جلوی صف کارگران بازی کند، جایی در سازمان نمی یابد. بیهوده نیست که عظیم ترین سازمانهای پوپولیستی در اوج رونق شان نه تنها فاقد قدرت و نفوذ جدی مبارزاتی در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت بودند، بلکه حتی از سازماندهی و رهبری یک اعتصاب در یک کارگاه ۵۰ نفره نیز ناتوان بودند و تا آنجا که به اعتراضات و مبارزات به معنی اخص کارگری مربوط میشود، حداکثر به دنباله رو و خبرنگاران آن بدل میشدند.

سبک کار حزب سیاسی طبقه کارگر، باید با زیست اقتصادی و اشکال مشخص مبارزه و اعتراض کارگری سازگار باشد. کارگر در متشکل شدن قدرت میباید. اعتراض انفرادی کارگران بی ثمر و تنها مبارزه متشکل آنها ثمربخش است. کارگران از اهرم فشار نیرومندی در عرصه تولید برخوردارند. از اینرو کارخانه و محل تولید یکی از اساسی ترین عرصه های مبارزه کارگری را تشکیل میدهد و اعتصاب به شکل پایه ای اعتراض کارگران در اقصی نقاط جهان تبدیل میشود. کارگر برخلاف خرده بورژوا یک طبقه اجتماعی و مرتبط با تولید بزرگ است. اعتراض و مبارزه این طبقه ناگزیر اشکال توده ای، علنی و رو در رو به خود میگیرد. کارگران را نمی توان در خانه های امن و جوخه های رزمی و تیم های "چسب قطره ای" سازمان داد و انتظار داشت که همچون کارگران مبارزه کنند. و بالاخره کارگران بمثابه یک طبقه سراسری، در عین حال در زیر مجموعه های فابریکی و محلی خاصی جای گرفته اند که در هر یک توده وسیع کارگران رهبری حضوری و محلی خود را نیاز دارد. مبارزه سراسری کارگری ارتباط ناگسنتنی با سازماندهی و حرکت بخشهای مختلف این طبقه دارد. کارگران را نمی توان چون بورژواها و خرده بورژواها، با علم کردن یک مرجع تقلید و یک دولت در تبعید و نظیر آن از راه دور به خط کرد. سازماندهی و رهبری محلی برای هر عملکرد طبقاتی کارگران، از اعتصاب و قیام تا کنترل کارگری و اعمال برنامه ریزی اقتصادی در فردای کسب قدرت، یک امر حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است.

سبک کار کمونیستی، سبک کاری سازگار با این خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر است. تمام جوهر نقد ما به سبک کار پوپولیستی را میتوان در این خلاصه کرد که ما دریافتیم باید آگاهانه و از طریق نقد سنت های بورژوایی حاکم بر جنبش چپ، راه خود را در جهت سازگار کردن شیوه های فعالیت حزبی با عینیات حیات تولیدی و مبارزاتی طبقه کارگر باز کنیم. پوپولیست ها مجازند که به هر شکل که میخواهند قشر اجتماعی ای را که پایگاه و موکل آنهاست بسیج و هدایت کنند.

ما موظفیم طبقه خود، طبقه کارگر، را در آن اشکال و با تکیه بر آن مکانیسم هایی سازمان بدهیم که به قدرت واقعی طبقه کارگر به بهترین وجه امکان مادی شدن میدهد. مبارزه طبقه کارگر، از اعتصاب تا قیام تا اداره جامعه، نیازمند رهبران عملی محلی و آژیتاتورهاست. پس حزب کمونیست باید خود تشکلی از آژیتاتورهای پروولتر نیز باشد. تجسم رابطه حزب و طبقه بصورت رابطه دو قطبی "سازمان مخفی توده کارگران" یک تصور مکانیکی است. این بیان دیگری از فرمولبندی چریکی "موتور کوچک - موتور بزرگ" است.

در جهان واقعی آژیتاتورها و رهبران محلی و توده ای با نفوذ آن حلقه ای هستند که حزب مخفی پیشروان طبقه را با توده وسیع کارگرانی که عمدتاً علناً آموزش می بینند، علناً اعتراض میکنند و علناً متشکل میشوند متصل نگاه میدارد و مربوط میکند. مساله ای که ما با آن روبرویم اینست: در حزب ما و در سبک کار ما چه جایگاهی به این عنصر حیاتی مبارزه پروولتری اختصاص داده شده است؟ آیا سنت های فعالیت تشکیلاتی ما بطور طبیعی ظرف مناسبی را برای ایفای نقش این قشر تعیین کننده در طبقه کارگر بوجود می آورد؟ آیا حزب ما میتواند دو گانگی و جدانی سنتی میان حزب سیاسی از یکسو و رهبران عملی و علنی از سوی دیگر را از میان بردارد و خود حزب سیاسی را به حزب دربرگیرنده رهبران کمونیست صاحب نفوذ محلی بدل کند؟ به این ترتیب بحث حاضر گام دیگری در جهت تدقیق روشهای عملی فعالین محلی و حوزه های حزبی است.

مستقل از هر اولویت یا کمبود مقطعی، توجه ما به رهبران عملی جنبش کارگری، قابلیت ما در پرورش رهبران کمونیست برای جنبشهای اعتراضی کارگران و بخشهای مختلف طبقه کارگر و تلاش ما در تبدیل کردن حزب کمونیست به حزب متشکل کننده این رهبران، یک امر و وظیفه دائمی و همیشگی ماست، اعم از اینکه آکسیون در کار باشد یا نه. بخش مهمی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی روتین حزبی تنها به مدد فعالیت آژیتاتورها امکانپذیر است. ما باید به سمتی برویم که حزب ما بطور طبیعی همواره بخش قابل ملاحظه ای از رهبران عملی جنبش کارگری را در صفوف خود داشته باشد. قابلیت سازماندهی این بخش از طبقه کارگر، یکی از شاخص های مهم در تشخیص این است که آیا واقعا حزبی به یک جریان در درون طبقه کارگر تبدیل شده است، یا خیر.

۲) سلول پایه حزبی و "فعالیت پایه" حزب

حوزه سلول پایه حزب است، سلولی از حزب که در کارخانه یا محله تشکیل شده است. از این نقطه نظر حوزه وظایف روتین و تعریف شده ای را برعهده دارد. اما "فعالیت پایه" حزب در کارخانه و محله از حد فعالیت روتین یک سلول فراتر میرود. "فعالیت پایه" حزب، یعنی تبلیغ، ترویج، سازماندهی و رهبری مبارزات در یک کارخانه یا بخش (شامل مجموعه ای از کارخانه ها و محلات کارگری) چیزی بیش از تبلیغ و ترویج و سازماندهی ای است که توسط یک یا چند سلول پایه انجام میشود. آن واحد تشکیلاتی که بنا به تعریف وظیفه پیش بردن چنین سطحی از فعالیت را دارد دیگر حوزه نیست، بلکه یک کمیته تشکیلاتی (کمیته کارخانه، بخش، ناحیه و غیره) است. وظایف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی یک حوزه حدود و ثغور معینی دارد. میتوان سازماندهی محافل ترویجی، شبکه های توزیع نشریه و جمع آوری کمک های مالی و نظایر آن را از یک حوزه طلب کرد، اما سازماندهی اعتصاب و تظاهرات را نمیتوان به همین سادگی از یک حوزه انتظار داشت. اینها دیگر نمی توانند جزء وظایف حتمی و لازم الاجرای یک حوزه باشند. اینها دیگر وظیفه کمیته های تشکیلاتی است. بعبارت دیگر باید میان وظایف حوزه، بعنوان یک سلول پایه با "فعالیت پایه" حزبی یعنی آن کمیت و کیفیتی از فعالیت که از حضور همه جانبه حزب در یک کارخانه یا ناحیه انتظار میرود تفاوت گذاشت. در مورد اول ما از عملکردهای یک واحد و سلول پایه تشکیلاتی سخن میگوییم. در مورد دوم بحث

بر سر مجموعه آن فعالیتهایی است که حزب باید در تحلیل نهایی در هر واحد فابریکی و محلی قادر به پیشبرد آن باشد.

اما این نکات چه ربطی به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون دارد؟ رابطه مسئله در اینست که تا آنجا که حوزه ها به معنی اخص کلمه را مد نظر داریم، نمی توان بعنوان وظیفه قطعی آنها (یعنی وظیفه ای که بدون انجام آن حوزه های کاملی نیستند) سازماندهی و هدایت آژیتاتورها را قرار داد. هر حوزه سازمانی موظف نیست حتما یک یا چند رهبر علنی کارگری را سازمان داده باشد و تغذیه کند. سازماندهی آژیتاتورهای کمونیست توده ای و علنی به معنای فراتر رفتن از محدوده وظایف تعریف شده یک حوزه است.

بنابراین اولاً همواره حوزه های متعددی میتوانند وجود داشته باشند که فاقد آژیتاتورهای توده ای اند، و ثانیاً آن حوزه هایی که از این امکان و توانایی برخوردارند که رهبران عملی جنبش کارگری را در رابطه با خود و تحت پرچم حزب کمونیست متشکل کنند، دیگر کمابیش دارند خود را از محدوده یک حوزه فراتر میبرند. اینجا دیگر یک گام جدی برای شکل گیری ارگانهای بالاتر حزبی (نظیر کمیته های کارخانه) دارد برداشته میشود.

ما، بعنوان یک اصل و به عنوان یک اولویت، مصرانه خواهان تشکیل و تکثیر حوزه های پایه و انجام منظم وظایف تعریف شده حوزه ها توسط آنها هستیم. این آن طیش دائمی و آن عنصر همیشگی رشد است که هر فعالیت پیچیده تر و متکامل تر حزبی، در هر مرحله از حیات حزب، باید بر آن متکی و استوار شود. این کار تعطیل بردار نیست و هرگز از اولویت نخواهد افتاد. اما بر مبنای این رشد دائمی در پایه، حزب ما امکان مییابد به عرصه های "جدیدی" پای بگذارد، وظایف پیچیده تر و ترکیبی تری را در دستور بگذارد و بالاخره اندامهای تشکیلاتی مرکب و بالاتری را در هرم تشکیلاتی حزب بوجود آورد. جذب و سازماندهی آژیتاتورها و پیشبرد امر آژیتاسیون توده ای و رهبری عملی آکسیونها یکی از این عرصه هاست.

در این دوره از کار حزب کمونیست، پا گذاشتن به این عرصه ها و شکل دادن به ارگانها و اندامهای عالیتر حزبی یعنی کل تشکیلات حزبی کارخانه با وظایف متنوع آن، قبل از آنکه نتیجه یک تصمیم "از بالا" و اساسنامه ای باشد، نتیجه یک تکامل و رشد از پایین است. هدف از بحث حاضر آنست که این دورنمای رشد، در یکی از ابعاد مهم آن، ترسیم شود.

اما اینکه توجه حوزه ها علی العموم را به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون توده ای جلب میکنیم و در این بحث همه حوزه ها را خطاب قرار میدهیم، از اینروست که اولاً، کل حوزه ها و فعالین حزب را به سمت کار سیاسی (و در مراحل بعد، تشکیلاتی) با رهبران عملی جنبش کارگری جهت بدهیم. اهمیت این قشر از طبقه باید برای همه ما معلوم باشد، و ثانیاً، گامهای بعدی آن حوزه هایی را که هم اکنون از امکانات اولیه و توانایی لازم برای پا گذاشتن به این عرصه فعالیت برخوردارند، مشخص کنیم. برای بسیاری از حوزه ها، بحث ما در حد یک آموزش سبک کار و تاکید بر یک جهت گیری عمومی، اما مهم، باقی میماند. برای برخی دیگر، مضامین این بحث میتواند رهنمودی برای عمل مشخص در دوره حاضر باشد.

۳) ملزومات عمومی و سیاسی جلب آژیتاتورهای کارگری

از آنچه تا همینجا گفتیم روشن است که امر جلب آژیتاتورهای کارگری، یعنی رهبران بانفوذ و یا در حال شکل گیری کارگران در سطح کارخانه و محله را نمی توان به یک مکانیسم ساده عضوگیری تنزل داد. صحبت بر سر یک جهت گیری جدی از طرف ما به این عرصه فعالیت و همینطور ایجاد یک موج حرکت در میان رهبران کارگری و کارگران پیشرو و با نفوذ به سمت کار با حزب است. در محتوای امر این جهت گیری و حرکت سیاسی از هر دو سو است.

از طرف ما، این یک جهت گیری به سمت رهبران عملی و توده ای برای تاثیرگذاری کمونیستی بر آنان و از طرف رهبران کارگری یک سمت گیری در جهت کار کمونیستی و تشکل در سازمان مخفی است. عامل محرکه این جهت گیری از هر دو طرف بهر حال حزب ماست. این مائیم که به رهبران عملی روی میاوریم تا

کاری کنیم آنها به سمت کمونیسم و حزب کمونیست روی آورند. و این مائیم که باید ملزومات کار را فراهم کنیم. چگونه؟

الف- حفظ تماس دائمی و آمیختن با محافل کارگران پیشرو

این محافل همواره وجود دارند. هیچ درجه از اختناق و سرکوب قادر به انحلال و امحاء این محافل نیست. کارگران با تجربه و استخوان خردکرده در طول سالها راه و رسم حفظ و گسترش این محافل در درون کارگران را آموخته اند. این محافل بر مبنای طبیعی ترین روابط و در دل هزاران تماس روزمره کارگران در محیط کار و زندگی بقاء خود را حفظ میکنند. بورژوازی تاکنون تحت هیچ شرایطی قادر نبوده است که کارگران را چنان منفرد و متمایز کند که این روابط بطور جدی مورد مخاطره قرار گیرند. در این روابط محفلی کارگران فعال تر و آگاهتر تبادل نظر میکنند، تصمیم میگیرند و حتی نوعی آموزش مقدماتی - عموماً در جهت بالا بردن درک منافع صنفی - را در میان توده کارگران و بویژه کارگران جوانتر به پیش میبرند. "اتورپته ها" در این روابط کمابیش شکل می گیرند. بی آنکه تشکل و تشکیلاتی در کار باشد، رشته هایی از دل روابط طبیعی کارگران فعال را بنحوی از انحاء به هم مرتبط میکند. این محافل کانونهای تعیین کننده ای در درون طبقه کارگرند.

فعالین حزب، خود بعنوان بخشی از کارگران پیشرو محیط خود، باید با این محافل بجوشند. هر جا این محافل اشکال جدی تری به خود گرفته باشند، به همان درجه برقراری تماس جدی تر با آنها، همچنان در روابط طبیعی برعهده ما قرار میگیرد. همانطور که قبلاً هم گفتیم، تنها ملاحظات امنیتی میتواند دامنه تماس و آمیختگی طبیعی ما با این محافل را محدود کند. اختلاف نظر ما با این یا آن دسته و محفل از کارگران فعال، بهیچوجه نمی تواند دلیلی برای گسستن رابطه متقابل و کناره گیری از آنها باشد.

ب- مطلع نگاهداشتن کارگران پیشرو از مواضع و نظرات حزب :

در دل این تماس دائمی، ما باید دائماً نظرات و سیاستهای حزب را بدرون صفوف کارگران پیشرو "پمپ" کنیم. هر کارگر مبارز و فعالی باید از نظرات، سیاستها و شعارهای ما مطلع باشد (حتی اگر نسبت به آن نقد داشته باشد). شرط لازم این کار ترویج و تبلیغ حضوری و سیستماتیک نظرات حزب در این محافل (طبیعتاً با در نظر گرفتن سطح امنیتی هر رابطه)، رساندن جزوات پایه و نشریات حزبی به طور دائمی به محافل کارگران پیشرو، معرفی و تثبیت صدای حزب کمونیست ایران در میان کارگران و توضیح دائمی تاکتیکها و شعارهای حزبی در روابط کارگری است. باید کاری کرد که هر کارگر فعال، حزب کمونیست را در رؤس و حتی المقدور در جزئیات دیدگاهها و مواضعش بشناسد و در مواجهه با هر مسئله جدید خواهان اطلاع از نظر و جهت گیری حزب باشد.

ج- قابلیت ترویج مارکسیسم و نقد نظرات غیرپرولتری :

جهت گیری ما به سمت رهبران عملی کارگران باید به پیوستن قطعی آنها به مارکسیسم و سازمانیابی کمونیستی آنان منجر شود. نقد تفکرات غیر پرولتری و تلاش برای رواج مارکسیسم در میان این کارگران، یک وظیفه حیاتی ما است. سطح ترویج ما باید برای تاثیرگذاری جدی بر این کارگران به اندازه کافی بالا باشد. اما این ابداع به معنای ترویج نکات انتزاعی و تکرار ساده فرمولبندی های کلاسیک مارکسیستی نیست. مروج ما باید بتواند مبانی اساسی مارکسیسم را به اشکال گوناگون و در تقابل با بروزات مختلف خرافات بورژوایی معنی کند. مارکسیسم زنده، روشن و مرتبط با مسائل جامعه و جهان امروز، این چیزی است که رفقای مروج ما باید بکوشند با خود به میان کارگران ببرند.

اما خصوصیات خود مروج نیز مهم است. پوپولیسم سنتا امر ترویج را به روشنفکران و دانشجویان می سپرد. روشنفکرانی که اگر شاید مارکسیسم را بهتر مطالعه کرده بودند، از زندگی و مبارزه عملی طبقه کارگر مشاهدات و تجربیات اندکی داشتند، این مروجین بندرت می توانستند مجاب کنند و از لحاظ نظری با اتورپته باشند. ترویج آنها با داده های زنده کارگرانی که در محافل آنها شرکت میکردند، بندرت ارتباط می یافت. ما باید مروجینی تربیت کنیم که از این اشکالات مبرا باشند. روشنفکران می توانند در امر ترویج موثر باشند، مشروط بر آنکه نسبت به زندگی و مبارزه عملی کارگران حساس باشند. مشاهدات غنی و تجربه ملموسی از این زندگی و مبارزه و زوایای گوناگون آن داشته باشند و بعلاوه با مسائل و مشغله های کارگران پیشرو

بخوبی آشنا باشند. اما ما باید بتوانیم بیش از پیش مروجین خود را از میان خود کارگران آگاه و مجرب تربیت کنیم. نه تنها احاطه تئوریک بلکه همچنین پختگی عملی مروج برای موفقیت او ضروری است.

د- احاطه به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران :

هیچ جریانی که حساسیت لازم را در قبال مسائل عملی جنبش کارگری، مطالبات کارگران و موانع سد راه اعتراضات کارگری از خود نشان ندهد، نمی تواند به بسط نفوذ خویش در میان کارگران خوش بین باشد. بخشی از این حساسیت از طریق کارگری شدن بافت حزب و نیز کار دائمی حوزه ها در میان کارگران بدست می آید. اما این بنتهایی کافی نیست. باید این مسائل را به طور جدی مطالعه و بررسی کرد. باید نسبت به کلیه مسائل جنبش کارگری موضع دقیق و متکی بر اطلاعات و شناخت کافی داشت. باید روحیات کارگران، تمایلات و مطالبات آنها را شناخت و با مشکلات یک رهبر عملی در بسیج و سازماندهی کارگران از نزدیک آشنا شد. هر رفیق حوزه ما در کارخانه و محله باید قادر به تحلیل و حلاجی مسائل کارگری و نقد دیدگاهها و مواضع انحرافی باشد. هر رفیق ما باید به تدریج به یک مرجع صاحب نظر در تحلیل مسائل جنبش اعتراضی کارگران تبدیل شود. از مسائلی نظیر قانون کار، طرح طبقه بندی، بهره وری، ایمنی محل کار، دستمزدها، سود ویژه، مزایا، شرایط کار زنان و غیره گرفته، تا آمار و ارقام مربوط به سطح تولید، اشتغال، تراکم کارگران و غیره در کارگاهها و مناطق مختلف، باید به طور جدی به مشغله فعالین ما تبدیل شود.

۴) مسائل عملی و امنیتی در سازماندهی آژیتاتورها

سازماندهی فعالیت مخفی و حفظ ادامه کاری تشکیلات مخفی حزب در میان کارگران، در شرایط اختناق موجود (که برای کمونیستها شرایط "متعارف" فعالیت محسوب میشود) به سهم خود امر پیچیده و دقیقی است. حال اگر به این تشکیلات آژیتاتورها و وظایفی که از طریق آنها انجام میشود را اضافه کنیم، آشکار است که بر دشواری کار بمراتب افزوده میشود. اینجا دیگر با تشکلی روبرو هستیم که برخی عناصر آن عمدتاً بطور علنی فعالیت میکنند، محل کار "روتین" آنها جلسات نسبتاً وسیع کارگری، مجامع عمومی، در راس اعتصابات و اعتراضات و غیره است. بدیهی است که چنین رفقایی بنا به تعریف زیر ذره بین پلیس سیاسی قرار میگیرند. هر حرکت آنها با حساسیت از طرف نیروهای جاسوسی و سرکوب پلیس تحت نظر خواهد بود. در این شرایط محدودیت ها و مسائل متعددی برای ما مطرح میشود. جذب آژیتاتورها و تلفیق فعالیت مخفی حوزه های حزبی با فعالیت علنی حزبی که عمدتاً حول محور آژیتاتورها شکل میگیرد، به این ترتیب مستلزم نهایت درجه آمادگی، هوشیاری دائمی و قبل از هر چیز یک سبک کار اصولی و جا افتاده کار کمونیستی است. و تازه این حالتی است که ما شرایطی را فرض کرده ایم که در آن آژیتاتورها عناصر حزبی و اعضای رسمی حزبند، مجرب اند، روشهای مبارزه با پلیس سیاسی و حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات را آموخته اند. در پروسه جذب آژیتاتورها، جایی که آژیتاتورها هنوز دوره انتقالی پیوستن به حزب را طی میکنند، کار از اینهم دشوارتر میشود.

برای سهولت بحث، بهتر است ابتدا مشکلات و محدودیتهای همان حالت اول، یعنی حالتی که مرحله جذب تمام شده و آژیتاتور به جزئی از خود تشکیلات حزب تبدیل شده است، را در رؤس خود بشماریم و سپس به ویژگیها و مشکلات خاص دوره انتقالی بپردازیم. چرا که در صورت تجسم صحیح این امر در شکل نهائی خود، درک خصوصیات پروسه ای که باید به حالت نهایی منجر شود، ساده تر خواهد بود. مشکلات و دشواریهای کار ما کدامند؟

الف- تماس آژیتاتور با تشکل مخفی حزبی :

این در واقع مادر همه مسائل دیگر است. هر فعل و انفعالی اعم از آموزش، انتقال تجربه، هدایت و کنترل، دخالت آژیتاتور (بعنوان عضو حزب) در حیات تشکیلات و غیره، مستلزم تماس منظم و محکم آژیتاتورها با

حوزه های مخفی است. چگونه می توان این تماس را بدرستی برقرار کرد؟ چگونه حوزه حزبی میتواند با رفیق آژیتاتور، که یک رهبر عملی کارگران است و لذا کمابیش بعنوان یک عنصر "ناراضی" مبارز و یا حتی "دست چپی" برای پلیس سیاسی شناخته شده است، بطور منظم تماس داشته باشد بی آنکه امنیت تشکیلات مخفی و آژیتاتور هر دو به خطر افتد؟

ب- هدایت آژیتاتور و کنترل و نظارت بر کار او :

کار روتین آژیتاتور تبلیغ و بسیج کارگران است (حال برای آکسیون یا برای سازماندهی آنان در اشکال مختلف). این کار باید بطور روتین تحت هدایت تشکیلات مخفی حزبی انجام شود. اما چگونه؟ چگونه تشکل مخفی فعالیت عنصر علنی کار را در جریان اعتصاب، در جریان سازماندهی مجمع عمومی و یا در حین برانگیختن کارگران به اعتراضات معین، هدایت میکند. این از خصوصیت اصلی کار یک مبلغ توده ای و رهبر عملی کارگران است که در مدت زمان کوتاه ناگزیر از تصمیم گیریهای متعدد در قبال مسائل حساسی است (مثلا: آیا اعتصاب باید ادامه یابد؟ آیا طرح کارفرما باید قبول شود؟ آیا باید لحن تبلیغ خود را تعدیل کند؟ آیا روحیه کارگران را درست تشخیص داده است؟ و ...). آژیتاتور در چنین شرایطی نیاز به مشاوره و راهنمود خواهد داشت. تشکیلات مخفی چگونه این نیاز را برطرف میکند؟ و هر چه ابعاد سختگیرانه تر باشد، این مشکل بطور حادثتری بروز میکند.

ج- آموزش سیاسی منظم آژیتاتور :

آژیتاتور باید به سهولت به نشریات حزب دسترسی داشته باشد. باید بتواند کتابها و جزوات لازم را بخواند، باید بتواند در جلسات آموزشی شرکت کند. در عین حال، بعنوان فردی که دشمن نسبت به او حساس است، باید خانه اش پاک باشد. اسناد و مدارکی همراه خود و یا در خانه خود نداشته باشد، روابط تشکیلاتی اش قابل ردیابی نباشد و غیره. این نیاز آژیتاتور چگونه برطرف میشود؟

د- شرکت آژیتاتور در فعالیت درون حزبی :

آژیتاتور بعنوان عضو حزب باید گزارش بدهد، در بحثهای درون حزبی شرکت کند، در انتخابات حزبی رای بدهد، نظر خود را در قبال تصمیم گیریهای جمعی ابراز کند و دهها عمل "درون حزبی" نظیر این چگونه می توان یک رهبر عملی و سرشناس را در چنین روابطی قرار داد، بی آنکه او لا امنیت تشکیلات مخفی مستقیما به خطر افتد، ثانيا، اطلاعات او از اماکن و عناصر حزبی از محدوده لازم فراتر نرود و ثالثا، موقعیت خود او در صورت ضربه خوردن به عناصری از حوزه و یا سطوح دیگر تشکیلات تضعیف نشود و کارش فلج نگردد؟

اینها نیازهای اصلی است که باید بطوری جدی برآورده شود. به اینها میتوان عوامل دیگری را افزود.

آژیتاتور، حتی وقتی ارتباط حزبی او کاملا پوشیده نگاهداشته شده باشد، دائما بعلت فعالیت خود بعنوان پیشرو کارگران در معرض جریمه، اخراج و یا دستگیری است. مسائل او بعنوان نان آور یک خانواده کارگری دیگر مسائل شخصی او نیست، بلکه یک مسئله حزب است. همینطور در صورت بروز خطر امنیتی، آژیتاتور باید دربرده شود. فراهم کردن امکانات لازم در این عرصه نیز یک وظیفه تشکیلات حزبی است. و مسائل دیگری نظیر اینها.

اما پاسخ چیست؟ واضح است که یک پاسخ واحد، مستقل از زمان و مکان و شرایط خاص سیاسی و امنیتی هر دوره وجود ندارد. دوره ای را میتوان تصور کرد، مثلا در اوج یک اعتلای انقلابی که آژیتاتور بعنوان عضو حزب، رهبر شورای کارخانه، نماینده کارگران و غیره، نظیر هر عضو دیگر حزب به مراکز حزبی رفت و آمد کند، خود راسا در جلسات حوزه تشکیلاتی خود شرکت کند و یا تعلق خود به حزب کمونیست را رسماً در سطح جامعه و به توده وسیع کارگران اعلام نماید و سخنران رسمی در میتینگهای حزبی باشد. اما فعلاً ما در مرحله دیگری هستیم، در متن یک اختناق شدید و کم سابقه در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی در سراسر جهان. در اینجا باید سنت ها و مکانیسم های ویژه ای را یافت. بحث ما هم اگر بخواد برای حوزه های ما در شرایط موجود راهگشا باشد، باید شرایط امروز را مبنا قرار بدهد.

قبل از آنکه به شکل ویژه سازماندهی آژیتاتور و اتصال و فعل و انفعال متقابل تشکیلات مخفی با عناصر علنی کار حزب بپردازیم، باید به چند عامل پایه ای و مهم که هر نوع سازماندهی باید با تکیه به آنها انجام بشود اشاره کنیم.

اول، باید به اهمیت "روابط طبیعی" در میان کارگران اشاره کرد. این چیزی است که خرده بورژوازی آنرا "محمل سازی" مینامد. برای ما روابط طبیعی، دوستی و آشنائی ها و رفت و آمدهای طبیعی میان کارگران، چیزی بسیار فراتر از این است. اینها مکانیسم های واقعی فعل و انفعال درونی طبقه است، و به این معنی بخشی از مکانیسم های عملی فعالیت خود ما کمونیستها بعنوان بخشی از طبقه نیز هست. این روابط را باید کاملاً جدی گرفت. محافل خانوادگی، دوستی ها، تماس های شغلی، آشنائی های محلی و غیره یکی از ظرف های واقعی فعالیت خود ماست. بدرجه ای که فعالین حزب این روابط خود را گسترش داده باشند، در این روابط جای گرفته باشند و خود به کارگرانی "اجتماعی" با تماس های وسیع با هم طبقه های خود بدل شده باشند، کار سازماندهی فعالیت مخفی و علنی هر دو، با سهولت بیشتری پیش میرود. بسیاری از تماس ها، آموزش ها، گزارش گیری ها و رهنمودها را میتوان در دل همین "روابط طبیعی" به پیش برد.

دوم، مسئله رشد سطح آگاهی سیاسی کارگران و افزایش محبوبیت عمومی حزب در میان آنها است. قبلاً هم درباره احاطه شدن حوزه ها با قشر وسیعی از کارگران دوستدار حزب صحبت کرده ایم. بدرجه ای که علاقه به حزب کمونیست، سخن گفتن از آن، حمایت کردن حتی لفظی از آن، شنیدن رادیوی آن، جستجو کردن نشریات آن در میان کارگران افزایش یافته باشد، به همان درجه سازمان دادن شبکه واقعا حزبی، اعم از مخفی و علنی ساده تر خواهد شد. بدرجه ای که کارگران معترض افزایش یابند، کارگران معترض کمونیست از موقعیت عملی محکم تری برخوردار خواهند شد. بدرجه ای که هر معترض به شیوه ها و با شعارهای ما سخن بگوید، آژیتاتور رسمی و سازمان یافته حزبی در گسترش ابعاد و تحکیم امنیت فعالیت خود موفق تر خواهد بود. بدین ترتیب استحکام رابطه کار مخفی و علنی و رابطه حوزه ها و آژیتاتورها خود تا حدود زیادی متکی به فعالیت روتین رفقای ما در رواج دادن اندیشه ها و سیاستهای حزب و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی عمومی کارگران است.

سوم، مسئله آمادگی و ظرفیت سیاسی، تشکیلاتی و عملی خود حوزه هاست. برای جذب یک رهبر عملی کارگری و برای سازماندهی او بعنوان یک آژیتاتور حزبی، که همان وظایف رهبری را به شیوه کمونیستی و تحت اهداف و موازین و انضباط حزبی انجام میدهد، تشکیلات مخفی ما (در این مورد حوزه ها) باید توانائی های اولیه خاصی را کسب کرده باشد. هر حوزه ای قادر به چنین سازماندهی ای نخواهد بود. حوزه باید از لحاظ سیاسی سطح بالائی داشته باشد. قدرت ترویجی خوبی را در خود متمرکز کرده باشد و به مسائل عملی

جنبش کارگری و مطالبات کارگران بخوبی آشنا باشد. حوزه باید تا حد معینی در امر سازماندهی محافل ترویجی، توزیع نشریات حزب، آموزش کارگران و بطور خلاصه سازماندهی و انجام وظایف روتینی که در جزوه "وظایف حوزه های حزبی" آمده است، پیشرفت کرده باشد. از لحاظ امنیتی روابط خود را کاملاً محکم کرده باشد و از نظر کمیت نیرو به حد کافی ای رشد کرده باشد. تغذیه، حفظ تماس، هدایت و سازماندهی آژیتاتور خود نیاز به صرف انرژی زیادی خواهد داشت. حوزه باید این توانائی را داشته باشد که آژیتاتور را در خدمت حزب فعال کند و نه آنکه خود توسط مسائلی که از مجرای آژیتاتور برای آن طرح میشود، بلعیده شود و از انجام وظایف پایه خود نیز باز بماند. واضح است که حتی حوزه های ضعیف نیز نمی توانند و نباید نسبت به رهبران عملی کارگری که در محیط فعالیت خود با آنها تماس میگیرند بی تفاوت باشند. اما باید توجه کنند که از تماس با این دسته از کارگران و انجام وظایف روتین حزبی در رابطه با آنها تا سازماندهی آنها بعنوان یک مبلغ توده ای حزبی راهی طولانی است. اما بهر حال این راهی است که هر حوزه حزبی در ادامه تلاش موفقیت آمیز خود در شکل دادن اولیه به خود دیر یا زود به آن گام خواهد گذاشت.

کمونیست شماره ۱۹ و ۲۰ - ۱۴ خرداد ۱۳۶۴

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۳)

در بخش های قبل در توضیح اهمیت آژیتاتور کمونیست از نظر تلفیق کار مخفی و علنی در فعالیت روتین حزب، سازماندهی و هدایت آکسیون ها و تاثیرگذاری بر توده کارگران نسبتا به تفصیل صحبت کردیم. در انتهای بخش دوم به یک سلسله سوالات عملی مهم در زمینه سازماندهی آژیتاتور و رابطه عملی او با حوزه و تشکل حزبی اشاره کردیم. رئوس کلی سوالات اینها بود: تماس آژیتاتور با حوزه مخفی چگونه باید برقرار و حفظ شود؟ هدایت عملی و کنترل فعالیت آژیتاتور چگونه باید توسط تشکل مخفی انجام شود؟ آموزش منظم آژیتاتور علنی کار توسط سازمان مخفی چگونه تامین میشود؟ آژیتاتور چگونه در حیات درونی یک حزب مخفی دخالت و شرکت میکند؟ و بالاخره مسائل معیشتی و امنیتی آژیتاتور چگونه حل می شود؟

اینجا، در انتهای بحث لازم است در حد امکان نکاتی در جهت پاسخگویی به این مسائل عملی، با توجه به اوضاع اختناق کنونی، طرح کنیم. واضح است که آنچه اینجا بعنوان "راه حل" یا راه حل های نسبی ذکر می کنیم دگم های لایتغیری نیستند. هم تغییر اوضاع و هم انباشت تجربه و گسترش امکانات، اشکال عملی سازماندهی و فعالیت آژیتاتور علنی در رابطه با تشکل مخفی را تحت تاثیر قرار میدهد. اما، بهررو آنچه اینجا گفته میشود میتواند الگوی ابتدائی و کمابیش قابل تعمیمی برای فعالیت ما در این زمینه در دوره حاضر باشد. لازم به یادآوری است که به دلیل سه تکه شدن این مقاله، در هر قسمت برخی نکات برای زنده کردن زمینه عمومی بحث، احتمالا بناگزیار تکرار خواهد شد 91 .

۱) کار با رهبران موجود

قبلا گفتیم که کارگرانی را که ما برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست بر روی آنها کار میکنیم میتوان، در مجموع و بطور نسبی، به دو دسته تقسیم کرد. اول رهبران عملا موجود جنبش های اعتراضی کارگری، یعنی کارگران مبارزی که هم اکنون دارای نفوذ عملی جدی بر توده کارگران در واحدهای خویش اند؛ دوم، استعدادهای در حال شکل گیری، کارگران معترض باشهامت و هوشیاری که تازه پا به عرصه رهبر شدن میگذارند .

کار با رهبران موجود دارای ویژگی های خاص خود است. تشکل گریزی آنان، درک مبهم شان از اهداف و روشهای حزب کمونیست که حاصل تحریفات رویونیستی از کمونیسم و محدودیت های دامنه فعالیت تاکنونی حزب ماست، محافظه کاری امنیتی در تماس با تشکیلات مخفی و توهمات اکونومیستی و سندیکالیستی، اینها رئوس عمده موانعی است که پیوستن این کارگران به صفوف حزب را دشوار میکند. در مقابل، تجربه غنی، شناخت مکانیسم های کار علنی در میان کارگران و حفظ خود در برابر فشار سرکوب و تحریکات عوامل بورژوازی، درک سریع موقعیت و روحیات کارگران، نقاط مثبتی است که این کارگران از آن برخوردارند و در صورت روی آوری به مارکسیسم انقلابی و متحد شدن در حزب ما، آنان را به اهرمهای نیرومندی در پیشبرد سیاست کمونیستی در درون کارگران تبدیل میکند .

دوره جذب این رفقا به حزب عمدتا دوره ای است که آنها به اهمیت کار با حزب کمونیست پی میبرند و به ضرورت قرار گرفتن در صف تشکیلات حزبی مجاب میشوند. محور این دوره جذب، معنی کردن کمونیسم از دیدگاه ما توضیح و آموزش روش ها و اهداف کمونیستی است. اگر نقد باورهای نادرست نقش حیاتی دارد، آموزش روشهای ویژه ما نیز به همان درجه حیاتی است. بنابراین رفقای که مسئولیت جذب رهبران کارگری به حزب را برعهده دارند باید از مسلط ترین مروجین ما باشند. رابطه این رفقا با این کارگران پیشرو از همان

ابتدا باید با ضریب امنیتی بالایی برقرار شود. قرار دادن این پروسه در متن یک رابطه طبیعی، سپردن پیشبرد این رابطه به یک نفر و کاهش دادن اطلاعات دیگر اعضای کمیته یا حوزه مخفی حزبی از هویت و عرصه کار و فعالیت این رفقای کارگر به حداقل ممکن، شرط لازم حفظ امنیت حوزه و رفقای کارگر مورد نظر هر دو است.

در گزارشدهی راجع به نحوه پیشرفت این روابط کارگری به ارگانهای بالای حزبی، باید حداکثر دقت به عمل آید که با محدود کردن اطلاعات امنیتی در گزارشات و با استفاده جدی از محکم ترین اشکال رمز و رد و بدل کردن اطلاعات، امنیت کارگرانی که با آنها در تماسیم حتی در صورت افتادن گزارشات بدست عوامل دشمن محفوظ بماند. باید کاری کرد، و این تلاش خود را به کارگران مورد نظر نیز توضیح داد، که ریسک امنیتی تماس گرفتن با حزب کمونیست برای کارگران پیشرو به حداقل ممکن کاهش یابد. فداکاری در پیشبرد امر کمونیسم و حزب کمونیست برای اعضای حزب فرض است، اما انتظار فداکاری برای تماس با حزب از کارگرانی که هنوز حقانیت راه انقلابی ما را به روشنی که باید در نیافته اند بیجاست.

این مائیم که باید بر موانع اولیه فائق آئیم و اگر یکی از این موانع محافظه کاری، تشکل گریزی و بی اعتمادی است که در درجه اول جلاخان جمهوری اسلامی و در درجه دوم سطحی کاریهای پوپولیستی در گذشته در دل کارگران انداخته اند، آنگاه این مائیم که باید به عنوان حزب سیاسی و متعهد طبقه کارگر با صرف انرژی بیشتر این موانع را خنثی کنیم. بدرجه ای که کارگران به امر کمونیسم و حزب کمونیست مومن میشوند، بهمان درجه نیز از خود مایه خواهند گذاشت. اما این شرایطی است که ما باید برای آن کار کنیم نه آنکه مفروض بگیریم.

بهر رو در این روابط ما قادر خواهیم شد بخشی از این رهبران عملی را به کمونیستهای متعهد به حزب و متشکل در حزب تبدیل کنیم. اینجا دیگر عملکرد این رفقا در عرصه آژیتاسیون و رهبری عملی به امری برای حزب تبدیل میشود. مسائل تکنیکی و عملی سازماندهی حزبی آژیتاتور دیگر بطور جدی برای ما طرح میشود.

ارتباط، آموزش، هدایت

اولین مسئله ای که باید حل کرد، مسئله ارتباط و تماس دائمی تشکیلات مخفی با آژیتاتور است. در شرایط موجود مطمئن ترین راه حفظ این تماس، قرار دادن آژیتاتور در رابطه با یک مروج کارآموده حزبی است که تنها وظیفه (و یا وظیفه عمده) سازمانی او حفظ ارتباط، آموزش، تغذیه سیاسی و گزارش دهی از کار آژیتاتور است. اختصاص یک رابط ویژه به هر آژیتاتور، حداقل امکاناتی است که باید در خدمت فعالیت آژیتاتور قرار داده شود. اما رفیق رابط تنها وظیفه حفظ ارتباط آژیتاتور و حوزه را ندارد. برعکس او در واقع نماینده تمام اتوریته حوزه در رابطه با آژیتاتور خواهد بود. از لحاظ سیاسی و کارآکتر مبارزاتی رفیق مروج باید رفیقی باشد که بتواند به مسائل نظری و عملی آژیتاتور پاسخ گوید، در حین عمل او را هدایت کند و نقاط ضعف و قدرت کار او را جمع بندی نماید. رفیق مروج باید بتواند به یک اتوریته معنوی و سیاسی برای آژیتاتور تبدیل شود. هر چه آژیتاتور مورد بحث با سابقه تر، مجرب تر و فعالتر باشد، خصوصیتی که رفیق مروج رابط با او باید داشته باشد به همان نسبت باید در سطح بالاتری قرار داشته باشد.

شیوه روزمره کار مروج با آژیتاتور

رفیق مروج برای آنکه قادر به هدایت آژیتاتور باشد باید در همان محیط فعالیت آژیتاتور (کارخانه و محله) حضور داشته باشد، و حتی المقدور در همان واحد تولیدی شاغل باشد که آژیتاتور در آن کار و فعالیت میکند. رابطه این دو رفیق باید رابطه دو دوست و همکار نزدیک باشد. اما سطح علنی این دوستی باید چنان حفظ شود که از یکسو آژیتاتور و رفیق مروج حزبی بطور خودبخودی همواره با هم تداعی نشوند. مروج باید دوستی در میان دوستان متعدد آژیتاتور باشد. از سوی دیگر این رفاقت باید آنچنان نزدیک باشد که تماس نسبتاً مکرر آژیتاتور و مروج برای هر ناظر خارجی امری طبیعی بنظر برسد.

بر خلاف آژیتاتور که دخالت علنی و نیمه علنی در مبارزات کارگری وظیفه اوست، رفیق مروج باید حتی المقدور حداکثر بعنوان یک کارگر عادی در اعتراضات شرکت جوید. اگر مروج خود راساً در امر آژیتاسیون دخالت کند، آنگاه حوزه حزبی عملاً دو آژیتاتور بدون پشتوانه و بدون ارتباط خواهد داشت! مساله را میتوان به اینصورت در نظر گرفت که هر واحد آژیتاسیون ما حداقل شامل دو نفر است که یکی خود آژیتاتور و

دیگری مسئول سیاسی و رابط اوست. حفظ تقسیم کار موجود میان این دو حیاتی است. رفیق مروج باید ترتیبی بدهد که در متن روابط طبیعی آژیتاتور بتواند از طریق و به کمک او نشریات حزبی را مطالعه کند، به کتب و جزوات لازم دسترسی پیدا کند و با مباحثات درون حزبی آشنا شود. آژیتاتور از طریق رفیق مروج نظرات و گزارشات خود را به حوزه و تشکیلات حزبی ارائه میکند. اساسی ترین نکته در رابطه مروج و آژیتاتور، اعتماد سیاسی آژیتاتور به مروج و اتوریته معنوی رفیق مروج است. بدین ترتیب مرتبط کردن رهبران عملی با حوزه ها اساسا در گرو داشتن رفقای است که بتوانند نقش رابط مروج را بدرستی ایفا کنند. هر رابطی نمی تواند این وظیفه را به عهده بگیرد. چرا که ضعف سیاسی و تجربی مروج، به عقب ماندگی آژیتاتور، دلسردی او از کار و جدایی سیاسی اش از حزب منجر خواهد شد. اگر این اتوریته معنوی بدست آید فعالیت روزمره آژیتاتور، با شادابی، با کمترین ابهامات عملی و اعتماد به نفس کافی انجام خواهد شد. در اینجا مسئله ما، بیش از آنکه تشکیلاتی و اجرایی باشد، یک مسئله سیاسی است. ما باید کادرهای مروج ورزیده خود را در خدمت جلب و سازماندهی و حفظ ارتباط با بهترین رهبران عملی در جنبش کارگری قرار بدهیم.

ضرورت استقلال عمل نسبی آژیتاتور

حتی در صورت امکان برقراری محکم ترین تماسها با حوزه ها و تشکیلات حزب، یعنی در شرایطی بسیار مساعدتر از امروز، یک مبلغ توده ای حزبی و یک رهبر کمونیست کارگران باید از آزادی عمل نسبی بالایی برخوردار باشد. ابتکار عمل، تصمیم گیری سریع و تشخیص فوری موقعیت در لحظات مختلف مبارزه، شرط لازم فعالیت یک آژیتاتور کمونیست است و این مترادف با درجه بالایی از استقلال در فعالیتهای جاری است. در شرایط کنونی ما باید به درجه حتی بالاتری از آزادی عمل برای آژیتاتورها "رضایت" بدهیم. محدودیت های امنیتی و عملی تماس و کنترل، تا درجه زیادی در این مرحله باید توسط آموزش آژیتاتور، همدلی ایدئولوژیک - سیاسی میان آژیتاتور و تشکیلات مخفی و سنت های جاافتاده فعالیت جبران شود. هر جا "کنترل" به عنوان یک امر تشکیلاتی و اجرایی تضعیف میشود، نقش انسجام سیاسی افراد، روی خط بودن آنها و احاطه آنها به سنت های کار حزبی افزایش مییابد. در این مرحله خاص از فعالیت حزب، ما باید بطور قطع بدرجات زیادی به این عوامل سیاسی - ایدئولوژیک و به این سنت ها (که باید با پشتکار تثبیت شود) متکی شویم. سنت هایی که اساسا تاکنون غایب بوده و جمع بندی و تثبیت آن وظیفه ماست. هرچه آژیتاتور از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی استوارتر باشد، نیازهای حزب را بدرستی بشناسد و در کار خود مجرب باشد، تشکیلات مخفی می تواند به همان درجه بر صحت تصمیم گیریهای فردی او بیشتر تکیه کند. این وظایف رفیق رابط و مروج را سبک تر میکند و همچنین از ضربه پذیری تشکیلات میکاهد.

امنیت حوزه ها

چگونه میتوان حوزه را از ضرباتی که می تواند در نتیجه فعالیت آژیتاتور در عرصه علنی آن را تهدید کند مصون داشت. رفیق مروج خود یک حلقه واسط است که آژیتاتور را از حوزه منفک میکند و به ما امکان میدهد تا حوزه را از دسترس پلیس دور نگهداریم. هوشیاری رفیق مروج در تشخیص احتمال وارد شدن ضربه پلیسی به آژیتاتور، اعلام خطر به موقع او به آژیتاتور و حوزه ما را قادر میکند تا از ضربه اجتناب کنیم و یا آن را در همان محدوده کنترل کنیم. در شرایط فعلی، باید اطلاعات آژیتاتور از حوزه بسیار ناچیز و تنها در حدی باشد که برای فعالیت او حیاتی است. دامنه این اطلاعات باید به حدی باشد که حتی در صورت لو رفتن همه آنها به پلیس سیاسی، حوزه قابل ردیابی نباشد. اطلاعات رفیق مروج از حوزه نیز باید بر طبق اصل "حداقل اطلاعات" محدود نگاهداشته شود، به نحوی که در صورت ضربه خوردن رفیق مروج، حوزه فرصت کافی برای پاکسازی کامل خود داشته باشد. در شرایط کنونی باید از شرکت دادن رفیق آژیتاتور در جلسات حوزه ای صرف نظر کرد. در شرایط بهتر می توان آژیتاتور را به جلسات حزبی دیگری، که در آن امکان شناسایی متقابل افراد شرکت کننده وجود نداشته باشد، دعوت کرد. در هر شرایطی در آینده نیز شرکت آژیتاتور در جلسات حزبی باید با نهایت دقت، تعمق و اطمینان خاطر از کلیه جنبه های امنیتی صورت بگیرد.

امنیت آژیتاتور

مهمترین مسئله در امنیت آژیتاتور کمونیست، رابطه ای است که او به عنوان یک رهبر با توده کارگران برقرار میکند. جلب حمایت فعال توده کارگران از خود و متکی شدن به اراده و تصمیمات جمعی آنها، دخیل کردن کارگران در کلیه سطوح مبارزه اعتراضی و متکی شدن به پشتوانه قدرت توده ها، این حیاتی ترین

سرمایه آژیتاتور در عرصه حفظ امنیت خود در جریان رهبری مبارزات اعتراضی و نیز در تماسهای روزمره اش با کارگران است. دشمن، هر قدر هم که در سطح جامعه سایه اختناق و سرکوب را گسترده باشد، نمی تواند به سادگی به رهبران کارگران، به کسانی که در دل توده کارگران جای دارند و نمایندگان صالح و شناخته شده آنها هستند دست درازی کند.

امنیت آژیتاتور در جریان فعالیت به مثابه یک آژیتاتور، اساسا از همین راه باید تضمین شود. اما شرط لازم این امر در شرایط موجود اینست که پلیس سیاسی نتواند به تعلق تشکیلاتی و تماس های عملی آژیتاتور و تشکیلات پی ببرد. در ذهن و در پرونده های پلیس رفیق آژیتاتور ما باید حداکثر کارگر فعال و مبارزی ترسیم شود که در برابر حرف زور دولت و کارفرما سرخم نمیکند و از حق کارگران دفاع میکند، اما ارتباط تشکیلاتی با هیچ جریانی ندارد. این یک نقطه قدرت آژیتاتور در مواجهه با پلیس سیاسی است. او باید رابطه تشکیلاتی اش را در یک گوشه دور از دسترس ذهن خود پنهان کند و بطور جدی روانشناسی یک رهبر توده ای، یک کارگر معترض، یک ناراضی باشاهمت، یعنی بخشی از آنچه که واقعا هست، را به خود بگیرد. هر قدر ارتباط تشکیلاتی بر روابط طبیعی جاافتاده تری استوار باشد، آژیتاتور از لحاظ روحی و عملی در برابر پلیس سیاسی در موضع قدرتمندتری قرار خواهد گرفت.

به این منظور باید نکات دیگری بطور جدی مد نظر گرفته شوند. نباید پلیس بتواند نزد مبلغ حزبی اسناد و مدارک سازمانی و حتی نشریات علنی پیدا کند. خانه او باید کاملا از اسناد و نشریات "پاک" باشد. آژیتاتور هیچ وظیفه سازمانی دیگری بجز ایفای نقش آژیتاتور نباید برعهده بگیرد. نباید در چاپ و توزیع نشریات، نقل و انتقال اسناد، در جمع آوری کمک مالی بنام حزب، در جذب افراد جدید به حزب (بطور مستقیم) شرکت کند. آژیتاتور باید وظیفه خاص خود را انجام بدهد.

این وظیفه حوزه مخفی و محافل و شبکه های پیرامونی آن است که بر زمینه مساعدی که در نتیجه فعالیت رفیق آژیتاتور به وجود می آید، فعالیت های روتین حوزه را گسترش دهند. در شرایط موجود، هویت آژیتاتور حزبی و تعلق او به حزب را کسی جز رفیق مروج حزبی نباید بداند) قرار و مدار خاصی میان رفیق آژیتاتور با مرکز سازماندهی تشکیلات حزبی باید برقرار شود تا در صورت قطع رابطه او با رفیق مروج، ارتباط آژیتاتور با حوزه در صورت لزوم مجددا از مرکز وصل شود). بطور خلاصه انرژی زیادی باید صرف شود تا آژیتاتور بتواند در امنیت کافی فعالیت کند. این نکته را هم اضافه می کنیم که حفظ امنیت رفیق مروج نیز بسیار حیاتی است. هم ارزش فردی او به عنوان یک کادر کمونیست و هم نقش حساسی که در این میان برعهده دارد، ایجاب می کند که، علی رغم اینکه به اندازه آژیتاتور مستقیما در معرض ضربه های حین آکسیون نیست، حداکثر امکانات برای حفظ امنیت او بسیج شود. در صورت وقوع هر مخاطره پلیسی برای حوزه که میتواند مروج را هم آلوده کند، باید سریعاً به او هشدار داده شود. امکانات لازم برای حفظ امنیت فردی وی باید بوجود آید. رساندن نشریات بدست رفیق مروج، دریافت گزارشات او و جلساتی که او در آنها شرکت میکند باید با درجه ایمنی بالایی سازماندهی شود.

۲) کار با استعدادهای جدید

اگر رهبران جاافتاده کارگری در یک پروسه آموزش انتقادی به حزب کمونیست نزدیک میشوند، استعدادهای جدید و رهبران جوانتر بیشتر نیازمند آموزش اثباتی مارکسیسم و روشهای عملی رهبری کارگری هستند. کار آموزش و جذب روی این دسته از کارگران باید از همان ابتدا توسط رفقایی انجام شود که در همان محیط کار زیست حضور دارند. این رفاقا هستند که باید استعداد و آمادگی کارگرانی را که میتوانند به رهبران عملی مبارزی بدل شوند، تشخیص دهند و خود آنها هستند که اولین مراحل این پروسه را به پیش میبرند. هر رفیق حزبی در کارخانه و محله میتواند با چند کارگر مستعد در رابطه باشد، و بطور همزمان امر آگاه گری و آموزش را در میان آنها به پیش برد. بخش مهمی از این آموزش، آموزش عملی و تجربی است. تربیت آژیتاتور یک پروسه نسبتاً طولانی است. رفیق کارگر باید تمام هنر آژیتاسیون را بیاموزد، و به این منظور مانند هر رشته علمی و هنری دیگر، باید مراحل مختلفی را طی کند، کارآموزی کند، از کار ساده به کار پیچیده حرکت کند.

آزیتاسیون فقط شهامت اعتراض کردن و دیگران را به اعتراض فراخواندن نیست، بلکه روش متشکل کردن و هدایت کردن توده کارگران بطور علنی و نیمه علنی است. آنچه آژیتاتور کارآموز باید از لحاظ نظری بیاموزد چندان تفاوتی با آنچه هم اکنون در محافل ترویجی مورد بحث قرار میگیرد ندارد. اما از لحاظ عملی این امر ویژگیهای خود را دارد. از روز اول نمی توان در راس یک اعتصاب قرار گرفت و همه جنبه های آن را به درستی هدایت کرد. فرد باید قبلا کار با توده کارگران را در سطوح مختلف آموخته باشد و ملزومات رهبری اقدام اعتراضی را بشناسد، دوره کارآموزی به معنی واقعی کلمه یک دوره کارآموزی است با "پروژه ها"، تمرین ها و آزمونهایش. رفیق مروج ما باید آگاهانه آژیتاتور کارآموز را در این آزمونها قرار دهد (محافل "خودبخودی" کارگران پیشرو فی الحال این سنت را در آموزش کارگران مستعد جدید بکار میبرند).

برای مثال، اختلافات شخصی مناسبات میان کارگران در یک قسمت را سرد و غیر رفیقاانه کرده است، آیا کارآموز ما میتواند با سخن گفتن، استدلال و توضیح منافع طبقاتی کارگران، این اختلافات را از میان بردارد و جو رفاقت را برقرار کند؟ کارگری حین کار صدمه دیده و بستری شده است، آیا کارآموز ما میتواند کاری کند که کارگران، بطور دسته جمعی و ترجیحا با تعطیل کردن کار از او عیادت کنند، به خانواده اش سر بزنند و برای دریافت خسارت از کارفرما اعمال فشار نمایند؟ آیا کارآموز ما می تواند یک صندوق کمک به خانواده رفیق کارگری که از کار افتاده است سازمان دهد؟ در حمایت از یک کارگر مبارز زندانی چطور؟ آیا کارآموز ما میتواند ترتیبی بدهد که کارگران این یا آن قسمت فلان عضو انجمن اسلامی را که دست به ارباب کارگران میزند با یک برنامه حساب شده سر جایش بنشانند؟

این آزمونها بسیارند و در زندگی هر روزه کارگران بارها پیشاروی هر کارگر آگاه و مبارزی قرار میگیرند. در این پروسه آژیتاتور عمیقا با مسائل کارگران، قدرت آنها، اشکال مختلف متشکل کردن آنها، عواملی که به آنها شهامت میدهد و یا نگرانشان میکند، روانشناسی توده ای کارگران و غیره آشنا میشود. اینها همه ملزومات تبدیل شدن به رهبر عملی کارگران است.

از نظر عملی دوره آمادگی و جذب باید تحت نظر یک رفیق مروج حزبی طی شود. به درجه ای که آگاهی و تجربه آژیتاتور آتی ما افزایش مییابد، به همان درجه نیز از لحاظ عملی به حزب نزدیکتر میشود. این آگاهی و آمادگی باید چنان بالا برود که خود آژیتاتور خواستار کار جدی و مستقیم با حزب کمونیست و عضویت در حزب باشد.

هنگامی که آژیتاتور جای خود را بعنوان یک کمونیست در حزب و بعنوان یک رهبر در راس کارگران احراز کند، مسائل عملی سازماندهی او از نوعی خواهد بود که قبلا به آن اشاره کردیم. هر چند پرورش آژیتاتور از همان مراحل ابتدایی به معنای آن خواهد بود که بتدریج روابط طبیعی مستحکمی میان او و مروج یا مروجین حزبی بوجود آمده است، رفاقت کهنه و قابل اتکایی ایجاد شده است و شناخت متقابل عمیقی از ظرفیتهای و کارآکنندگی فردی میان مروج و آژیتاتور وجود دارد. این، که خود یکی از مولفه ها و نشانه های توده ای شدن حوزه های پایه در میان کارگران است، دست ما را بدرجات زیاد در سازماندهی مناسب رابطه تشکل مخفی با آژیتاتور علنی باز میکند.

۳) قدرت آژیتاتور در تشکل اوست

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست، این حکم ابتدایی مبارزه طبقاتی کارگران است. اما در مورد هر تک کارگر مبارزی نیز این حکم صدق میکند. تشکل، اگر تشکل پرولتری باشد، به کارگر مبارز قدرت میدهد، به اعتماد به نفس او می افزاید، شهامت و جسارت و اطمینان خاطر از عاقبت مبارزه اش را ده چندان میکند. رهبرانی که به صفوف ما می پیوندند نیز باید چنین احساسی پیدا کنند. متشکل شدن در حزب باید به معنای این باشد که آنان امر رهبری را بهتر انجام میدهند، امنیت بیشتری حس میکنند، به ادامه کاری مبارزه شان اطمینان بیشتری مییابند، تاثیر بیشتری به جای میگذارند، در برابر دشمن خود را قوی تر حس میکنند و اطمینان خاطر بیشتری در مورد عواقب فعالیتشان برای خانواده و همسر و فرزندان خود، چه از لحاظ مادی و چه معنوی، حس میکنند. سطحی گرایی سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای پوپولیستی، کم توجهی آنها به مجموعه نیازهای کارگران مبارزی که به کار سازمانی روی میاورند، عملا در موارد زیادی تشکل سیاسی را به وزنه

ای بر پای کارگران مبارز و باری بر دوش آنان بدل میکرد. روش حزب کمونیست روش دیگری است. این را باید در عمل اثبات کرد.

۴) در پایان، باز هم درباره اهمیت آژیتاتور کمونیست

جذب و تربیت آژیتاتورهای کمونیست پروسه ای دشوار و طولانی است. اما از ابتدا نیز قرار نبود انقلاب کمونیستی امری ساده و زودفرجام باشد. آژیتاتور کمونیست یک رکن این انقلاب کمونیستی است. مادام که کمونیست ها در حیطه کار صرفاً مخفی مقید باشند (با فرض اینکه در این قلمرو مهم وظایف خود را بدرستی هم انجام دهند)، و عرصه کار علنی و رهبری توده ای را به آن بخش هایی بسپارند که حداکثر قادر به مبارزه برای رفرم و اصلاحات اند و پتانسیل انقلابی طبقه کارگر را در محدوده قوانین و مقررات جامعه بورژوازی مهار میزنند، انقلاب کمونیستی امکان پذیر نیست. کمونیست ها حکمای خیراندیشی نیستند که طبقه کارگر را "بطور کلی" آگاه کنند، اما بطور مشخص و در مبارزه عملی در دست سندیکالیسم و رفرمیسم رها سازند.

آژیتاتور کمونیست نه تنها جزء لاینجزای هر تلاش برای رهبری توده کارگران است، بلکه در همان وجه آگاهگری نیز، بدرجه ای که این آگاهی باید در دل مبارزه جاری و عملی آموخته شود، نقش حیاتی دارد. حزب بدون آژیتاتور حزبی ناقص و لاجرم ناموفق است. اما آژیتاتور کمونیست بر درخت سبز نمیشود. حاصل کار پیگیر و طولانی کمونیستها در عمق طبقه کارگر است.

باید کاری کنیم که دوران بی رهبری کارگران خاتمه یابد. بهترین عناصر طبقه کارگر، کارگران کمونیست، رهبران و سازماندهان عمل توده ای به همت حزب کمونیست و متشکل در این حزب جای خود را در راس توده های وسیع طبقه کارگر، در کارخانه ها و محلات، در اعتصابات، تظاهرات، باریگاد و در قیام، بازیابند.

باید کاری کنیم که در فردانی نه چندان دور هر جا بورژوازی با کارگران معترض و بیپاخاسته روبرو میشود، در راس و پیشاپیش صفوف آنان کارگران کمونیست استواری را ببینند که در یک حزب سیاسی مخفی با انضباط پولادین به هم بافته شده اند. کارگران کمونیستی که حلقه های متصل کننده توده عظیم کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای این طبقه، یعنی حزب کمونیست ایران اند. اگر می خواهیم این روز زودتر فرا برسد، امروز باید بطور جدی امر ساختن و بسط تشکل مخفی کمونیستی در میان کارگران را با وظیفه پرورش و جذب مبلغین کمونیست ترکیب کنیم. درک اهمیت و جایگاه آژیتاتور کمونیست گام اول در این راه است.

منصور حکمت

به نقل از: کمونیست شماره های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰، اسفند ۶۳ تا خرداد ۶۴

مجموعه آثار جلد ۶ صفحات ۱ تا ۳۴

درباره خطر آکسیونیسم در حوزه‌های حزبی

آکسیونیسم یکی از جلوه‌های اصلی سبک کار پوپولیستی است. منظور ما از آکسیونیسم عملگرایی محدود و تنگ‌نظرانه در کار سیاسی و تشکیلاتی است. تظاهرات، تحصن، اعتصاب، کمکاری و نظایر اینها اشکال شناخته شده آکسیونهای مبارزاتی هستند. آکسیونیسم آن انحرافی است که اینگونه اقدامات و اشکال مبارزاتی جدا از متن یک مبارزه ادامه‌کار سازمانی و طبقاتی و جدا از چهارچوب یک برنامه مبارزاتی مشخص را به هدفی در خود تبدیل میکند.

دوران پس از قیام تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ناظر بر شکوفایی و شدت‌یابی و نهایتاً بر ملا شدن بی‌ثمری انحراف آکسیونیستی سازمانهای خرده بورژوا- سوسیالیست در مقیاسی بسیار وسیع بود. شرایط نیمه دمکراتیک ماههای پس از قیام به این گرایش ذاتی انقلابیگری خرده بورژوایی امکان بروز آشکار و وسیع داد. آکسیونیسم انعکاس درک محدود خرده بورژوازی از مبارزه است و این واقعیت حتی در دوران قبل از انقلاب ۵۷ در مشی چریکی به روشنی به ثبوت رسیده بود. مشی چریکی خود یکی از نمونه‌های بارز آکسیونیسم است. در این خط‌مشی خرده بورژوایی، آکسیون و آن هم تنها یک نوع مشخص آکسیون سازمانی یعنی عملیات کوچک نظامی دسته‌های کوچک چریک شهری بر جای هر نوع پراتیک سیاسی و تشکیلاتی مینشیند. اگر خط ۳ در عمل پراتیک را با آکسیونهای معدود و محدودی تنزل میداد، مدافعان مشی چریکی تا آن درجه از مارکسیسم و مبارزه مارکسیستی به دور بودند که علناً بی هیچ پرده‌پوشی به تقدیس این آکسیونیسم برمیاخاستند و رسماً هر فعالیت خارج از این یگانه آکسیون چریکی را مردود مینامیدند.

پس از انقلاب آکسیونیسم سازمانهای خرده بورژوا- سوسیالیست بطور عمده در بعد سیاسی آن بروز یافت. شعار سازمان پیکار مبنی بر اینکه "تاکتیک اصلی در این دوره تظاهرات است" چکیده و فشرده تمام شعور آکسیونیستی خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم در ایران بود. این شعار تمام سطح‌گرایی و پوچی فعالیت آکسیون را برملا میکند. تظاهرات یعنی یک شکل مبارزه به تاکتیک سازمانی که خود را کمونیست مینامید بدل شده بود. همه فعالین جنبش ما بخوبی به یاد دارند که چگونه این شعار و این تلقی تنگ‌نظرانه از مبارزه برای دوره‌ای طولانی راهنمای عملی سازمانهای مختلف پوپولیستی از پیکار تا رزمندگان، فدایی و راه کارگر قرار گرفت. تظاهرات‌های موضعی چند ساعته با شرکت افراد سازمانی در گوشه و کنار شهرها تمام ماحصل تاکتیک اصلی سازمانها بود. در این دیدگاه آکسیونیستی نه هدف تظاهرات، نه جایگاه هر تظاهرات در سیر پیشرفت و تکامل مبارزه انقلابی در دوره مورد نظر، نه رابطه این شکل مبارزه با اشکال دیگر، هیچیک بطور جدی مورد تعمق قرار نمیگرفت. هدف گویی تماماً ابراز وجود سازمانی و احیاناً تبلیغ (در واقع افشاگری) از طریق تظاهرات بود.

آکسیون سازمانی و اکونومیسم آکسیونی

آکسیون نیز در سازمانهای پوپولیستی بطور عمده در دو وجه اصلی خود را آشکار میکرد. اول محدود ماندن در یک سلسله آکسیونهایی سازمانی و دوم دنباله‌روی از آکسیونهای خودبخودی (اکونومیسم آکسیونی). (آکسیون سازمانی یعنی دست زدن به عمل معین توسط نیروی منحصر به فعالین سازمانی بخودی خود نادرست و انحرافی نیست. در طول مبارزه یک حزب پرولتری نیز در موارد متعدد و بویژه تحت شرایط حساس و تعیین کننده‌ای دست زدن به آکسیونهای سازمانی ضروری میشود. چنین آکسیونهایی عموماً نقش راهگشایی مبارزات توده‌ای و رفع موانع مشخص، گسترش و تعمیق مبارزه را بازی میکند و هرگز به امر هرروزه و کار روتین متعارف حزب پرولتری بدل نمیشود. اما در سازمانهای پوپولیستی آکسیون سازمانی کمابیش فلسفه وجودی سازمان را میسازد. مبارزه و پراتیک به اعتبار این آکسیونها تعریف میشود.

در مقابل، سیاستها و اشکال مبارزاتی مورد نظر حزب پرولتری بعنوان یک اصل برای اتخاذ توسط پیشروان و توده‌های آگاهتر طبقه کارگر طرح میشود. حزب پرولتری نیروی خود طبقه را سازمان میدهد و خود طبقه را به میدان مبارزه میکشاند. جایگزینی مستمر و همیشگی نیروی حزب بجای نیروی طبقه، ناقض فلسفه وجودی حزب سیاسی پرولتاریا و نسخه‌ای برای شکست انقلاب پرولتری است. محدود ماندن سازمانهای پوپولیستی در چهارچوب تنگ آکسیونهای صرفا سازمانی نیز خود گواه جدایی عمیق این سازمانها از طبقه کارگر و بیگانگی آنان با تئوری انقلابی مارکسیسم، یعنی تئوری آزاد کردن طبقه کارگر به نیروی خود این طبقه، بود.

مورد دوم، یعنی اکونومیسم آکسیونی نیز جلوه‌ای از "تقدیس آکسیون برای آکسیون" و فقدان یک سیاست هدفمند طبقاتی و انقلابی است. آکسیونهای خودبخودی (خودبخودی تا آنجا که این آکسیونها بر طبق نقشه معین سازمانی صورت نمیگیرد) در جنبش کارگری و همینطور در طول اعتراضات سایر اقشار ستمکش جامعه به دفعات شکل میگیرد. در این یا آن کارخانه، محله، مدرسه و یا اداره اعتراضات بالا میگیرد. درگیری با کارفرما، دولت و مقامات بوروکراتیک شدت مییابد و کار به اعتصاب، تظاهرات، تحصن و نظایر آن میکشد. اکونومیسم آکسیونی به معنی دنباله‌روی بی چون و چرای سازمان سیاسی از این گونه آکسیونهاست. سازمانهای سوسیالیست- خرده بورژوا آنجا که به مبارزات توده‌ها معطوف میشدند عمدتا تا اعماق این دنباله‌روی سقوط میکردند. کمتر اعتصاب و اعتراض کارگری در ماههای پس از قیام یعنی در دوره گسترده‌ترین فعالیت سازمانهای پوپولیستی مهر شعارها، سیاستها و یا برنامه این سازمانها را بر خود داشت. خبرنگاری درباره آکسیونها و در بهترین حالت "باد زدن مبارزه خودبخودی" بیشترین دخالتی بود که در اکثر موارد میشد از سوسیالیستهای خرده بورژوا انتظار داشت و بیهوده نبود که پوپولیستها فعالیت سیاسی خود را نه در محیط زیست و کار طبقه کارگر که نیروی انقلاب پرولتری است بلکه در میان پر جنب و جوش‌ترین اقشار معترض جامعه (نظیر دانشجویان و دانش آموزان) متمرکز کرده بودند.

حزب پرولتری باید نه دنباله‌روی توده‌ها بلکه رهبر آنها باشد. آکسیونهای خودانگیخته کارگری باید توسط حزب هدایت شود. اهداف و شعارهای آن تعریف و یا تصحیح شود. هر اقدام معین نظیر اعتصاب و یا تظاهرات باید آگاهانه سازمان یابد. دامنه پیشروی و دست‌آوردهای مورد انتظار هر آکسیون مشخص شود و یا حتی در مواردی که برای مثال این یا آن آکسیون از نیروی کافی برای پیشروی برخوردار نیست توسط حزب کارگران از آن برحذر داشته شوند. حزب کمونیست خود را از هیچ مبارزه خودبخودی کنار نمیکشد و نسبت به آن بی تفاوت نمیماند، اما حزب از هیچ آکسیون خودبخودی دنباله‌روی نمیکند، و همواره میکوشد تا هر اعتراض توده‌ها را حول مسائل اصلی مبارزه طبقاتی در هر دوره معین جهت و سازمان دهد.

آکسیونیسم حوزه‌های کم نفوذ

آنچه گفتیم برای اکثر رفقای ما آشناست. فعالین ما بخوبی با جلوه‌های مختلف آکسیونیسم در دوره قبل از ۳۰ خرداد آشنا هستند. اما نقد ما تنها بر این نموده‌ها متمرکز نیست. آکسیونیسم یعنی نشان دادن عمل محدود و احتمالا پر زرق و برق اما زودگذر و سطحی بجای پراتیک عمیق و همه‌جانبه حزبی و طبقاتی. این انحراف امروز در اشکال دیگری در کار برخی از رفقای ما به چشم میخورد.

در مقاله مربوط به محافل ترویجی کارگری در شماره قبل به گوشه‌هایی از این مساله اشاره کردیم. حزب کمونیست به تشکیل بیشترین حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان نیاز دارد.

پیشبرد امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی بطور دائمی و با توده‌های هر چه وسیعتری از کارگران مستلزم گسترش تعداد حوزه‌ها و استمرار کار هر حوزه در دل دشوارترین شرایط است. حوزه حزبی وظایف روتین تعریف شده‌ای دارد. حزب با اتکاء به انجام دائمی این وظایف توسط حوزه‌ها موجودیت و قدرت خود را حفظ میکند و گسترش میدهد. اما متأسفانه غلبه آکسیونیسم برای فعالین ما در حوزه‌ها در مواردی سد راه پیشبرد این وظایف پایه‌ای میشود. شتابزدگی، علاقه به انجام عملیات بزرگتر و پر سر و صدا که گاه تحت پوشش عبارت "ارتقاء دادن فعالیت حوزه" بیان میشود، گرایش به گذار سریع به اشکال ترکیبی سازمانی در محیط

کار (نظیر تشکیل کمیته کارخانه) با اتکای به اولین موفقیت‌های حوزه در جلب بخشی از پیشروان کارخانه، اینها جلوه‌های آکسیون‌نیمه است که اینبار گریبان واحدهای کوچک سازمانی را گرفته است. این آکسیون‌نیمه به همان درجه آکسیون‌نیمه سازمانهای سراسری و عریض و طویل پوپولیستی در دوره قبل زیانبار و مخرب است. به همان درجه سترون و بی‌ثمر است. آکسیون‌نیمه هیاهوی بسیار برای هیچ است. عملگرایی محدود و کوتاه‌بینانه‌ای است که حزب را از عمل واقعی انقلابی یعنی سازمان دادن و آماده کردن پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی و از به حرکت درآوردن نیروی طبقه برای قیام پیروزمند پرولتاری باز میدارد. آکسیون‌نیمه پوشش پر نقش و نگاری برای بی‌عملی طبقاتی است. این را رفقای ما باید عمیقاً درک کنند.

ما حزب کمونیست ایران را در دل یک اختناق سیاه و خونین و در متن ورشکستگی سیاسی-ایدئولوژیک و عملی سوسیالیسم خرده بورژوازی ایجاد کرده‌ایم. چه در مبارزه برای تشکیل حزب و چه در امر مبارزه عملی از تجدید سازمان نیروهای پراکنده و روی‌آوری به طبقه کارگر تا سازماندهی مبارزه سیاسی و نظامی در کردستان همواره تلاش کرده‌ایم تا حرکت خود را بر یک نقشه فکر شده و سنجیده متکی کنیم. نقشه‌ای که متکی بر اصول ایدئولوژیک و برنامه‌ای ما، تاکتیک‌های ما و شیوه‌های کمونیستی فعالیت تشکیلاتی است. در این راه باید قاطعانه با هر گرایش و کشش انحرافی که حزب را از سیر تکامل نقشه‌مند خود منحرف میکند و سرنوشت آنرا به حرکات خودبخودی، ارزیابی‌های محدودنگرانه و تغییر و تحول در شرایط خارجی گره میزند مقابله کنیم. ما باید حزب خود را مطابق یک نقشه مارکسیستی رشد و گسترش دهیم و بنابراین هر جزء سازمان حزب باید نقش پایه‌ای خود را بویژه در این دوره از حیات حزب بی‌تزلزل و با پیگیری کامل به انجام برساند. آکسیون‌نیمه حوزه‌های کم نفوذ یکی از خطرانی است که حرکت نقشه‌مند را تهدید میکند.

چند تذکر به فعالین حزب در حوزه‌ها

۱- حوزه یک سلول از حزب است و به این اعتبار هنگامی در کار خود موفق است که قبل از هر چیز وظائف تعریف شده همین سلول را مستمرا انجام دهد. "ارتقاء" حوزه با تبدیل حوزه به ارگان دیگری تعریف نمیشود. تبدیل حوزه به هر ارگانی دیگر به معنی رها شدن فعالیت حوزه‌ای است. این حزب کمونیست به مثابه یک کلیت است که باید بر مبنای فعالیت دائمی حوزه‌ها و نیروی روزافزونی که این حوزه‌ها در درون حزب گرد می‌آورند و آماده میکنند سایر ارگانهای حزب را سازمان دهد. بنابراین روشن است که سیر تکامل و ارتقاء و کار حوزه عیناً همان سیر تکامل و قدرت‌یابی کل حزب نیست. یک بار دیگر جزوه سبک کار حوزه‌ها را بخوانید. موفقیت حوزه را دقیقاً بر مبنای همان وظایف تعریف شده و همان پرسشنامه انتهای جزوه باید سنجید. رشد ما باید رشدی نقشه‌مند باشد. کل حزب باید در مجموع فعالیت خود رشد کند و این دوره بطور مشخص دوره‌ای است که باید ریشه‌های حزب در درون طبقه کارگر بسط یابد و محکم شود. وقتی حوزه‌ای از فعالین ما برای مثال تصمیم میگیرند تا بر مبنای یک ارزیابی کوتاه‌نظرانه نقشه‌های تعریف شده فعالیت خود را کنار بگذارند و تمام موجودیت خود را به اعتبار آکسیونهای فابریکی در یک کارخانه منفرد تعریف کنند، عملاً بخشی از کل نقشه فعالیت حزب در این دوره مشخص را زمین میگذارند.

۲- درجه دخالت فعالین ما در آکسیونها تابعی از درجه نفوذ عمومی ما در کارخانه و محله است. بخت‌آزمایی آکسیونی و "قاپ زدن" اعتراضات را به پوپولیستها بسپاریم. این شیوه ما نیست. ما کمونیستها با طبقه خود کار جدی داریم. بنابراین شرط لازم برای دستیابی به قابلیت واقعی برای هدایت آکسیونهای کارگری به شیوه ادامه‌کار، این است که ما تلاش خود را برای بسط نفوذ ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی حزب در میان پیشروان توده‌های طبقه کارگر بی‌وقفه ادامه دهیم و شدت بخشیم. حوزه‌ای که یکبار میهمان یک آکسیون کارگری میشود و سپس تا ماهها فلج میشود، حوزه کم نفوذی که یک اعلامیه را به شیوه‌ای کاملاً آکروباتیک پخش میکند اما تا ماهها بعد قابلیت خود در حفظ و گسترش روابط کارگری‌اش را از دست میدهد، باید قبل از آن که به فکر آکسیون باشد در گسترش نفوذ حزب و جذب پیشروان بیشتر به حزب، حوزه حزبی و محافل

متنوع و مرتبط با حزب بکوشد. ما باید در تمام آکسیونهای کارگری فعال باشیم. ما باید به اعتراضات دامن بزنیم و به آن جهت بدهیم. اما همه اینها مستلزم آن است که حوزه حزب ثانیه‌ای کار خود را زمین نگذارد.

۳- مبارزه طبقاتی جای خودنمایی پوک و توخالی نیست. حزب کمونیست را باید با برنامه، سیاست و شیوه‌های آن و قدرت عملی و واقعی کمونیستها در پیش راندن مبارزه طبقه کارگر معرفی کرد. معرفی حزب کمونیست با تبلیغات بورژوازی درباره کالاهایشان زمین تا آسمان تفاوت دارد. شیوه تبلیغی مجاهد و جریان فدایی (نظیر سرور و رهبر و فرمانده تراشیدن برای توده مردم و پخش پوستر چهاررنگ رئیس جمهوری و نخست وزیر "بعد از این" و ادعاهای سراپا کذب درباره شرکت موثر در "مقاومت" در کردستان از جانب مجاهدین و یا تلاش برای کسب اعتبار از طریق هیاهو درباره کمیسیون بررسی اختلافات حزب دمکرات و کومهله از جانب فدایی) شیوه‌های منطبق با زندگی اقتصادی طبقه‌ای است که باید هر روز جنس خود را در رقابت با رقبایش به هر ترتیب بفروشد. طبقه ما طبقه‌ای آماده برای جذب ایده‌های حزب انقلابی و طبقاتی خویش است. بنابراین رفقای ما باید از هرگونه اقدام مبتنی بر خودنمایی سطحی و تبلیغ توخالی بپرهیزند.

این نقطه حرکت آکسیون‌نویسم خرده بورژوازی است. فعالین ما باید مستقیماً به سراغ پیشروان توده‌های طبقه کارگر بروند. برنامه، سیاست و تفاوت حزب کمونیست با اپوزیسیون خرده بورژوا- سوسیالیستی را به توده‌های هر چه وسیعتری بیاموزند. حزب کمونیست را به آنان بشناسانند و بهترین کارگران را برای عضویت در حزب آماده کنند. این کار باید دائماً، هر روز و مستقل از هر شرایطی ادامه یابد. ما امروز بیش از هر چیز به حوزه‌هایی نیازمندیم که اهمیت کار روتین و پایه خود را در مجموعه فعالیت حزب دریافته باشد و این نقش حساس و حیاتی خود را با جدیت و پیگیری و حوصله کافی به انجام رساند.

۴- تشکیل ارگانهای عالیتر حزبی در محیط فعالیت هر حوزه ملزومات مشخصی دارد. برای تشکیل کمیته کارخانه در این شرایط صرف وجود دو یا چند حوزه حزبی کافی نیست. این حوزه‌ها باید دارای نفوذ کافی باشند، کارگران مرتبط با خود را در اشکال متنوع سازمان داده باشند. اشکال ادامه‌کار و قابل اتکایی از فعالیت حوزه‌های نظیر تبلیغ، ترویج، جمع آوری کمک مالی، پخش نشریات حزب و غیره بوجود آورده باشند و بویژه از توانایی و ظرفیت کافی برای تلفیق اصول کار مخفی با فعالیت علنی در سطح کارخانه برخوردار باشند. حوزه‌های ما بویژه در این شرایط اختناق باید با توده‌های وسیعتری از کارگران احاطه شده باشند. بنابراین هر گونه شتابزدگی در ایجاد کمیته‌های بالاتر بطور قطع ما را با اشکالات متعددی روبرو خواهد ساخت. رفقای ما باید توجه کنند که ارگانهای سازمانی تنها نام و یا عنوانی برای یک جمع از افراد حزبی نیست، بلکه موجودیتی برای انجام وظایف معین است. قبل از تشکیل هر ارگان باید ابتدا لااقل به این سؤالات پاسخ داد: آیا دامنه فعالیت ما در محیط مورد نظر ایجاد یک ارگان عالیتر را ایجاب میکند؟ آیا ما از مجموعه توان لازم برای ایجاد این ارگان برخورداریم؟ آیا با توجه به درجه نفوذ توده‌ای خود و تربیت تشکیلاتی موجود کادرها و کارگران هوادار میتوانیم از ادامه‌کاری و استمرار فعالیت ارگان جدید به اندازه کافی مطمئن باشیم؟

۵- آکسیون بطور قطع جای جدی و غیرقابل انکاری در فعالیتهای حزب ایفا میکند اما نحوه دست زدن به آکسیونها امری نیست که هر حوزه مستقل از سیاست عمومی حزب در قبال مسائل مختلف صرفاً با توجه به امکان "راه اندازی" این یا آن آکسیون در این یا آن موقعیت درباره آن تصمیم بگیرد) طبعاً در اینجا نحوه دخالت ما در آکسیونهای "خودبخودی" کارگران مورد بحث نیست. (فعالین ما باید عملکرد خود را با سیاستهای اعلام شده حزب (در قطعنامه‌ها، قرارها و رهنمودهای نشریات و رادیوهای حزب) تطبیق دهند. مساله اساسی این است که ما رابطه مستقیم میان درجه نفوذ حزب کمونیست از یکسو و درجه موفقیت آکسیونهای کارگری از سوی دیگر را درک کنیم. امروز تحکیم حزب خود یکی از ملزومات حیاتی رشد یک جنبش کارگری ادامه‌کار و رو به پیشروی است. زیرا بارها تاکید کرده‌ایم که جنبش کارگری برای گسترش خود باید حول محورهای اصلی معینی متمرکز شود، از محدوده کارخانه‌های منفرد خارج شود و بعدی سراسری بخود بگیرد. همه اینها در این شرایط مستلزم درجه معینی از رشد و گسترش حزب کمونیست در میان کارگران است. امری که حوزه‌های ما باید به آن اولویت جدی بدهند.

۶- و بالاخره باید به مساله ادامه‌کاری حوزه‌ها در رویارویی با پلیس سیاسی و نیروهای سرکوبگر و عوامل منفور رژیم در کارخانه‌ها اشاره کنیم. انجام وظایف خطیر حوزه‌ها در این دوره مستلزم توجه جدی به امر ادامه‌کاری و حفظ امنیت فعالین، ارتباطات و امکانات هر حوزه است. آکسیون‌نیم آشکارا با این نیاز ما در تناقض قرار می‌گیرد. ماحصل آکسیون‌نیم برای حوزه‌های کم نفوذ نه تنها از میان رفتن و متلاشی شدن خود حوزه بلکه همانطور که در مواردی شاهد بوده‌ایم به هدر رفتن بخش اعظم فعالیت‌های قبلی حوزه در رابطه با دیگر کارگران پیشرو و افت عمومی سطح مبارزه در کارخانه است. هر آکسیون برای ما مرحله‌ای در پیشبرد مبارزه است و باید با همین هدف طراحی و اجرا شود. آکسیون کمونیستی با عصیان خرده بورژوازی تفاوت دارد. ما برای ثبت در تاریخ مبارزه نمی‌کنیم، ما برای پیروزی مبارزه می‌کنیم. و بدیهی است که هر گام ما، هر تاکتیک ما و هر آکسیون ما باید مجموعه شرایط پیشروی را که ادامه‌کاری و گسترش فعالیت سازمانی یکی از فاکتورهای آن است مد نظر داشته باشد.

* * *

مساله آکسیون‌نیم بعنوان یکی از امراض خرده بورژوازی مستاصل نیازمند تحلیل بیشتر و همه‌جانبه‌تری است. ما در اینجا به برخی از اشکال بروز این انحراف اشاره کردیم. در انتها باید یک نکته دیگر را متذکر شد و آن امکان بروز مجدد اشکال قدیمی آکسیون‌نیم در آینده یعنی در شرایط تغییر توازن قوا و فراهم آمدن اوضاع دمکراتیک است. حزبی که مداوما رشد میکند و از جامعه با همه گرایش‌های درونی آن نیرو می‌گیرد نمیتواند یکبار برای همیشه با یک تحلیل انتقادی خود را در مقابل انحرافات ناشی از تفکر و تمایلات طبقات مدافع مالکیت خصوصی در جامعه مصون کند. ما باید نقد آکسیون‌نیم را بمنابیه بخشی از نقد عمومی خود به سبک کار پوپولیستی مداوما در صفوف کارگران آموزش دهیم. ما باید کارگران را به عنوان طبقه‌ای قدرتمند متکی به استراتژی، تاکتیک و شیوه‌های انقلابی روشن و صاحب یک حزب آگاه و انقلابی پرورش دهیم و متشکل کنیم. آوانتوریسم و آکسیون‌نیم تنگ‌نظرانه خرده بورژوازی هر روز به اعتبار استیصال اقتصادی تولیدکنندگان و توزیع کنندگان جزء در جامعه بازتولید میشود. حزب پرولتاریای محصول تولید بزرگ حزب متکی به مارکسیسم و لنینیسم نباید با انقلابیگری بی‌ثمر و ناتوان آلوده بشود. راه ما راه مبارزه متکی بر انضباط و نقشه است.

منصور حکمت

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۶ - ۳۰ اسفند ۱۳۶۲

درباره سیاست سازماندهی کارگری ما

سخنرانی در یک سمینار حزبی

(۱)

رفقا موضوع بحث امروز سیاست سازماندهی ماست. مقاله "سیاست سازماندهی ما" در مهرماه ۶۵ چاپ شده و از نظر صرف گذشت زمان باید قاعدتا در موقعیتی باشیم که بتوانیم نتایج این سیاست را جمعبندی و ارزیابی کنیم. اما مساله اینجاست که ارزیابی ما، که در پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی و در کنگره سوم حزب هم طرح شد، اینست که این سیاست هنوز خود به درستی درک و تثبیت و لاجرم به معنای واقعی کلمه اتخاذ نشده تا بتوان از نتایج آن سخن گفت. این سیاست بدرستی به فعالین ما منتقل نشده و خود همین مساله دشواریها و مشکلاتی نیز بیار آورده است. بنابراین در واقع ما در مقطع جمعبندی نیستیم بلکه در موقعیت طرح مجدد آن هستیم و بحثی که من امروز ارائه میکنم مقدمه‌ای است بر توضیح و تشریح مجدد این سیاست و یک دوره فعالیت فشرده از جانب کمیته تشکیلات برای اتخاذ عملی این سیاست و به نتیجه رساندن آن. با این تفاوت که امروز مجموعه‌ای از بدفهمی‌ها و سوءتعبیرها از این بحث هم به مسائل ما اضافه شده است که در بدو امر با آن روبرو نبودیم.

بار قبل ما از نقد مجموعه‌ای از نگرشها و عملکردهای عینی در جنبش چپ آغاز کردیم. اینبار باید علاوه بر اینها از این نیز حرف بزنیم که چطور برای مثال این یا آن مقوله که در بحث سیاست سازماندهی مطرح شده خود مورد سوءتعبیر قرار گرفته است و به پراتیک نادرستی میدان داده است. برای مثال مقوله طیف "کارگران رادیکال سوسیالیست" خود چه آشفته فکری به دنبال داشته است و غیره.

در این جلسه امید من اینست که با توجه به حضور تعداد زیادی از رفقا که در این عرصه صاحب نظرند و بویژه خود در عرصه‌ای کار میکنند که میتوانند مستقیما بفهمند ابهامات و سوالات واقعا چیست، پس از پایان صحبت‌های من بتوانیم در مورد اینگونه ابهامات و اشکالات بحثی داشته باشیم و حتی المقدور به آنها پاسخ بدهیم. بهر حال با این مقدمات به اصل بحث امروز بپردازیم. فرض اینست که رفقا مقاله سیاست سازماندهی را بدقت مطالعه کرده‌اند. لاجرم قصد ندارم آن بحث را عینا اینجا تکرار کنم بلکه به نکاتی میپردازم که به تشریح بهتر آن بحث کمک میکند.

به نظر من مقاله سیاست سازماندهی نوشته بسیار مهمی است. اولاً، نکاتی در این مقاله مطرح شده که میبایست و هنوز هم باید نگرش ما را نسبت به جنبش طبقه کارگر و کار در درون طبقه کارگر متحول کند. توجه به تزهائی که در این بحث درباره اشکال وجودی طبقه کارگر و سوخت و ساز درونی این طبقه مطرح شده برای حزبی که میخواهد در درون طبقه کارگر کار کند حیاتی است.

ثانیا، این بحث رهنمود و نسخه‌ای بود برای آنکه حزب ما رشد و گسترش پیدا کند و ابعاد فعالیت آن دگرگون بشود. بنظر من اتخاذ این سیاست یک راه حل واقعی و عملی برای رشد فعالیت حزب در شهرها و در درون جنبش کارگری است و عدم اتخاذ این سیاست به معنای محروم شدن حزب از امکانات واقعی‌ای بوده است که برای نیرومندی خود در اختیار داشته و هنوز دارد.

ثالثا، این سیاست میبایست و هنوز باید بافت و مختصات طبقاتی حزب ما را دگرگون کند. حزب ما باید به یک حزب کارگری تبدیل شود و این سیاست ابزاری بوده است در این جهت که متأسفانه بدرستی بکار گرفته نشده است. نکته دیگر اینکه این بحث از نظر عملی حاوی جمعبندی معینی از ضعفهای فعالیت عملی دوره قبل ما بود. عدم تفهیم و تثبیت این بحث لاجرم به معنای کند شدن و کم اثر شدن جمعبندی انتقادی ما در قبال دوره قبل هم هست. بحث سیاست سازماندهی طبعاً فعالین ما را متوجه ایراداتی در کار گذشته ما میکند، اما عدم تشریح پیگیر این سیاست و جا نیافتادن وجوه اثباتی آن ناروشنی‌هایی بجا میگذارد. نه نقد به کار گذشته بدرستی معلوم میشود و نه راه اصلاح آن. و بالاخره، از همه اینها مهمتر، این بحث یک استنتاج عملی مهم از مبحث کمونیسم

کارگری بود. بدرجهای که بحث سیاست سازماندهی روی زمین بماند، بحث کمونیسم کارگری بطور کلی هم لطمه میخورد.

بخش مهمی از آن مقاله در واقع به "سیاست سازماندهی" ما به معنی اخص کلمه مربوط نبود. بلکه مقدماتی بود برای آنکه اعوجاج و کج فهمی هائی که در چپ ایران و همینطور در حزب کمونیست ایران نسبت به کار در طبقه کارگر وجود داشت را کنار بزند تا تازه بتوان پس از آن بطور شسته و رفته درباره کار در درون طبقه کارگر و فعالیت تشکیلاتی حزب در شهرها فکر کرد. بعبارت دیگر چنانچه این نگرش‌های نادرست و وارونه درباره طبقه کارگر، جنبش کارگری و سازماندهی حزبی و غیر حزبی در درون طبقه کارگر و غیره را، که پائین‌تر توضیح خواهم داد ابا جنبه معرفتی ندارند، بدور انداخته باشیم، درک بحث ما درباره سیاست سازماندهی حزب بسیار ساده میشود. آنگاه سیاست سازماندهی ما در تعدادی از زمین‌های قابل فهم خلاصه میشود که هرکس میتواند در ظرف چند دقیقه برای رفیق پهلودستی خود توضیح بدهد. بدون این نقد، همین تزیینات ساده هم قربانی غامض بینی و ذهنی گرائی‌ای خواهند شد که مشخصه چپ غیرکارگری دوران ماست.

بدفهمی‌ها

اجازه بدهید با توجه به تجربه سه ساله اخیر و تفسیرهایی که از بحث سیاست سازماندهی ما بعمل آمده است ابتدا به این بپردازم که سیاست سازماندهی ما اساسا بر سر چه چیز نیست.

۱- محافل کارگری جای بسیار پراهمیتی در بحث ما دارند، اما اطلاق "سیاست سازماندهی محفلی" به بحث ما بسیار نادرست است. گویا حزب کمونیست دارد بحثی را در تقدم شکل محفلی فعالیت به کار حوزه‌ای مطرح میکند و این محور سیاست دوره‌ای ماست. یا گویا ما قبلا اشکال منضبط کار حزبی در شهرها را دنبال میکرده ایم و مثلا الان داریم به سازماندهی گل و گشاد و غیر رسمی روی میاوریم. بحث ما این نیست.

۲- بحث سیاست سازماندهی بحثی بر سر ارائه یک شکل آلترناتیو برای تشکل توده‌ای و غیر حزبی کارگران نیست که گویا با توجه به ضعف سنت مبارزه متشکل کارگری در ایران و فقدان شوراهای و سندیکاها و غیره ما راهی پیدا کرده‌ایم و آن مثلا این است که بجای شوراهای و سندیکاها شبکه‌های محافل را قرار بدهیم. این بحث ما نیست. بحث سیاست سازماندهی بحثی در چهارچوب مساله تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر نیست. موضع و سیاست حزب در این عرصه کاملا روشن است. ما شوراهای و جنبش مجامع عمومی را ظرف مناسب مبارزه توده‌ای و علنی کارگران میدانیم و رابطه آن با اتحادیه‌ها را هم به تفصیل توضیح داده ایم.

۳- بحث ما بحثی در چهارچوب سکتاریسم و انحلال طلبی نیست. این تصور که سیاست سازماندهی بحثی در جهت کمرنگ کردن تعیین حزبی و ایدئولوژیکی حزب به نفع تقویت همسویی‌های عملی با سایر جریان‌ها در مبارزات جاری است، کاملا نادرست است. بحث سیاست سازماندهی مقدمه‌ای بر بحث "اتحاد گرایش‌ها" نیست. این عبارت اخیر اگر یادتان باشد در رابطه با بحث قانون کار مطرح شد و هنوز هم مطرح است. به این معنی که اگر بتوانیم قانون کار انقلابی را ارائه بکنیم مبنائی برای اتحاد گرایش‌ها مبارز در درون طبقه کارگر در مبارزات جاری بوجود می‌آید و خود ما باید برای این اتحاد مبارزاتی حول قانون کار تلاش کنیم. بحث سیاست سازماندهی ایدا بحثی در رد تعیین حزبی و رادیکالیسم سیاسی و ایدئولوژیکی حزب نیست و بعدا اشاره خواهم کرد که اجتماعی شدن حزب نه فقط مستلزم کمرنگ کردن اعتقادات ایدئولوژیکی حزب نیست بلکه این اعتقادات و تبلیغ و بیان هرچه صریحتر آن در درون طبقه کارگر شرط حیاتی اجتماعی شدن حزب ماست.

۴- سیاست سازماندهی ما بحثی بر سر انتخاب موضوع کار تبلیغ و ترویج و سازمانگری ما نیست. من با این تصور بسیار نادرست و شگفت انگیز برخورد کرده‌ام که درحالی که تاکنون موضوع و مخاطب کار حزب طبقه کارگر بطور کلی بوده است، حالا گویا با بحث سیاست سازماندهی میخواهیم این مخاطب را محدود کنیم و صرفا بخش "رادیکال سوسیالیست" طبقه کارگر را مدنظر قرار بدهیم. سیاست سازماندهی بحثی بر سر محدود کردن عرصه فعالیت حزب در درون طبقه کارگر نیست، بلکه بر سر چگونگی فعالیت ما در درون کل

طبقه است. در این میان ما جایگاه ویژه‌ای برای طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران در امر سازماندهی و رهبری کل طبقه قائل هستیم که آن را بروشنی توضیح داده ایم. اینها فقط نمونه‌ای از بدفهمی هاست. رفقا میتوانند در ادامه بحث نمونه‌های دیگری را که با آن برخورد داشته‌اند مطرح کنند.

مبانی سیاست سازماندهی ما

اما بحث سیاست سازماندهی ما در باره چه چیز هست. ابتدا فهرست وار به نکات اصلی اشاره میکنم و سپس توضیحاتی درباره هر یک میدهم.

۱- مقاله سیاست سازماندهی بحثی است بر سر درک مادی و عینی از روند شکل‌گیری یک حزب انقلابی و کمونیستی در درون طبقه کارگر. شناختن مکانیسمهای مادی این روند. این بحث میخواهد این مساله را توضیح بدهد که برای شکل‌گیری یک حزب انقلابی کارگری بطور کلی چه فعل و انفعالات عینی و مادی‌ای باید صورت بگیرد. این بحثی است علیه ذهنی‌گرایی چپ سنتی در ایران. بنابراین در یک سطح عمومی بحث بر سر مکانیسمهای رابطه حزب و طبقه است.

۲- این بحث حاوی تاکیدی بر برخی خصوصیات اساسی طبقه کارگر در زیست و مبارزه است که اساسا از چشم چپ سنتی غیرکارگری مخفی مانده است. تزه‌های اصلی‌ای که در مقاله بحث میشود و همانطور که در آنجا گفته شده مکمل بحثهای قبلی ما، از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست به بعد، درباره سبک کار و امر سازماندهی کارگری است، همه گواه این مساله است که ما داریم طبقه کارگر را آنطور که هست به چپ ایران "معرفی" میکنیم. کسی که قصد سازماندهی طبقه کارگر را دارد حداقل باید طبقه کارگر را بعنوان یک پدیده اجتماعی بشناسد. باید بداند حرکت طبقه کارگر، چه در زیست و تولید و چه در مبارزه و اعتراض از چه قانونمندی‌ای تبعیت میکند. چرا این را باید گفت؟ به این دلیل که همانطور که بدفعات بحث کرده‌ام و اینجا هم باز خواهم گفت، ما داریم از حرکت احزاب چپ غیرکارگری به سمت طبقه کارگر حرف میزنیم. این واقعیت چپ ایران و حتی خصلت‌نمای حرکت تاکنونی حزب خود ماست. بنابراین برای جریانی که از یک قطب غیرکارگری در جامعه سمت طبقه کارگر حرکت میکند و هر روز در تبلیغات خود و نشریات و رادیوهای خود صدها بار نام طبقه کارگر را میبرد و دفاع خود را از منافع و آرمان این طبقه اعلام میکند حداقل انتظار اینست که این طبقه را آنطور که هست و با خصوصیتی که مکان عینی‌اش در جامعه به زیست و مبارزه‌اش میدهد بشناسد، و نه برمبنای تجسم از پیشی و ذهنی طبقات دارا از کارگر و طبقه کارگر. به این نکته برمیگردم.

۳- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک ویژگیها و اوضاع و احوال مشخص یک کشور معین و طبقه کارگر در آن در دوره مشخصی است. این بحث محدودیتها و ویژگی‌های زیست و مبارزه این طبقه را بیان میکند. از این صحبت میکند که تاریخچه و سنت مبارزاتی این طبقه چه نقاط قدرت و ضعفی برای آن ببار آورده است. از این صحبت میکند که از نظر فکری و ایدئولوژیکی چه روندهائی در درون این طبقه در جریان است و چه گرایشاتی شکل گرفته است. طبقه کارگر سالهای ۱۳۶۰ در ایران حاصل روندهای تاریخی‌ای چه در ایران و چه در سطح جهانی است. جهان‌نگری و ترکیب ایدئولوژیکی این طبقه، توانائی تشکیلاتی و مبارزاتی او، اوضاع زیست و نوع اشتغال او و غیره همه حاصل یک تاریخ اجتماعی است که خصوصیتی ویژه به این بخش طبقه کارگر جهانی میدهد. بحث سیاست سازماندهی بر سر دخیل کردن این خصوصیات مشخص در تعقل و تفکر کمونیست‌هاست.

۴- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک نواقص عملی سیاست قبلی حزب (تا زمان انتشار مقاله مزبور) است. این بحثی است برای گسترش فعالیت کمونیستی در اوضاعی که بنظر همه نامطلوب میاید. یک نکته محوری این مقاله و ادعائی که میخواهد به کرسی بنشانند، اینست که این بحث روشی ثمربخش برای فعالیت حزب در دوره‌ای است که به تصور چپ سنتی کار کمونیستی نمیتواند خیلی گسترش پیدا کند، که سازماندهی علنی طبقه کارگر غیرممکن است، که اقبال کمونیستها به پیدایش دوره‌های انقلابی منوط شده است، که کمونیسم مجبور است روشنفکری بماند و غیره. این بحث ادعای ماست مبنی بر اینکه ایدا اینطور نیست. که در

دل این شرایط هم راهی برای رشد حزب کمونیست کارگران وجود دارد که کاملاً عینی و عملی است. به این معنی مقاله سیاست سازماندهی ما دوره قبل را نقد میکند و نواقصی را که مانع رشد فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر است را گوشزد مینماید.

۵- و بالاخره همانطور که در ابتدای بحث گفتم، مقاله سیاست سازماندهی بر سر ضرورت تحول یک چپ به چپ دیگری است. تاریخ چپ ایران در بستر اصلی خود تاریخ رفرمیسم و ناسیونالیسم جناح چپ بورژوازی ایران است. بحث بر سر این است که این تاریخ به جایی رسیده است که دیگر یک کمونیسم کارگری باید شکل بگیرد. کمونیسم اساساً قرار بوده است کارگری باشد و قبل از اینکه "ملی" شود و به انحاء مختلف توسط بورژوازی مورد تحریف و سوءاستفاده قرار بگیرد، در صحنه اجتماع پدیده‌های کارگری بوده است. بحث سیاست سازماندهی جزئی از یک تلاش وسیعتر است برای شکل دادن به یک کمونیسم متفاوت و برخاسته از یک خاستگاه اجتماعی متفاوت. بحث بر سر کمونیسم کارگری و پیدایش حزب کمونیست کارگران است.

حزب و طبقه

در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود دارد که باید از نقد اینها شروع کنیم. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده‌های کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و "توده‌ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی اینست که این سازمان آن توده‌ها را گیر می‌آورد و اهداف و ایده‌آل‌های خود را به آنها منتقل میکند و آن توده‌ها، تک تک و بصورت آحاد مستقل انسانی، تغییر تفکر میدهند، تغییر نگرش میدهند، به کمونیسم و سوسیالیسم معتقد میشوند، به علل مصائب خود پی می‌برند، و در نتیجه به آن سازمان می‌پیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. بعبارت دیگر در یک سو توده‌های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری.

این دوقطبی "حزب - توده‌ها" است که در مقاله سیاست سازماندهی به آن پرداخته‌ایم. علت وجود چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشانه‌ای ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه‌دار در عرصه تولید از کارگر دارد. سرمایه صاحب چیزی است به نام سرمایه. تولید حاصل این است که این سرمایه را، این وسائل تولید را که به سرمایه‌دار تعلق دارد و کارگر بنا به تعریف فاقد آن است، ببرند و در اختیار کارگر بگذارند تا با آن کار کند. کارگران در این رابطه از نقطه نظر سرمایه دار اتمهای انسانی هستند که تک تک توسط سرمایه استخدام میشوند. از نقطه نظر سرمایه کارگر فردی است که برای دوره معینی (روزکار) با سرمایه تماس پیدا میکند و پس از آن دوباره در گوشه‌ای گنگ و غبارآلود در جامعه گم میشود تا فردا مجدداً در کارخانه حضور پیدا کند. در آنسوی کارخانه، در آنسوی رابطه حقوقی میان کار و سرمایه، کارگر برای بورژوا پدیده‌ای ناشناخته است. در نظر بورژوا کارگران همیشه آدمهائی هستند که به کار نیاز دارند و برای کار آمده‌اند. اینکه بعنوان انسان در متن جامعه چه میکنند، مورد توجه بورژوازی نیست.

نگرش سرمایه به کارگر در تولید، پایه و مبنای نگرش چپ حاصل از این سرمایه به کارگر در عرصه سیاست است. توده‌های بیشکل. وقتی این چپ میخواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. از اینرو در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر به روشنی از زحمتکش و رنجبر و فقیر بطور کلی قابل تمیز نیست. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری‌ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در

درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست .

وقتی یک بورژوا واقف میشود به اینکه سوسیالیست است و باید کاری بکند، بدوا دلش بحال فقرا سوخته است و معتقد شده است جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم گردد. مارکس در مانیفست کمونیست درباره اینگونه سوسیالیسم بورژوائی بدقت سخن گفته است. سوسیالیسم بورژواها برای نجات محرومان و فقرا. این دیدگاه عینا به تئوری حزب اینها منتقل میشود. از یکسو به مارکس رجوع میکند و درباره پرولتاریائی میخواند که سوسیالیسم تئوری انقلاب اوست، آگاه و منضبط است، حکومت خود را برقرار میسازد، جامعه را دگرگون خواهد کرد و به عالیترین اشکال ممکن اداره خواهد کرد و غیره. از سوی دیگر به جامعه موجود خود مینگرد و "پرولتاریا" را در این انسانهای "محروم و ناآگاه و پابرهنه" پیدا نمیکند .

در نتیجه "پرولتاریا" بتدریج برای او مشخصه کسانی میشود که رشد و آگاهی مورد نظر را یافته‌اند تا به حزب او و مبارزه‌ای که او تعریف کرده است ملحق شوند. به این ترتیب حزب ایشان خود به شاخص و محک پرولتر بودن تبدیل میشود. کارگر زنده و حی و حاضری که خارج از این حزب و جریان قرار بگیرد به سختی ممکن است بعنوان پرولتر به رسمیت شناخته شود. پرولتاریا بخشی میشود که توانسته است آن ایدئولوژی طلائی، انضباط طلائی و از خود منشکری طلائی سازمان را قبول کند و به سازمان بپیوندد. به این ترتیب میتوان سازمانهای رنگارنگ پرولتاریائی تشکیل داد بدون اینکه سازماندهنده و دربرگیرنده کارگران باشد. سازمانهایی که خصلت پرولتاریائی خود را صرفا از تئوری و ایدئولوژی و مواضع خود استخراج میکنند .

تفکر چپ سنتی ترکیبی است از یک تصور تجریدی و ذهنی‌گرایانه و اختیاری از پرولتاریا از یکسو و یک درک و برداشت شماتیک و تنزل‌گرایانه از کارگر بعنوان فقیر و پابرهنه از سوی دیگر. هیچیک از این برداشتها درست نیست. هر دو نشاندهنده اینست که دوقطبی حزب-توده‌ها یک دوقطبی چرند و بی‌ارزش است که بر شناخت بورژوازی از کارگر در عرصه تولید بنا شده است. این دو قطبی فقط موقعیت و تعلق طبقاتی سوسیالیستهای بورژوا را برملا میکند و بس .

با توجه به این مفروضات و برداشتها، تزهائی که در ابتدای مقاله سیاست سازماندهی ما مطرح شده است ممکن است برای خیلی چپها عجیب بنظر برسد. این گفته که طبقه کارگر در درون خود دارای یک فعل و انفعال سیاسی غنی است، که به مجموعه مسائل اجتماعی فکر میکند، که در درون خود دارای گرایشات سیاسی و ایدئولوژیکی شکل گرفته است، که طبقه کارگر در هر حال دارای یک بافت رهبری است، که در هیچ مقطعی فاقد نوعی آرایش و تشکل درونی نیست، که اعتراض این طبقه و مبارزه او بلاوقفه و جزئی از موجودیت او بعنوان یک طبقه است، و تزهائی از این دست برای خیلی ها غیر قابل هضم است و شاید برایشان نمودی از "کارگر زدگی" حزب ما یا نویسنده مقاله مزبور باشد .

البته در طول همین سالهای اخیر جریاناتی که عقل داشته‌اند و بحران سیاسی و ایدئولوژیکی و تحولات شوروی و چین دگمها و به اصطلاح "آموزشهای" تاکتونی‌شان را بی اعتبار کرده است، از بحثهای ما تاثیر گرفته اند، چرا که بهرحال راهی برای فعالیت در درون طبقه کارگر در آن یافته‌اند. اما هنوز هستند جریانات و فرقه‌های شبه مذهبی کم تاثیر که با همان باورهای ساده لوحانه در مورد حزب و طبقه کارگر زندگی سیاسی‌شان را سپری میکنند .

خلاصه کلام اینکه خصلت نمای طبقه کارگر در تفکر چپ سنتی نه موقعیت این طبقه در تولید و وجود آن به مثابه یک طبقه اجتماعی محصول تولید مدرن با سوخت و سازها و فعل و انفعالاتی که در درون آن جریان دارد، بلکه موقعیت مصرفی طبقه و پدیده فقر و محرومیت است. و بسیار دیده‌ایم که وقتی الگوی مصرفی طبقه کارگر تغییر میکند، مثلا در ایران وقتی کارگر لباس بهتر میپوشد و با مبارزه خود صاحب وسائل خانگی مانند یخچال و تلویزیون و غیره میشود، این چپ عقب مانده لکننت زبان پیدا میکند و در تئوریهای خودش دچار مشکل میشود.

این چپ وقتی با کارگران سخن میگوید زبان کودکان را بکار میگیرد. در واقع خود را به کودکی میزند. دو ساعت حرف میزند تا به کارگر توضیح بدهد که مثلا اگر مزدت بالا برود بهتر است! چیزی که برای هرکس که در یک خانواده کارگری به سن پنجسالگی رسیده باشد جزو بدیهیات است. اینها بخشی از آن "آگاهی" است که اینگونه سازمانها فکر میکنند انحصارش را دارند و باید به درون طبقه ببرند. بحث سیاست سازماندهی ما با توجه دادن حزب کمونیست به این مساله آغاز میشود که ما باید از این دوقطبی بورژوائی کنده باشیم و طبقه کارگر را به عنوان یک موجودیت اجتماعی معترض، دارای تعقل سیاسی و آرایش درونی مبارزاتی و در جریان فعل و انفعال سیاسی بشناسیم. این حداقل انتظار از حزبی است که میخواهد حزبی کارگری باشد.

در همین رابطه و در سطحی مشخص تر، ما به گرایشات واقعا موجود در درون طبقه کارگر اشاره میکنیم. این گرایشات حاصل تاریخ اند. اگر کسی در سال ۱۸۴۷ تعبیری از کمونیسم بدست داده باشد، کارگر یک قرن بعد دیگر این تعبیر را میشناسد. به هزارویک شکل این کمونیسم با طبقه کارگر در طول یک قرن مرتبط شده، کارگر با الهام از آن مبارزه کرده، صاحب نظران بوجود آمده‌اند و جدل کرده‌اند، احزاب تشکیل شده‌اند، انقلابات صورت گرفته است و غیره. طبقه کارگر به دلیل اینکه بخش زنده‌ای از جامعه است دیگر بعد از یک قرن و بیش از آن از مانیفست کمونیست، مارکسیسم و کمونیسم را به پدیده‌ای درونی برای خود تبدیل کرده است.

این کمونیسم در درون طبقه کارگر محصولات عینی‌ای بوجود آورده است. چند صد سال مبارزه علیه سرمایه‌داری و روبرو شدن با سرمایه‌دار و دولت‌ها و تاکتیک‌هایش در اشکال و صورتهای گوناگون، کارگر معاصر را در مبارزه آموخته و صاحب سنت (سنت‌های مختلف) کرده است. گرایشات گوناگون مبارزاتی در درون طبقه کارگر بوجود آمده است. کارگر امروزی، درست نظیر بورژوائی امروزی در لبه انتهائی یک تاریخ طولانی قرار دارد. این تاریخ در او تاثیر گذاشته و او را به پدیده‌ای بسیار بالغ و پیچیده تبدیل کرده است. حتی کارگر چند قرن قبل که تازه از روستا و کارگاه کنده شده بود، ذهن و زندگی‌ای پخته‌تر و بالغ‌تر و شکل گرفته‌تر از چیزی داشت که چپ بورژوائی در مورد کارگر امروزی در فکر خود مجسم میکند.

وجه دیگر بحث ما این بود که این گرایشات ایدئولوژیکی و سیاسی موجود در درون طبقه کارگر پایه عینی احزابی هستند که به نحوی از انحاء خود را به طبقه کارگر متناسب و مرتبط میکنند. گرایش اصلاح‌طلبانه با تفکر و سنت و سابقه‌اش در درون طبقه کارگر در کشورهای مختلف وجود دارد و این پایه عینی احزاب اصلاح طلب دارای نفوذ در درون طبقه کارگر است. بهمین ترتیب گرایش انقلابی و کمونیستی وجود دارد. گرایشی که فعالین آن نسبت به تفاوت نظرات و راه حل‌هایشان در قبایل مسائل کارگری با دیگر جریانات خود آگاهند.

مساله بر سر مرزبندیهای عمیق تئوریک نیست، بلکه برسر مرزبندیهای واقعی مبارزاتی میان سنت‌های مبارزاتی مختلف در درون طبقه کارگر است. این گرایشات توده کارگران را تحت تاثیر قرار میدهند و به

سمت خود جلب و جذب میکنند. طبقه کارگر مدام در حال قطب بندی درونی، آرایش گرفتن درونی و حتی کشمکش درونی برای پیدا کردن و دنبال کردن بهترین و موثرترین راه بهبود اوضاع و رهائی خویش است. حال اگر یک حزب سیاسی بخواهد حزبی کارگری باشد و یا در درون طبقه کارگر برای خود حمایتی پیدا کند، اولین سوالی که در برابرش قرار میگیرد اینست که مابه ازاء اجتماعی آنچه که این حزب در فکر و سیاست و مبارزه نمایندگی میکند در درون طبقه کارگر به شکل گرایشی بالفعل وجود دارد یاخیر. این گرایش در چه موقعیتی در درون کل طبقه کارگر قرار گرفته است. یک سازمان سوسیالیستی رادیکال که میخواهد در درون طبقه کارگر کار بکند اصولا باید با این فرض شروع بکند که یک جریان سوسیالیستی رادیکال در درون طبقه کارگر وجود دارد.

این تازه، گفته‌ای است مربوط به اوضاعی که نظیر ایران سازمان سوسیالیستی مربوطه اساسا از ابتدا توسط روشنفکران و خارج محیط فعالیت سیاسی کارگری تشکیل شده باشد. وگرنه کمونیزم (گرایش مارکسیستی در آن) از ابتدا در محیط کارگری شکل گرفت و گرایش سوسیالیستی در درون خود طبقه را همراه داشت. باتوجه به خصلت روشنفکری چپ تاکید این هم ضروری است که بدیهی است که تبیین گرایش کارگری رادیکال و سوسیالیست از هویت سیاسی و ایدئولوژیکی خودش لزوما مانند تبیین سازمان مربوطه نیست و نباید باشد. اما اگر واقعا داریم از سوسیالیسم انقلابی و رادیکال سخن میگوئیم آنوقت در اینکه یک چنین جریانی بطور واقعی در درون طبقه کارگر وجود دارد و دیگر در عصر ما بطور اجتناب ناپذیری بازتولید میشود تردیدی نیست. جامعه‌ای که در آن طیف رادیکال و سوسیالیستی کارگری وجود نداشته باشد، جامعه‌ای است که در آن سرمایه‌داری وجود نداشته است. قدمت سوسیالیسم کارگری به قدمت خود سرمایه‌داری است و اکنون قریب یک قرن و نیم است که جناح رادیکال این سوسیالیسم کارگری مستقیما از مارکسیسم الهام میگیرد.

به بیان دیگر بحث ما اینست که حزب به معنایی که معمولا از آن حرف میزنیم، یعنی یک تشکیلات تعریف شده، صرفا یک تعین خاص از یک واقعیت اجتماعی وسیعتر است. واقعیتی که یک وجه آن وجود اجتماعی یک گرایش و حرکت بالفعل در درون طبقه کارگر است و وجه دیگر آن وجود تشکیلاتها، برنامه‌ها و غیره. حزب صرفا تشکیلاتی متشکل از افراد نیست که بر مبنای توافق بر سر برنامه و اساسنامه گرد هم آمده اند. حزب حاصل بلوغ روندهای تاریخی است که طی آن ماتریال کافی در سطح جامعه، در درون طبقه کارگر بشکل گرایشات و سنتها و فعالین، و نیز در قالبهای سیاسی و برنامه‌ای، برای پیدایش یک سازمان که بتواند این حرکت اجتماعی را سازماندهی و رهبری کند بوجود آمده است.

پس باید مقدماتا حزب را به معنی وسیع کلمه در نظر بگیریم. گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر ایران هم اکنون جزو و عضو حزب کمونیست ایران به این معنی وسیع هست. هر عضو این حزب کمونیست ایران موجود هم) با تعریف محدود آن) قاعدتا بدوا باید خود را متعلق به این حرکت و این حزب وسیع اجتماعی بداند. ندیدن این رابطه است که بنظر من به کار فعالین حزب کمونیست ایران لطمات جدی زده و میزند. هر رفیق ما باید خود را بدوا جزء گرایش سوسیالیستی و رادیکال وسیعی بداند که کانون اصلی آن هم اکنون در درون طبقه کارگر قرار دارد. تفاوت ما باید صرفا اینجا باشد که ما اعضاء حزب آن بخشی از فعالین این گرایش را تشکیل میدهم که مجدانه برای ساختن و قدرتمند کردن یک حزب سیاسی (به معنی اخص کلمه) برای این جریان اجتماعی تلاش میکنند. ما داریم یک آرایش حزبی برای این طیف و این جریان بوجود میاوریم. فعالین همین جریان (که بخش بیشتر آنها هنوز عضو حزب کمونیست ایران نیستند) دارند مجمع عمومی و شورا و سندیکا بوجود میاورند، در برابر کارفرمایان و دولت اعتراض سازمان میدهند و

غیره. اینها همه سوخت و ساز حزب کمونیست به مثابه یک حزب اجتماعی است. اینها همه جزء تاریخ این حزب و تاریخ انقلاب کمونیستی به رهبری این حزب است.

بنابر این مساله محوری در سیاست سازماندهی ما این است که سوسیالیسم انقلابی طبقه کارگر در ایران تشکل و تعیین حزبی خود را چگونه بدست میآورد و تقویت میکند. حزب کمونیست ایران میتواند ظرف این امر باشد، میتواند حزب طبقاتی کارگران و حزب انقلاب کمونیستی کارگران باشد مشروط بر اینکه گرایش سوسیالیستی کارگری این حزب را در دست بگیرد، "فتح کند" و به ظرف مبارزه خود تبدیل سازد. حزب ما، نظیر هر چیز دیگری در دنیا، باید دیر یا زود جایگاه اجتماعی خود را پیدا کند. حزب کمونیستی که نتواند ظرف اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر بشود به مثابه حزب کمونیست از بین میرود. حزب ما باید به جزء ارگانیک و غیر قابل تفکیک حیات و حرکت جریان رادیکال و سوسیالیستی کارگران، و به این اعتبار به جزء غیر قابل تفکیک مبارزه کل طبقه کارگر علیه بورژوازی، تبدیل بشود.

در بحث سیاست سازماندهی میگوئیم بجای اینکه ما از یک تصور صرفا تشکیلاتی حرکت کنیم و شروع کنیم برای حزب معین و محدود خود عضو گرفتن و حوزه و کمیته برپا کردن، بیائیم بدوا خود را بخشی از یک حزب وسیع اجتماعی (فی الحال اجتماعی) در نظر بگیریم و پیرسیم گسترش حزبیت و تعیین این جریان در یک حزب سیاسی درگرو چیست. اینجاست که فوراً متوجه اوضاع و احوال آن طیفی از مبارزان این حزب وسیع میشویم که فی الحال خود را در راس توده‌های وسیع کارگری قرار داده‌اند، رهبران مستقیم و عملی بخشهای مختلف طبقه‌اند، با هم متصل و در ارتباطند، و در برابر بورژوازی و گرایشات غیرکارگری و غیررزمنده در درون خود طبقه کار صفتندی ایجاد میکنند و غیره.

چه چیز مانع ادغام حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب معین و این بخش عظیمتر کمونیسم انقلابی در ایران در یک پراتیک حزبی و طبقاتی واحد و یکپارچه است؟ چه چیز رهبری جنبش کارگری را توسط این حزب وسیع اجتماعی دشوار میکند؟ کدام اشکال سازمانیابی برای انجام این تحول تعیین کننده در این دوره معین مناسب است. برای شکل گرفتن این حزب عظیم کارگری طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران چه تحولات سیاسی و فکری و تشکیلاتی را باید از سر بگذرانند، و متقابلاً، و بنظر من مهمتر از آن، حزب کمونیست ایران برای آنکه ظرف مناسبی برای فعالیت و اتحاد کارگر کمونیست و انقلابی باشد باید چه دگرگونی‌هایی در کار خود ایجاد نماید؟ این سئوالات نقطه شروع و محور بحث سیاست سازماندهی ماست که در ادامه بحث بطور مشخصتری به تازها و استنتاجات اصلی آن میپردازم.

درباره سیاست سازماندهی کارگری ما

سخنرانی در یک سمینار حزبی

(۲)

تزهائی عمومی بحث

تزهائی که در ابتدای مقاله سیاست سازماندهی ما مورد بحث قرار میگیرد میکوشد تا جوهری از موجودیت اجتماعی کمونیسم و هویت اجتماعی طبقه کارگر را به فعالین کمونیست بشناساند.

۱ (ما میگوئیم در ایران نیز مانند سایر نقاط جهان گرایشات گوناگونی در درون طبقه کارگر وجود دارد. قبل از دست زدن به هرگونه اقدام تشکیلاتی برای حزبسازی باید از خود بپرسید کدام این گرایشات پایه موجودیت اجتماعی بالفعل و مستقیم شما بعنوان یک حزب معین است و وضع این گرایش در صحنه جنبش کارگری عملاً چگونه است؟ این گرایش چقدر متحد، متشکل و خودآگاه است؟ چقدر فعال است و در چه اشکالی فی الحال سازمان یافته است؟ ادغام این گرایش اجتماعی با حرکت حزبی شما در یک موجودیت یکپارچه سیاسی و مبارزاتی با چه موانعی روبروست؟ چه موانعی مانع تبدیل رهبران بالفعل و عملی این جریان به ستون فقرات و کادرهای یک سازمان حزبی است؟ در یک کلام تحزب این گرایش در گرو چیست؟

۲ (ما میگوئیم طبقه کارگر یک توده بی شکل و ساکن نیست. هر جا استثمار هست مقاومت و مبارزه علیه آنهاست و این مبارزه فی الحال رهبری میشود. طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط، هنگامی که ابتدائی ترین تشکلهای کارگری وجود ندارند، بصورت اتمهای منفرد وارد عرصه مبارزه و مقاومت نمیشود، بلکه دارای آرایش و سازمانی برای مبارزه است. کسانی که نبض طبقه را در دست دارند و میتوانند آنها را به حرکت بخشانند. اینها کسانی هستند که نظر و تشخیصشان برای بخشهای وسیعتری از طبقه اهمیت دارد. اینها سنتهای مبارزاتی کارگران را با خود حمل میکنند و به دیگران انتقال میدهند. برای یک کمونیست حیاتی است که بداند که این رهبران چه کسانی اند و چه میکنند و کدام بخش آنها رهبران سوسیالیست طبقه اند. کسی که میخواهد حزب و حوزه و تشکیلات کمونیستی بسازد باید بدوا تصویر روشنی از این گرایشات و رهبری ها در درون طبقه کارگر داشته باشد.

۳ (نکته دیگر، که مبین جدال اساسی ای میان کمونیسم کارگری با چپ سنتی و روشنفکری ایران است، مساله مبارزه اقتصادی است. آن شبه سوسیالیسمی که از بیدار شدن وجدان روشنفکر بورژوا نسبت به "فقر توده ها" و تقسیم جامعه به فقیر و غنی مایه میگیرد، فوراً به نسخه ای برای اصلاحات اجتماعی میرسد. تصویری از جامعه بدست میدهند که در آن با روی کار آمدن اینگونه سوسیالیستهای خیراندیش این محرومیتها از میان میرود. اما در عین حال صریحاً یا تلویحاً چنین استدلال میشود که تا این جریان خود سر کار نیاید، یا تا "انقلاب" نشود، بهبود جدی در زندگی توده ها را نمیتوان انتظار داشت. و البته چپ غیرکارگری خود بنا به موقعیت طبقاتی اش در این موقعیت عینی قرار دارد که میتواند "انتظار نداشته باشد."

ایده انقلاب و تئوری مارکسیستی انقلاب کارگری برای این جریانات مجوزی میشود برای طفره رفتن از مبارزه برای بهبود فوری اوضاع طبقه کارگر، حواله دادن کارگر به آینده و تحقیر مبارزه کارگر برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بعنوان چیزی که گویا نشانه انحراف از امر انقلاب است. بدیهی است که در این دیدگاه کارگر به گرفتن حق خود تشویق میشود، اما هزار بار این تبصره تاکید میشود که این مبارزه نباید "عمده" بشود و قس علیهذا. برای طبقه کارگر و برای مارکسیسم این اساسا بی معناست. چرا که نفس وجود طبقه کارگر منوط به مبارزه و کشمکش هر روزه با بورژوازی برای بهبود اوضاع اقتصادی کارگران است.

بحث به این صورت نیست که گویا کارگر مخیر است که مبارزه اقتصادی بکند یا خیر یا به این مبارزه شدت بدهد یا خیر. کارگر نه فقط برای بهبود اوضاع خود بلکه برای جلوگیری از تنزل سطح موجود زندگی خود، برای حفظ حرمت انسانی خود، در جامعه سرمایه‌داری ناگزیر و دائما باید دست به مبارزه برای بهبودهای اقتصادی و اجتماعی بزند. بنابراین طبقه کارگر قرار نیست در قبال مبارزه اقتصادی "موضع" خاصی بگیرد. مبارزه اقتصادی یعنی طبقه کارگر و طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی. این جزء تعریف و از خصوصیات وجودی طبقه کارگر است. همانطور که ماهی نمیتواند شنا نکند، کارگر نمیتواند مبارزه اقتصادی نکند. و اتفاقا پیشروی در این مبارزه انقلاب کارگری را تقویت و تسهیل میکند. تنوریهای چپ سنتی آنان را به این نتیجه میرساند که کارگران با یک درجه رفاه "فاسد میشوند" و یا اینکه فقر و فشار اقتصادی باعث انقلاب میشود.

این تصویری پوچ و ضد کارگری است. کارگر باید در موقعیت اقتصادی هر چه محکمتر و ایمن‌تر قرار داشته باشد. تنها طبقه کارگری که در جریان پیشروی طبقاتی باشد میتواند به همه چیز چنگ ببندد و کل انقلاب کارگری را بخاهد. استیصال و بن بست مایه عصیان خرده بورژوازی میتواند باشد، اما منشاء انقلاب کارگری نمیتواند باشد. این فقر است که مبارزه کارگری را به انحطاط و فساد میکشاند و نه رفاه و بهبود اوضاع اقتصادی طبقه. بنابراین مبارزه اقتصادی و مبارزه برای بالا بردن حرمت و حیثیت اجتماعی کارگر جزء لاینفک وجود اجتماعی طبقه کارگر است و تعطیل بردار نیست و حزب کمونیستی که میخواهد حزب کارگران باشد را اصلا باید بدوا در این قلمرو پیدا کرد تا تازه بتوان از آن درباره برنامه و مبارزه‌اش برای انقلاب کارگری و کمونیستی پرسید.

اما در واقعیت امر صدها حزب باصطلاح سوسیالیست در دنیا وجود دارد که در نظر و در عمل با این مبارزه اقتصادی جاری و دائمی بیگانه‌اند و هویت شان در اختلافات نظری شان با گروه مجاور خلاصه میشود. احزابی که حتی نمیدانند کارگر فلان رشته چقدر میگیرد، آیا با این درآمد میتوان یک خانواده سه نفری را هم اداره کرد، آیا میتوان بچه را تا فلان سن به مدرسه فرستاد، یا مساله دوا و دکتر چه میشود و غیره. خیلی از اینها کاری به این مسائل ندارند و تمام مساله و مشغله‌شان اینست که کدام انشعاب عقیدتی سرآغاز موجودیت فرقه‌ای آنهاست و غیره. چنین جریاناتی هر وقت من و شما را میبینند که داریم از اضافه دستمزد و بیمه و قانون کار و بن و غیره حرف میزنیم، فوراً به ما لقب "اکنونیست" میدهند. و فوراً هم نام لنین را به میان میکشند. حال آنکه لنین به جریان ما تعلق دارد. در دوره‌ای در روسیه کارگرانی که هست و نیست‌شان با مبارزه اقتصادی عجین بوده است گفته‌اند که سرنگونی تزاریسیم و مساله قدرت سیاسی امر بسیار مهمی است و نباید به بورژوازی لیبرال سپرده شود. شبه سوسیالیست بورژوا که اساساً از سوئی دیگر وارد بحث شده است ما را نشان میدهد و در ما مصداق اکنونیستها را میبیند.

بنظر من وقتی جریانات اینچنینی به ما لقب اکونومیست میدهند باید یقین کنیم که در مسیر درستی قرار گرفته‌ایم. این خود بهترین قطب‌نما برای تشخیص جهت درست است. تا وقتی که حزب کمونیست درست مانند کل جریان رادیکال و سوسیالیست در درون طبقه درگیر مبارزه دائمی برای بهبود فوری اوضاع طبقه کارگر نباشد نمیتوان به آن حزب کمونیست کارگران اطلاق کرد. من تضمین میکنم سنت قیام کردن و سرنگون کردن و انقلاب کردن و به مساله قدرت سیاسی پرداختن در حزب ما آنقدر قوی هست و آنقدر طرح و برنامه برای آن وجود دارد که هیچ لحظه‌ای نخواهد رسید که ما به جریانی از نوع اکونومیستهای اوائل قرن در روسیه تبدیل بشویم. اساسا فکر میکنم امکان پیدایش یک چنین اکونومیسمی در درون سنت کمونیسم تاریخی منتفی شده است.

رد و تحقیر مبارزه اقتصادی توسط چپ غیرکارگری در ایران زمینه‌های مادی مشخصی هم دارد. اولاً، اصولاً بدلیل بافت شان فشار اقتصادی برای این جریانات ملموس و محسوس نیست. ثانیاً، دخالت در مبارزه اقتصادی، بودن در آن مکان اجتماعی را ایجاب میکند. برای مبارزه اقتصادی "به کارگر احتیاج هست". نمیتوان کارشناس تحصیل کرده به این مبارزات گسیل کرد. هر نوع دخالت در مبارزه اقتصادی به تشکیلات کارگری و رهبر عملی نیاز دارد و این جریانات فاقد چنین بافت و فعالینی هستند. راستش بسیاری‌شان تصویری بسیار ذهنی از اعتراض کارگری دارند. اعتراض کارگری برای اینها، به شهادت ادبیات تبلیغی‌شان، همواره بصورت از کوره در رفتن جمعیت بیشکل کارگران در این یا آن محیط کار و زندگی مجسم میشود. و لذا شرکتشان در مبارزه اقتصادی عمداً حالت تلاش برای عصبانی کردن کارگران را بخود میگیرد. اینها ابداً تصویر یک مبارزه هدف دار و با حساب و کتاب و دارای قواعد و سازمان و رهبری را از اعتراض کارگری ندارند. خود در متن این روابط و مناسبات قرار ندارند و لذا نه فقط از دخالت بلکه عموماً حتی از فهم مکانیسم اعتراض کارگری نیز ناتوانند.

۴ (نکته دیگری که باید بحث شود جایگاه حزب در دل این مبارزه جاری و تعطیل‌ناپذیر است. حزب و تحزب یک وجه معین و یکی از اشکال تعیین این مبارزه وسیع اجتماعی است و نه "حلقه آخر تکامل" این مبارزه. برای چپ سنتی حزب پله نهائی یک نردبان ترقی است. از محفل به اتحادیه و سازمان صنفی و سپس به حزب. در مقاله سیاست سازماندهی به این نکته تاکید شده بود که تحزب یکی از وجوه یک مبارزه و یک واقعیت چند وجهی است. واقعیتی که محافل کارگری و اتحادیه‌ها و شوراها و غیره وجوه دیگر آنرا تشکیل میدهند و همه مجموعاً یک پدیده اجتماعی مرکب را میسازند. توده عظیمی از انسانها در ارتباط با هم در حال اعتراض به سرمایه‌داری هستند و این اعتراض وجوه و دقائق و لحظات گوناگونی دارد و اینها در اشکال مختلفی بروز و تعیین پیدا میکنند که یکی از آنها حزب سیاسی طبقه است. این حزب نماینده و سازماندهنده فعالیتی دائمی و ادامه کار برای امر انقلاب اجتماعی است و همه مبارزات دیگر را در چهارچوب این مبارزه عمومی برای انقلاب اجتماعی بهم مرتبط میسازد. این تحزب بنابراین ابداً آلترناتیو و بدیلی در مقابل سایر اشکال فعالیت طبقه کارگر نیست. بحث ما اینست که بیائیم این واقعیت اجتماعی مرکب را ببینیم، آنرا در کلیت‌اش تقویت کنیم، ملزومات پیشروی این جنبش عمومی را فراهم کنیم تا تازه بتوانیم در متن این فعالیت وجه حزبی این مبارزه را نیز سازمان بدهیم. نمیتوان جدا از کل این حرکت اجتماعی - طبقاتی دست بکار ساختن یک حزب سیاسی برای طبقه کارگر شد. کسی که میخواهد یک حزب کمونیستی کارگری بسازد باید در کل این مبارزه همه جانبه و مرکب دخیل بشود.

ه (مساله دیگر بررسی برخی وجوه و ویژگیهای اوضاع زیست و مبارزه طبقه کارگر در ایران است که بر ابعاد مشخصتر سیاست سازماندهی ما تاثیر میگذارد .

اولاً، طبقه کارگر ایران طبقه جوانی است. منظور من سن و سال کارگران نیست، بلکه تاریخچه وجود پرولتز شهری در ایران در مقایسه با کشورهای مهد سرمایه‌داری در اروپا است. سنتهای مبارزه کارگری در این کشورها، در زمینه تشکل، سازماندهی توده‌ای، تحزب و غیره، حاصل روندهائی طولانی است. سنت مبارزه کارگری در ایران طبعاً از موقعیت جامعه ایران و تاریخ و روند توسعه سرمایه‌داری در ایران تاثیر پذیرفته است. برای مثال سنت سریعاً متشکل شدن، سازمانهای اتحادیه‌ای و شورائی ایجاد کردن و غیره در طبقه کارگر ایران ضعیف است .

اما بحث مقاله سیاست سازماندهی اینست که این مشاهده بهیچوجه چپ غیرکارگری را مجاز نمیکند که امتیزه بودن کارگر ایرانی را نتیجه بگیرد. این خلاء بهر حال از آنجا که مبارزه و اعتراض کارگری تعطیل بردار نیست با اشکال دیگری از سازمانیابی و فعالیت کارگری پر میشود که با اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تناسب دارند. ما میگوئیم حتی در بدترین شرایط نیز شبکه‌هائی از محافل کارگری در درون طبقه کارگر شکل میگیرد که بعنوان ظرف همفکری کارگری و چارمجویی رهبران کارگری عمل میکند. ما این شکل را ایده‌آلیزه نکرده ایم. اما این آن شکل حداقل و پایه‌ای است که در تمام دنیا هر جا که کارگر هست و کار میکند وجود دارد، اعم از اینکه عظیمترین اتحادیه‌ها و شوراها و غیره وجود داشته باشند یا خیر. این شبکه‌ها، که در درون و از طریق آنها کارگران آگاهتر توده کارگران را با مبانی مبارزه کارگری آشنا میکنند، تبلیغشان میکنند، گردشان میاورند، به عمل میکشاند و رهبری‌شان میکنند درست مانند خود مبارزه تعطیل بردار نیستند. هیچکس، هیچ کارفرما و حزب و دولتی نمیتواند این حرکت را تعطیل کند .

این هم از خصوصیات وجودی طبقه کارگر است و هر بورژوائی که دارد تولید را سازمان میدهد همراه با آن بناگزییر این محافل را نیز خود ناخواسته بوجود میآورد. هیچکس نمیتواند مانع این شود که انسانهایی که زیر یک سقف کار میکنند، شرایط مشابهی را تحمل میکنند، در موقعیت اجتماعی یکسانی قرار دارند و خود را با نیروی واحدی رودررو مییابند و غیره، در درون خود ارتباط ایجاد کنند و به سرنوشت مشترک خود فکر کنند و برای موقعیت خود راه چاره بیاندیشند. این انسانها بناگزییر به موقعیت خود، راههای مبارزه برای بهبود اوضاع خود و حتی به آنچه که جهان بصورت تاریخ و تنوری درباره آنها میگوید فکر میکنند و دورنماهای عملی در برابر خود قرار میدهند. شبکه‌های محافل ظرف اولیه و اجتناب ناپذیر صورت گرفتن این فعل و انفعالات در درون طبقه کارگر هستند. درد کارگران و راه حل برای این دردها در درون این محافل بحث میشود. این یک جریان زنده مبارزاتی است. بنابراین حتی در ایران هم، علیرغم نبود و یا ضعف سازمانهای رسمی و شسته و رفته کارگری، لازم نیست از صفر شروع کنیم .

ثانیاً، اوضاع مشخص ایران بر ضرورت جای گرفتن جدی کمونیسم در متن مبارزه اقتصادی تاکید میکند. در کشورهای دیگر شکاف کمونیستها، یا چپها بطور کلی، از مبارزه اقتصادی ممکن است به اندازه ایران عمیق نباشد. این شکاف باید حتماً پر شود. اما در ایرانی که چپ اساساً در جناح چپ ناسیونالیسم طبقات غیرکارگر شکل گرفته است، سنت‌اش به دکتر مصدق و استقلال طلبی اقتصادی برمیگردد، چپی که افق مبارزه‌اش انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی در "میهن خویش" بوده است و کارگر را بعنوان نیروی ذخیره مبارزه بورژوائی و اصلاح طلبانه خود نگریده است، در کشوری که مبارزه اقتصادی کارگری مداوماً توسط چپ تحقیر شده و به فرع مبارزه ضد استبدادی تبدیل شده است، در یک چنین کشوری کمونیست کارگری باید با

تاکید بمراتب بیشتری به امر مبارزه اقتصادی توجه کند. این یک شاخص اساسی تفکیک پرولترها و بورژواها است. حزب ما و فعالین ما نباید از اینکه این چپ بورژوائی انگ "اکنونیست" به ما بزند هراسی بدل راه بدهند.

بهرحال نهایتاً همه تزهائی که در مقاله سیاست سازماندهی مطرح شده اند، مستقل از اینکه چقدر به کشورهای دیگر قابل تعمیم باشند و چقدر خصوصیات عام مبارزه کارگری را بحث میکنند، اوضاع ایران را مد نظر دارند. چرا که این برآستی خصلت بورژوائی چپ تاکنون موجود ایران است که ما را ناگزیر میکند به تاکید بدیهیات در مورد طبقه کارگر و مکانیسمهای مبارزه کارگری بپردازیم.

نواقص کار قبل از طرح سیاست سازماندهی

در مقاله سیاست سازماندهی نسبتاً به تفصیل به این مساله پرداخته شده است. بنابراین اینجا فقط نکاتی را برای یادآوری تذکر میدهم. اگر بخواهم ارزیابی خلاصه‌ای از نقص اصلی کارمان در دوره قبل از طرح این سیاست بدست بدهم باید بگویم که ما کار را از وسط شروع کرده بودیم. ما بعنوان یک حزب سیاسی تلاش میکردیم در میان پیشروان طبقه کارگر کانونهای حزبی بوجود بیاوریم. این کار البته یک جزء دائمی فعالیت ماست و ایرادی فی‌النفسه به آن وارد نیست و حاصل سیاست سازماندهی کنونی ما هم باید رشد سریع سازمان حزبی ما در میان کارگران باشد. اما، علیرغم اینکه حتی در همان موقع بکرات به مساله ضرورت احاطه شدن حوزه‌ها و کانونهای حزبی توسط طیف وسیعی از کارگران دوستدار حزب تاکید میکردیم، جنبه اجتماعی گسترش حزب و تحزب در میان کارگران کمتر مورد توجه بود.

امروز که میخواهیم کارگر را در قامت اجتماعی‌اش برسمیت بشناسیم و سازمان بدهیم، موضوع سازمانیابی محفلی کارگران جای تعیین کننده‌ای برای ما پیدا میکند. هنگامیکه ما به این مساله توجه میکنیم که باید اشکال واقعا موجود سازمانیابی و اعتراض کارگران و بویژه کارگران سوسیالیستی که پایه اجتماعی بلاواسطه حزب را تشکیل میدهند را شناخت و مبنا قرار داد، متوجه محافل و شبکه‌های محفلی کارگران میشویم. نقطه شروع ما برای کار با طبقه کارگر برسمیت شناختن این حقیقت است که یک گرایش واقعی و فعال در درون طبقه کارگر هم اکنون سوسیالیسم و رادیکالیسم در جنبش کارگری را نمایندگی میکند و به ما بعنوان یک تشکیلات معین نزدیک است.

این اصولاً آن زمینه عمومی است که امکان داده است حزب کمونیست ایران تشکیل شود و رشد کند. بنابراین توجه ما به این قشر معطوف میشود. این طیف دارد چه میکند، رابطه حزب کمونیست با آن چیست، و ما چگونه میتوانیم این طیف را، که به اعتقاد من وسیع و بانفوذ است و کمتر اعتراض پرشور کارگری بدون دخالت آن صورت میگیرد، تقویت و منسجم کنیم. در دوره قبل ما به این کار بنیادی کمتر توجه کرده بودیم. مساله ما در درجه اول سازمان دادن و متحد کردن طیف سوسیالیسم و رادیکال در درون طبقه کارگر است که از پیش برای ما و حتی کمابیش برای بخش وسیعی از خود آنها هم روشن است که آینده این طیف و حزب کمونیست ایران بهم گره خورده است. تنها بر مبنا و با اتکاء به این فعالیت پایه‌ایست که ما قادر خواهیم بود تازه حوزه‌های واقعی حزب را که دربرگیرنده فعالین این طیف باشند، ایجاد کنیم و گسترش بدهیم. در بحث دورنمای سیاست سازماندهی ما به این مساله برمیگردم.

بعبارت دیگر ما تمام دستاورد خود جامعه را برای ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری کنار گذاشته بودیم و میخواستیم خود به ابتکار تشکیلات سلولهای این حزب را ایجاد کنیم. حال آنکه جامعه فی الحال ماتریال زیادی برای شکل‌گیری این حزب را فراهم آورده و اگر دقیقتر بنگریم بخشی از این حزب سیاسی به معنی وسیع کلمه در درون طبقه کارگر جای دارد و کار میکند. پس اساس سیاست سازماندهی ما را چنین میتوان بیان کرد: بخشهای مختلف جریان کمونیستی و رادیکال در ایران را متشکل و در یک حزب سیاسی متحد کنیم. حزب ما به عنوان تشکیلاتی با حدود و ثغور اساسنامه‌ای معین، با کادرها و فعالین و حوزه ها و نیروی نظامی و تبلیغات و رادیوها و روزنامه‌ها و غیره‌اش تنها یک بخش از این واقعیت وسیع اجتماعی است.

اما بخش وسیعی از این حزب، علی‌الظاهر خارج دیوارهای حزب ما، متشکل از طیف کارگران سوسیالیست و مبارزی است که هم اکنون نه فقط در راس اعتراضات جاری کارگری هستند، بلکه مجموعه‌ای از وظایف تبلیغی و آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه را نیز به پیش میبرند. این بخش دارد کارگران را در حد امکاناتش و در اشکالی که اوضاع اجازه میدهد متحد میکند، علیه خرافه در صفوف کارگران مبارزه میکند و حتی در مقابل هجوم جانورانی نظیر رژیم اسلامی رابطه‌اش را با توده‌های طبقه کارگر برقرار نگه میدارد. از نقطه نظر کمونیسم رادیکال در ایران، این طیف و حزب کمونیست ایران اجزاء یک حرکت هستند. فعالین این طیف در واقعیت امر فعالین ما هستند. حزب کمونیست و این طیف فعالین کارگری باید آگاهانه بهم نزدیک شوند و در هم ادغام شوند. این اساس بحث سیاست سازماندهی ماست.

این بحث میخواهد فعالین حزب را به نیروی آگاه و فعال ادغام این دو بخش تبدیل بکند. یک راه واقعی این تحول اینست که این بخش حزبی و تشکیلاتی در مبارزه این طیف (یعنی بخش دیگر این جریان بالقوه واحد) دخیل شود و بر آن تاثیر بگذارد. حزب کمونیست باید بر ارتقاء خودآگاهی این جریان، رابطه آن با سایر گرایشات در درون طبقه کارگر، و توانائی آن در رهبری اعتراضات کارگری تاثیر بگذارد. بنظر من تعلق حزب و این طیف به یک واقعیت مبارزاتی واحد را باید فهمید و فرض گرفت. هر اعتلای سیاسی در آینده و پیدایش هر درجه گشایش سیاسی این را که این طیف پایگاه حزب کمونیست و ساختمان اصلی کادرها و اعضاء آن را تشکیل خواهد داد به روشنی به همه اثبات خواهد نمود. حرکت این طیف کارگران از هم اکنون جزئی از تاریخ حزب کمونیست ایران است که دارد در بیرون مرزهای اساسنامه‌ای حزب کمونیست ایران ساخته میشود.

خطوط اصلی سیاست سازماندهی ما

بنابراین با توجه به این مقدمات، سیاست سازماندهی ما را میتوان در چند حکم خلاصه کرد:

۱- سازماندهی حزبی تابعی از موجودیت و قدرت یک طیف رادیکال و سوسیالیست در میان رهبران عملی کارگری و کارگران مبارز است.

این قشر وجود دارد و باید منسجم و خودآگاه بشود. بخش مهمی از فعالیت ما ناظر برگسترش این طیف و انسجام سیاسی و نظری بخشیدن به آن است. این قشر باید خود را با سنتها و نظرات و سیاستهای خود از سایر گرایشات در درون طبقه کارگر تمیز بدهد. من میگویم "تمیز بدهد" و نه "تفکیک کند" برای اینکه میدانم نگرش خرده بورژوائی حاکم بر چپ ایران چه سکتاریسمی را از یک چنین بیانی نتیجه میگیرد. این

طیف باید بداند که فرقی در فکر و در صحنه عمل سیاسی با جریانات رفرمیست و سندیکالیست و غیره چیست .

این حکم بر این تاکید میکند که حزب را مصنوعا نمیتوان ایجاد کرد. حزب با فراخواندن آحاد کارگری به حزب ساخته نمیشود. بلکه هر قدر طیف رادیکال و سوسیالیست در طبقه کارگر قوی باشد بهمان درجه یک حزب کمونیست قوی و رادیکال متشکل از کارگران میتواند در جامعه وجود داشته باشد. این دو واقعیت به هم مربوطند و متقابلا بر هم تاثیر میگذارند. هر قدر طیف رهبران کارگری و کارگران مبارزی که فرق خود را در افق و دورنما، در تاکتیک و در اولویتها، در سنتها و ارزشهای مبارزاتی با سایر گرایشها میدانند، قویتر باشد ساختن یک حزب کارگری رادیکال مقدورتر است .

اگر کسی از من بخواهد حوزه‌ای حزبی در منطقه و شهری ایجاد کنم سوال اول من این خواهد بود که اوضاع آنجا چگونه است؟ سابقه مبارزات کارگری در منطقه چیست؟ کدام گرایش در میان کارگران آن منطقه و یا رشته قویتر است؟ و سوسیالیسم و خط مشی رادیکال در بین رهبران کارگری آنجا چه نفوذ عمومی دارد؟ اگر پاسخی که به این سوالات پیدا میکنم مساعد باشد آنگاه دورنمای مساعدی را برای تشکیل کانونها و سلولهای حزبی پیش بینی میکنم و اگر نباشد قطعاً کارم را با توجه به این داده ها از سطح دیگری شروع میکنم. رشد حزب کمونیست متناسب با وسعت مابه ازاء اجتماعی آن در درون طبقه خواهد بود .

۲- رابطه سیاسی طیف کارگران کمونیست با حزب کمونیست ایران باید تحکیم شود.

این قشر باید حزب کمونیست را بتدریج بعنوان جریان حزبی خود قبول کند. این جمله باید وصف حال بخش زیادی از رهبران کارگری باشد که: "اگر بخواهم میان احزاب انتخاب کنم، من خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک میدانم". این بنظر من تمام آن پیوندی است که در این مرحله باید بوجود بیاید. اگر بخش وسیعی از رهبران کارگری این را بگویند، هر تبصره‌ای هم بدنبال آن بگذارند، که مثلاً این یا آن وجه کار حزب عیب دارد، به اعتقاد من این یک پیروزی اساسی در ایران خواهد بود و کمونیسم ایران را در یک قدمی تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری، که خلاء آن در تمام طول تاریخ معاصر محسوس بوده است قرار میدهد. در صورتی که چنین نزدیکی‌ای امروز بوجود بیاید، در آتیه‌ای نزدیک، هنگامی که مبارزات توده‌ای اعتلاء پیدا کند و درجه‌ای از آزادی عمل برای فعالیت کمونیستی بوجود بیاید، این بخش پا جلو میگذارد و این حزب را دیگر کاملاً مال خود میکند. در این میان هم این حزب و هم این رهبران و فعالین کارگری باید قطعاً از جهات بسیاری تغییر کنند و بهم نزدیک شوند. اما این تحول در چنان شرایطی بسرعت رخ میدهد . بهرحال اگر امروز از من پرسند شاخص پیشرفت سیاست سازماندهی ما در این مرحله چیست، خواهم گفت که طیف وسیعی از رهبران عملی و رادیکال طبقه کارگر خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک حس کنند. نسبت به سرنوشت حزب و سیاستهای آن حساس باشند. اگر برای مثال حزب کنگره میگیرد باید سیل نامه از این رفقا سرازیر شود که در آن درباره مباحثات کنگره اظهار نظر میکنند، هر قدر هم که خود را عضو حزب ندانند (که بنظر من باید از هم اکنون بدانند). همینطور قطعنامه ها و بیانیه ها و سیاستهای اعلام شده حزب باید مورد توجه این رفقا قرار بگیرد و درباره آن اظهار نظر کنند .

۳- باید کارگران رادیکال و کمونیست هرچه بیشتر با حزب سازمان یابند.

البته من این را بدون قیدوشرط نمیگویم. اجازه بدهید صریحا بگویم که تا وقتی که حزبی داشته باشیم که چنانچه رهبر عملی کارگری بخواهد با آن کار کند دست و بالش بسته تر بشود، اوضاعش ناامن تر بشود، با جوی روشنفکرانه و گیج کننده در درون آن مواجه بشود، من ترجیح میدهم این رفقا همان بیرون حزب کارشان را بکنند و هنگامی مستقیما به حزب بپیوندند که حزب آمادگی کافی را در درون خود بوجود آورده است. ما در سالهای اخیر شدیداً برای رفع این موانع تلاش کرده ایم و بهمان درجه هم در نزدیک کردن این طیف از کارگران به حزب و کار در حزب موفق بوده ایم، ولی این بنظر من هنوز ابدأ کافی نیست. ما باید کاری کنیم که حزبی شدن و در صف تشکیلات حزب قرار گرفتن برای این رفقا مترادف با تقویت قابلیتشان برای ایفای نقششان بعنوان رهبر در جنبش کارگری باشد، به اطمینان خاطر و امنیت آنها بیافزاید. بهررو یک بعد سیاست سازماندهی ایجاد همین تغییرات در روش زندگی و فعالیت حزب و جذب این رفقا به سازمان حزبی است.

۴- کارگران کمونیست باید در همه حال به اشکال مختلف و از جمله در شکل شبکه‌های محافل کارگری متحد و همبسته بمانند.

آنجا که این محافل وجود ندارند ما باید ایجاد کنیم، آنجا که وجود دارند ما باید آنها را تقویت کنیم، آنها را از نظر سیاسی و فکری تغذیه کنیم، تاکتیکهای مبارزاتی این طیف را تدقیق کنیم و غیره. ما باید کاری کنیم که این طیف کارگران رادیکال و سوسیالیست نسبت به کلیه وجوه مبارزه طبقاتی مواضع و سیاستهای روشن داشته باشند و به محافل و کانونهای زنده و بسیار فعالی در درون طبقه کارگر تبدیل شوند.

۵- حوزه های ما باید کانونهای فعالی در این شبکه محافل و سازمانهایی که توسط آنها ایجاد و رهبری میشود باشند.

حوزه‌های تاکتونی ما، در عین اینکه جایگاهشان را بعنوان سلولهای پایه حزبی حفظ میکنند و در رابطه با سایر بخشهای حزب بعنوان یک حوزه با حقوق و وظایف تعریف شده عمل میکنند، از نظر ماهیت کارشان باید بصورت یک تجمع محفلی فعال در این شبکه کار کنند. حوزه های ما نه فقط در درون این شبکه‌ها، بلکه حتی در صورت وجود تشکلهای توده‌ای و غیره باید در درون آنها بعنوان سلولهای حزبی فعال باشند و سیاستهای حزب را مستقیماً پیش ببرند.

۶- باید از میان رهبران با نفوذ این شبکه ها حوزه های طراز نوین حزب شکل بگیرند.

بعبارت دیگر اتوریتته‌های واقعی این شبکه ها باید بتدریج به حزب بگردند و از این طریق حوزه های طراز نوینی بوجود بیایند که رهبران این شبکه‌ها را در برمیگیرند. ممکن است ما امروز بدلائلی که قبلاً گفتیم از اینکه اینها را حوزه‌های حزبی بنامیم دست و دلمان بلرزد، اما اسمشان هر چه باشد اینها حوزه‌های واقعی فعالیت کمونیستی و رادیکال کارگری هستند. این حوزه‌ها متشکل از کسانی است که نفوذ توده‌ای وسیع دارند، در صدر اعتراض کارگری جای دارند و خطوط عمل مستقیم کارگری را تعیین میکنند. اینها کسانی‌اند که در آینده در صدر شوراهای کارگری و اتحادیه‌ها و غیره جای میگیرند. این حوزه‌های طراز نوین هسته‌های

کمیته‌های حزبی در کارخانه‌ها و بخشها و شهرها و مناطق خواهند بود. بعدا به این میرسم که چگونه خود ما باید آگاهانه این روند را مبنای حرکت آتی خود تشکیل کمیته‌های حزبی قرار بدهیم.

۷- با گسترش نفوذ ما و بویژه با بهبود اوضاع امنیتی، این ماتریال انسانی و تشکیلاتی به کمک ما کمیته‌های حزبی را ایجاد و اعلام خواهد کرد.

در مورد اینکه مشخصات شرایطی که این اقدام را ممکن خواهد کرد چه خواهد بود میتوانیم اینجا بحث کنیم. بنظر من مهمترین شاخص این خواهد بود که ادامه کاری این کمیته‌ها پس از اعلام موجودیت چگونه خواهد بود. فکر نمیکنم لازم باشد ما در ایجاد و اعلام این کمیته‌ها هیچ عجله‌ای داشته باشیم. آنچه مهم است این است که طیف وسیع و صاحب نفوذی از کارگران رادیکال و سوسیالیست وجود داشته باشند که خود را با این حزب سیاسی تداوی میکنند. هنگامی که شرایط برای کار حزبی گسترده فراهم شود کمیته‌های حزبی بسیار سریع بوجود خواهد آمد، مشروط بر اینکه امروز هر دو، یعنی هم حزب و هم این طیف فعالین، بدانند که جزئی از یک واقعیت حزبی و مبارزاتی واحد هستند. نباید کمیته‌های حزبی را بطور زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار بالا ایجاد کرد.

در پیدایش شرایط مساعد، یک فاکتور اوضاع امنیتی است و فاکتور دیگر توانایی کارگران رادیکال و سوسیالیست در ایفای نقش خود بعنوان رهبر و آژیتاتور در شرایط جدید است. اگر شما کمیته‌ای تشکیل بدهید که از فردایش بخش زیادی از نیرویش را صرف امور درون حزبی و گزارشدهی و غیره بکند بهتر است اصلا این کار را نکنید. کمیته حزبی را هنگامی تشکیل بدهید که این کمیته بتواند اساسا بعنوان رهبر مبارزه کارگری در بیرون حزب ظاهر شود. بنابراین روند آتی حرکت ما و دورنمای ما در مورد مرحله بعدی سیاست سازماندهی بطور کلی این است: با تغییر اوضاع، که بخشا حاصل کار مستقیم و رشد ما و بخشا حاصل وضعیت سیاسی جامعه بطور کلی است، نیروهائی که در این دوره تحت پرچم "حزب بطور کلی" گرد آمده اند، "حزب بطور مشخص" را در سطح محلی ایجاد خواهند کرد. کمیته‌های کارخانه‌ای و محلی سریعاً توسط رهبران کمونیست کارگری که امروز در اشکال متنوعی با حزب در ارتباطند و از طریق شبکه‌های محافل و مجامع عمومی و غیره فعالیت خود را دنبال میکنند، تشکیل میشوند و اعلام موجودیت میکنند. آنها راسا خود را کمیته‌های حزبی خواهند نامید و حزب کمونیست این کمیته‌ها را که برای نخستین بار در تاریخ کمونیسم ایران از پائین و در محیط اعتراض کارگری شکل گرفته‌اند به رسمیت خواهد شناخت و سازمانهای منطقه‌ای خود را با اتکاء به آنها و با متحد کردن آنها در یک سازمان حزبی منضبط بوجود خواهد آورد.

این یک دورنمای عمومی است. حتی در سطح نفوذ امروزی حزب کمونیست این روندی است که در یک اعتلای سیاسی به پیش خواهد رفت. این روندی است که واقعیات اوضاع کنونی و نتایج کار تاکنونی ما در برابر ما قرار میدهد. من فقط امیدوارم که ما بتوانیم خود را برای چنین شرایطی آماده کنیم و بتوانیم تضمین کنیم که در یک اعتلای سیاسی که مبارزه جوئی خرده بورژوانی را بیدار خواهد کرد و از جمله بجان حزب ما هم خواهد انداخت، هیچکس و هیچ گرایش کوتاه نظرانه‌ای نتواند مانع گشوده شدن درهای حزب بر روی رهبران کارگری که برای مال خود کردن حزب کمونیست حرکت خواهند کرد بشود.

۸- دخالت ما در مبارزات جاری در این مرحله اساسا توسط این شبکه ها صورت میگیرد.

موضوع شرکت در مبارزات جاری کارگری و تاثیرگذاری بر آنها از قدیم یکی از موضوعات مورد بحث در حزب ما بوده است. سابقا حتی کار حزبی و دخالت در مبارزات جاری بنوعی در برابر هم مطرح میشدند. بنظر من این دو وجوه دوگانه یک امر واحدند. هیچ جریانی نمیتواند بدون حضور در متن مبارزه اجتماعی طبقه کارگر حزبی کارگری بسازد. چپ سنتی این معضل را دارد زیرا برای آنکه در مبارزه کارگری دخالت بکند باید کفش و کلاه بکند و تعدادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه و غیره را که بافت اصلی حزب را میسازند به محیط کارگری روانه کند. اما برای حزبی که بخش رادیکال و پیشرو کارگران را جزئی از حزب خود میداند و گام به گام این بخش را به ستون اصلی تشکیلات خود تبدیل میکند، دخالت در مبارزات جاری یعنی دخالت آگاه و هدفمند و حزبی آن طیف. این شکلی است که حزب کمونیست ایران تا بحال عملا در مبارزات جاری دخالت کرده است.

گسترش مجامع عمومی کارگری و افزایش نقش آنها در جنبش اعتراضی یکی از بهترین نمونه های دخالت ما در مبارزات جاری است. این امر و نمونه های دیگر نظیر آن اساسا از طریق نزدیکی طیف رادیکال کارگران به حزب کمونیست و سیاستهای آن صورت گرفته است. واضح است که هدف ما این است که دخالت ما هرچه مستقیم تر باشد. اما حتی همین امر هم تنها از طریق نزدیک کردن این طیف کارگران به حزب مقدور خواهد بود. ما دخالتگری حوزه های کم نفوذ را تحت عنوان آکسیونیسیم نقد کردیم. دخالت واقعی و ممکن ما در مبارزه جاری یعنی دخالت طیفی از کارگران کمونیست و رادیکال در این مبارزات که بطور روزافزونی به حزب نزدیک میشوند و با حزب کار میکنند. اعم از اینکه این رفقا اعضاء رسمی حزب باشند یا خیر. هر چه این رابطه نزدیکتر باشد البته دخالت حزب در مبارزات جاری مستقیم تر و نزدیکتر خواهد بود. اما تاکید ما در بحث سیاست سازماندهی بر این است که گسترش دخالت ما از مجرای سازماندهی و تقویت طیف رادیکال کارگران در مبارزات جاری امکانپذیر میشود. هدف ما دخالت آگاهانه این شبکه هاست و اتخاذ شدن عملی سیاستهای اصولی حزب و نه خودنمایی حزب.

۹- سازماندهی منفصل همچنان شکل کار حزبی ما در شهرها و در عرصه فعالیت کارگری است و با بحث سیاست سازماندهی ما تناقضی ندارد.

سازماندهی منفصل امری مربوط به حوزه هاست و نه شبکه های محافل. شاید برای برخی این تفکیک فرمال و حقوقی بنظر برسد. گفته میشود که در عمل شبکه ها باعث اتصال حوزه ها میشوند. اما این تفکیک بسیار مهم است. مساله بر سر درک ما از اتصال است. سازماندهی منفصل یعنی مرتبط نبودن حوزه ها در یک شبکه حزبی. ما اتصال حوزه ها را بدلیل خطرات امنیتی این امر در این مرحله رد کرده ایم. اما آیا ما رفاقت و روابط درونی کارگران را هم رد کرده ایم؟ آیا ما مدعی شده ایم که کارگران کمونیست عضو حزب در متن مبارزه کارگری با هم تماس و تلاقی پیدا خواهند کرد و خود را در کنار یکدیگر نخواهند یافت؟ ابدا. چنین تصویری ابلهانه است و خلاف تمام آن چیزی است که خود ما درباره مکانیسمهای مبارزه کارگری میگوئیم.

سازماندهی منفصل بحثی است در رابطه با تشکیلات حزب. این یعنی حوزه حزب باید حوزه حزبی بودن خود را بهیچ کس دیگر بروز ندهد. با هیچ بخش تشکیلاتی هم سطح خود تماس نگیرد. اما کارگرانی که بی خبر از یکدیگر در یک واحد و یک محل چند حوزه حزبی تشکیل میدهند هر روز کنار هم هستند.

سازماندهی منفصل یعنی همین. تبدیل کردن تماسهای روتین و طبیعی کارگران به ظرف اتصال سیاسی واحدهای حزبی. اتصال شبکه‌های محفلی اتصال واقعی کارگران است و بار امنیتی آن نازل است. حوزه‌ها نباید بعنوان حوزه به هم متصل و معرفی شوند. بلکه باید حداکثر بعنوان محافل فعالین دوستدار حزب در درون شبکه‌ها با هم رابطه پیدا کنند و هیچ نوع اطلاعی از سطح رابطه دیگری با حزب و حوزه حزبی بودن یکدیگر پیدا نکنند. به این ترتیب بحث ابداء حقوقی نیست.

بحث بر سر اینست که فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر و تماس متقابل کمونیستهای حزبی در درون طبقه باید بر مکانیسمهای خود مبارزه کارگری متکی باشد. ما به دلیل مسائل امنیتی نمیتوانیم و نیازی نیز در این مرحله نداریم که در سطحی و رای مناسبات طبیعی درون محافل کارگران پیشرو رابطه تشکیلاتی میان حوزه‌های فعالین خود ایجاد کنیم. کارگر مبارز و کمونیستی که، مستقل از عضو بودن یا نبودنش در حزب، پیش خود مجاب باشد که از موقعیت عینی یک کارگر معترض برخوردار است و کسی نمیتواند چیزی بیشتر از این را به او نسبت بدهد، از نظر امنیتی در موقعیت بسیار محکمتری قرار گرفته است. ممکن است خیلی‌ها، چه در درون شبکه‌های محفلی و چه در خارج آن، حدس بزنند که شاید فلان رفقا تماس نزدیکتری با حزب دارند. اما اینگونه حدسیات که امروز درباره بسیاری از کارگران مبارز وجود دارد که عضو حزب هم نیستند، مادام که از حد حس و گمان خارج نشود و قابل اثبات نباشد هنوز تهدید امنیتی تعیین کننده‌ای بشمار نمیآیند. از این مساله میگذرم که طبقه کارگر کلا با اینگونه اسرار خود برخورد بسیار حساب شده و پخته‌ای دارد و فعالین خود را حفظ میکند. حدسیات این یا آن کارگر مبارز همان درجه بار امنیتی ندارد که حدسیات کاسب سر محل درباره فلان حوزه دانش آموزی سازمانهای غیرکارگری.

خلاصه کلام ما داریم کاری میکنیم که حزبی بودن به وزنه ای پبای کارگر مبارز تبدیل نشود. اگر رفقای حوزه حزبی تشکیل میدهند این باید مبین تقویت رابطه آنها با حزب باشد و نه تغییر رابطه آنها با سایر کارگران مبارز و کمونیست در درون شبکه‌ها، و یا مخاطره آمیز شدن اوضاع امنیتی آنها. حوزه بودن هر جمع از رفقای ما باید سری باشد که تنها خود اعضاء حوزه از آن مطلعند. ما باید به نحوی خود را سازمان بدهیم که کارگر کمونیست با پیوستن به ما ناگزیر به پرداختن توانی بیش از آنچه هم اکنون بعنوان رهبر اعتراض کارگری در اوضاع سیاه کنونی میپردازد نشود. سازماندهی منفصل یک شرط تحقق این هدف است. حوزه‌های ما حتی آنجا که در صحنه مبارزه عملی و یا در درون شبکه‌های محافل با هم تلاقی میکنند باید اصل انفصال را رعایت کنند و حتی حدسیات خود را نیز در جای دوری در ذهن خود دفن کنند. حوزه ما برای کار با سایر رفقای کمونیست خود در درون جنبش کارگری نیاز به دانستن چند و چون رابطه تشکیلاتی آن رفقا با حزب ندارد. مهم اینست که رفقای ما بتوانند در صحنه مبارزه یک صف واحد را با هم تشکیل بدهند و شبکه محافل کارگری میتواند ظرف این اتحاد و همسوئی حتی برای سلولهای حزبی باشد. خط مشی سازماندهی منفصل نه فقط با بحث سیاست سازماندهی ما کمرنگ نمیشود، بلکه باید با تاکید بیشتری رعایت شود تا ما بتوانیم روند رشد تاکتونی خود و سطح بالای ادامه کاری که در سالهای پس از تشکیل حزب در عرصه فعالیت کارگری بدست آورده ایم را حفظ کنیم.

۱۰- جزء دیگر سیاست سازماندهی ما بازنگری به مساله عضویت کارگری است.

این بحث را مستقلا در دستور همین سمینار قرار داده‌ایم و لذا به تفصیل به آن نمیپردازم. فقط به رؤس بحث اشاره کوتاهی میکنم. اگر حزب کمونیست به آن افرادی اطلاق میشود که در یک ارگان به رسمیت شناخته

شده حزبی کار میکنند، حق عضویت میپردازند، برنامه و اساسنامه را پذیرفته‌اند و دو توصیه کننده داشته اند و غیره، آنوقت حزب مجموعه معینی از افراد را شامل میشود. اما اگر حزب کمونیست یک جریان اجتماعی وسیع در نظر گرفته شود، با افق و برنامه و سیاستهای معین، پراتیک معین و درگیر در نبرد سیاسی و اجتماعی معین، آنوقت تعداد اعضاء حزب کمونیست بسیار بیش از آنست که در تعریف قبلی حساب شده بود. بنظر من این تفاوت افراطی میان دامنه واقعی حزب و دامنه رسمی حزب دارد به ما ضرر زیادی میزند. این حتی مانع تفوق تفکر کارگری و گرایش کارگری در درون حزب میشود. این مانع شفافیت پیدا کردن حزب در جهت کمونیسم کارگری و مانع تحت تاثیر قرار گرفتن حزب و کنگره ها و ارگانهایش توسط گرایش کارگری میگردد. به این تناقض باید پاسخ عملی داد.

بحث سیاست سازماندهی دارد عملاً آن کارگری که خود را با حزب کمونیست ایران نداعی میکند و بر طبق سیاستهای حزب به شیوه‌ای که میتواند در جنبش کارگری فعالیت میکند و خود را مانند هر عضو حزب به مخاطره میافکند، بعنوان عضو حزب کمونیست می‌شمارد. بنظر من باید این رفقا را که تعدادشان بسیار از تعداد اعضاء حزب بیشتر است، عضو تلقی کرد و مستقل از اینکه بدلائل مختلف بشود یا نشود و یا مایل باشیم یا نباشیم عضویت رسمی آنها را به آنها ابلاغ کنیم، اما در عمل آنها را عضو حزب بدانیم، بعنوان عضو آنها را در حیات حزب دخیل کنیم و از آنها انتظار داشته باشیم. بهرحال همانطور که گفتیم در مبحث عضویت کارگری به تفصیل نظرات کمیته تشکیلات شهرها را در این مورد بیان خواهیم کرد ...

بحث سیاست سازماندهی ما استنتاجی است از بحث کمونیسم کارگری. این سیاست قرار بوده است وسیله‌ای باشد که ما را قادر میسازد یک پرش اجتماعی مهم را در ایران صورت بدهیم: پرش کمونیسم از دنباله تاریخ اپوزیسیون بورژوائی و اعتراض ملی _ رفرمیستی به تاریخ اعتراض کارگری و تبدیل کمونیسم به ظرف و ابزار اعتراض کارگری. اعتراضی که همواره به موازات و همزمان با حرکت ملی _ رفرمیستی وجود داشته است. تبدیل شدن کمونیسم ایران به پرچم این بخش جامعه. این سیاست نسخه و روشی برای پیگیری این هدف در عرصه سازماندهی و تشکیلات سازی است ...

در پایان یکبار دیگر یادآوری میکنم که هدف بحث امروز تشریح مجدد مباحثاتی است که قریب سه سال قبل در مقاله سیاست سازماندهی ما در نشریه کمونیست مطرح کرده ایم. آن نوشته در جزئیات به نکاتی که اینجا گفتم پرداخته است و در آینده هم بحثهای این سمینار در کنار آن مقاله باید مطالعه شود. امیدوارم در ادامه جلسه بتوانیم به جوانب مختلف سیاست سازماندهی ما و بویژه به جنبه‌های عملی‌تر و مشخص‌تر این سیاست در پرتو تجربه سه ساله اخیر بپردازیم.

منصور حکمت

این مطلب اولین بار بصورت یک سخنرانی در یک سمینار حزبی توسط منصور حکمت ارائه شد و بعد در کمونیست شماره های ۴۸ و ۴۹ به تاریخ اسفند ۶۷ و فروردین ۶۸ انتشار یافت.

جلد ششم مجموعه آثار صفحات ۲۱۹ تا ۲۴۶

درمورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

الف - در ارزیابی اتحادیه های کارگری درک تجربیدی ای وجود دارد که مبتنی بر تعمیم خصوصیات اتحادیه ها در اوان تشکیل آنها در قرن گذشته است. در این نگرش اتحادیه ها جدا از پروسه تکوین تاریخی شان، صرفا به مثابه ابزار دفاعی کارگران برای حفظ سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کارشان، در نظر گرفته میشود. حال آنکه در هر نوع بررسی اتحادیه ها باید این نکات را در نظر گرفت :

۱ - تکامل تاریخی اتحادیه ها به ارگانهای کارگری احزاب بورژوازی سوسیال دموکرات و رفرمیست.

۲ - تکامل یک بوروکراسی محافظه کار در اتحادیه ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی.

۳ - قرار گرفتن اتحادیه ها در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا به عنوان ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری، جلوگیری از رادیکالیزاسیون کارگران، تحمیل قراردادهای دسته جمعی سازشکارانه به آنان، تحت انقیاد در آوردن کارگران به سیاست های عسرت، افزایش بیکاری و ...

۴ - رو در رو قرار گرفتن اتحادیه ها در مقاطع انقلابی با تشکل های رادیکال کارگران نظیر شوراها و کمیته های کارخانه، بویژه با ادعای نمایندگی انحصاری طبقه به شکل "مستقل" در عرصه اقتصادی و رفاهی. اتحادیه ها در میان تشکلهای کارگری در دوره انقلابی در جناح محافظه کار قرار میگیرند.

۵ - ناتوانی موجود اتحادیه ها در شرایط بحران اقتصادی، بیکاری میلیونی، کاهش قدرت خرید کارگران و تنزل شدید سطح معیشت آنان.

۶ - ناتوانی اتحادیه ها از سازماندهی اکثریت کارگران علیرغم وجود سیاست (Closed Shop) که بر طبق آن استخدام کارگر غیر اتحادیه ای ممنوع اعلام شده)، و قانونی بودن فعالیت اتحادیه ها.

ب - عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی راسا، بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه ها فراخوان دهد. مساله برای حزب کمونیست انقلابی امروز، نحوه برخورد به اتحادیه ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب رفرمیست است. اتحادیه سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معینی در جنبش کارگری-گرایش سوسیال دموکراتیک- رفرمیست است.

ج - در مورد مسئله اتحادیه ها، این ملاحظات با توجه به شرایط ویژه ایران اضافه میشود :

۱ - طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه ای ادامه کار نداشته است. (فقدان ادامه کاری احزاب رفرمیست، اختناق، اصلاحات ارضی، تغییر سریع بافت کارگری و چندین برابر شدن کارگران صنعتی در طول مدت کوتاه، افزایش درآمد نفت، اشتغال کامل و افزایش خودبخودی و سریع دستمزدها تحت عرضه و تقاضا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶، عوامل سهیم در این وضعیت هستند.)

۲ - در شرایط متعارف تولید بورژوازی در ایران (یعنی به استثنای دوره های بحران سیاسی) بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه ای مستقل را تحمل نمیکند (لااقل تا کنون چنین بوده. گرایشات مستبدانه سرمایه داری ایران قبلا در ادبیات ما مورد بحث قرار گرفته است.)

۳ - جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم بدلیل نبود سندیکاهای رسمی که بتواند رادیکالیزاسیون آن را کنترل کند، به سرعت با هر درجه احساس قدرت، سیاسی میشود. مبارزه کارگری در ایران برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. این کارایی اتحادیه ها را برای کارگر ایران کم میکند و اتحادیه را در صورت وجود بسرعت یا بی مصرف میکند یا در مقابل کارگران قرار میدهد. نفس وجود اتحادیه های کارگری در

ایران عملی برای از میان بردن فلسفه وجودی آنهاست، چرا که تشکل کارگران چنانچه در سطح اقتصادی (و مستقل) توسط دولت به رسمیت شناخته شود، جنبش کارگری مطالبات سیاسی خود را طرح میکند.

۴- در دوره اخیر مطالبه اتحادیه (در تقابل با سایر اشکال تشکل توده ای) اساساً توسط جناحهای راست و رفرمیست در اپوزسیون چپ ایران طرح شده است. این مطالبات عمدتاً توسط "متفکران" خلق گرا و روشنفکر فرموله شده، و نشانه ای از اقبال عمومی کارگران به آن در دست نیست. بطور مشخص "خط سندیکا" در برابر "خط شورا" در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد، و نتوانست تأثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

۵- روی آوری بخشی از چپ ایران به سیاست ایجاد اتحادیه ها (راه کارگر - رزمندگان)، یک عقب گرد سیاسی برای جلب توجه بخشهای عقب افتاده تر جنبش کارگری را نمایندگی میکند، و نه یک ارزیابی واقع بینانه از مقدرات و مقدرات جنبش کارگری ایران. سیاست اتحادیه سازی، در مقایسه با سیاست شورا و مجمع عمومی (که تا بحال مورد تبلیغ ما بوده است) بسیار ناموفق تر و غیر واقعی تر بنظر میرسد.

15

د - ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران باتوجه به آنچه گفته شد :

- ۱- بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکلهای توده ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمیتواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده ای کارگران در ایران باشد.
- ۲- مقدور نیست. ایجاد اتحادیه های کارگری، مگر بصورت مقطعی و جزئی، ذهنی گرایانه است.

18

ه - تبلیغ شورا و مجمع عمومی (منظم و سازمانیافته) خط درست در قبال مساله تشکلهای توده ای کارگران در ایران است زیرا :

- ۱- از لحاظ سیاسی به نیازهای مبارزه کارگران ایران (محدود نبودن به عرصه اقتصادی، محدود نبودن به قانونیت) نزدیکتر است.
- ۲- از لحاظ عملی ایجاد آن مقدور است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است، ضعف کارگران ایران در ایجاد سازمانهای هر می و پیچیده را می پوشاند، به قدرت مستقیم توده متجمع متکی است، دفاع از آن ساده است).
- ۳- پشتوانه عملی آن نه رفرمیسم و سوسیال دموکراسی، بلکه کمون و اکتبر است. بار آموزشی آن برای طبقه کارگر بسیار است.
- ۴- با رشد انقلاب و رادیکالیزاسیون توده ها ظرفیت مبارزاتی خود را نه فقط از دست نمیدهد بلکه بیشتر آن را باز مییابد. مجمع عمومی رکن دموکراسی مستقیم کارگری و شورا (سویتها) است.
- ۵- جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است.

23

24

و - موضع ما در قبال خط سندیکالیستی در جنبش کارگری بر مبنای زیر استوار است :

- ۱- ما راساً، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم، بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط باهم را دامن میزنیم.
- ۲- ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای هر نوع تشکل یابی دیگر) دفاع میکنیم و به آن یاری میرسانیم.
- ۳- ما در اتحادیه های مستقل کارگری شرکت میکنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد میکنیم.
- ۴- ما برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیهها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

منصور حکمت

این مطلب در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و برای اولین بار در بسوی سوسیالیسم شماره ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

سبک کار کمونیستی: یک جمع‌بندی مجدد

(قسمت اول)

سه سال قبل در ابتدای کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، عبارت "سبک کار کمونیستی" شاید عبارت نامانوس و غریبه ای بنظر میرسید. شاید برای برخی این عبارت در وهله اول مجموعه ای از اصول و موازین اداری و یا اساسنامه ای در تشکیلات را به ذهن می آورد. علیرغم اینکه در ادبیات بلشویکیها و کمینترن اشارات و تزهائی در رابطه با مساله سبک کار وجود داشت، جنبش چپ ایران تا آن زمان در هیچیک از پلمیک ها و اسناد مدون خود به این مساله نپرداخته بود. کنگره ا.م.ک. نقد سبک کار پوپولیستی را یک حلقه اساسی تکامل جنبش کمونیستی نامید و سبک کار کمونیستی را معضلی در حد مسائل برنامه ای و ابزاری برای کسب همه جانبه از پوپولیسم و روزیونیسم خواند.

در سه سالی که گذشت کوشیدیم تا اهمیت این مبحث را در سطح علنی توضیح بدهیم و بویژه از پس از تشکیل حزب کمونیست معنی کردن سبک کار کمونیستی در عرصه های مختلف پراتیک سازمانی و مبتنی کردن فعالیت تشکیلات به این استنتاجات عملی یک امر دائمی ما بوده است، و باید گفت که به درجه ای نیز در انجام آن موفق بوده ایم. این تلاشها تا هم اکنون دستاوردهای ملموسی برای ما بیار آورده است. بدون شک بدون آن تعرض وسیع و نیرومند انتقادی علیه تلقی های عموم خلقی از سازمان کمونیستی و علیه تمام ادراکات، اخلاقیات و عملکردی که از آن مایه می گرفت، ما امروز در امر تجدید سازمان حزبی، اتکا به فعالیت حوزه ای، کارگری کردن بافت واحدهای حزبی در شهرها و از سر گرفتن یک پراتیک رو به رشد علیرغم اختناق موجود، ابا در موقعیت فعلی خود نمی بودیم. این موقعیت عملی بمراتب بهبود یافته، بدوا حاصل همان تلاش سرسختانه نظری است.

اما متأسفانه گرایش ها و تلقیات معینی وجود دارند که علیه تعمیق بیشتر و پیگیرانه تر درک ما از سبک کار کمونیستی عمل میکنند. این گرایشات منفی و بازدارنده کدامند؟

۱- تبدیل شدن تئوری و نقد به کلیشه و لفظ: این بلایی است که تقریباً به سر هر ایده خلاق و هر نقد زنده و کارساز نازل میشود. این همان بلایی است که به سر مفهوم "پوپولیسم" در جنبش چپ آمده است. چه در صفوف حزب و چه در خارج آن ما در مواردی با مسخ مفهوم سبک کار کمونیستی روبرو بوده ایم. تکرار مفاهیم بدون توجه به معنی آن. امروز حتی اقلیت و راه کارگر هم گریبان یکدیگر را بر سر "سبک کار کمونیستی" گرفته اند، و مبارزات پر افتخار خود را علیه "پوپولیسم و سبک کار پوپولیستی" به رخ یکدیگر میکشند! اینکه اقلیت و راه کارگر از سبک کار کمونیستی چه چیز میفهمند را دقیقاً میتوان از روی سبک کارشان فهمید! اما بهرحال اینها مفاهیمی است که دارد در دست اینان عامیانه میشود. حاصل این "مد شدن" مفاهیم، چیزی جز تغییر شکل دادن آنها از ابزارهای تحلیلی و تجربیهای واقعی به عبارات توخالی و کلیشه ای نیست. در صفوف خود ما نیز مقوله "سبک کار کمونیستی" همواره به درستی بکار نمیرود. گاه در چهارچوب های نادرست و ناموجهی بکار گرفته میشود و گاه صرفاً همان معنای محدود، اداری و روزمره آن مد نظر قرار میگیرد.

۲- بایگانی شدن تئوری، راضی شدن به دستاوردهای موجود: متأسفانه بنظر میرسد که در این اواخر آن تعاریف جامع تر و بنیادی تر از سبک کار کمونیستی می رود که مشمول مرور زمان شود. آن مباحثات عمیق و اولیه مقهور محصولات عملی چشمگیر خود میشود. فرشته نجاتی آمد و حوزه ها، سازماندهی منفصل، اصول صحیح عضوگیری، حسابرسی و کنترل، مدرسه حزبی و کار روتین حزبی را به ارمغان آورد و رفت. "سبک کار ما کمونیستی شد" و آنچه میماند دیگر سرازیری "وظایف سازمانی" است. دستگاه نظری انتقادی اولیه و پایه ای به بایگانی دستاوردهای تئوریک سپرده میشود و محصولات عملی تاکنونی این تفکر تمام ذهن رفقای حزبی را اشغال میکند. گویی آن مباحثات پایه ای صرفاً مقدماتی برای همین و فقط همین استنتاجات عملی تاکنونی بوده است. بطور خلاصه بنظر میرسد تشکیلات در نیمه راه یک گسست جدی عملی از روش

های غیر کمونیستی، به دستاوردهای موجود خویش راضی میشود و حفظ و گسترش این دستاوردهای عملی را نه در تداوم کاربرد همان نقد اولیه، بلکه صرفاً در تکمیل و رفع عیب آنچه فی الحال بدست آمده است جستجو میکند. جزء جای کل و محصول جای منشا را میگیرد. برای نمونه معضل "سازماندهی منفصل" و مسائل آن جایگزین مساله "سبک کار کمونیستی" به معنای وسیع کلمه میشود. در اهمیت پرداختن به به مسائل سازماندهی منفصل تردید نیست، اما سبک کار کمونیستی مفهومی بسیار گسترده تر از کار حوزه ای و سازماندهی منفصل و مسائل تبعی آن دارد. این محدود نگرانی مانع دستیابی به آن افق وسیعتری است که نقد سبک کار پوپولیستی باید در برابر ما قرار دهد. افقی که شرط لازم بنا نهادن یک کمونیسم عملی، ادامگی کار و قدرتمند در ایران است. کمونیسمی که بطور واقعی تشکل انقلابی پیشروان و رهبران عملی جنبش کارگری ایران باشد. کمونیسمی که بطور واقعی به طبقه کارگر متکی گردد و به یک جریان در درون این طبقه تبدیل شود. این هدف ما از طرح مبحث سبک کار کمونیستی بوده است. دستاوردهای تاکنونی ما در قیاس با آنچه باید بدست آید، هنوز دستاوردهای محدود "سازمانی" است.

با توجه به نکات فوق میکوشم تا در این مقاله (احتمالاً در ۲-۳ قسمت) از برخی محورهای مبحث سبک کار کمونیستی مروری بکنیم. هدف ما اینست که اولاً نکات محوری شاید از زوایای تازه یادآوری و تاکید شوند، ثانیاً عرصه هائی که برای تدقیق و تعریف اثباتی سبک کار کمونیستی باید به آن پرداخت بطور نسبتاً جامعی برشمرده شوند و ثالثاً، به این ترتیب جایگاه و اهمیت مقالات تاکنونی ما در عرصه های مختلف (حوزه ها، کار منفصل، آکسیونیسیم، آژیتاسیون، تلفیق کار مخفی و علنی و غیره) بعنوان اجزائی از یک درک عام و سیستماتیک از پراتیک کمونیستی بهتر روشن شود.

جایگاه سبک کار کمونیستی در روند پیشروی ما

از ابتدا روشن بود که شکل دادن به یک جنبش کمونیستی انقلابی، به یک جنبش پرولتری - سوسیالیستی اصیل و قدرتمند در ایران مستلزم یک پروسه کمابیش طولانی منفک کردن و مستقل کردن است. منفک کردن و مستقل کردن کمونیسم به مثابه یک تفکر و یک پراتیک از آنچه که در جامعه بنام کمونیسم تبلیغ و عمل میشود. کمونیسم ایران در ده اخیر، یعنی آن "کمونیسمی" که پا به انقلاب ۵۷ گذاشت، کمتر نشانی از کمونیسمی داشت که با مانیفست کمونیست و اندیشه و عمل مارکس و لنین نمایندگی میشود. این کمونیسم ایرانی نه در تفکر و آرمان و برنامه، نه در خاستگاه طبقاتی و جایگاه عملی اش در صحنه سیاسی جامعه و نه در پیکره تشکیلاتی اش، یک جریان پرولتری - سوسیالیستی نبود. این "کمونیسم" شکل رادیکال و افراطی شده اعتراض ضد استبدادی - ضد امپریالیستی و ناسیونالیسم سیاسی و اقتصادی بود که بویژه پس از اصلاحات ارضی امپریالیستی دهه ۴۰ در مجموع ذهنیت و تمایلات سیاسی خرده بورژوازی شهری را بیان میکرد. این "کمونیسم" نه تنها پیشروترین ادعانامه علیه سرمایه داری عصر حاضر نبود بلکه عناصری از عقب مانده ترین انتقادات مالکین خرد علیه تعرضات سرمایه انحصاری و تکنیک مدرن و فرهنگ کاپیتالیستی به مالکیت و تولید خرد و فرهنگ و اخلاقیات سنتی را با خود حمل میکرد. نه طبقه کارگر مزدی، نه یک طبقه بین المللی، بلکه "خلق ایران" نقطه عزیمت این کمونیسم ایرانی بود. از لحاظ منشا تفکر و نیز پیکره سازمانی اش این "کمونیسم" سنتزی از میراث حزب توده، جبهه ملی و اپوزیسیون مذهبی بود. اگر بخش پیشروتر و رادیکال تر این جنبش کمونیستی به نحوی از انحا در برابر این منشا و خاستگاه قرار میگرفت از آنرو نبود که به به نقدی طبقاتی از این جریانات سه گانه رسیده بود، بلکه از آنرو بود که این جریانات را در بارزه برای همان اهداف ناپیگیر، ناصادق و یا حتی خائن ارزیابی میکرد. منشا مشترک فکری بهر حال بر سر جای خود باقی بود. این کمونیسم در دامان خرده بورژوازی یک کشور تحت سلطه، و نه پرولتاریای بین المللی، رشد و تکوین یافته بود. از لحاظ اعتقادی، نشان جدی ای از آرمان لغو قطعی مالکیت خصوصی، استقرار مالکیت اشتراکی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب جهانی کارگری و اضمحلال دولت در تفکر فعال این جریان دیده نمیشد. "استقلال ملی"، "دولت دمکراتیک خلقی"، "صنعت" و "خلق های میهن" مقولات محوری در تفکر و سیاست این جریان بود. در این "کمونیسم" مذهب دیگر افیون توده ها نبود، بلکه اعتقادات قابل احترام "متحدین مرحله ای" کمونیست ها و این یا آن قشر عزیز "خلق" بود و منشا نوعی عمل انقلابی محسوب میشد. برابری بی قید و شرط زن با مرد، حتی اگر در لفظ یک هدف شمرده میشد، در سیاست واقعی مساله ای فرعی بود که طرح آن همواره زودرس مینمود. هدف عملی اساسی در این قلمور مبارزه با "فرهنگ وارداتی"

و مصون داشتن " فرهنگ خودی" از تهاجم اجانب بود. در این "کمونیسم" جدال پیشبرنده جامعه جدال کار و سرمایه نبود، جدال "خلق و امریالیسم" بود. به مقالات تئوریک، اسناد برنامه ای و تاکتیکی، تبلیغات، شعارها، شعرها، سرودها و ادبیات این کمونیسم ایرانی بنگرید تا این رادیکالیسم خرده بورژوائی، این ناسیونالیسم به چپ افتاده و این بیگانه گریزی سیاسی شده را در سطر سطر آن ببینید. حتی در سال ۵۸ اعلام اینکه "بورژوازی" تماما علیه انقلاب و منافع کارگران عمل میکند، اعلام اینکه سرمایه داری ملی و مستقل و ایجاد ایرانی صنعتی بر این مبنی یک اتوپی بورژوائی است با پرخاش این "کمونیسم" مواجه میشد. در سال ۵۹ حتی نوشتن شعار "زنده باد سوسیالیسم" در زیر نشریه بسوی سوسیالیسم برای بایکوت شدن و بر چسب "تروتسکیست" خوردن از جانب این "کمونیسم" کافی بود.

کمونیسم کارگری در ایران میبایست در مقابل این انقلابیگری خرده بورژوائی و نقد کمونیسم واقعا موجود شکل بگیرد، و بعلاوه ماتریال متعلق به خود را که در این خرافات نظری و قیود تشکیلاتی اسیر بود آزاد کند و تحویل بگیرد.

بعدها، هنگامی که بحث ما حول مساله سبک کار متمرکز شد، دریافتیم که استقلال نظری کمونیسم واقعی در ایران، در همان حد مقدماتی ای که بدست آمد، نسبتا با چه سهولتی عملی شده بود. سوسیالیسم خلقی چنان از لحاظ نظری پوسیده، آشکارا غیر مارکسیستی و عامیانه بود، و خود پروسه انقلاب چنان افشاگر و نقاد بود که در فاصله ای کمتر از یکسال مدافعان و سازمانهای حامل آن از تمام مواضع تئوریک و تاکتیکی خود، از بخش اعظم مقولات و مفاهیم متشکله دستگاه فکری خود و الگوها و اهداف اعلام شده خود عقب نشستند. قطعا بخشی از این سوسیالیسم خلقی انحرافات خود را به نتایج منطقی خود رساند و به بستر اصلی تفکر خود (عمدتا حزب توده) پیوست. اما بخش وسیعتری یک پروسه رادیکالیزه شدن را از سر گذراند. اینک حتی دو آتشه ترین پوپولیست ها بر روی اربه نقد پوپولیسم پریدند و کوشیدند تا هم رنگ مارکسیسمی شوند که گوئی ناگهان به "مد روز" تبدیل شده بود.

به این ترتیب در ظرف چند سال قطب بندی درونی جنبش چپ ایران به نفع مارکسیسم انقلابی که خواهان یک کمونیسم پرولتری بود - کمونیسمی که از سنت و میراث موجود طبقات دیگر کاملا ببرد و خرد را از یکسو به تفکر و برنامه صحیح مارکسیستی و از سوی دیگری به خود طبقه کارگر متکی کند - دگرگون شد. سوسیالیسم خلقی یا به بحران افتاد و یا با تعمیق انحرافات خود رابطه علنی تری با اهداف و منافع بورژوازی برقرار ساخت. اس سوی دیگر مارکسیسم انقلابی، علیرغم اینکه جنبش چپ زیر سنگین ترین ضربات سرکوبگرانه بورژوازی و رژیم اسلامی اش قرار داشت، قادر گشت تا همچنان در جهت متحد کردن و نیرومدن شدن گام بردارد و از حداقل نفوذ معنوی و ماتریال عملی لازم برای شکل دادن به یک جریان حزبی مستقل برخوردار شود.

اگر از آن کسانی بگذریم که ترجیح میدهند نفس وجود واقعیات عینی ای را که نمی پسندند انکار کنند، هر کس که اندک قدرت تشخیص سیاسی داشته باشد این را میبیند که امروز حزب کمونیست ایران شکل یک جریان فعال کمونیستی است که کاملا از بستر عمومی چپ ایران در دهه اخیر متمایز و مستقل است. حزبی که به بورژوازی و سرمایه داری توهمی ندارد، حزبی که نسبت خود را به "روزهای خوب" حزب توده، به مشی چریکی شهری، به جناح چپ تقدیس کنندگان دکتر مصدق و نظایر آن نمیرساند. حزبی که تکلیف خود را با احزاب اپوزیسیون بورژوائی روشن کرده و نه فقط در لفظ بلکه در عمل نیز با تمام موجودیت خود از منافع طبقه کارگر در برابر بخش های مختلف بورژوازی به دفاع برمیخیزد. حزبی که بطور قاطع در مقابل اردوگاههای رنگارنگ رویونیستی ایستاده است. حزبی که آنقدر مارکسیست هست که ضرورت ایجاد یک بین الملل کمونیستی در مقابل این اردوگاهها را تاکید کند و از آیه های یاس و سوسیالیسم های مایوس و بی افق دلسرد نشود. حزبی که بر خلاف طیف وسیع سوسیالیسم مفسر و انفعالی ای که نه فقط در اروپا بلکه در میان روشنفکران چپ ایران نیز وسیعا نمایندگی میشود، پراپتک کمونیستی را معضل خود قرار میدهد و به انقلابات و جنبش های عملی پشت نمیکند، و رابطه میان انقلاب با رفرم و مبارزات مقطعی را میشناسد. حزبی که در عین حال به هیچ خرافه مذهبی، ناسیونالیستی و هیچ تفکر عقب مانده بومی به بهانه "انقلاب ایران" و "حفظ وحدت خلق" آوانس نمیدهد.

ما مخالف بسیار داریم، اما در میان این مخالفان آنانکه بهرحال در جستجوی نوعی کمونیسم مستقل، اصیل و پراتیک اند، به سادگی این را میفهمند که در غیاب این حزب، چپ ایران با طیف متفرق فدائی - راه کارگری که به زور خود را از حزب توده جدا نگاه میدارد، با محافل تحقیقی ای که در جستجوی کمونیسم واقعی از عالم سیاست به پرزخ اگنوستیسیسم و یا حتی مایخولیای تئوریک سقوط کرده اند، با جریاناتی که تازه دارند خود را از زیر آوار شورای ملی مقاومت به بیرون پرتاب پرتاب میکنند، و با لیبرال چپ هائی که کارشان در تفسیر حرکات همین ها خلاصه میشود، چه مجموعه ملال آور و مایوس کننده ای میبود.

ما امروز قادر شده ایم در برابر رویونیسم و اپورتونیسم سننا متشکل در ایران، یک مارکسیسم انقلابی حزبیت یافته، پراتیک و رو به رشد بوجود آوریم. اما این صرفاً نقطه ای در اوائل راه است. اساس مساله در تبدیل این جریان به یک حزب طبقاتی واقعی، به یک حزب متشکل کننده پیشروترین عناصر طبقه کارگر و رهبران عملی جنبش کارگری است. این حزب باید به یک سنت مبارزاتی جا افتاده در درون طبقه کارگر تبدیل شود.

مساله تئوی مارکسیستی تشکیلات و سبک کار کمونیستی را باید در متن این پروسه پلاریزاسیون سیاسی - تشکیلاتی چپ ایران و در راستای همان روند شکل گیری کمونیسم عملاً کارگری در ایران درک کرد. سبک کار کمونیستی برای ما صرفاً نسخه ای برای تنظیم آرایش و عملکرد نیروی موجود سازمانی حزب کمونیست نیست. نسخه ای برای انطباق با شرایط جدید امنیتی نیست، نام دیگری برای مدیریت سازمانی نیست، بلکه بیان یک جهت گیری بنیادی طبقاتی است. سبک کار کمونیستی، درست مانند برنامه کمونیستی ابزار قرار دادن کمونیسم در دسترس طبقه کارگر و تبدیل کردن این کمونیسم به بستر و مبنای وحدت طبقاتی کارگران است.

ما اینجا نه از یک سلسله اصلاحات عملی، نه از یک سیاست انطباق با شرایط جدید، بلکه از یک گسست از روش های عملی طبقات دیگر و یک انطباق با نیازهای طبقه کارگر و انقلاب کارگری سخن میگوئیم. مارکسیسم انقلابی ایران باید این مرحله تکامل را طی کند. تنها در اینصورت است که کمونیسم و مبارزه کمونیستی به شکلی از اعتراض و مبارزه متشکل خود کارگران، به شکل طبقاتی - انقلابی مبارزه کارگران، بدل خواهد شد.

سبک کار کمونیستی: گسست از سنن عملی طبقات دیگر

در گذشته هنگامی که انزوای سوسیالیست های خلقی را از طبقه کارگر و جنبش کارگری مشاهده میکردیم، مساله را اینطور برای خود توضیح میدادیم که این انزوا ناشی از جدائی و بیگانگی اهداف و آرمانهای سیاسی و برنامه ای پوپولیسم از منافع و اهداف واقعی طبقه کارگر و انقلاب او است. واضح است که تقدیس "بورژوازی ملی" و ساختن ایران صنعتی کاپیتالیستی را نمیتوان کارگری کرد و دست کشیدن کارگران از منافع طبقاتی به بهانه مبارزه "خلق علیه امپریالیسم" و یا "تکامل تاریخ" را نمیتوان به پرچم مبارزه بخش آگاه طبقه کارگر و توده های معترض این طبقه بدل نمود. و لذا مبارزه مارکسیست های انقلابی علیه این آراء و افکار بورژوائی و خرده بورژوائی خود گامی اساسی در برای حدادی کردن آن مجموعه آرمانها، اهداف و سیاستها و بینش و برنامه ای بود که بطور عینی بتواند بیان منافع طبقاتی کارگران و مبنای وحدت آنان در انقلاب باشد. این مارکسیسم انقلابی است که میتواند کارگری شود و نه اندیشه های بزک شده بورژوازی متوسط و کوچک.

این توضیح البته صحیح و اصولی است. اما نیمی از واقعیت را بیان میکند. آنچه ما در کنگره ا.م.ک. بر آن انگشت گذاشتیم این بود که حتی نظریات اصولی و خالص کمونیستی، ایده های اصیل مارکسیسم انقلابی نیز به خودی خود و به صرف حقانیت طبقاتی و انقلابی اش، به ایده ها و آرمانهای بخش پیشرو کارگران یک جامعه معین در یک دوره معین بدل نمیشود و یک کمونیسم قدرتمند کارگری را بوجود نمیآورد. مگر آنکه جنبش کمونیستی روش های عملی خود را نیز با منافع و اهداف طبقه کارگر و با موجودیت عینی اجتماعی این طبقه سازگار و متناسب کند. کارگران، همانطور که صرفاً بر مبنای اندیشه ها و اهداف و سیاست های معین و تعریف شده ای میتوانند به رهائی قطعی برسند، به همان ترتیب نیز تنها به روشهای معین و خود ویژه ای میتوانند برای رهائی متشکل شوند و به مبارزه انقلابی دست بزنند. سبک کار کمونیستی مجموعه ای این روش های خاص مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر است؛ آن روش ها و سنت های کار عملی مبارزاتی که

امکان میدهد کارگران به مثابه یک طبقه معین اجتماعی متشکل شوند، و به مثابه یک طبقه خاص اجتماعی انقلاب کنند. تشکیلات کمونیستی، حزب کمونیست، ابزار یک طبقه معین برای یک انقلاب معین است. بنابراین روشن است که خصوصیات و نحوه عمل این تشکیلات اختیاری و دلخواه و تصادفی نیست، بلکه توسط ضرورت وجودی آن و موضوع فعالیت آن تعیین میشود. بعلاوه این نیز روشن است که تشکیلات کمونیستی نمیتواند بر طبق ادراکات سازمانی و سنت های کار تشکیلاتی طبقات دیگر، که هم در اهداف سیاسی و هم در وجود عینی اجتماعی خویش با طبقه کارگران مزدی تفاوت های اساسی دارند، کار کند. کارگری شدن حزب کمونیست تماما به این وابسته است که حزب کمونیست تا چه حد بتواند کارگری عمل کند، تا چه حد خصوصیتی به خود بگیرد که آن را عملا برای کارگران به یک ابزار مبارزه، به یک ظرف متشکل شدن، تبدیل میسازد.

اجازه بدهید قبل از آنکه جلوتر برویم برای آنکه بحث قدری ملموس تر شود در مورد "سنن کار تشکیلاتی طبقات دیگر" نمونه هائی ذکر کنیم. برای مثال سندیکالیسم یک شکل معین از متشکل شدن کارگران است. این شکل با مبارزه برای اصلاحات در چهارچوب نظام موجود تناسب دارد. در سنتهای کار سندیکالیستی کارگر در ظرفیت "کارگر شاغل"، یعنی کارگری که عملا دست اندرکار تولید است و عملا به "حرفه" خود مشغول است، مد نظر است.

سندیکالیسم شکل معین متشکل شدن کارگران به مثابه آحاد شاغل در حرفه های گوناگون است. طبقه کارگر در تفکر سندیکالیستی از دریچه چشم سرمایه دار نگریسته میشود، یعنی به مثابه کارگرانی که کار خود را به سرمایه فروخته اند، و اکنون بر سر شرایط خرید و فروش کالای خود چانه میزنند. اینجا بخش وسیعی از طبقه کارگر به فراموشی سپرده میشود. خانواده های کارگری، کودکان، نوجوانان و پیران طبقه کارگر، همسران غیر شاغل کارگران، بیکاران، همه خارج از حیطه عمل مستقیم جنبش سندیکائی قرار میگیرند و درست از همین روست که سندیکالیسم حتی اگر قادر به دفاع از کارگران شاغل در این یا آن مورد اخراج باشد، هرگز پاسخگوی مسائل ارتش ذخیره کاری که هنوز استخدام نشده است و یا هرگز استخدام نخواهد شد، نخواهد بود. وقتی سرمایه دست از سرمایه گذاری جدید میکشد و واحدهای تولیدی را میبندد، سندیکا دیگر به خودی خود قادر به سازماندهی کمترین مقاومت نیست.

بحران امروز سندیکالیسم در واقع روند کم اثر شدن نسبی این ابزار معین "کارگران شاغل" در دفاع از اوضاع خود در هنگامی است که بورژوازی نه بصورت منفرد در واحدهای تولیدی، بلکه بصورت دولت و از طریق کاهش هزینه های مصرفی دولت و خدمات اجتماعی و کاهش سرمایه گذاری در بخشهای کمتر سودآور تولید عملا سطح معیشت، رفاه، آموزش و بهداشت کارگران را تنزل میدهد. واحد فعالیت سندیکا، شاخه سندیکا در واحد تولیدی است، چرا که محور کارگر شاغل است. سندیکا کار محلی نمیکند. سندیکا خارج کارخانه قادر به هیچ نوع سازماندهی طبقه کارگر نیست، و لذا از آنجا که کارخانه تنها یک عرصه، ولو عرصه ای بسیار مهم، از تقابل طبقات است. سندیکا حتی قادر به دفاع فعال از سطح معیشت کارگران شاغل هم نیست. (واضح است که بحث ما اینجا بر سر مطلوبیت و عدم مطلوبیت سندیکا برای کارگران نیست، بلکه بر سر سبک کار سندیکالیستی و مفاهیم و تلقیبات نهفته در آن است). میبینیم که با توجه به آنچه گفتیم سبک کار حزب کمونیست با سبک کار سندیکا بسیار متفاوت خواهد بود. سنت سندیکائی مبارزه کارگری، یک سنت طبقاتی - انقلابی نیست. این در تحلیل نهائی یکی از سنت های "طبقات دیگر" است و طبقه کارگر نمیتواند تمام پتانسیل مبارزاتی خود را از طریق سندیکالیسم بروز دهد.

مثال دیگر مورد احزاب سوسیال دمکرات و اروکمونیست است. این احزاب هدف خود را کسب پیروزی پارلمانی قرار داده اند. کسانی که میتوانند نمایندگان این احزاب را به پارلمان بفرستند رای دهندگان بطور کلی اند و نه صرفا کارگران. انتخابات پارلمان بر مبنای منطقه ای و محلی انجام میشود. حوزه انتخابیه حوزه محلی است. به این ترتیب اینگونه احزاب بدنه سازمانی خود را بر مبنای محلی آرایش میدهند و رهبری خود را در پارلمان متمرکز میکنند. این احزاب اکثرا فاقد شکل های کارخانه ای هستند. بطور مستقیم، مگر از داخل مجلس، نمیتوانند در تقابل کارگر و کارفرما دخالتی کنند. برای انتخاب شدن باید توجه رای دهندگان علی العموم را به خود جلب نمایند و اگر بطور ویژه خواهان کسب رای کارگرانند، عمدتا به وعده و وعید از یکسو و شبکه سندیکا از سوی دیگر تکیه میکنند. در سبک کار این احزاب، علیرغم اینکه خود را احزاب کارگری

مینامند، طبقه کارگر به مثابه یک طبقه، نمود خاصی ندارد، بلکه صرفاً یک بلوک چند میلیونی رای در میان کل رای دهندگان بشمار میرود. واضح است که سبک کار پارلمانی از تمام نقاط قدرت طبقه کارگر در تولید و تمام ابزارهای مبارزاتی کارگران در این عرصه انتزاع میکند. این خلا سبک کار احزاب سوسیال دمکرات را سندیکاها پر میکنند. سندیکا و سوسیال دمکراسی یکدیگر را در یک دستگاه واحد فرمیستی تکمیل میکنند. روشن است که این "سبک کار طبقات دیگر" نیز مناسب انقلاب کارگران، به مثابه یک طبقه متمایز، نیست.

²⁵ نمونه دیگر مشی چریکی است. سیاستی که میگویند در آمریکای لاتین بر خلاف مورد ایران نمونه های "موفقی" نیز داشته است. در سبک کار شریکی بطور کلی از طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه انقلاب انتزاع میشود. کارگران ذخیره نیروی چریک به شمار میروند، هنگامی میتوانند فعالانه به مبارزه دست بزنند که عملاً دیگر کارگر نباشند، و به این اعتبار به مثابه یک طبقه نمیتوانند این سبک را اتخاذ کنند. ده، صد، هزار یا ده هزار کارگر ممکن است چریک شوند، اما طبقه کارگر به مثابه طبقه تولید کننده و استثمار شونده در جامعه، با همه عینیات نیست خود، نمیتواند چریک شود. مشی چریکی مناسب حال افشار خرده بورژوازی است که افراد جزء هویت اقتصادی و اجتماعی آنهاست. در مشی چریکی قدرت طبقه کارگر در تشکل او نیست، در متفرق شدن او و پیوستن افرادی او به نیروی چریک است. این "سنت طبقات دیگر" نیز نمیتواند مناسب انقلاب کارگران به مثابه یک طبقه باشد، هرچند عملیات چریکی به مثابه نوعی تاکتیک موضعی میتواند از جانب یک حزب کمونیست در جوار کار اصلی حزبی اتخاذ شود.

نمونه هائی که ذکر کردیم مواردی بود که آشکارا با سبک کار کمونیستی مرود نظر ما مغایرت دارد. این برای روشن شدن منظور ما از "سنت طبقات دیگر" لازم بود. اما پائین تر به این نکته خواهیم رسید که چگونه حتی برای مثال سبک ار "سیاسی - تشکیلاتی" خط ۳ نیز با سنن موروثی غیر پرولتری مشابهت بیشتری دارد تا با سنت های مطوب کار کمونیستی.

بهررو بحث بر سر اتخاذ و تثبیت آن روشها و سنت های کار کمونیستی است که با ابزار وجود طبقه کارگر به مثابه یک طبقه و با انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا خوانائی و تناسب داشته باشد. تنها در این صورت است که این روشها و سنتها میتواند به روش و سنت خود طبقه کارگر، خود پیشروان و رهبران عملی این طبقه بدل گردد و کمونیسم به مثابه یک جریان در پیکر طبقه کارگر جای بگیرد، جریانی از خود طبقه شود.

²⁸ برای تدقیق بحث سبک کار کمونیستی باید از همان فرمولبندی فشرده پیشین آغاز کنیم: حزب کمونیست ابزار یک طبقه معین برای یک انقلاب معین است. همین دو جزء این تعریف، یعنی طبقه معین و انقلاب معین است که باید برای استنتاج وجود گوناگون سبک کار کمونیستی و معنای عملی آن در عرصه های مختلف زیر ذره بین قرار بگیرد.

(ادامه دارد)

منصور حکمت

به نقل از کمونیست شماره ۲۲، شهریور ماه ۱۳۶۴

مجموعه آثار، جلد ششم، صفحات ۳۵ تا ۴۵

قطعنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر

شورا، مجمع عمومی، سندیکا

2

باتوجه به اینکه :

۱- تشکلهای توده‌ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده‌های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست؛

۲- طبقه کارگر ایران تاریخاً از تشکلهای توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛

۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقفه ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده‌ای کارگری است؛

۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده‌های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوماً این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛

۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛

۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشات محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح‌ها و ایده‌های ذهنی و غیره عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقدمات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده‌ای و علنی‌شان خالی مینماید، از جانب برخی گروه‌ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده‌ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛

9

با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده‌ای کارگران بروشنی اعلام دارند .

الف: رئوس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده‌ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد :

۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراصنفي و سراسری دارد. در پایه‌ای ترین سطح، ادغام سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه‌های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستهای بخشهای مختلف طبقه کارگر

موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.

۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی- منطقه ای، و نه صنفی و رسته ای کارگران، مبتنی باشد.

۳- سازمان توده ای کارگری باید دخالت هرچه وسیعتر و فعالتر توده های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیم گیری جدا از توده های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. لذا تشکلهای توده ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده های کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوائی محدود نکنند.

۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحد های تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم اینک نیز خواست ایجاد شوراها یک گرایش وسیع و عمومی در میان توده های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که:

۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده ای و سازماندهی توده ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکل یابی توده ای طبقه و نقطه اتکاء سایر تشکلهای توده ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکلهای توده ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته هائی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه های حرفه ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه ای در این رشته ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

21

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراها و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

۱- شوراها از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دموکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگر است.

- ۲- شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگزارانست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرائی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.
- ۳- در کارخانه‌های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلاً مجمع عمومی قسمت ها، تشکیل میشود.
- ۴- سازمان سراسری شوراها یک سازمان هر می است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)
- ۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه‌ها و اتحاد آنها در این شوراهای را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکیل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراها اعلام کنند.
- ۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی‌های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراها بیابد.

29

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده ای کارگری، حزب کمونیست خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از این طریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقانیت این سیاست را تاکید میکند.

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملا اجتماعات اعتراضی خود را، غالباً حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲- هر طرح سازماندهی توده‌ای-علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده‌ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳- شرایط اجتماعی-سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکلی توده‌ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

35

حزب کمونیست و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به

تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند :

۱- ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند .

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمرا فعالیت کنند .

۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند .

۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجامع عمومی با یکدیگر مداوما تلاش نمایند .

۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند .

42

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیهها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیهها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه‌های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست سیاست تشکیل اتحادیهها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که :

۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم .

۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم .

۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم .

۴- برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیهها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم .

۵- به درجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریان مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تأیید برخی هواداران تشکیل اتحادیهها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریانات هستیم .

49

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

آبانماه ۱۳۶۶

کارگران کمونیست چه میگویند

کمونیست‌ها چه کسانی‌اند و چه میگویند؟ خیلی در پاسخ به این سؤال احزاب و گروه‌های سیاسی را نشان میدهند که رسماً خودشان را کمونیست مینامند و به این نام فعالیت میکنند.

جالب اینجاست که اگر از خود این احزاب هم بپرسید خیلی از آنها هم همین پاسخ را به شما میدهند. به تصور اینها کمونیسم یک فرقه ایدئولوژیک و سیاسی است که گروه‌های مختلفی را در بر میگیرد و کمونیست‌ها اعضاء این فرقه و این گروه هستند. سرمایه‌داران و دولتهایشان هم به این تصور فرقه‌ای از کمونیسم دامن میزنند. معنی عملی همه اینها این است که کمونیسم یک پدیده حاشیه‌ای در جامعه است. مردم عادی نمیتوانند کمونیست باشند. کمونیسم گرایشی در درون خود جامعه نیست بلکه مکتب و جنبش حزبی کسانی است که میخواهند عقاید و راه و رسم ویژه‌ای را تازه به درون جامعه ببرند.

خیلی روشن است که طبقات حاکم چه منفعتی در دامن زدن به این تصورات دارند. فرقه قلمداد کردن کمونیسم گام اول در سرکوب کردن آن است. اما، درست به دلیل اینکه کمونیسم یک فرقه نیست بلکه جنبش عظیم اجتماعی است که از بطن و متن جامعه سرمایه‌داری مایه میگیرد، تلاشهای دولتهای عظیم و تا دندان مسلح بورژوازی در طول دهها سال هنوز هم قادر به سرکوب این به اصطلاح "فرقه" نشده است و هنوز هم مقابله با کمونیسم معضل اصلی سرمایه‌دار و جامعه سرمایه‌داری است. بی خود نیست که هر چاقوکش و چماقدار این طبقه که مسئولیت سازماندهی دولت بورژوائی را بر عهده میگیرد، اعم از اینکه قُپه روی دوشش چسبانده باشند، عمامه سرش گذاشته باشند یا کراوات به گردنش بسته باشند، فوراً بعنوان متخصص مبارزه با کمونیسم قد علم میکند و شلنگ تخته میاندازد.

کمونیسم یک گرایش اجتماعی است، درست نظیر ناسیونالیسم و لیبرالیسم و غیره، که دائماً در درون خود جامعه شکل میگیرد و باز تولید میشود. پایه و کانون پیدایش و رشد کمونیسم، طبقه کارگر و مبارزه تعطیل ناپذیر این طبقه علیه سرمایه‌داری و اوضاع مشقت‌باری است که این نظام به زحمتکشانی که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند تحمیل میکند. کمونیسم مکتبی نیست که توسط مارکس و انگلس ابداع شده باشد. از نظر تاریخی کمونیسم، بعنوان یک جریان اعتراضی کارگران، مقدم بر مارکسیسم در اروپای اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم شکل گرفت و بوجود آمد. اساس این کمونیسم کارگری، که آنرا از تمامی مکاتب و جریانات شبه سوسیالیستی طبقات دارا در زمان خود متمایز میساخت، هویت کارگری آن و اعتراض آن به مالکیت بورژوائی بر وسائل تولید بعنوان علت‌العلل مشقات توده‌های کارگر بود. در زمان انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ کمونیسم کارگری فی‌الحال یک جریان زنده مبارزاتی و اعتراضی بود. مانیفست کمونیست نام خود را دقیقاً از این جنبش کمونیستی کارگری گرفت. مارکسیسم این جنبش اجتماعی را به یک انتقاد عمیق از جامعه سرمایه‌داری و به درک روشنی از دورنمای انقلاب کارگری مسلح ساخت. مارکسیسم به سرعت به تئوری و جهان‌نگری این صف اجتماعی و به پرچم کمونیسم کارگری تبدیل شد. تحت پرچم مارکسیسم، کمونیسم کارگری به یک قدرت عظیم در صحنه سیاسی تبدیل شد که فعالیتهای بین‌الملل کارگری و انقلاب کارگری روسیه در ۱۹۱۷ جلوه‌هایی از آن بودند.

این کمونیسم کارگری دیگر به جزء لایتنج‌های جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شده. هر جا اعتراض کارگری در جریان است بورژوا فوراً شامه‌اش برای پیدا کردن کمونیست‌ها تیز میشود. هر جا اسمی از مارکسیسم بمیان میاید، حتی اگر این مارکسیسم، مارکسیسم نیم بند روشنفکران خود طبقه حاکم باشد، بورژوازی اول دور کارخانه‌هایش حصار امنیتی میکشد و دستش را روی گوش کارگران میگذارد. با این همه باز شاهد اینست که تا اعتراض کارگری بالا میگیرد زمزمه مرگ بر سرمایه‌داری و زنده باد حکومت کارگری در میان کارگران بلند میشود. هر کارگری که به فکر تغییر اوضاع خودش و طبقه‌اش میافتد، فوراً دنبال کتاب و جزوه مارکس و لنین میگردد. بورژوازی اینها را به حساب "توطئه و تحریک کمونیست‌ها" میگذارد. اما در واقع توطئه‌ای در کار نیست. کمونیسم یک سنت مبارزاتی در درون خود طبقه کارگر است.

طیف قابل توجهی از خود کارگران. خود همان‌ها که مزد میگیرند و کار میکنند و حاصل کارشان کیسه سرمایه‌داران را پر میکند، کمونیستند.

در سطح عمومی کمونیسم آن گرایشی در جنبش کارگری است که تحت هر شرایطی اتحاد کارگران را دنبال میکند. اساس محرومیت‌ها و مشقات طبقه کارگر، یعنی نظام سرمایه‌داری و مالکیت بورژوازی را افشاء میکند. در هر دقیقه مبارزه طبقه کارگر حضور دارد و در عین حال افق عمومی انقلاب کارگری را در برابر کارگران قرار میدهد. در مبارزه هر بخش طبقه فعال است و در عین حال منفعت کل طبقه را خاطر نشان میسازد. این آن جریانی است که میخواد کل بردگی مزدی و کل قدرت سرمایه را از میان بردارد و کارگران را برای ایفای این نقش آماده میکند. اگر بورژوازی یک روز سرنیزه را از روی گلوی کارگران بردارد همه خواهند دید که چگونه هزاران و هزاران کارگر همین‌ها را با صراحت و فصاحت خیره‌کننده‌ای از روی چارپایه‌ها خواهند گفت. اما برای دیدن دامنه این کمونیسم زنده کارگری حتی لازم نیست آن روز بیاید. سوسیالیسمی که عمیقا در درون طبقه کارگر ریشه دوانده همین امروز در شیوه و زبانی که توده‌های کارگر و رهبرانشان در جزئی‌ترین اعتراضشان بکار میبرند به روشنی منعکس است.

کمونیسم یک گرایش زنده و پرنفوذ کارگری است که بخش وسیعی از رهبران عملی و رهبران جنبش اعتراضی را با خود دارد بدون اینکه اینها لزوماً اعضاء سازمانهای کمونیست باشند. اما این تنها گرایش درون طبقه کارگر نیست. طبقه کارگر و جنبش کارگری کانون گرایشات سیاسی و مبارزاتی متعددی است. اوضاع و احوال و مسائل اقتصادی طبقه کارگر، اوضاع سیاسی جامعه، جدال احزاب سیاسی و کل تاریخ معاصر جامعه، گرایشات و جریانات گوناگونی را در درون طبقه کارگر شکل میدهند. آنارشیزم، رفرمیسم، سندیکالیسم، ناسیونالیسم و غیره همه بر طبقه کارگر تاثیر میگذارند و قطب‌بندی‌هایی را در درون جنبش کارگری بوجود میآورند. بنابراین در ترسیم سیمای سیاسی و مبارزاتی کارگران کمونیست و کمونیسم کارگری بسیار ضروری است که تفاوت‌های گرایش کمونیستی و رادیکال با سایر گرایشات نیز مشخص بشود. اینجا دیگر تفاوت‌ها نه فقط در آرمانها و دورنماها بلکه در فعالیت و مبارزه هر روزه، در شعارها و تاکتیکهای مبارزاتی، در مطالبات سیاسی و اقتصادی، در روش‌های مبارزه، در موضعگیری نسبت به مسائل گرهی جنبش کارگری و غیره معنی پیدا میکنند.

در طول سالهای اخیر، بویژه در بحث مربوط به سیاست سازماندهی حزب در درون طبقه کارگر، ما به کرات از گرایش رادیکال- سوسیالیست در جنبش کارگری سخن گفته‌ایم. ما بر این تاکید کرده‌ایم که شکل دادن به یک حزب کمونیستی کارگری و قدرتمند در گرو سازمان دادن و متحد کردن و تقویت این گرایش در درون طبقه کارگر است. یک جزء این مبارزه، همانطور که قبلاً هم گفته‌ایم، تلاش برای خودآگاه کردن این طیف کارگران و تبدیل کردن آنها به یک جریان زنده مبارزاتی است که تفاوت‌های خود را با سایر گرایشات در درون طبقه به روشنی می‌شناسد و شعارها و تاکتیک‌های خود در جنبش کارگری را به روشنی معلوم کرده است.

سلسله برنامه‌هایی که از این پس هر هفته تحت عنوان عمومی "کارگران کمونیست چه میگویند" پخش خواهد شد، همین هدف را دنبال میکند. در این برنامه‌ها، که شامل گفتارها، مصاحبه‌ها، پخش نوار سمینارهای حزبی و غیره خواهد بود، میکوشیم تا سیمای سیاسی و مبارزاتی کمونیسم کارگری و طیف کارگران سوسیالیست و رادیکال را در عرصه‌های مختلف ترسیم کنیم. طیف وسیعی از مسائل، از مبانی فکری این جریان تا تاکتیک‌های آن در جنبش کارگری در تمایز و در مقایسه با سایر گرایشات و احزاب فعال در جنبش کارگری مورد بحث قرار خواهد گرفت. کارگران کمونیست در باره انقلاب و حکومت کارگری چه میگویند، موضع ما در قبال جمهوری اسلامی چیست و چه نوع حکومتی باید بر سر کار آید، در باره مبارزه اقتصادی، مبارزه برای اصلاحات و بهبودهای فوری چه میگوئیم، نظر ما در باره تشکلهای توده‌ای کارگری، شورا، سندیکا و مجمع عمومی صندوق‌های کارگری و غیره چیست. مبارزه قانونی و علنی چه جایگاهی برای کمونیسم کارگری دارد. در مبارزه بر سر قانون کار چه میکنیم. با شوراها و اسلامی چه باید کرد، در باره بیمه بیکاری چه میگوئیم. جایگاه سازمانیابی حزبی برای کارگران کمونیست چیست و فعالیت حزبی به چه اشکالی سازمان مییابد. اتحاد عمل با سایر گرایشات چه موازینی دارد. اینها و مسائل متعددی از این نوع موضوع بحث این سلسله برنامه‌ها خواهد بود.

هر برنامه به موضوع مستقلی خواهد پرداخت و به تنهایی کاملاً قابل استفاده خواهد بود. هر یک از برنامه‌ها بصورت مقالات و جزواتی در نشریات حزبی و بطور مجزا منتشر خواهد شد و باید به ابتکار رفقای حزبی در دستور بحث و مطالعه محافل کارگران مبارز قرار بگیرد.

منصور حکمت

کمونیست شماره ۵۳ شهریور ماه ۱۳۶۸

این نوشته برای اولین بار تحت عنوان "معرفی یکی از برنامه‌های رادیو صدای حزب کمونیست ایران" پخش گردید و بعداً در نشریه کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال ششم شماره ۵۳ شهریور ماه سال ۱۳۶۸ منتشر شد.

کارگران و انقلاب

1
کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معانی بسیار متفاوتی بکار میبرند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای بخود دیده است. تقریباً هر کس و هر جریانی که میخواهد وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی بر خود نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است.

برخی دیگر از انقلابات چیزی فراتر از اصلاحات محدود در وضع موجود نیستند. خلاصی از استبداد، کسب استقلال اقتصادی، برنامه ریزی و بهبود سطح تولید، توزیع به اصطلاح "عادلانانه تر" ثروت و غیره مضمون اصلی بسیاری از تحولاتی بوده است که در کشورهای مختلف تحت عنوان انقلاب صورت گرفته است. در همه این موارد بنیاد مناسبات موجود در جامعه و کل نظامی که مایه مشقات و محرومیت های توده مردم کارگر و زحمتکش را تشکیل میدهد دست نخورده باقی مانده است. دو دهه قبل شاهد انقلابات متعدد اینچنینی در کشورهای تحت سلطه بوده است. امروز وقتی به این کشورهای انقلاب کرده نگاه میکنیم دیگر حتی نشانی از همان تحولات محدود ناشی از انقلاب هم باقی نمانده است و منطق نظام سرمایه داری بار دیگر این واقعیت را آشکار کرده است که مادام که اساس سرمایه و سرمایه داری پابرجاست نصیب توده کارگر و زحمتکش جز فقر و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی نخواهد بود.

خاصیت مشترک همه این انقلابات دروغین و نیم بند این است که تماماً تحت تاثیر اهداف و مقاصد بخش هائی از خود طبقات حاکمه قرار داشته اند و رهبری سیاسی و عملی آنها بدست همین اقشار بوده است. کارگران همواره بعنوان نیروی ذخیره و کمکی به میدان کشیده شده اند، جنگیده اند و فداکاری های بی نظیر از خود نشان داده اند. اما حاصل کار جز دست بدست شدن قدرت در درون خود طبقه سرمایه دار و جز پیدایش شکل های جدیدی برای اداره نظام استثمارگر موجود نبوده است. در بسیاری موارد اولین کسانی که مورد تعرض بخش های تازه بقدرت رسیده طبقه حاکمه قرار گرفته اند خود کارگران بوده اند و انقلاب خود به دستاویز جدیدی برای سرکوب جنبش کارگری تبدیل شده است.

بنابراین وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیخواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند.

انقلاب کارگری چه هدفی را دنبال میکند؟ پاسخ این سوال در همین جامعه سرمایه داری نهفته است. هر کارگری که ده دقیقه به اوضاع خودش فکر کند ایراد اصلی ای را که باید در دنیا برطرف شود تشخیص میدهد. این جامعه وارونه است. تولید کنندگان ثروت جامعه، کارگران، بی چیزند و بیکارگان ثروتمند. پست ترین و فرومایه ترین عناصر، نجبا و عالیجنابان این جامعه اند و شریف ترین مردم، توده زحمتکشان فرودست و بی حقوق اند. آنها که یک عمر کار کرده اند و ثروت ساخته اند حتی پس از سی سال برای گذران

هر روز از زندگی خود باید از نو برای کارشان مشتری پیدا کنند. قدرت خلاقه و مولد کارگر خود را در قدرت اجتماعی و سیاسی روزافزون سرمایه و فرودستی هرچه بیشتر خود کارگر نشان میدهد. برای حفظ این جامعه وارونه دولت ها پیدا شده اند، ارتشها ایجاد شده اند، زندانها و شکنجه گاهها بنا شده اند، خدایان آفریده شده اند و مذاهب ساخته شده اند. مساله از روز روشن تر است. این جامعه مبتنی بر بردگی است. بردگی مزدی. هیچ درجه رشد خدمات اجتماعی و بیمه ها و افزایش درآمد کارگران که تازه همه باید با نبرد و با زور از حلقوم طبقات حاکم بیرون کشیده شوند، در اساس این موقعیت برده وار کارگر تغییری نمیدهد. کودکی که امروز در میان ما متولد میشود مهر استخدام سرمایه شدن را بر پیشانی خود دارد.

کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشا، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بکام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در هم کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است.

بنیاد این نظام مالکیت خصوصی اقلیتی کوچک بر وسائل تولید در جامعه است. مادام که انسانها برای نان خوردن و برای برخوردار شدن از حداقلی از رفاه ناگزیرند برای کس دیگری کار کنند که اختیار وسائل تولید را در دست گرفته است، مادام که تولید اجتماعی و تامین مایحتاج بشر تنها از طریق سود رسانی به مالکان انگل و وسائل تولید ممکن است، صحبتی از آزادی و برابری انسانها و از میان بردن محرومیت ها و تبعیضات نمیتواند در میان باشد. انقلاب کارگری در اساس خود انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار بر وسائل تولید اجتماعی است. انقلاب کارگری انقلابی برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی و دسته جمعی تولید کنندگان بر وسائل کار و تولید است. انقلاب کارگری انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی است.

بورژوازی به زبان خوش دست از قدرت اش بر نمیدارد و بساط استثمارش را جمع نمیکند. پس باید انقلاب کرد، حکومتی کارگری برقرار ساخت که مقاومت استثمارگران را در هم میشکند و راه را برای جامعه ای بدون استثمار و لاجرم بدون نیاز به هیچ نوع حکومت و ستم و خرافه باز میکند.

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی خیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام این تحول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان رهبر رهائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را سازمان بدهد.

اگر چیزی گرایش کمونیستی را از سایر گرایشات در درون جنبش کارگری متمایز میکند همین تلاش برای جایگیر کردن آرمان انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر و سازمان دادن نیروی این انقلاب است. کارگر کمونیست در صف مقدم هر مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. اما او در این مبارزه هدف عالی تری را نیز دنبال میکند. از نظر ما در دل این مبارزات است که کارگر خود را به عنوان یک طبقه میشناسد، به قدرت خود واقف میشود و با راه رهائی خود، انقلاب کارگری علیه کل نظام اقتصادی و اجتماعی موجود آشنا میشود. سازماندهی انقلاب کارگری امری مربوط به آینده دور نیست. این تلاش هم اکنون در جریان است. هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق

کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

هیچکس تردید ندارد که حکومت و اقتصاد سرمایه داری در ایران دچار یک بحران عمیق است و جامعه ایران در آستانه تحولات سیاسی تعیین کننده ای قرار گرفته است. دیر یا زود جدال طبقات اجتماعی در ایران اوج تازه ای خواهد گرفت. احزاب و نیروهای بورژوازی، چه در داخل حکومت اسلامی و چه در خارج آن دارند خود را برای زورآزمائی های نهائی آماده میکنند. اینبار ما باید تضمین کنیم که طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل، زیر پرچم خود و با آرمان انقلاب کارگری به میدان خواهد آمد. این کار عملی است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر جریان قدرتمندی است. حزب کمونیست ایران گوشه ای از یک حزب کمونیستی کارگری به مراتب نیرومندتر است که هم اکنون ریشه های خود را در درون طبقه کارگر و جنبش های اعتراضی کارگران محکم کرده است. شعارهای ما و افق های ما هم اکنون راه خود را در میان توده های وسیع طبقه کارگر باز کرده اند. حکومت اسلامی هم اکنون فشار این حزب وسیع و اعلام نشده کارگری را بشدت بر پیکر خود احساس میکند. به سرنوشت قانون کار اسلامی نگاه کنید، به حال و روز شوراهای اسلامی نگاه کنید، مجامع عمومی کارگران و مطالبات آنان را ببینید، همه گواه یک رادیکالیسم قدرتمند کارگری است که در طول دوره پس از انقلاب ۵۷ در ایران شکل گرفته است. اگر بناست طبقه کارگر ایران در تحولات آتی بار دیگر قربانی نشود، این حزب عظیم و اعلام نشده باید سر و سامان بگیرد. اجزاء مختلف آن، حزب کمونیست ایران، شبکه های گسترده محافل کارگران کمونیست، جنبش مجامع عمومی و سلول های رهبری اعتراضات کارگری باید در یک حرکت واحد کارگری ادغام شوند. این عاجل ترین کاری است که کمونیسم کارگری در ایران در برابر خود قرار میدهد. برنامه ما برای جامعه، راه حل های ما برای رفع مشقاتی که دامنگیر توده های وسیع زحمتکشان است، شعارها و خواسته های ما همه روشن است. شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، یعنی چکیده انقلاب اجتماعی کارگران، هم اکنون در دل توده های وسیع طبقه ما جای گرفته است. تبدیل همه این مصالح و امکانات به یک حزب قدرتمند اجتماعی که قادر به هدایت کل طبقه کارگر در نبرد های تعیین کننده آتی باشد، این کار ماست. این اولویت اساسی کارگران کمونیست در ایران است .

کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

شماره ۵۳، شهریور ۱۳۶۸

کارگری شدن حزب

پاسخ به چند سؤال در جلسه وسیع گفت و شنود دفتر سیاسی حزب کمونیست

ایران

۲۶ اسفند ۱۳۶۴

متن پیاده شده از روی نوار[*]

رفقا، تعدادی سؤال آمده که من با اجازتتان درباره آن نکاتی که مربوط به مسأله کارگری شدن حزب است چند نکته میگویم. سؤالات زیاد است. من سعی میکنم فقط در در مجموع بحثی اینجا ارائه بکنم که شاید بتواند جواب بعضی از آنها را بدهد.

عمدتاً سؤالها این است که؛

- چه مسائلی در سر راه کارگری شدن حزب هست؟
- بحث کارگری شدن که امروز روی آن مکت میکنیم چه تفاوتی با یکسال پیش و دو سال پیش دارد؟
- قبلاً به ما خرده میگرفتند که مسأله پیوند با جنبش طبقه یا پیوند طبقه کارگر شرط تشکیل حزب است، حال سؤال این است که
- بحث فعلی با آن بحث قدیم ربط دارد یا نه؟
- چه وظایفی را میتوان از بحثهای فعلی استنتاج کرد؟

نکات دیگری هم البته هست ولی من فقط اینها را یادداشت کرده‌ام. در همین رابطه بحث کوتاهی را درباره مسأله کارگری کردن مطرح میکنم.

رفیق عبدالله در صحبتش توضیح داد که یکی از نکات گزارش کمیته مرکزی این بود که جدایی جنبش مارکسیستی از طبقه کارگر یک مسأله ایرانی نیست، یک مسأله تصادفی نیست، بلکه یک روند تاریخی است که از سالهای ۱۹۲۰ و ۳۰ بتدریج دیگر شروع میشود و در کشورهای مختلفی مارکسیست‌ها بتدریج خودشان را از خود طبقه کارگر و جنبش اعتراضی منزوی‌تر میبینند. این را از این نظر میگویم که چهارچوب عمومی بحثمان روشن بشود. ببینید، وقتی ما به خودمان نگاه میکنیم و میبینیم، اعضای کارگر در صفوف ما نه فقط اکثریت ندارند بلکه حتی اقلیت قابل ملاحظه‌ای هم نیستند، یا میبینیم بخش کوچکی از تبلیغات ما، مشخصاً مسائل کارگری را مد نظر دارد، یا میبینیم حساسیت نسبت به وضعیت زندگی و معیشت طبقه کارگر در صفوف ما کم است و آنطور که انتظار داریم نیست... اینها مشاهداتی است که نباید در موردش اینطور فکر کنیم که گویا کسی ایشکالی دارد یا اشتباهی در کار است.

این یک متن تاریخی جنبش مارکسیستی است. ما در چهارچوب یک جنبش مارکسیستی جهانی و بطور کلی جنبش معاصر خودمان هستیم. سازمانی هستیم در یک متن اجتماعی و تاریخی مشخص و تا حدود زیادی محدودیتها و باصطلاح عواقب این پروسه‌های تاریخی را ما هم در خودمان نشان میدهیم. کارگری نبودن کمونیستهای ایران، امروز، امری تصادفی نیست، تقصیر کس معینی نیست، با یک نسخه پیچیدن ساده حل نمیشود، بلکه یک مسأله تاریخی است که باید جواب تاریخی خودش را بگیرد.

این چهار چوب کلی بحث است. منتها من میخواهم قدری مشخص‌تر بگویم که معنی این محدودیت تاریخی برای ما چیست، چطور میتوانیم از آن خلاص شویم و چطور میتوانیم در این جهت گام برداریم؟

درکنگره از این صحبت شد که مشاهدات زیادی هست مبنی بر اینکه ما کارگری نیستیم. از این صحبت شد که ما به مطالبات اقتصادی کارگران کم‌توجهی میکنیم. از این صحبت شد که به زندگیشان آشنایی نداریم. از این صحبت شد که صحبت درباره کارگران و مشقاتی که سرمایه‌داری به آنان تحمیل میکند، جای کمی را در بحث روزمره یک عضو یا کادر حزبی بخودش اختصاص میدهد. صحبت از این شد که حساسیت در قبال وضعیت زندگیشان کم داریم. صحبت از این شد که در تبلیغاتمان به آنها نمیپردازیم و غیره.

برای بیرون رفتن از این شرایط، راه درست این نیست که همه این جملات منفی را مثبت کنیم و بصورت امری بگوییم. بگوییم حساسیت داشته باشید، در تبلیغات به کارگران بپردازید، نسبت به زندگیشان حساس باشید و غیره... این را همه‌مان میدانیم. وقتی میگوییم اینطور یا آنطور نیستیم، معنی فوریش این است که باید باشیم و نیستیم. ولی چرا نیستیم؟ چرا مدام با این مشکل مواجه هستیم که تشکیلات ما یک خصلت و خوی کارگری و یک تعلق کارگری قطعی ندارد. ببینید، واقعیاتی که ما باید در ذهن خودمان مجسم بکنیم اینهاست:

اولاً خودمان را محصول یک پروسه تاریخی ببینیم که تصادفی اینطوری نشده‌ایم، بلکه داریم با یک واقعیت عینی مرزبندی میکنیم و میخواهیم از چیزی به چیز دیگری تبدیل بشویم. جنبش ما و حزب ما حاصل یک پروسه تحول در چپ ایران است، که خود این چپ و بستر اصلیش در طول چهل پنجاه سال اخیر یک جریان غیر کارگری بوده. ما نمیتوانستیم از زیر بوته بعمل آمده باشیم، نمیتوانستیم خلق‌الساعه در جامعه نازل بشویم. تمام کسانی که اینجا نشسته‌اند، صحبت‌هایی که ما کرده‌ایم، نشریاتی که ما نوشته‌ایم، همه اینها در یک متن تاریخی معینی شکل گرفته‌اند یا نوشته شده‌اند. بعنوان انسانهایی که اولاً حاصل یک دوره هستند و حالا میخواهند از آن فاصله بگیرند. این فاصله گرفتن پروسه‌ای بوده که تا به حال طی شده. در باره سرعت این فاصله گرفتن از آن واقعیت قبلی است که ما میتوانیم صحبت کنیم. چرا اینقدر طول میکشد؟ چپ ایران یک چپ روشنفکری بود. جدائی از طبقه کارگر در مقاطعی در این چپ، بصورت مشی چریکی و پوپولیسم تئوریزه شده است. عدم حساسیت به مطالبات کارگری تحت عنوان انتقاد از اکونومیسم تئوریزه شده است. جنبش چپ ایران که در دهه پنجاه با آن روبرو هستید، جنبشی است که وقتی در مورد مطالبات کارگری صحبت کنید، شما میگوید اکونومیست! جنبشی است که وقتی حرف از انقلاب کارگری بزنید، میگوید لیبرالید، شما فکر میکنید توده وسیع کارگران را میشود به مبارزه سیاسی کشید! باید یک نیروی زنده پیش‌تاز انقلاب را شعله‌ور بکند و غیره. اینها در آن جنبش تئوریزه شده است. و این را مشاهده میکنیم که بتدریج، در نتیجه یک انقلاب زنده، در نتیجه کار آدمهای قبل از ما و در نتیجه مبارزه دائمی‌ای که مارکسیستها با آشکال مختلف رویزیونیسم و سوسیالیسم‌های غیرپروولتری کرده‌اند، بتدریج در این کشور، در طول چند سال، افراد، جریانات، محافل، گروه‌ها و تشکیلاتهایی شکل میگیرند که میخواهند خرج خودشان را از این مارکسیسم پیش از خودشان جدا بکنند. واضح است کسی که میخواهد خودش را جدا بکند، برای اینکه بتواند به آنجایی که میخواهد برسد، دو شرط لازم دارد:

یکی اینکه اولاً بداند چه چیزی را در وضعیت موجود باید دور بیندازد و یکی اینکه تصویر روشنی از آنچه‌ای که باید بشود، داشته باشد. این دومی نقطه ضعف اساسی ما است؛ تصویر روشنی از آنچه‌ای که باید بشویم.

ما بتدریج پی بردیم که این حرکت پوپولیستی است، این شیوه برخورد با طبقه کارگر پوپولیستی یا رویزیونیستی است، این برخورد چریکی است، این برخورد آوانتوریستی و آکسیونیستی است. ولی اینکه واقعاً حزب کمونیست کارگران صبح تا شب خود را چگونه میگذراند، مبلغش چگونه در میان کارگران کار میکند، نشریه‌اش چه زبانی خواهد داشت، مناسبات درونی این حزب چطور است، تشکیلاتش بر چه مبنایی استوار

است، کجاها کار میکند و کجاها کار نمیکند... اینها چیزهایی است که دیگر نمیشود صرفاً با یک پروسه انتقادی و بتدریج بدست آورد. باید کار کرد و موازین کار بشیوه کمونیستی در بین کارگران و تبدیل شدن به حزب کمونیست کارگران را شناخت. این همان چیزی است که رویونیسم توانسته در پرده ابهام بگذارد و ما با این مسأله مواجهیم.

مسأله‌ای که بنابراین ما باید حل بکنیم و در جهت حلش پیش برویم، برای اینکه حزب ما یک حزب کارگری باشد، یعنی اینطور باشد که بخش کمونیست طبقه کارگر که متشکل شد، با اضافه تعداد معینی روشنفکر انقلابی، حزب کمونیست باشند؛ برای اینکه اینطور بشود، ما باید بنابراین بفهمیم که متن تاریخی زمان خودمان را باید عوض کنیم. فقط اینطور نیست که این حزب معین با عضوگیری بهتر، با تماس گرفتن با چند تا کارگر و خوش برخوردی به کارگران و غیره، خودش را کارگری کند و خارج ما، تمام کمونیسم غیر از ما، کمونیسم روشنفکری یا خلقی باشد، کمونیسم آکسیونیست باشد، کمونیسمی باشد که به طبقه کارگر بی‌توجه است. این کار را نمیشود کرد. نمیشود در تمام این موجودیت جهانی که اسمش کمونیسم است، ما یک گوشه‌اش را بگیریم و واقعا در آن معجزه بکنیم. بدرجه‌ای این را تغییر میدهی که بتوانی بطور عینی در جامعه بیرون خودت، کمونیسم را به سمت طبقه کارگر ببری، و این هم شرطها و ملزوماتی دارد.

یکی از آن چیزهایی که چپ غیرکارگری بنظر من رایج کرده تفوق سازمان به طبقه است. این طبقه است که - برای اینکه بتواند متحد بشود - باید خودش را به رنگ سازمان در بیاورد. و وقتی آن سازمان، یک سازمان خرده بورژوازی شد، وقتی سازمان چریکی شد، وقتی سازمان پوپولیستی شد، طبقه کارگر دیگر بلحاظ عینی نمیتواند خودش را رنگ آن سازمان در بیاورد. درباره اینها ما قبلاً نوشته‌ایم. نوشته‌ایم که چطور تشکیلات پوپولیستی ظرف مناسبی برای طبقه نیست. من میگویم یکی از گرگ‌های اصلی ما این است که بتوانیم هر چه بیشتر تفکر و عمل خودمان را به آن حالتی نزدیک کنیم که کارگر بطور طبیعی بگوید که باید با اینها متحد و متشکل شد، بگوید این سازمان ظرف مبارزه من است، این ظرف متحد شدن من است.

زمانی که جنبش کمونیستی ایران قربان صدقه بورژواهای ملی میرفت و میگفت این ریخته‌گری‌اش مال خودش است، پس ملی است، ما میفهمیدیم که این تفکر مال آن طبقه نیست و بنابراین نمیتواند - مگر با عوامفریبی و ریاکاری - به تفکری تبدیل شود که طبقه کارگر با آن راحت است و آن را مال خودش حس میکند. بنابراین، بخش مهمی از مبارزه نظری ما برای اینکه بگوییم کارگر چه میخواهد، از اینکه چه جامعه‌ای میخواهد، تا اینکه امروز در کارخانه چه میخواهد، چه نوع دولتی میخواهد و چه نوع مطالباتی دارد، یعنی تمام مباحثات برنامه‌ای ما، تلاشی بوده در جهت سازمان دادن تفکری که کارگر بگوید بله این متعلق به من است، باید بروم سراغ این تفکر.

به درجه زیادی در این راه به جلو آمده‌ایم، بنابراین موانع مشخصی را از سر راه کارگری شدنمان برداشته‌ایم. اگر بنا بود امروز بگوییم کارگر بدلیل اینکه جمهوری اسلامی ضد امپریالیست است، باید از آن مثل "اکثریت" دفاع کند، آنوقت در مراحل خیلی عقب مانده‌تری بودیم. ضد کارگر است، آن سازمانی که این را میگوید ...

ما نه فقط از این مُردابها اجتناب کردیم، بلکه توانسته‌ایم تفکر روشنی بنا بگذاریم که کارگری که به رادیوی ما گوش میدهد، کارگری که با ما تماس میگیرد و حالا فعلاً فقط حرف ما را گوش میدهد، میگوید این عقاید را قبول دارم، این عقاید مال من است، من با این عقاید احساس خویشاوندی میکنم، این جامعه من است که جلوی چشم من میگذارد و این حرف دل من است که میزند.

این پروسه چند سال طول کشید؟ خودتان قضاوت کنید! مبارزه مادی و طولانی و سرسختانه‌ای لازم بود تا اینکه توانستیم عقاید معینی را با خصلت کارگرایش بیرون بکشیم، که تازه بتوانیم یک حزب سیاسی را حول این عقاید سازمان بدهیم. اما کار به همینجا ختم نمیشود. بحثهایی که ما حول مسأله سبک کار داشتیم - که

بعضی وقتها بین ما به یک لغت تبدیل میشود - اصلش همین است؛ آیا توانسته‌ایم یک ظرف تشکیلاتی بوجود بیاوریم، روش مبارزه عملی‌ای را بوجود بیاوریم، سازمان بدهیم و عرضه بکنیم که کارگر در مورد آنها هم بگوید که بله این مال من است؟ بگوید من اینطوری میتوانم مبارزه کنم، این سازمان سازمان من است. یعنی ما باید این را یاد بگیریم، بجای اینکه کارگر که زیست عینی معینی دارد، شرایط معیشتی معینی دارد، بافت طبقاتی و خصلتهای اخلاقی معینی دارد، بجای اینکه او مجبور بشود شکل مبارزه طبقه دیگری را اخذ کند، سازمان کمونیستی‌ای بسازیم که بطور طبیعی کارگری که امروز در جامعه وجود دارد بگوید که من میتوانم با این حزب متشکل بشوم. کارگر ایرانی نمیتواند در میلشیا متشکل شود، این را از حالا به شما قول میدهم. سازمانی که اساسش میلشیای بمب‌انداز باشد، سازمان محصلین باقی میماند. ولی آن سازمانی که در محیط زیست و کار کارگران حضور داشته باشد، کارگران را در محیط زیست و کارشان به هم بیافد، مطالباتشان را سرلوحه کارش قرار بدهد، آن سازمانی که بتواند مبارزه جاری کارگر را سازمان بدهد و درعین حال به سوسیالیسم نزدیکش کند، آن سازمانی که فقط فرد کارگر شاغل را نبیند، بلکه کارگر شاغل و بیکار هر دو را ببیند، فقط کارگر حاضر در کارخانه را نبیند بلکه خانواده‌اش را هم ببیند، آن سازمانی که فقط اعتراض کارگر را نبیند، بلکه مشقاتش را هم ببیند، آن سازمانی است که کارگر میتواند در آن مبارزه کند.

چرا کارگری نمیشویم؟ برای اینکه هنوز نتوانستیم آن الگویی را بخودمان بدهیم، آن زبانی را بخودمان بدهیم، آن اخلاقیاتی را بخودمان بدهیم، آن روشهای عملی‌ای را بخودمان بدهیم و آن حضور اجتماعی‌ای را بخودمان بدهیم که یک کارگر متوسط صنعتی بگوید بله اگر بخواهم در بین سازمانها یکی را برای آزادی خودم انتخاب کنم بطور طبیعی در این حزب چفت میشوم، سازمانهای دیگر برای من بیگانه هستند. عمارتی را تصور کنید که با درهای کوتاه ساخته شده باشد، با پنجره‌های کوچک که برای آدمهای خیلی قد بلند مناسب نیست - این یک مثال ساده است - سازمان کمونیستی هم باید طوری باشد که کارگر بتواند واردش شود.

حالا از شما میپرسم. این سازمانی است که ما الآن داریم. کدام قشر اجتماعی امروز میگوید بهتر میشود به حزب کمونیست پیوست؟ چه نوع آدمی میگوید برای من ساده‌تر است؟ با زندگی من جورتر است، با خصلت‌های من وفق بیشتری دارد و امر من را بهتر تأمین میکند؟ آیا یک روشنفکر چپ در ایران بهتر میتواند وارد این حزب بشود یا کارگری که در کارخانه ایران ناسیونال یا بنز خاور کار میکند؟

هنوز هم که هنوز است روشنفکر بهتر وارد سازمان ما میشود، بهتر عضو سازمان ما میشود، برایش ساده‌تر است، بهتر میتواند در تشکیلات ما بالا برود، برایش ساده‌تر است - من اعتراضی ندارم به این که روشنفکر انقلابی در تشکیلات ما بالا برود. بحث اصلاً این نیست - بحث این است که آیا آن سازمانی شده‌ایم که بطور خودبخودی نردبانی است برای کارگران؟ آیا آن سازمانی شده‌ایم که بطور خودبخودی عضویتش برای کارگران ساده است و بالفرض برای مهندسین کارخانه سخت‌تر؟ سخت‌تر و آسانتر نه بصورت موازین عضویت... آیا راه ورود به سازمان ما، راه متحد شدن در سازمان ما برای کارگران باز و گشوده است؟ آیا این سازمان شده‌ایم؟

اینجا است که میفهمیم همانطور که توانستیم عقاید کارگری را بوجود بیاوریم که بشود از سازمان کارگری حرف زد، باید عمل کارگری، روش تشکیلی کارگری، شیوه کار روزمره کارگری را هم به همان اندازه بیان کنیم، عرضه کنیم، و به خودمان بیاموزیم تا بتوانیم بگوییم بله این تشکیلاتی شده است که وقتی پایش را به محله‌ای میگذارد کارگران بسادگی میتوانند با آن متحد بشوند.

اگر مانعی بر سر کارگری شدن ما هست بطور عمومی این است که مارکسیسم عملی - نه فقط در ایران بلکه در سطح جهانی - تبدیل شده است به یک نوع فعل و انفعال و فعالیت روشنفکرانه، به یک نوع فعل و انفعال و فعالیت خرده بورژوازی در مواردی، آنجا که از آوانتوریسم و ماجراجویی حرف میزنیم، و به یک نوع فعل و انفعال و فعالیت بورژوازی، آنجایی که تبدیل میشود به این که بروید پشت این حکومت و یا پشت آن حکومت.

مارکسیسم ما چه؟ عمل مارکسیسم ما از صبح تا شب چیست؟ ظرف تشکیلاتی ما چطور است؟ عضویت ما چطور است؟ زبان تشکیلات ما چطور است؟ اخلاقیات و مناسبات درونی ما چطور است؟ خوشایند کدام طبقه اجتماعی است؟ این را اگر در مرکز توجه بگذاریم، میفهمیم که نه فقط باید در مورد خودمان کار جدی، کنکرت و مشخص بکنیم، بلکه باید با تمام وجود، با مارکسیسم غیر پرولتری در مقیاس جهانی، در بُعد نظری و عملی در بیفتیم. باید تصویر درستی از آن کمونیسم عملی بتوانیم بدست بدهیم، تا بعد ما، نسل امروزی کمونیستها، بتوانیم حولش جمع بشویم. همانطور که اول توانستیم تصویر درستی از عقاید کارگری بدهیم، برای اینکه بتوانیم حالا دور هم جمع بشویم. این مسیر را باید در این جهت ادامه داد، و این هم کار میبرد. این را میخواهم بگویم که بنابراین کارگری شدن فقط اینطور نیست که تکش یا کمیته سازمانده سعی کند عضو کارگر بگیرد، یا پیشمرگ سعی کند با کارگر خوب برخورد کند... همه اینها حیاتی است، اما اساس کار این است که ما بتوانیم سریعتر از این، در روشهای عملی جنبش مارکسیستی بنحوی انقلاب کنیم، که جنبش مارکسیستی را لباسی بکند متناسب با قامت و تن کارگر، که این جنبش را ظرفی بکند برای ابراز وجود سیاسی و اجتماعی یک انسان کارگر امروزی. کارگر امروزی هم برآستی با خرده بورژوازی امروزی، با بورژوازی امروزی و با محصل امروزی فرق دارد. یک طبقه است با زندگی خاص خودش، شیوه اعتراض خاص خودش، شیوه سخن گفتن از مشکلات خودش و با مشکلات خاص خودش. من یک مثال از بحث آژیتاتور از "کمونیست" میآورم که بگویم ما داریم چطور گام بر میداریم و چرا آهسته رفته ایم.

مدتها بود که جنبش چپ ایران فکر میکرد، که اگر بگوید "زنده باد آزادی"، و بگوید "زنده باد سوسیالیسم" و حتی آن را هم نگوید و بگوید "مرگ بر شاه" یا بگوید "زنده باد ۴۰ ساعت کار"، کارگر میگوید به به، این دارد حرف مرا میزند و پشت این سازمان صف میکشد. بنابراین جنبش چپ عادت کرده به کارگر بگوید که من رهبر تو هستم - نه بطور تاریخی در دراز مدت ۶۰ ساله که کمونیستها در آنصورت حق دارند بگویند ما رهبر طبقه کارگریم، بلکه بطور جاری میگفت که من رهبر تو هستم.

بحث آژیتاتور و مبلغ کارگر این بود که اینطور نیست، این طبقه یک جور دیگر اعتراض میکند. اینطور نیست که مثل خرده بورژواها، بگویند ما مالیاتها را کم میکنیم و آنها هم بیایند به شما رأی بدهند، یا بگویند مزدتان را بالا میبرم و بیایند دنبال تو... طبقه کارگر طبقه‌ای است فی‌الحال در تولید بزرگ متشکل است، محلات کارگری وجود دارد، کارگاهها و کارخانجات کوچک و بزرگ وجود دارد، اینها در این جاها متشکلند. کارگر طبقه‌ای است که بطور حضوری با شبیه خودش در ارتباط است و بنابراین عنصر پیشرو که از همان محیط شکل میگیرد نقش تعیین کننده در رهبری طبقه کارگر دارد. حزبی که میخواهد کارگران را بمیدان بکشد باید رهبرانشان را بمیدان بکشد. تمام بحث آژیتاتور بر سر این است که باید این پدیده را بشناسیم، که با هورا کشیدن و به به و چه چه گفتن و تهییج کردن، فقط بخشی از کار را میتوانیم انجام دهیم. اساس مسأله این است که پیشرو عملی کارگری، آن کسی که در محیط ۵۰ نفره و ۵۰۰ نفره جلوی صف کارگران میافتد و راهشان میبرد، کسی که به او اعتماد میکنند و دوستش دارند، اوست که باید به حزب ما بیاورد، وگرنه حزب ما کارگری نمیشود. از بالای سر قشر پیشروی طبقه، کارگری نمیشویم، حزب طبقه کارگر نمیشویم. این بحث را میخواستیم جا بیاندازیم، ولی این فقط یک قدم است، ما تازه یک مکانیسم از مبارزه طبقه کارگر را توانسته‌ایم بیان کنیم، خیلی هم شاید رویش خم نشده باشیم. حتی همین بحث هم ممکن است در بین ما خیلی جاگیر نشده باشد، که فلان زحمتکش که در فلان روستای کردستان، مردم را جمع میکند میبرد جلوی پایگاه که بگویند پایگاهایتان را جمع کنید و یا فلانی را که دستگیر کرده‌اید پس بدهید، این یک فرق جدی برای ما دارد. این آن انسان زحمتکشی است که توانسته در موقعیت رهبر محیط خودش قرار بگیرد و کار ما این است که او را به حزب خودمان بیاوریم - نه اینکه بعنوان یک تشکیلات یک ورقه و ابلاغیه به او بدهیم، بلکه با حزب خودمان متحدش کنیم. آنجا بحثمان این بود که وقتی یک رهبر عملی را متحد میکنید دیگر نمیتوانید به سادگی به او ابلاغیه و دستور بدهید و با او انتقاد از خود بکنید. باید او متحد بشوید، مثل یک رفیق سیاسی. خواستم بعنوان یک مثال بگویم که شناختن مکانیسمهای اعتراض خود این طبقه برای این چپ تازگی دارد و ما باید در این مسیر گام برداریم.

اگر بتوانیم این کار را بکنیم آنوقت حساسیت‌مان بالا می‌رود، عضوگیریمان از کارگران بالا می‌رود، آنوقت اخلاقیاتمان پرولتری می‌شود، آنوقت بقایای اخلاقیات عقب مانده خرده بورژوازی شهری ایران را در خودمان نمایندگی نمی‌کنیم. همه این وجوهی که احتمالاً سد راه ما هست، دقیقاً در متن یک مبارزه اصولی برای ترسیم کردن سیمای حزب سیاسی کارگری ممکن است و عملی کردنش، تا آنجا که میدانیم و تا آنجا که به آن پی برده‌ایم.

بنابراین در عین این که تأکید می‌کنم که ما باید از بین کارگران عضو بگیریم، می‌گوییم باید نگرشی را در میان خودمان رشد بدهیم، که سازمانی می‌سازد، که عضویت کارگر در آن ساده است. در عین این که باید حساسیت خودمان را به زندگی، معیشت، مشقات و مبارزه کارگران، حتی در سطح خردش - خرد بزبان خرده بورژوازی - بالا ببریم، باید نگرشی را رشد بدهیم که در آن انسان حساس به مسائل طبقه کارگر میتواند متحد بشود.

این چهارچوب عمومی را باید جلو ببریم تا بتوانیم مرکزش را هم با خودش جلو ببریم. باید کل واقعیت را جلو ببریم تا خودمان را هم بعنوان یکی از تجسمات واقعیت جلو برده باشیم. برای این کار چه و ظایفی را میتوان در مقابل خود گذاشت؟ بنظر من یک مقدار روشن است. ما نسبت به طبقه کارگر علم غیب نداریم و یک نفر از ما هم نیست که بداند که سیمای کمونیسم کارگری عملی این است، آن را بنویسد و خیال همه‌مان را راحت کند. باید برویم و با خود طبقه محشور بشویم تا بفهمیم خصوصیات عینی طبقه ما کدامست، چطور فکر میکند، به چه چیزهایی حساس است، چطور مبارزه میکند، چطور میشود از آن سطح بالاترش بُرد و چطور متحد میشود.

خرده بورژوازی ابلاغیه میدهد، دستور تشکیلاتی میدهد، هزار و یک کار دیگر میکند. دستور تشکیلاتی و ابلاغیه برای ما معنای خودش را دارد. ولی قسم می‌خورم مکانیزم درونی مبارزه طبقه کارگر رفاقت است. آن خمیره‌ای که طبقه کارگر را به هم ربط میدهد هم‌سرنوشتی است که خودش به آن آگاه است. ما روی رفاقت کارگری چقدر سرمایه‌گذاری کرده‌ایم؟ توانسته‌ایم تشکیلات حوزه‌ای‌مان را به رفاقت مبتنی کنیم، یا اینکه کلی دستورالعمل و شرح وظایف برایش نوشته‌ایم؟ می‌خواهم بگویم اینها مجموعه نکاتی است که میشود به آن فکر کرد، من فقط یکی از مواردش را گفتم. اساس مسأله این است که بتوانیم با طبقه کارگر محشور بشویم، با بخش پیشرو آن تماس بگیریم، در حزبمان را برویش باز کنیم، تا بیاید و مهر خودش را بکوبد، و ما که کمونیست هستیم در عین حال بتوانیم از آن پدیده بعنوان مشاهداتی برای غنی کردن تئوری عملی خودمان در جنبش کارگری استفاده بکنیم. بدرجه‌ای که همین الان میدانیم باید بگوییم، ولی این را باید با تماس نزدیکتر با طبقه کارگر و فعالتر شدن در قبال طبقه کارگر جبران کرد.

چه وظایف مشخصی میشود گفت؟ نشریه کمونیست وظایف خاص خودش را دارد. کمیته سازمانده، نیروهای پیشمرگه، تکش، رادیوها، اینها هر کدام در قبال این قضیه وظایف خودش را دارند. فکر می‌کنم اگر ما روی این مسأله خم بشویم، میتوانیم لاقلاً، هنوز با همین درک فعلی‌مان، به درجات بسیار بیشتری سیمای حزب خودمان را رو به بیرون و رو به کارگران، کارگری بکنیم.

اینجا هر چه بر سر عضو شدن کارگران و پیوستن کارگران به حزب ما دست و پا گیر است، زودتر بشناسیم و دور بیاندازیم. اگر زبان ما مُغلق و تنوریک و سخت باشد، واضح است من که رفته‌ام دیپلم گرفته‌ام بهتر می‌فهمم، کارگر دیپلمه هم زیاد است، ولی اگر یک نفر در محافل روشنفکری چرخیده باشد بهتر می‌فهمد. پس باید زبان حزب کمونیست جاقفاده، زبان کارگری باشد ...

اینجا بحثی هست که حزب کمونیست تثبیت شده و تأسیس شده یعنی چه؟ یعنی اینکه الان دیگر میتواند آن دوره مبارزه تنوریک خودش را علیه چپ روشنفکری ایران به درجه‌ای کنار بگذارد، بگوید من هستم، طبقه‌ام هم

هست، درست که از دل تو در آمده‌ام ولی دیگر با تو کاری ندارم و یا کار کوچکی دارم، من با طبقه خودم میتوانم رأساً تماس بگیرم، حزبی است که هست. زبان حزبی که هست با زبان حزبی که میخواهد بوجود بیاید خیلی فرق میکند. حزبی که هست به زبان طبقه خودش باید حرف بزند، چه در تبلیغ و ترویج، چه در برنامه و اساسنامه و قطعنامه‌اش. به همه اینها میشود فکر کرد، باید دستجمعی به اینها فکر کنیم و عمل کنیم، که بتوانیم هر مانع دست و پاگیری که واقعاً مانع از این است که طبقه من و شما، طبقه کارگر بگوید بله این تشکیلاتی است که میشود بسادگی با آن متحد شد، این انگار قالب تن من است، انگار مخصوص متحد کردن من و هم سرنوشت خودم است... این را بوجود بیاوریم. الآن بنظرم اینطور نیستیم، و اگر خود شما یک لحظه کلاهتان را قاضی کنید، فوری میبینید که تشکیلات ما تشکیلاتی نیست که بسادگی کارگر بتواند درش یا به توسطش متحد بشود.

من مجبورم در اینجا بحث را در یک سطح کلی مطرح کنم، از این خاص‌تر هم میشود در خیلی عرصه‌ها رفت، ولی تا همین حد بحث خودم را محدود نگه میدارم. به هر حال میخواستم چهارچوب بحث را گفته باشم. شاید سؤال بعضی رفقا مشخص‌تر از این بود، اما فکر میکنم وسعت جلسه اجازه نمیدهد که خیلی مشخص‌تر در ابعاد دیگری مثل وظایف ارگانها در این قبال و غیره وارد بشویم. اینها چکیده بحث‌هایی بود که در کنگره هم در مورد کارگری شدن حزب مطرح شد.

[*] اصل این مطلب شفاهی است. این نوشته، متنی است که توسط رفیق دنیس آزاد پیاده و توسط مسئول این سایت مقابله و بعضاً تغییر داده شده است.

کمونیستها و پراتیک پوپولیستی

جمعبدی کلیات مبحث سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

من سعی میکنم بحثهای تاکنونی کنگره در مورد سبک کار را جمعبدی کنم و آن فرمولبندی نهائی را که کلیات این مبحث را جمعبدی میکند، ارائه کنم. پس از این فرمولبندی عمومی میتوانیم رهسپار توضیح و حل و فصل تک تک عوارض و مشکلات ناشی از سبک کار پوپولیستی بشویم. ابتدا به این میپردازم که چگونه به این فرمولبندی نهائی رسیدیم و چرا این حلقه اصلی در نقد سبک کار گذشته ماست.

مسئله سبک کار برای ما از یکسال و چند ماه قبل مطرح بوده است. مسئله ابتدا به این شکل مطرح شد که ما تناقضات عملی ای میان شیوه‌های فعالیت‌مان در تبلیغ و ترویج و موازین کار تشکیلاتی خود با اهدافی که داشتیم مشاهده کردیم. ما با عوارض و مشکلات متعدد تشکیلاتی روبرو بودیم که تا همینجا به نمونه‌های بسیاری از آنها در کنگره اشاره شده است و من به تفصیل وارد آن نمیشوم. ما شاهد این بودیم که در مبارزه عملی روزمره پرولتاریا کم تأثیریم. ما شاهد این بودیم که در مبارزه عملی نیروهای ما درجا میزنند و عملاً پس از بیش از سه سال فعالیت جدی تشکیلاتی دستاورد رضایت بخشی نداشته‌ایم. رشد ما در جنبش کارگری کافی نبوده است. ما شاهد این بودیم که بورژوازی با سهولت به ما ضربه میزند و رفقا و امکانات زیادی عملاً از دست میروند. ما شاهد این بودیم که در صفوف ما امر پرورش کادر در سطوح مختلف ابداً به پیش نمی‌رود و حتی در این یا آن عرصه معین فعالیت هم رفقای ما بطور سیستماتیک و هدفمندی پرورش و تکامل نمی‌یابند. همانطور که گفتیم این عوارض و نمونها بسیارند. در مجموع به این نتیجه رسیدیم که کار تشکیلاتی ما بر یک تئوری کمونیستی تشکیلاتی متکی نیست و در نتیجه علیرغم اهداف و نظراتمان، در زمینه کار تشکیلاتی به معنی واقعی کلمه به شیوه‌ای کمونیستی کار نمیکنیم. اینجا بود که تلاش ما برای بازیافتن و درک اصول لنینی یا کمونیستی تشکیلات بطور جدی آغاز شد ...

همه ما از ابتدای مبحث سبک کار روشهای قدیمی و متداول خود را تحت عنوان روشهای خرده بورژوائی محکوم کردیم و خواستار جایگزینی این روشها با روشهای کمونیستی شدیم. همه ما در اشکال و عبارات مختلف به تقابل سبک کار پوپولیستی و روشهای کمونیستی اشاره کردیم. اما مسئله اساسی این بود که کنگره در ابتدای این بحث تا چه حد به این تمایز واقف است و تا چه حد درک عمیقی از آن بدست آورده است. آیا درک ما از این تمایز و تفاوت، در ابتدای مبحث سبک کار، تا آن حد عمیق بود که مستقیماً وارد بررسی حلقه‌های پراتیک‌تر و کنکرت‌تر این مبحث و بررسی روشهای عملی‌مان در عرصه‌های مشخص فعالیت شویم، یا هنوز درک مشترک ما در سطحی بود که بحث میبایست عمیق‌تر و تجربیدی‌تر شود و به حلقه‌های پایه‌ای‌تری دست یابد؟ آیا میبایست سیر بحث خود را در جهت نزدیک شدن به سطح مسائل پراتیک ادامه میدادیم یا در تحلیل تئوریک مسئله عمیق‌تر میشدیم؟ آیا بیان اینکه سبک کار ما خرده بورژوائی بوده است، آخرین و عمیق‌ترین بیان تئوریک مسئله بود؟ آیا ما با این فرمولبندی به آن حلقه اصلی عام و تئوریکی که به ما اجازه بدهد مجدداً به سمت واقعیات خاص و پراتیک بازگردیم، دست یافته بودیم؟ (حلقه عام و مجردی نظیر مقوله کار مجرد اجتماعاً لازم که مارکس در تحلیل ارزش بدان دست مییابد و سپس مجدداً ارزش و قیمت کالاها را بر مبنای آن تحلیل میکند). آیا ما از نظر تئوریک پی را آنقدر عمیق کنده بودیم که بتوانیم به چیدن خشت‌های کنکرت‌تر و کنکرت‌تر دست بزنیم؟ در بحثهای اولیه مشخص شد که ما هنوز به تحلیل تئوریک

عمیقی از مسئله نرسیده‌ایم. وجود تحلیلهای متفاوت، سوق یافتن و محدود شدن بحثها به جزئیات و عارضه‌های سبک کار خرده بورژوائی، و حتی گرایش به نگرستن به مسائل جدید به روش قدیم گواه این بود که ما هنوز به یک درک عمیق و پایه‌ای از مسئله نرسیده‌ایم. ما خواهان یک گسست کامل طبقاتی از سبک کار و روشهای عملی خرده بورژوائی بودیم و لذا در نقد این روشها نیاز به یک تز و فرمولبندی اساسی داشتیم که این گسست را در عمیق‌ترین سطح بیان کند و به ما اجازه بدهد که با اتکا به آن جلوه‌های کنکرت این روشها را بر یک مبنای واحد به نقد بکشیم، و آلترناتیو کمونیستی آن را اثباتا تعریف کنیم.

بنابر این، فرمولبندیهای مختلفی که در طول این مبحث بعنوان "فرمولبندی اصلی و جامع" ارائه میشدند، همه از این زاویه مورد برخورد و نقد قرار میگرفتند و ناکافی بودن خود را آشکار میساختند و حتی طرح کنندگان آنها خود بسرعت به نواقص و کمبودهای آنها پی میبردند. این فرمولبندیها نارسا و ناکافی چه بودند؟ یکی این بحث بود که نقد اساسی ما به سبک کار گذشته، در واقع عمدتا نقدی بر آنارکو-سندیکالیسم در کار ماست و با نقد آنارکوسندیکالیسم ما میتوانیم به روشهای اصولی دست یابیم. اولین نقص این فرمولبندی که فوراً مشهود بود این بود که پاسیفیسم و بی تحرکی عملی تشکیلات پوپولیستی در قبال طبقه کارگر را ابدا توضیح نمیداد. این فرمول سبک کار ما را تنها در آن حیطه‌ای که برخوردی فعال به طبقه کارگر و جنبش کارگری داشتیم به نقد میکشید و این واقعیت را که اساساً روی آوری به طبقه کارگر و قرار دادن این طبقه بعنوان موضوع اصلی و دائمی کار تشکیلات، خصلت تشکیلات ما نبود، کاملاً ندیده میگرفت. این فرمولبندی خیلی زود کنار گذاشته شد. فرمولبندی دیگر "تقدم تشکیلات بر ایدئولوژی و سیاست" یا بعبارت محاوره‌ای آن "تشکیلاتچیزیگری" بود که در ادامه بحث مشخص شد که در چارچوب مسئله سکتاریسم به معنای عام، یعنی جدائی سازمان از طبقه، قرار میگردد. این فرمولبندی بمثابه عمیق ترین بیان کلی نقد ما به روشهای عملی خرده بورژوائی مطرح شد، و از آنجا که دقیقاً در نقد این فرمولبندی بود به درک کنونی خود رسیدیم، بعداً به آن میپردازیم. نکته دیگری که بطور ضمنی برای مدتی به محور بحثها تبدیل شد، مسئله جایگاه فابریکها در مبارزه طبقاتی بود. از برخی بحثها چنین استنباط میشد که مسئله سبک کار از زاویه ساختمان تشکیلات و چند و چون اختصاص نیرو به کارخانجات نگرسته میشود. در ادامه این بحث مسئله سبک کار حتی بصورت یک مسئله اساسنامه‌ای مطرح شد، به این شکل که گویا نقص کار ما در متمرکز نشدن بر فابریکها و متکی نبودن تشکیلات به حوزه‌های محل کار کارگران بوده است. مسئله اکونومیسم آکسیونی (دنبالروی خودبخودی اقشاری از جامعه) و آکسیون سازمانی (منحصر کردن مبارزه به حرکات آکسیونی بر مبنای نیروی افراد تشکیلاتی) نیز که بعنوان جلوه‌ای از برخورد سازمانهای پوپولیست به مسئله تاکتیکی مطرح شده بود، در برخی از اظهارات رفقا تا حد یک انحراف پایه‌ای برجسته شد و تلویحاً بعنوان محور بحث سبک کار تلقی شد.

فرمولبندی دیگر این بود که در سبک کار پوپولیستی کار روتین (همیشگی، مستمر، دائمی) کمونیستی از یک سو و تاکتیکیها از سوی دیگر مخلوط و مخدوش است و عملاً میتوان گفت که کار روتین حزبی در سبک کار پوپولیستی مکانی ندارد. اینجا به نظر میرسد که ما بسیار به تبیین مسئله نزدیک شده‌ایم. اما این فرمولبندی در حد خود بسیار کلی و نامعین است، و به تفسیرهای مختلفی امکان میدهد. در نزد برخی از رفقا اتخاذ تاکتیکیها نیز خود بمثابه جزئی از کار روتین کمونیستی در نظر گرفته میشد، و به این معنی تقابل کار روتین کمونیستی و وظایف تاکتیکی بخودی خود به تقابل پوچ بدل میشد. در مقابل رفقای دیگری برای توضیح حد فاصل کار روتین کمونیستی (حزبی) و تاکتیک، عملاً کار روتین را به ترویج سوسیالیسم کاهش میدادند و تاکتیکیها را مبنای همه فعالیت‌های غیر ترویجی سازمان قلمداد میکردند. در این حالت، طبعاً کار روتین حزبی بار دیگر، مانند تمام مواردی که در طول یکسال گذشته این مقوله مورد بحث قرار گرفته بود، با بر چسب "کار آرام

سیاسی" بایگانی میشد. در ارتباط با بحث سبک کار روتین و تاکتیک و رابطه متقابل این دو، موضوعات مهمی، اگر چه بصورت نامنظم و پراکنده مورد بحث قرار گرفت. نظیر اینکه موضوع کار کمونیستی چیست؟ طبقه کارگر یا جنبش کارگری؟ موضوع تاکتیکها چطور؟ رابطه مبارزه سوسیالیستی با شرکت در یک انقلاب بالفعل غیر سوسیالیستی از نقطه نظر امر سازماندهی و سبک کار چیست؟ وظائف دائمی یک تشکیلات کمونیستی چیست و تاکتیکها چه تاثیری بر این وظائف دائمی دارند؟ آیا کارگران به اعتبار مبارزه تاکتیکی ما به کمونیسیم و سازمان کمونیستی میگردند و یا به اعتبار کار دائمی سوسیالیستی ما؟ آیا کمونیست کردن کارگران، ترویج نظرات کمونیستی در درون طبقه کارگر و ایجاد تشکلهای کمونیستی کارگری یک فعالیت "آرام" سیاسی است؟ آیا کمونیستها صرفا به اعتبار مبارزه تاکتیکی خود انقلابی اند؟ و سؤالاتی نظیر اینها. این سؤالات همه مهمند، کاملا به مبحث روشهای عملی کمونیستی ارتباط دارند و هر فرمولبندی اصولی از گره گاه اصلی مسئله سبک کار باید کلید پاسخگویی به این سؤالات را فراهم آورد. اما در غیاب این فرمولبندی پایه‌ای، این سؤالات در طول جلسات این چند روز بطور پراکنده و نامنظم مورد بحث قرار گرفتند.

این خصلت نامنظم بحثها از اینجا ناشی میشد که ما هر یک به درجات مختلف اجزاء و عناصری از نقد سبک کار پوپولیستی را در ذهن خود داشتیم. اما بیان این اجزاء و عناصر به شکل یک دستگاه منسجم انتقادی هنوز برای ما ممکن نبود و به آن حکم و فرمولبندی پایه‌ای در عمیق‌ترین سطح از ریشه این انحراف دست نیافته بودیم. به همین دلیل بود که در صحبتی که پیش از آغاز مبحث سبک کار با رفیق حمید تقوائی (ت. یاشار) داشتیم چنین مطرح کردم که در معرفی این مبحث ما نباید کنگره را با ارائه یک فرمولبندی از پیش تعیین شده محدود و مشروط کنیم و هنگامیکه رفیق تقوائی در آغاز بحث به مقولات تشکیلاتچیزی و جدائی سازمان از طبقه با تاکید بیشتری مکث کرد، من در مقابل به سهم خود از "هویت عملی" کمونیستها سخن گفتم و به این اشاره کردم که بحث سبک کار بحثی در حد مباحث برنامه‌ای است.

اصولا چرا مسئله روشهای عملی کمونیستی برای ما مطرح شد؟ اولاً، بن بست عملی ناگزیر روشهای پوپولیستی نه تنها در مقیاس سازمانهای پوپولیست خط ۳ بلکه اکنون دیگر در مقیاس ام.ک نیز به ثبوت رسیده بود. امروز وقتی به پراتیک روزمره تشکیلاتی خود در گذشته مینگریم، در مقایسه با اهدافی که پیشاروی خود داشتیم، همه چیز چون یک جست و خیز و تحرک مبارزاتی ساده بنظر میرسد. ما بن بست عملی پوپولیسم را در کلیه ابعادش، از امنیت و ادامه کاری و پرورش کادر گرفته، تا تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمیته‌های کارگری و سازماندهی ارگانه‌های سراسری بخوبی مشاهده کرده‌ایم. این روشها به روشنی عجز خود را در پیشبرد وظایف همه جانبه ما اثبات کرده بود. ثانیاً، اکنون دیگر چیزی به نام برنامه حزب کمونیست وجود داشت که نمیشد سهل انگارانه و سرسری به آن برخورد کرد. برنامه حزب کمونیست، دیگر از ما روشهای عملی مطابق با حزب کمونیست را میطلبد. اگر کسانی میتوانند برنامه اتحاد مبارزان کمونیست را به متنی تحلیلی، به سندی صرفا برای تبلیغ و ترویج منحصر و محدود کنند، اما برنامه حزب کمونیست از ما خود حزب کمونیست و سازماندهی انقلاب اجتماعی را میطلبد. این واقعیت که برنامه، برنامه حزب کمونیست نام گرفت، هشداری به همه ما برای تلاش در جهت دستیابی به روشهای کمونیستی بود. برنامه حزب کمونیست را نمیتوان به روشهای خرده بورژوائی رایج اتخاذ کرد. پس، از نقطه نظر سیر تاریخی حرکت جنبش ما، ما میبایست ابتدا از نظر نظری خرده بورژوازی را عقب مینشانیم تا بتوانیم نظرات مستقل طبقه خود را، که باید اتخاذ شوند، برجسته کنیم. این امر اکنون دیگر با برنامه حزب کمونیست انجام شده بود و اتخاذ این برنامه در دستور ما قرار میگرفت و این بنوبه خود ما را به متمایز کردن عملی خود از خرده بورژوازی موظف میکرد. به عبارت دیگر، ما برنامه حزب کمونیست را بدست آورده بودیم. و اکنون در

مقابل این سؤال قرار داشتیم که روشهای این حزب چیست و چه باید باشد. در ابتدای مبحث سبک کار به این نکته اشاره کردم که ما فاقد آن روشهای عملی‌ای هستیم که ضمیمه جدائی ناپذیر برنامه کمونیستی ماست. اهداف ما و روشهای ویژه پیاده کردن و دنبال کردن این اهداف هر دو اجزاء دستگاه فکری ما هستند و روشهای عملی ما در پیاده کردن اهداف کمونیستی باندازه خود همان اهداف متمایز کننده ماست و دارای خصلت ویژه طبقاتی است. بنابراین بحث سبک کار اساسا باید معطوف به این باشد که ما درک کنیم که این خصلت ویژه طبقاتی بر روشهای عملی ما ناظر نبوده است و ما تاکنون روشهای طبقات دیگر را اتخاذ نکرده‌ایم. ما به عبث کوشیده‌ایم اهداف کمونیستی را با روشهای خرده بورژوائی متحقق کنیم. حال آنکه روشهای کمونیستی نیز خود جزئی از هویت ماست.

بنظر میرسد که رفقا با این بحث که حزب کمونیست قبل از هر چیز، سنتها مبارزاتی مادیت یافته معینی در جنبش کارگری است، موافقت دارند. بدرجه‌ای که این سنتها وجود دارند، حزب نیز موجودیت دارد. این سنتها طبعاً خود را نه تنها در اهداف برنامه‌ای، بلکه در مبارزات کمونیستی زنده، در کادرها در تشکلهای و در روشهای تثبیت شده مبارزه برای سوسیالیسم متبلور میکند و ظاهر میسازد. اهمیت مسئله روشهای عملی کمونیستی در مبارزه برای تشکیل حزب از اینجا روشن میشود. اگر این سنتها بطور کلی پا برجا باشند، اگر روشهای عملی بلشویکی همچنان مبنای کار کمونیستها باشد، آنگاه حتی حزب بسیار ضعیف شده‌ای که تمام حوزه فعالیتش زیر فشار پلیس در هم کوبیده شده باشد و یا حزبی که برای مثال در متن یک جنگ طولانی بهترین کادرهایش را از دست داده باشد، همچنان حزب کمونیست است و میتواند در شرایط مساعدی مجدداً و به سرعت خود را باز سازی کند.

اما آنچه ما امروز شاهد هستیم، نه یک حزب ضعیف، بلکه اساساً یک گسست کامل از حزبیت است. بلشویسم آخرین جریان حزبی مارکسیسم انقلابی بود. شکافی عمیق و یک خلاء کامل ما و آخرین مبارزات حزبی ما در حزب بلشویکی و دیگر احزاب پیرو بلشویسم در گذشته دور را از هم جدا میکند. ما امروز در حال تقویت و تجدید سازمان یک حزب ضعیف شده و ضربه خورده نیستیم، بلکه اساساً وظیفه احیای یک حزب کمونیست واقعی را بر عهده داریم. چرا میگوئیم یک گسست و خلاء کامل ما را از تجربه بلشویسم جدا میکند؟ زیرا دقیقاً سنتها و روشهای مبارزه حزبی بلشویکی حفظ نشده و نه در اشخاص و نه در تشکلهای و موازین کار آنها ادامه نیافته است. از این رو چه در سطح نظری یعنی در سطح اهداف و سیاستها، و چه در سطح عملی یعنی در سطح روشهای سازماندهی و پراتیک حزبی، این یک شکاف و خلاء قطعی و کامل بوده است. ما بطور خود بخودی و طبیعی بر میراث جنبش خود متکی نبودیم. ما به یک حزب یا جریان موجود بلشویکی چشم نگشودیم، بلکه خود موظف بودیم ابتدا بلشویسم را از لحاظ نظری و عملی هر دو احیا کنیم. ما میبایست چیزهایی را از نو بوجود آوریم. پیش از این گفتیم که چگونه برنامه حزب کمونیست خود چکیده مبارزه برای احیای بلشویسم در سطح نظری و برنامه‌ای است. ما در تئوری و برنامه توانسته‌ایم رویزیونیسم را تا آن حد از سر راه مارکسیسم کنار بزنیم که بتوان یک جریان حزبی حول برنامه کمونیست بوجود آورد. بعبارت دیگر "برنامه حزب کمونیست" براستی برنامه حزب کمونیست است که از زیر دست و پای رویزیونیسم بیرون کشیده شده است، و سند استقلال نظری و برنامه‌ای ما در مقابل رویزیونیسم در کلیه اشکال بین المللی و بومی آن است. پس مسئله‌ای که باقی میماند مسئله روشهای عملی ما است. ما نمیتوانیم صرفاً با اتکاء به برنامه کمونیستی، بدون گسست کامل از روشهای عملی‌ای که میراث حزب توده، مشی چریکی و سبک کار پوپولیستی خط ۳ است، شکاف میان مارکسیسم انقلابی ایران با بلشویسم را از میان برداریم، یک حزب کمونیست تشکیل دهیم و مبارزه به شیوه حزبی (کمونیستی) را در میان طبقه به پیش ببریم. ما باید این را

درک کنیم که همانقدر که بستر اصلی جنبش کمونیستی ایران در ۴ سال قبل در نظریات از کمونیسم دور بود، ما امروز در عمل، در روشهای عملی، از کمونیسم دوریم. کنگره ما با بحثهای یک هفته اخیر گام تعیین کننده‌ای در تکامل کمونیسم ایران برداشته است. ما بار دیگر به تئوری لنینی تشکیلات متکی شده‌ایم.

اما وقتی این تئوری را بازگو کنیم در مییابیم که هیچ چیز تازه‌ای نگفته‌ایم. اما مسئله اساسی اینجاست که ما این آموزش کهنه طبقه خود را در برابر افکار و فرمولبندی‌های "تازه" طبقات دیگر قرار میدهیم. این مباحثات برای رجعتی چنین پر اهمیت به میراث لنینیسم ضروری بوده است. اگر به برنامه خود نگاه کنیم میبینیم که تئوری لنینی تشکیلات در رئوس کلی در بند ۸ بروشنی بیان شده است و ما از آن عملاً غافل مانده‌ایم. تکرارش کرده‌ایم و از فرازش گذشته‌ایم.

برنامه ما میگوید که شرط لازم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا وجود یک حزب کمونیست است که کلیه وجوه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری کند، او را به منافع طبقاتی‌اش آگاه نماید، در صف مستقل طبقاتی‌اش متشکل کند، قدرت سیاسی را در راس توده‌های کارگر تصرف کند. حزب کمونیست حزبی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. آن عمل پرولتری که در برنامه ما مطرح شده است تشکل مورد نیاز خود، یعنی حزب کمونیست را نیز تعریف و تعیین کرده است. تعریف وظایف و خصوصیات این حزب بر مبنای ملزومات انقلاب اجتماعی پرولتاریا، این چیزی جز مبنای تئوری لنینی تشکیلات نیست. خوب، ما به دنبال چه چیزی می‌گشتیم؟ وظیفه فوری ما این بود که سازمانی با این خصوصیات بوجود آوریم و وظایفی را که در برنامه حزب کمونیست مطرح شده است بر عهده‌اش بگذاریم. حال پس از ماهها سردرگمی و پس از روزها بحث دوباره به نقطه‌ای رسیده‌ایم که در برنامه به روشنی بیان شده بود. اما تمام اهمیت مسئله در این است که ما این بار با نقد کلیت دستگاه فکری پوپولیستی موجود به عمق این نکته پی برده‌ایم. تعریف حزب و خصوصیات و وظایف آن پیش از این در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست هم ذکر شده بود. اما مشکل اینجا بود که ما تصور میکردیم نه فقط خود ما، بلکه لاقط خط ۳ نیز این تعریف را درک میکند. اما چنین نبود و همچنانکه اکنون بعد از مباحثات این کنگره روشن شده است، این درک عمق زیادی نداشت و تاثیری بر پراتیک سازمانی ما (تا چه رسد به خط ۳) نگذاشته بود.

اما اکنون بحث به کجا رسیده است. من بحثهای گذشته را تکرار نمیکنم و تنها به این می پردازم که چگونه حلقه اساسی بحث سبک کار بدست آمد.

رفیق تقوائی (یا شا) در آخرین نوبت صحبت‌اش مجدداً تذکر داد که او تشکیلاتچی‌گری و جدائی سازمان از طبقه و پیشروان طبقه (یعنی سکتاریسم بمعنای عام) را حلقه اصلی در نقد سبک کار پوپولیستی میداند، و معتقد است عوارض و نمودهای متنوع این روشها را با این فرمولبندی اصلی میتوان توضیح داد. فرمولبندی‌ای که رفیق ارائه کرد بسیار جالب توجه بود. رفیق گفت که "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" عمیق‌ترین بیان خصیصه اصلی سبک کار پوپولیستی است که به آن خصلتی خرده بورژوائی می‌بخشد و این عمیق‌ترین بیان نقد ما بر روشهای پوپولیستی است.

اما اگر در این عبارت "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" با دقت بیشتری تعمق کنیم، خصلت پوپولیستی برجسته‌ای در آن میبینیم. نایب کدام توده‌ها در امر کدام انقلاب؟ آیا صفت ممیزه کار عملی تشکیلات کمونیستی این است که "نایب توده‌ها در امر انقلاب" نیست؟ اینجا چه انقلابی مورد نظر است و پوپولیستها نایب کدام توده‌ها بودند؟ در این فرمولبندی مشخصاً انقلابی بدون محتوای طبقاتی مطرح شده و جلب نظر میکند. کلید نقد سبک کار پوپولیستی با نقد همین فرمولبندی و فراتر رفتن از آن پیدا میشود. اینجا انقلابی‌گری ما به شیوه‌ای

غیر انتقادی با انقلابیگری توده‌ها علی‌العموم یا بعبارت دیگر با انقلابیگری خرده بورژوازی یکسان فرض میشود. تفاوت ما و پوپولیستها در عمل تشکیلاتی صرفا در این خلاصه میشود که گویا آنها نیابت^۲

توده‌ها را در این "انقلاب" خود بر عهده میگیرند، حال آنکه ما میبایست خود توده‌ها را به صحنه بیاوریم. در این فرمولبندی "انقلاب" مورد نظر ما و انقلابیگری ما از انقلابیگری "توده‌ها" و خرده بورژواها متمایز نمیشود. اما بحث دقیقا بر سر اینست که ما کمونیستها سازمانی برای تحقق یک انقلاب تعریف شده بوجود میآوریم؛ انقلاب پرولتری سازماندهی عمل انقلابی وظیفه هر تشکیلات کمونیستی است. اصولا تشکیلات انقلابی سازمانی است که عمل انقلابی توده معینی را سازمان میدهد و رهبری میکند. سازمانی است که نظریه سازماندهی انقلاب را دارد. ما نیز در برنامه خود گفته‌ایم که میخواهیم تشکیلاتی بسازیم که یک انقلاب سازماندهی و رهبری کند. اما این چه انقلابی است؟ بدیهی است، منظور انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. بنابراین بحث بر سر این نیست که آیا ما، بمثابه یک سازمان، "نیابت توده‌ها در امر انقلاب" می‌شویم یا خیر، بلکه دقیقا بر سر اینست که کدام انقلاب باید فلسفه وجودی سازمان ما، یعنی تشکیلات کمونیستی را تشکیل دهد و خصوصیات عملی کار سازمانی ما باید بدوا متناسب با نیازهای کدام انقلاب تعیین شود.

چگونه است که ما که در طول مبارزات ایدئولوژیک تاکنونی‌مان انقلابیگری خرده بورژوائی را در جنبه‌های مختلف آن نقد کرده‌ایم و در مقابل آن همواره بر انقلابیگری سوسیالیستی پرولتاریا پای فشرده‌ایم، که اکنون به تبیین مبانی تشکیلاتی میپردازیم همان سیر انتقادی را ادامه نمیدهیم و مجددا به شیوه‌ای غیر انتقادی از "انقلاب" علی‌العموم حرف میزنیم، مفهوم آن را مفروض میگیریم و بحث خود را حول نیابت و یا عدم نیابت متمرکز میکنیم؟ چگونه است که ما که پیش از این مبانی انقلابیگری خرده بورژوائی را از فلسفه تا اقتصاد و سیاست شناخته و شکافته‌ایم و محدود ماندن این انقلابیگری در محدوده مبارزه ماوراء طبقاتی "ضد رژیم" را افشاء کرده‌ایم، اکنون که به تئوری تشکیلات میپردازیم باز تشکیلات را از "انقلاب" علی‌العموم استنتاج میکنیم و محتوای آن انقلاب را که سازماندهی آن میباید ضرورت وجودی تشکیلات ما را تعریف کند مشخص نمیکنیم؟ چرا صرفا به ذکر اینکه ما نیابت "نیابت توده‌ها در امر انقلاب" باشیم بسنده میکنیم؟ اینجاست که آن ابهامی که ما در فرمولبندی مسئله داشتیم کاملا بر طرف میشود: ما باید بحث سبک کار را نیز از زاویه سازماندهی انقلاب پرولتری می‌گرفتیم. ما تشکیلات خود را برای سازماندهی یک انقلاب تعریف شده، یعنی انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا میخواهیم و این خصوصیات روشهای عملی ما را تعریف میکند. تبلیغ ما، ترویج ما و سازماندهی ما هدفی جز آماده کردن طبقه کارگر برای انجام انقلاب اجتماعی ندارد. بقیه انقلابات در پرتو این هدف اساسی جایگاه خود را برای ما پیدا میکنند. اینها به روشنی در برنامه ما بیان شده است. ما این نقطه عزیمت را حتی در سرمقاله "سوسیالیسم شماره ۲" تاکید کرده بودیم. ما گفته بودیم که سازماندهی کمونیستی و حزب کمونیست اساسا ابزاری است برای از بین بردن تفرقه و تشتت در صفوف طبقه کارگر، آگاه کردن طبقه به منافع مستقل خویش و سازماندهی او بویژه در حزب سیاسی طبقاتی‌اش و انجام انقلاب اجتماعی. این چیزی جز رکن اساسی تئوری لنینی تشکیلات نیست و ما آن را تحت این عنوان نمیشناختیم. ما به نادرست برای یافتن تئوری تشکیلات توجه خود را به جنبه‌های تاکتیکی کار تشکیلاتی، به روشهای تبلیغ و ترویج و سازماندهی معطوف کرده بودیم و در این محدوده دنبال آن می‌گشتیم. ما فراموش کرده بودیم، که تئوری تشکیلات به هر حال خود یک تئوری است. و بنابراین بمثابه یک تئوری باید ابتدا ضرورت وجودی تشکیلات را توضیح بدهد. چرا تشکیلات کمونیستی ضروری است؟ این اولین سؤال در تئوری تشکیلات است. اگر ما آن ضرورت مادی و اجتماعی را که وجود یک تشکیلات کمونیستی را ایجاب میکند بدرستی بشناسیم، آنگاه میتوانیم آن خصوصیتی را هم که این تشکیلات برای پاسخگویی به این ضرورت باید داشته باشد، به روشنی

تعریف کنیم. اگر سازماندهی انقلاب پرولتری هدف کسی باشد، بدیهی است که تشکیلاتی که میسازد، باید پاسخگوی نیازهای یک چنین انقلابی باشد. یعنی طبقه کارگر را برای این انقلاب سازمان دهد. موضوع کار ما، مضمون کار ما و روش ما از همین هدف نتیجه میشود.

اما اشکال کار اینجا بود که ما علیرغم نظرات صریح و روشن برنامه‌ای خود، آنجا که به مسئله تشکیلات رسیدیم در عمل انقلابیگری خود را تا حد خرده بورژوازی تقلیل دادیم. از انقلاب و ضرورت سازماندهی آن سخن گفتیم بی آنکه روشن کنیم ضرورت سازمان ما مشخصا از کدام انقلاب، نتیجه شده است. ما در عمل انقلاب اجتماعی پرولتاریا را با انقلاب بالفعلی که پیشاپیش چشمان ما جریان داشت، انقلاب بالفعلی که لحظه و مقطعی در انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است، یکی گرفتیم. ما سازمان خود را از "انقلاب" نتیجه گرفتیم و به "انقلاب" معطوف کردیم، اما آنجا که پای وظایف تشکیلاتی ما در میان بود، سر تلقی خود از آن انقلابی که فلسفه وجودی متشکل شدن ما کمونیست هاست، از حد انقلاب بالفعل و موجود فراتر نرفتیم. بنابراین این تفاوت ما و سازمانهای خرده بورژوائی نظیر فدائی و پیکار و دیگران در عمل به این کاهش میبافت که ما برای مثال برای این انقلاب برنامه جامعی داشتیم، اما آنها اساسا حتی انقلاب حاضر را در مبارزه "ضد رژیم" خلاصه میکردند. مفاهیم "نیروی انقلابی"، "عمل انقلابی" و "سازمان انقلابی" و نظیر آن نیز بر حسب این انقلاب و صرفا این انقلاب تعریف میشد. اینجا حتی انقلابیگری ما به وجود یک انقلاب بالفعل منوط میشد. آیا برآستی اگر "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" مشکل ماست، آن زمان که احتمالا انقلابی جریان ندارد، ما انقلابی نیستیم؟ آیا ما بیش از ۱۳۰ سال پیش به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغول نبوده‌ایم و به و به این اعتبار عمل انقلابی نکرده‌ایم؟ خوب، این عمل انقلابی چیست که مارکس و لنین و ما و دهها و صدها حوزه و تشکل کمونیستی را بهم پیوند میدهد؟ آیا وجه مشترک همه ما، خصلت انقلابی مشترک ما، جز شرکت ما در سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریاست؟

مشکل اصلی این بود که ما تشکیلات را در عمل از سیاست نتیجه نگرفتیم. یا بعبارت بهتر، سیاست اعلام شده و پایه‌ای خود را عملا بر حرکت تشکیلاتی خود ناظر نکردیم. این انعکاس این واقعیت بود که ما این سیاست پایه‌ای، یعنی مبارزه برای سازماندهی انقلاب اجتماعی، مبارزه برای سوسیالیسم را سیاست و مبارزه‌ای زنده و فوری ندیدیم و اهداف سوسیالیستی را در عمل، و به معنی پراتیکی کلمه، بمتاباه اهدافی انقلابی و فوری در دستور خود نگذاشته بودیم، ما انقلاب را صرفا با انقلاب بالفعلی که در جریان بود و طبعا مهر تناسب قوای طبقاتی معینی را بر خود داشت، تداعی کردیم و یکی گرفتیم. ما انقلابیگری خود، و عمل انقلابی را که همواره بر عهده ماست، به اعتبار آن انقلاب اجتماعی که قریب یک قرن است عصر آن فرا رسیده است، انقلابی که یک قرن است امر فوری ماست، تعریف نکردیم، بلکه آن را صرفا در رابطه با انقلابیگری امروز، انقلابیگری معطوف به یک انقلاب بالفعل و جاری، تعریف کردیم. عمل انقلابی برای ما تنها در ارتباط با پیشبرد یک انقلاب بالفعل معنی میداد و لذا وقتی دست به سازماندهی عمل انقلابی میزدیم (یعنی وقتی یک تشکیلات انقلابی میساختیم) نه به سازماندهی انقلاب پرولتری در کلیت خود، بلکه صرفا به سازماندهی انقلاب دموکراتیک حی و حاضر معطوف شدیم. آری، ما تشکیلاتی برای سازماندهی امر انقلاب ساختیم، در این راه سرسختانه کوشیدیم و جانبازی کردیم اما این "امر انقلاب"، محدود به امر یک انقلاب معین بالفعل بود، انقلابی که بلاواسطه انقلاب اجتماعی پرولتاریا نبود، انقلابی که نه بطور اخص پرولتاریا و اهداف سوسیالیستی او، بلکه طبقات مختلف و اهداف دموکراتیک مشترک آنان مبنای آن را تشکیل میداد.

نکته اصلی اینجا بود که ما خود در عمل امر انقلاب پرولتری را بمتاباه یک امر واقعی، دائمی و لذا فوری، بمعنائی که لنین از فرا رسیدن عصر آن سخن میگوید (و برای ما دیگر باید گفت مدتهاست فرا رسیده است)،

در نظر نگرفتیم. امر دائمی، امری دائما فوری است. یعنی همواره و در همه حال، باید فورا انجام شود. انقلاب پرولتری برای ما باید چنین جایگاهی را می‌داشت. اما یک انقلاب موجود، جاری و بالفعل ما را چنان به خود جذب کرده بود که اساسا مقوله انقلاب و انقلابیگری را به اعتبار آن درک و استنتاج می‌کردیم، و لذا هر نیروی اجتماعی- طبقاتی را، اعم از اینکه نایب آن بودیم یا خود آنرا فرا می‌خواندیم (که هر دو حالت صدق می‌کرد) صرفا به سمت این انقلاب معین سوق می‌دادیم. چه آنجا که به سراغ طبقه نرفتنیم و عمل مستقیم خود، آکسیون خود و نیروی سازمانی خود را بجای آن نشان‌دیم و چه آنجا که به توده طبقه روی آوردیم و او را به عمل انقلابی فراخواندیم، در همه این حالات عمل انقلابی مورد نظر ما، عملی صرفا در ارتباط با انقلاب جاری و بالفعل موجود بود، و نه انقلابی که باید از دل این انقلاب بالفعل و تلاطمهای طبقاتی متولد شود.

بر این تاکید می‌کنم که انقلاب جاری ایران، یک انقلاب واقعی است. مهمترین تحول تاریخ معاصر ایران و عزیزترین واقعه تاریخی برای پرولتاریای ایران و ما کمونیست‌هاست، و باید که گسترش و عمق یابد و رهبری آن در دست پیشروان کمونیست طبقه کارگر قرار گیرد. اما منحصر کردن و منحصر دیدن انقلاب و انقلابیگری به یک انقلاب بالفعل و صرفا پاسخگویی به نیازهای مرحله‌ای آن، دقیقا آن خطری است که تمام احزاب کمونیست را در دوره‌های انقلابی تهدید می‌کند. ما چنین کردیم. ما در کار سازمانی دنباله‌رو ساده انقلابی شدیم که بنا به خصوصیات عینی و ذهنی‌اش در شکل بلاواسطه خود مضمونی محدودتر از انقلاب اجتماعی‌ای داشت که فلسفه وجودی ما را می‌سازد. این دنباله روی عملی باعث شد که ما حتی نتوانیم از نیروی این انقلاب برای نزدیکتر کردن آن انقلاب آنطور که باید استفاده کنیم.

پیش از این و بخصوص در همین کنگره، بارها علیه محدود کردن سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی به ترویج و توضیح متون کلاسیک مارکسیستی هشدار داده بودیم، اما برآستی چرا سوسیالیسم برای ما به معنای عملی کلمه با انقلاب تداعی نمیشد. چرا سوسیالیسم با انقلاب سوسیالیستی معادل نبود و چرا انقلاب سوسیالیستی به معنای واقعی کلمه برای ما فوریت عملی پیدا نمی‌کرد؟ همانطور که گفتم علت این بود که هنگامی که مسئله در سطح عملی- تشکیلاتی برای ما مطرح میشد، عملا نقد انقلابیگری خرده بورژوائی را از کف می‌گذاشتیم، ما انقلابیگری خرده بورژوائی را در سطح نظری و سیاسی از دیدگاه پرولتری کاملا نقد کرده بودیم، اما در عمل مقوله عمل انقلابی را تا حد تعبیر خرده بورژوائی آن تنزل دادیم. نظرات و برنامه ما به روشنی مرز ما را با سوسیالیسم و انقلابیگری خرده بورژوائی ترسیم می‌کرد، اما در عمل تئوری خرده بورژوائی تشکیلات بطور خود بخودی جایگزین تئوری لنینی تشکیلات میشد. ما در سرمقاله "بسوی سوسیالیسم شماره ۲" و در مقالات و نوشته‌های گوناگون دیگر، این واقعیت را بر ملا کرده بودیم که پوپولیست‌ها، خرده بورژواها، حزب کمونیست را از نیازهای یک جنبش دموکراتیک استخراج می‌کنند. ما در برنامه ا.م.ک و سپس در برنامه حزب حکم پایه‌ای تئوری لنینی تشکیلات را به روشنی اعلام کردیم، اما عملا این احکام اصولی را به بایگانی سپردیم و اتحاد مبارزان کمونیست و هر تک سازمان کمونیستی دیگر را با ملاک نیازهای یک جنبش دموکراتیک سنجیدیم و قضاوت کردیم؛ بدین شکل که اشکال تبلیغ، ترویج، سازماندهی، وظایف درون تشکیلاتی و بطور کلی پراتیک سازمانی‌ای را در مقابل خود قرار داده‌ایم که صرفا پاسخگوی امر انقلاب دموکراتیک جاری بود.

بدین ترتیب بدیهی است که با تشکیلاتی معطوف به انقلابیگری محدود دموکراتیک نمیتوان اهداف و برنامه سوسیالیستی را پیاده کرد. چنین تشکیلاتی ابزاری نیست که برای آن اهداف ساخته شده باشد. تشکیلاتی که بر این مبنا عملا سازمان یافته است که اقشار همگانی مردم، اعم از دانشجو، کاسب، کارمند و کارگر و غیره را برای تحقق جمهوری انقلابی بسیج و سازماندهی کند، اگر هم صادقانه نخواهد که نایب توده‌ها باشد، چگونه میتواند ابزاری برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد. خوب بدیهی است که بر حوزه‌های حزبی

متکی نمیشود، بدیهی است که باید با آن کلنجر رفت تا برنامه حزب کمونیست را مبنای فعالیت روزمره سازمانی و تبلیغ و ترویج خود قرار دهد، بدیهی است که از ترویج برنامه استنباطی آکادمیستی خواهد داشت. برای تشکیلاتی با سبک کار پوپولیستی، سوسیالیسم به یک امر مجرد تبدیل میشود و عمل انقلابی-دموکراتیک تنها عمل واقعی محسوب میگردد. چنین تشکیلاتی قطعا سوسیالیسم را بطور کلی فراموش نمیکند، اما آن را صرفا امری "ترویجی"، به همان مفهوم آکادمیک که اشاره کردم، در نظر میگیرد. او به توده‌های کارگر میگوید "سوسیالیسم را بدان"، "استثمار را بشناس" اما علیه "رژیم" مبارزه کن. "آگاهی‌ات سوسیالیستی باشد و عملت انقلابی-دموکراتیک". این تشکیلاتی است که در سطح آگاهی‌گری (در بهترین حالت) سوسیالیسم را مطرح میکند، اما در سطح عمل مستقیم، در سطح عمل انقلابی، دموکراتیسم و صرفا دموکراتیسم را پیاده میکند. چنین تشکیلاتی بناگزییر بافت همگانی و ماوراء طبقاتی به خود میگیرد و روشهای متناظر با کار انقلابی-دموکراتیک را اتخاذ میکند، اما احتمالا در سطح رهبری نشریات سیاسی-تئوریک از سوسیالیسم سخن میگوید.

این، آن خصوصیت اصلی سبک کار خرده بورژوائی است که در مورد سازمانهای غیر سکتاریست و صاحب نفوذ توده‌ای هم صدق میکند. فرمولبندی رفیق تقوائی، یعنی جدائی سازمان از توده‌ها و یا نایب توده‌ها شدن، وقتی به نمونه سازمانهای صاحب نفوذ توده‌ای نظیر کومهله میرسیم کاربرد خود را از دست میدهد. مسئله اصلی اینجاست که این گونه سازمانها نیز حتی وقتی خود توده‌ها را به میدان میکشند، عمل انقلابی معینی را در دستور آنها قرار میدهند و سازماندهی میکنند که صرفا معطوف به محدوده یک انقلاب و جنبش بالفعل و حی و حاضر است و ایدا از آن فراتر نمیروند. انقلاب و جنبشی که مشخصا بلاواسطه سوسیالیستی نیست و دارای خصوصیتی همگانی و دموکراتیک است.

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره میرود، زیرا این امر را اساسا به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمیگیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی‌اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمتأبه یک کار میرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که: "این کار آرام سیاسی است!" شگفت انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی - امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است - برچسب "کار آرام سیاسی" بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده‌گرایی میخورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفا به قطب مخالف جنبش "خودبخودی" تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش "خود بخودی" پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود میگیرد و به راه میافتد. یکی از این اشکال، حرکت سندیکائی است. اما کجای جنبش سندیکائی برای مثال در انگلستان، خود بخودی است؟ آنجا جنبش سندیکائی دفتر و دستگاه و مقر و اداره و مشاوره و تئوریسین‌های متعدد دارد، در موارد زیادی شریک دولت در امر پیشبرد برنامه‌های اقتصادی است، با این حال کمونیستهای ایران بی هیچ تعمقی نام آن را جنبش "خود بخودی" طبقه

کارگر میگذارند. گوئی طبقه کارگر یک موجودیت صرفا ملی و کشوری است و طبقه کارگر ایران امروز بدنیا آمده، نظرات درون خودش را از نو و از صفر ساخته و پرداخته میکند و لذا سندیکالیسمش هم لاجرم گرایش "خود بخودی" اوست. گوئی چون ما ندیده‌ایم که خود مارکس و انگلس و لنین حضورا در درون طبقه کارگر ایران فعالیت داشته باشند، اما کارگران ایرانی سندیکالیست و فعال زیاد دیده‌ایم، چنین نتیجه میشود که مارکس و انگلس و لنین و کمونیسم و ما کمونیستها "بیرون طبقه کارگر" قرار داریم و جنبش سندیکائی طبقه کارگر ایران جنبش "خود بخودی و اصیل" اوست! پوپولیستها جنبش سندیکائی‌ای را که تمام مبانی‌اش در طی سالها توسط بخشهای معینی از اشرافیت کارگری اروپا و امروز مشخصا توسط تئوریسین‌های بورژوازی احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی تئوریزه شده، در سطح جهانی متشکل شده و توسط همین عناصر و احزاب رهبری میشود، به راحتی "خود بخودی" مینامند، اما هنگامی که از آنها میخواهیم کمونیسم را بمثابة گرایش مشخصی در درون جنبش طبقه کارگر برسمیت بشناسند، زبانشان قفل میشود و به عذاب وجدان دچار میشوند! اینها کمونیسم را، علیرغم گفتارشان، در عمل بعنوان جنبشی که لااقل صد و سی سال است با انتشار مانیفیست کمونیست، به عنوان جریانی در درون جنبش کارگری وجود ملموس و عینی داشته است و یک انقلاب کارگری عظیم را در ۷۰ سال قبل بمثابة آگاهترین بخش خود طبقه کارگر رهبری کرده و به پیروزی رسانده است، نمی‌بینند. آنها به این عبارت، که تمام مدت خارج از متن تاریخی و واقعی‌اش نقل میشود، می‌چسبند که: "سوسیالیسم باید از خارج به درون طبقه کارگر برود". بله! اما کمونیسم مدتهاست که کارگری است. این را دیگر صاحبان کارتل‌ها و تراست‌ها هم بخوبی فهمیده‌اند.

رفقا! ما نمایندگان مانیفیستیم، ما نمایندگان انقلاب اکتبریم، که امروز پس از آنکه رویونیستها تشکیلات ما، حزب ما، و بین الملل ما را پاره پاره کرده‌اند، از نو پا به صحنه گذاشته‌ایم تا تشکیلاتمان را بسازیم. ما کارگری بوده‌ایم. میلیونها و دهها میلیون کارگر انقلابی در صفوف ما بودند. اینها دود نشده و به هوا نرفته‌اند. تصویر لنین ما، تصویری است که در میلیونها خانه کارگری بر دیوارها آویخته بوده و هست. "مرگ بر سرمایه‌داری"، این شعار کمونیستها، امروز شعار کودکان کارگران است. و در همین انقلاب ایران دیدیم که خصلت کمونیستی و میراث کمونیستی مبارزه بخشی از خود طبقه کارگر جهانی چنان زنده است که هنگامیکه طبقه کارگر ایران مبارزه خود را ظاهرا علیه استبداد و سلطنت آغاز میکند، همراه آن سرمایه‌داری را نیز بی اعتبار میکند، به نحوی که تا ماهها پس از قیام سرمایه‌دار فرجه برای آنکه سالم از خیابان عبور کند و به خانه برسد باید شعار مرگ بر سرمایه‌داری بدهد. و این تازه انقلابی بود که در شعارهای علنی و در کلام مدعیان رهبری‌اش ابداء داعیه ضربه اساسی زدن به بورژوازی و مالکیت خصوصی نداشت. لنین این واقعیت را خاطر نشان کرده است که چگونه با انقلاب اکتبر جنبش شورائی، یعنی جنبشی برای زندگی بر طبق الگوی یک انقلاب کمونیستی، به خواست و آرمان صدها میلیون کارگر و زحمتکش در اقصی نقاط جهان بدل شد. این معنائی جز این ندارد که آرمانهای کمونیستی، به همان صورتی که آرمانهای سندیکالیستی در ذهن طبقه جاگیر شده‌اند، در درون طبقه کارگر نفوذ و رسوب کرده‌اند. آری پوپولیستها تکامل و رشد جنبش طبقه کارگر را در طی دهها سال نمی‌بینند، اینها تکامل سنتها و گرایش‌های "خود بخودی" کارگران را نمی‌بینند. اینها کمونیسم را، اینک پس از انقلاب کبیر و توده‌ای کمونیستی، به مثابه یک تجربه واقعی در حیات کارگر به مثابه یک گرایش واقعی در درون جنبش طبقه کارگر و لذا بعنوان یک گرایش کارگری در نظر نمی‌گیرند. اینها عملا منتظر آنند تا بار دیگر تاریخ جنبش جهانی طبقه کارگر در ایران از نو تکرار شود و مارکس و لنینی بیایند و از "بیرون" تئوری انقلاب پرولتری در ایران را بدهند و در طبقه کار تثبیت کنند، تا اینها جرأت کنند کمونیسم را جریانی در جنبش طبقه کارگر، یعنی جریانی کارگری، بنامند.

نه، این شیوه برخورد ما نمیتواند باشد. آخرین رفقای ما در روسیه شکست خوردند و میراث پیروزیهای تاریخ‌سازشان را برای ما گذاشتند. ما در ایران از ابتدا کارگری بودیم، حتی اگر یک کارگر را هم نمیشناختیم. زیرا کارگران بسیار ما کمونیستها را - اگر میپذیرفتند که کمونیستیم - به عنوان پیشقراولان انقلاب خویش، بعنوان وارثین لنین و اکتبر عزیزشان میشناختند. کمونیسم از نظر عینی جریانی متعلق به طبقه کارگر است و این تعلق طبقاتی خود را نیز با سازماندهی انقلاب کبیر پرولتری، با سازماندهی سالها جنگ توده‌ای مسلحانه کارگران علیه نیروهای امپریالیست در ادامه جنگ اول جهانی، و با خونهای بسیاری که کارگران نثار کمونیسم و آرمان سوسیالیسم نموده‌اند، اثبات کرده است.

پس این وظیفه را به خرده بورژوازی بسپاریم که ما را بیرون طبقه کارگر و بیرون جنبش کارگری بخواند، و از ما خواهان "تلفیق" با جنبش خودبخودی طبقه کارگر شود. زیرا این دقیقاً جایگاهی است که خرده بورژوازی میخواهد به ما بدهد. ما فراموش می‌کردیم که آن سازمانهای خرده بورژوائی که برای جمله "مارکسیسم بیرون طبقه کار است" و نظایر آن هورا میکشیدند، خود به راستی از لحاظ طبقاتی بیرون طبقه کارگر بودند. سازمانهای پوپولیستی خط ۳، از ابتدا به هیچ وجه مارکسیسم را به عنوان جریانی در جنبش طبقه کارگر نشناختند. بسیاری از پایه‌گذاران و رهبران و متفکران این سازمانها، اساساً مارکسیسم را به عنوان آنتی تز مذهب امثال مجاهدین آموختند و گمان کردند که بمحض آنکه دیگر دست از اسلام بکشند، کمونیست هستند. آنها ماتریالیسم، آنهم از نوع مکانیکی آنرا با کمونیسم اشتباه گرفتند. آنها هرگز به این اندیشه نکردند که مارکسیسم یک جریان ریشه‌دار در جنبش طبقه کارگر جهانی است، که سنتها و روشهای عملی خاص خود را داشته است، احزاب خود را بوجود آورده است، مداوما در درون طبقه کارگر پایگاههای کمونیستی بوجود آورده است، در طول دهها سال طبقه کارگر را در مبارزات طبقاتی و انقلابی هدایت کرده است و لذا، مارکسیست شدن مستلزم آموختن این سنت ها نیز هست. درک آنان از کمونیسم سطحی و تجریدی بود و ما نیز در عمل، یعنی در درک عملی مان از کمونیسم، به این روایت خرده بورژوائی تمکین کردیم. اینجا منظورم ابدا نظرات برنامه‌ای و سیاسی ما نیست، ما در پراتیک تمکین کردیم، زیرا در تشکیلات و تئوری تشکیلات، که رکن و شرط لازم هر عمل انقلابی برای کمونیست هاست، به شیوه‌ای غیر انتقادی از ادراکات خرده بورژوائی رایج دنباله روی کردیم ...

همانطور که گفتیم مسئله دقیقاً اینجا بود که ما عملاً انقلابیگری خرده بورژوائی را به عنوان تنها شکل انقلابیگری و انقلاب همگانی و ماوراء طبقاتی را به عنوان تنها انقلاب واقعی در نظر گرفتیم. ما انقلاب سوسیالیستی خود را از سطح یک واقعیت به سطح "اهداف" سوق دادیم و انقلابیگری خود، یعنی انقلابیگری سوسیالیستی را که مدتهاست در دستور است - انقلابیگری‌ای را که ناظر به سازماندهی و بسیج طبقه کارگر تحت پرچم حزب کمونیست و مبارزه برای کسب قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست - امری واقعی و در دستور ندیدیم. برای ما، انقلاب ما، یعنی انقلاب سوسیالیستی، یک انقلاب واقعی و در دستور نبود که مدتهاست عمل انقلابی برای تحقق آن جریان دارد، مدتهاست برای آن گردآوری قوا میشود، سازماندهی می شود و می تواند به اعتبار همین فعالیت و عمل انقلابی کمونیستها، اوج گیرد و به قیام و به کسب قدرت توسط طبقه کارگر منجر شود. اعتقاد به در دستور بودن انقلاب سوسیالیستی در انتهای قرن بیستم ابدا ولونتاریستی نیست. امروز سرمایه‌داری در اوج بحران و انحطاط است. امروز انقلاب سوسیالیستی بر متن هر بحران اقتصادی جامعه سرمایه‌داری میتواند شکل بگیرد و اگر حزب کمونیست باندازه کافی توده‌ها و پیشروان طبقه کارگر را در صفوف خود متشکل کرده باشد، هر بحران اقتصادی ناقوس مرگ جامعه بورژوائی را به صدا در می‌آورد!

ما همه اینها را میدانستیم، در نشریات خود به وضوح بیان کرده بودیم و خود سهم زیادی در بیدار کردن و زنده کردن وجدان سوسیالیستی جنبش کمونیستی ایران داشتیم. از این رو در طول بحث همه جا بر این تاکید کردم که ما در عمل تشکیلاتی خود از این درک نظری خود دور افتادیم. ما جایگاه انقلاب دموکراتیک جاری را در جهت رسیدن طبقه کارگر به اهداف طبقاتی و سوسیالیستی خود، که بسیار از محدوده این انقلاب فراتر می‌رود، به روشنی توضیح داده بودیم. ما مبارزه برای پیروزی دموکراسی انقلابی و انقلاب دموکراتیک را به درستی مبارزه‌ای میدانستیم که بطور کلی در قلمرو تاکتیکها قرار می‌گیرد. و این را نیز میدانستیم که مبارزه ما بسیار از مبارزه برای اهداف تاکتیکی فراتر می‌رود. از این رو در ابتدا هنگامیکه دریافتیم در عمل انقلابیگری همه جانبه و فراگیر سوسیالیستی خود را به معنی واقعی کلمه در دستور نگذاشته بوده‌ایم، اشکال خود را به صورت "محدود ماندن در سطح تاکتیکها" و یا "عدم درک رابطه کار روتین کمونیستی با تاکتیکها" فرمولبندی کردیم. اما آیا این فرمولبندی برای توضیح مطلب کافی است؟ به نظر من نه، این فرمولبندی به عمق مسئله نمی‌رسد. زیرا آنچه قاعدتاً برای کمونیستها در قلمرو "تاکتیک" قرار می‌گیرد برای خرده بورژوازی "هم استراتژی و هم تاکتیک" است. این برای خرده بورژوازی کل انقلابیگری‌اش است. پس این نقد که سبک کار ما نادرست بود زیرا "تاکتیک همه چیز ما شده بود" خود نقدی محدود و کوتاه‌بینانه است. مشکل ما نه "محدود دیدن مبارزه در تاکتیکها" بلکه "دنبال‌هروی از خرده بورژوائی در عمل" بوده است. واقعیت این بود که این "تاکتیک" نبود که همه چیز ما شده بود، این انقلابیگری خرده بورژوائی بود که برخورد به مسائل یک انقلاب دموکراتیک - امری که برای کمونیستها در محدوده مقوله تاکتیکها قرار دارد - همه چیزش بود، هم استراتژی و هم تاکتیک‌اش بود. این دقیقاً تمکین به انقلابیگری خرده بورژوائی در عمل بود که به صورت وارونه تحت عنوان برجسته شدن مسائل تاکتیکی فرموله می‌شود.

آری، هنگامیکه انقلابیگری کمونیستی بطور زنده جریان داشته باشد و توسط تشکیلات اتخاذ شود، آنگاه انقلابیگری طبقات دیگر در تاکتیکهای ما تامین می‌شود. در این جای تردید نیست. انقلابیگری خرده بورژوائی حداکثر گوشه‌ای از انقلابیگری همه جانبه پرولتری و یک بعد محدود آن در شرایط سیاسی و اجتماعی ویژه است. دموکرات خرده بورژوا دموکراسی می‌خواهد، تلقی‌ای محدود از این دموکراسی دارد و در مبارزه برای تحقق آن نیز ناپیگیر است. ما نیز، به عنوان یک بعد از مبارزه انقلابی خویش، برای دموکراسی، آنهم به وسیع‌ترین شکل آن می‌جنگیم. به این ترتیب تمام انقلابیگری خرده بورژوائی گوشه‌ای از مبارزه تاکتیکی ماست. اما اگر خود ما هم تمام مبارزه خود را به یک گوشه معین، یعنی مسائلی در محدوده تاکتیکها، محدود و منحصر کنیم، آنگاه دیگر مرزی میان انقلابیگری ما و خرده بورژوازی در عمل وجود نخواهد داشت. اینجا به روشنی می‌بینیم که چرا حتی فرمول "محدود کردن مبارزه به تاکتیکها" و یا "مخدوش کردن کار روتین کمونیستی با تاکتیک" حق مطلب را ادا نمی‌کند، زیرا این دقیقاً سوسیالیسم خرده بورژوائی و انقلابیگری خرده بورژوائی است که افق و توانش را در این حد محدود مینماید. این انقلابیگری خرده بورژوائی است که با کار روتین کمونیستی بیگانه است و تمام آرمان و مبارزه‌اش در بهترین حالت به مبارزه برای همان اهداف تاکتیکی کمونیستها محدود می‌ماند.

بنابراین نمیتوان از ساختن تشکیلاتی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی طفره رفت، تشکیلاتی محدود به نیازهای یک انقلاب دموکراتیک بوجود آورد و مدعی شد که این "امر تاکتیکی" ماست. سازماندهی انقلاب و جنبش دموکراتیک برای چه کسی "امری تاکتیکی" است؟ برای کسی که سازماندهی این انقلاب جزئی از یک استراتژی عمومی‌تر و حلقه‌ای در رسیدن به هدف نهائی‌اش باشد. برای کسی که به یک چنین انقلابی بمتابه شرایط مساعد ویژه‌ای بنگرد که تحقق اهداف پایدار و اساسی او را تسهیل میکند. برای کسی که انقلابیگری

وسیع‌تر و همه‌جانبه‌تر سوسیالیستی بر کارش ناظر باشد و بر این مینا به یک انقلاب بالفعل غیر سوسیالیستی برخورد کند و لذا به همین اعتبار بدانند که باید در راس این انقلاب آن را به ثمر برساند و خود انقلابی‌ترین نیروی هدایت‌کننده این انقلاب بالفعل باشد. انقلاب دموکراتیک برای سازمان و حزب کمونیست، برای سازمان و حزبی که عمل انقلابی پایدار، دائمی و تخطی‌ناپذیر خود را سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا قرار داده است و اساساً به این اعتبار خود را انقلابی میدانند، یک "امر تاکتیکی" است. نه برای آن نیروئی که تمام انقلابیگریش محدود و معطوف به این انقلاب بالفعل معین است. برای این یکی سازماندهی انقلاب دموکراتیک هم استراتژی و هم تاکتیک است. تاکتیک و استراتژی در پوپولیسم بر هم منطبق است و آنهم به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق است. بی دلیل نبود که پوپولیستها برنامه شامل اهداف سوسیالیستی نداشتند، در بحث راجع به برنامه خود را دینفع نمیدیدند و به آن وارد نمیشدند.

بله، این امکان وجود دارد که یک سازمان و حزب کمونیست در دوره‌ای دچار "محدود کردن مبارزه به مبارزه تاکتیکی" شود. و برای مثال شرکتش در یک جبهه ضد فاشیستی به تضعیف استقلال طبقاتی و کار کمونیستی‌اش منجر شود. اما آن نیروئی که ضرورت مبارزه همه‌جانبه کمونیستی را اساساً در عمل نقص کرده است، آنکه این مبارزه همه‌جانبه، در عمل و در اساس، روح و فلسفه تشکیلش را تشکیل نداده و نمیدهد، با یک جریان و سازمان خرده بورژوائی تفاوتی ندارد. آری، ما نیز تا حدود زیادی در عمل انقلاب سوسیالیستی را بعنوان یک انقلاب زنده، واقعی و فوری در نظر نگرفتیم، و اگر عملکرد روزمره تشکیلاتی خود را مبنای قضاوت قرار دهیم، ما نیز انقلاب سوسیالیستی خود را به نحوی به دورتر و دیرتر ممول کردیم.

اما این بحث من چه تفاوتی با بحث کسانی دارد که معتقدند انقلاب جاری در ایران سوسیالیستی است و کار ما نیز به این اعتبار اساساً کار سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است. اتفاقات با توضیح این تفاوت میتوانم جوهر بحث خود را روشن کنم و خصلت هویتی مسئله سبک کار کمونیستی را توضیح بدهم.

آنان که برای آنکه سوسیالیست باشند، ناچارند این انقلاب معین در ایران را سوسیالیستی بدانند، دقیقاً خرده بورژواهایی هستند که انقلابی‌شان را از تاکتیکها و مسائل تاکتیکی نتیجه میگیرند. آنها برای آنکه سوسیالیست باشند، ناگزیرند انقلاب سوسیالیستی را بمثابه یک تاکتیک مطرح و درک کنند، زیرا آنان نیز بر مبنای متدولوژی مشترکشان با پوپولیستهای متعارف انقلابی‌گری خود را از خصوصیات عینی اوضاع روز و از مسائل تاکتیکی اخذ میکنند آنها میگویند این "خود انقلاب موجود است که سوسیالیستی است" و لذا ضرورت سازماندهی سوسیالیستی را از این حکم نتیجه میگیرند. اختلاف اینها با پوپولیستهای متعارف، دقیقاً اختلافی بر سر "مرحله انقلاب" است و نه بر سر هویت کمونیستی؛ و اگر کسی بتواند به اینها ثابت کند که "مرحله انقلاب" هنوز سوسیالیستی نیست، آنها نیز مانند همه پوپولیستها عمل انقلابی را به عمل دموکراتیک-انقلابی منحصر میکنند. کما اینکه بسیاری از آنان پیش از آنکه به نظرات تاکتیکی جدید خود برسند چنین میکردند. آنها قادر نیستند ضرورت کار سوسیالیستی دائمی کمونیستی را، حتی هنگامیکه انقلاب جاری و بالفعلی که در آن شرکت میکنند خصلت دموکراتیک داشته باشد، درک کنند و لذا برای آنکه ادعای سوسیالیست بودن کنند، ناگزیرند بر واقعیات و ویژگیهای اوضاع خارج ذهن چشم ببندند. در مقابل ما میگوئیم انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن برای ما یک امر هویتی، دائمی، مستقل از شرایط زمان و مکان و لذا همواره فوری است. ما میگوئیم، ما همیشه سوسیالیست بوده‌ایم و هستیم، ما همیشه و مستقل از "مرحله انقلاب" به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغولیم، ما همیشه و در همه حال طبقه کارگر را به انجام انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی فرامیخوانیم. ما همیشه سوسیالیستیم و انقلاب سوسیالیستی را در دستور

طبقه کارگر قرار می‌دهیم. اما رابطه این مبارزه انقلابی دائمی را با ویژگیهای جهان عینی درک می‌کنیم. خصوصیات سیاسی و اقتصادی ویژه جامعه در دوره‌های معین، درجه معینی از تناسب قوا و وضعیت مشخص طبقه کارگر از نظر عینی و ذهنی در هر دوره و مقطع، ما را به اتخاذ تاکتیک برای نزدیک شدن واقعی به قدرت سیاسی و پیشبرد انقلاب اجتماعی ناگزیر می‌کند. اما "هوادار تاکتیکی انقلاب سوسیالیستی"، کاری به تغییر جهان واقعی ندارد. کاری به کسب واقعی قدرت توسط پرولتاریا ندارد. او تنها هنگامی سوسیالیست است که بمثابة یک تاکتیک بتواند فریاد بزند که "باید فوراً قدرت سیاسی را قبضه کرد" و بدیهی است که هنگامیکه از نظر عینی نمیتوان فوراً قدرت را قبضه کرد، برای این جماعت کاری باقی نمی‌ماند. لیبرالیسم و پاسیفیسم عاقبت این وجه از دموکراسی خرده بورژوائی است که می‌خواهد خود را سوسیالیست قلمداد کند. او به جنگ واقعی بر سر قدرت کاری ندارد، به حل مسائل مشخصی که سد راه انقلاب اجتماعی در هر دوره معین است کاری ندارد، او به متحدین مقطعی حزب کارگران کاری ندارد، او "سوسیالیست مقطع انقلاب سوسیالیستی است" و لذا تا رسیدن عملی و واقعی آن "مقطع" یا باید به خانه برود و از عدم آگاهی سوسیالیستی پرولتاریا بنالد و بار دیگر در لابلای متون و اسناد سوسیالیستی ذهن آسان طلب خود را ارضاء کند و یا به صحنه سیاست پای بگذارد و رجز خوانی درباره سوسیالیست بودن خود را با پراتیک لیبرالی و رفرمیستی برای بهبود اوضاع به منظور "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تکمیل کند. از این روست که انقلابیگری و رشکسته خرده بورژوائی که تا دیروز به بهانه دموکراتیک بودن "مرحله انقلاب" از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر می‌هراسید و مدام در مقابل "چپ روی" و "تروتسکیسم" و نظیر آن هشدار میداد، امروز پاسیفیسم، بی تاکتیکی و عجز سیاسی خود را در زیر پوشش "مرحله انقلاب سوسیالیستی است" پنهان کرده است و به کار تئوریک در زمینه تئوری شناخت و بازیابی ریشه‌های مارکسیسم در هگل و پیشینیان او روی آورده است، و همچنان تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی (و این بار حتی دموکراتیک) در میان طبقه کارگر را به ما وانهاده است.

پس بحث ما یک بحث هویتی است که باید نتایج خود را در سبک کار دائمی ما آشکار کند. وقتی ما از ضرورت اتخاذ انقلابیگری سوسیالیستی سخن می‌گوئیم، بحثی تاکتیکی در باره "مرحله انقلاب" را مد نظر نداریم، بلکه دقیقاً بر عکس در سطحی عمیق‌تر در باره ضرورت دائمی سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا برای کمونیستها مستقل از خصوصیات عینی این یا آن انقلاب معین در این یا آن کشور، مستقل از مرحله انقلاب ایران"، سخن می‌گوئیم. ما می‌گوئیم ما دائماً سوسیالیست هستیم؛ دائماً به امر کمونیست کردن کارگران و سازماندهی حوزه‌ها و کمیته‌های کمونیستی کارگران مشغولیم؛ دائماً ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران می‌آموزیم. فعالیت ما هدف خود را کمونیست کردن کارگران و تشکیل صف کارگران پیشرو و کمونیستی قرار داده است که این را عمیقاً درک کرده‌اند که حتی یک روز ادامه سرمایه‌داری بمعنای یک روز ادامه بقای کلیه مشقات بشر است و خواهان آنند که فوراً و بدون تاخیر به حیات سرمایه‌داری خاتمه داده شود. و درست اینجاست که این صف کمونیستی، این حزب کمونیست به مقوله "تاکتیک" میرسد، اینجاست که ما در مییابیم نابودی فوری سرمایه‌داری در این یا آن مقطع معین الزاماً ممکن نیست و نیاز به اشکال ویژه مبارزه و شرکت در جبهه‌های متنوع و تاکتیکی نبرد دارد.

ما از ابتدای کار خود همین بینش را مبنی قرار دادیم. ما نیامدیم مراحل تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه را بشماریم و مانند دهها گروه اپورتونیست و رویزیونیست فعال در جنبش چپ ایران، به بهانه "مرحله انقلاب" دموکراسی نوین و رشد نیروهای مولده را هدف طبقه کارگر جا بزینیم و بر آگاهی طبقاتی همه جانبه او خاک بپاشیم. ما در همان اولین جزوه خود، "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده" اعلام کردیم که ما سوسیالیستیم و

برای سوسیالیسم می‌جنگیم و سپس به عنوان یک تحلیل تاکتیکی نشان دادیم که چرا انقلاب سوسیالیستی فوری و بلاواسطه در آن مقطع مشخص ممکن نبود. بحث امروز ما بر سر سبک کار کمونیستی دقیقاً باید بر این نکته متمرکز شود که چرا این بینش اصولی درباره هویت کمونیستی از یک سو و مسائل تاکتیکی از سوی دیگر، در عمل تشکیلاتی ما به درست منعکس نشده و تفاوت عملی ما با پوپولیست‌ها باندازه تفاوت نظری ما با آنها واضح و برجسته نبود.

ما کمونیستیم و باید در همه حال طبقه کارگر را برای کسب قدرت سیاسی آماده کنیم. اما مسئله تاکتیکها بر سر اینست که چگونه در دل شرایط ویژه، شرایطی که در آن کسب فوری قدرت توسط طبقه کارگر ممکن نیست، پرولتاریای آگاه به منافع طبقاتی باید به قدرت نزدیک شود.

پس عمل انقلابی دائمی ما، همان کار انقلابی کمونیستی دائمی ما و انقلابیگری سوسیالیستی ماست و این عبارت است از سازمان دادن تنها عمل نهایتاً انقلابی طبقه کارگر، یعنی اقدام به انقلاب اجتماعی، آگاه گردن و متحد کردن طبقه کارگر و متشکل کردن بهترین و مبارزترین کارگران در صفوف حزب کمونیست. تئوری تشکیلات ما نیز نمیتواند جز تئوری ساختن و تحکیم تشکیلاتی باشد که این عمل انقلابی را سازمان میدهد و هدایت میکند. تشکیلاتی که دائماً، بدون وقفه، همیشه - و لذا در همه حال فوراً - سازماندهی کمونیستی کارگران را در دستور قرار میدهد، طبقه کارگر را به منافع نهائی خود آگاه میکند، در درون طبقه پایگاه‌های کمونیستی بوجود می‌آورد و در عین حال وظایف ویژه خود را در هر دوره می‌شناسد و این توده متشکل شده طبقه و پیشروان او را در جهت انجام آن وظایف ویژه بسیج میکند. تاکتیک کمونیستی تنها برای سازمانی که این انقلابیگری را فلسفه وجودی خود قرار داده است، معنی پیدا میکند. تنها تاکتیک‌های آن سازمانی که این چنین طبقه کارگر را بر مبنای منافع مستقل و بنیادیش متشکل میکند، میتواند تاکتیک‌های طبقاتی باشد و نه "تاکتیک سازمانی" نظیر آنچه ما در تجربه سازمانهای پوپولیست در چند سال اخیر دیده‌ایم. کمونیست‌ها بنا به تعریف نمیتوانند جدا از انقلابات و حرکت‌های زنده و بالفعل قرار گیرند، زیرا آنان به کسب قدرت توسط پرولتاریای آگاه می‌اندیشند و میدانند که قدرت را در جهان واقعی تنها میتوان از طریق رشد و تکامل جنبش‌های بالفعل و واقعی بدست آورد. اما برای دخالت در این سیر واقعی، سازمان و حزب کمونیستی باید بدواً (و دائماً) بکوشد تا نیروی اتخاذکننده تاکتیک، یعنی نیروی طبقه کارگر را، بر مبنای منافع بنیادی و طبقاتی، یعنی بر مبنای منافع غیر تاکتیکی، متشکل کند. "تاکتیک" مقوله و مسئله‌ای نیست که رابطه حزب و طبقه از مجرای آن تعریف شود. بر عکس این پیاده شدن تاکتیک‌های واقعا کمونیستی و پرولتاری است که منوط به مبارزه برای سازمان دادن طبقه حول منافع بنیادی اوست. یکی از رفقا در دفاع از این نکته گفته بسیار مهمی از لنین نقل کرد، با این مفهوم که مکانیسم دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی دوام حکومت کارگران، مدیون وجود آن صدها و هزارها هسته کمونیستی کارگری است که در طول سالها در دل طبقه کارگر جای گرفته بودند و توانستند به موقع طبقه را به حرکت درآورند و او را در تسخیر و حفظ قدرت هدایت کنند، بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا از سالها قبل و در دوره‌های مختلف بطور دائمی توسط بلشویک‌ها از طریق کار کمونیستی در میان کارگران سازمان می‌یافته است.

اما ما چه کرده‌ایم؟ به درجه‌ای که از این امر غفلت کرده‌ایم، به همان درجه ابتدائی‌ترین اصل تئوری تشکیلات، یعنی قرار دادن سازماندهی انقلاب اجتماعی در دستور دائمی تشکیلات را متحقق نکرده‌ایم. یعنی به همان درجه بر تئوری لنینی تشکیلات متکی نبوده‌ایم و در حالی که در سطح نظری و حتی در عرصه تبلیغ و ترویج برای سوسیالیسم مبارزه کرده‌ایم، در عمل تشکیلاتی به عمل انقلابی-دموکراتیک محدود مانده‌ایم، و این معنایی جز تمکین به انقلابیگری خرده بورژوائی در عمل ندارد. اگر کسی سوسیالیسم را بمعنای عملی

کلمه متشکل کردن کارگران کمونیست نبیند، طبعا صف کارگران کمونیست را سازمان نمیدهد. اینجا جا دارد به استنتاج یکجانبه یکی از رفقا از همان فرمولبندی محدود "تشکیلاتچیزی" اشاره بکنم. رفیق از این فرمولبندی به این نتیجه رسید که "ما کارگران را سوسیالیست میکنیم، حال آنکه پوپولیستها آنها را به تشکیلات خود فرا میخواندند". من میگویم اگر تشکیلات ما کمونیستی باشد وظیفه دارد که حتما کارگران را به تشکیلات خود و فقط تشکیلات خود فرا بخواند. کارگران کمونیست باید متشکل باشند و در صفوف ما متشکل باشند. چرا متفرق باشند و یا به تشکلهای دیگر، به خرده بورژوازی بپیوندند؟ آخر مگر کمونیستی غیر از حزب کمونیست هست و رهائی طبقه کارگر جز از طریق متشکل شدن او در سازمان و حزب کمونیستش راه دیگری دارد؟ امروز وظیفه مبرم ما نه فقط سوسیالیست کردن کارگران، بلکه سازمان دادن آنها در صفوف حزبی خودمان است. این کار مبرم، دائمی و روزمره ماست.

خوب، این کار چرا باید کار آرام سیاسی لقب بگیرد؟ (و تازه از این بگذریم که عبارت کار آرام سیاسی در دوره‌های قبل به کار سیاسی صرفا "ضد رژیم" اطلاق میشد). کار ما آرام نیست. سازماندهی دائمی انقلاب اجتماعی پرولتاریا کار "آرام" نیست. کار کمونیستی رزمنده است. سوسیالیسم از روز انتشار مانیفست کمونیست رزمنده بوده است. متشکل کردن کارگران در حزب کمونیست، وسعت بخشیدن به مفهوم حزب، آگاه کردن کارگران پیشرو و توده‌های وسیع کارگر به منافع مستقل طبقه خویش، مستقل از هر شرایط ویژه، متحد کردن صفوف طبقه کارگر هر جا بورژوازی آگاهانه و عامدانه در صفوف طبقه کارگر تفرقه افکنی میکند و هر جا که واقعیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بورژوائی این شکافها را موجب میشود، مبارزه خستگی ناپذیر در این راه و تلاش در جهت نزدیک کردن طبقه کارگر به قدرت سیاسی در دل هر شرایط ویژه و عمق بخشیدن و هدایت هر جنبش انقلابی که راه سوسیالیسم را هموار میکند، آری این کار انقلابی کمونیست به اعتبار خود است. چه انقلابی در کار باشد، چه نباشد، چه دوره افول باشد و چه دوره اعتلا، انقلابیگری ما به وضعیت سیاسی گره نخورده است. انقلابیگری ما قائم به ذات است و به اعتبار اهداف کمونیستی ما و به اعتبار رابطه تنگاتنگ این اهداف ما مبارزه دائمی و وقفه ناپذیر یک طبقه معین در جامعه بورژوائی، یعنی پرولتاریا، معنی میشود. این آن سوسیالیسم رزمنده‌ای است که ما میشناسیم.

بنابراین مسئله گرهی بحث را یکبار دیگر تکرار میکنم. ما در حالی که در آگاهی، سوسیالیسم را مد نظر داشتیم، در سازماندهی عمل انقلابی، یعنی در امر سازماندهی بطور کلی، عملا به انقلابیگری خرده بورژوائی تمکین کردیم و لذا سازمانی متناسب و متناظر با یک انقلاب دموکراتیک همگانی ساختیم. واقعیت این است که ما در بند ۸ برنامه اولیه خود و اینک در برنامه حزب کمونیست رئوس تئوری لنینی تشکیلات را بیان کرده‌ایم. این تئوری فلسفه وجودی و هدف تشکیلات کمونیستی، خصوصیات و محتوای فعالیت آن و همینطور اصول ناظر بر روشهای عملی آن را بیان کرده است. انقلاب اجتماعی‌ای که ما را به صحنه مبارزه فراخوانده است. تشکیلات و روشهای متناسب با خود را هم به روشنی تعریف کرده است. حزب کمونیست میخواهد کارگران را به منافع مستقل طبقاتی‌شان آگاه کند، آنها را در صف مستقل خود متشکل کند، طبقه کارگر را برای کسب قدرت سیاسی به حرکت درآورد، و این را درک میکند که در هر شرایط مشخص سیاسی و در هر مقطع معین چگونه باید به قدرت نزدیک شود، حزب کمونیست مداوما میکوشد تلاشهای ضد انقلاب را، اعم از ضد انقلاب متشکل در دولت و در اپوزیسیون خنثی کند و در دل هر شرایط ویژه طبقه را در پرتو مبارزه در جبهه‌های مختلف به هدف نهائیش واقفتر گرداند. خوب، یک چنین حزبی، روشهای عملی روزمره‌اش چیست؟ اگر نقطه عزیمت فوق را مبنای تعریف موجودیت تشکیلاتی خود قرار دهیم، پاسخ به این سؤال یعنی تعیین این روشهای عملی بسیار ساده میشود. اما اگر انقلابیگری خود را مانند خرده بورژوا - سوسیالیستها در

مبارزه "ضد رژیم" و یا حتی در مبارزه دموکراتیک خلاصه کنیم، بدیهی است که همه عوارضی که یک به یک برشمرديم بر ما عارض میشود. آنگاه کار کمونیستی غامض و پیچیده درک میشود، آنگاه حرکات آنارکوسندیکالیستی فعالیت کارگری ما را در بر میگیرد، آنگاه تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر فراموشمان میشود. آنگاه کار کمونیستی و انقلابی را با فعالیت و انعطاف‌پذیری تاکتیکی در تعارض میابیم، آنگاه خطر تشکیلاتچیزی ما را تهدید میکند. بله همه اینها ممکن است زیرا تنزل ما از اهداف طبقاتی که پیشروی خود گذاشته‌ایم و کوتاه‌نظری سیاسی به ما اجازه میدهد که علیرغم همه این عوارض باقی بمانیم و برای خود شاخص‌های موفقیت پیدا کنیم. اما پیشرفت انقلاب اجتماعی شاخص‌های خود را دارد و هیچ آنارکوسندیکالیست و تشکیلاتچیزی نمیتواند بر مبنای این شاخص‌ها خود را موفق بداند. رژیم شاه و خمینی را نه تنها آنارکو-سندیکالیستها، نه تنها پوپولیستها، نه تنها سکتاریستها، بلکه حتی کودتاجی‌ها هم ممکن است بتوانند سرنگون کنند. اما انقلاب اجتماعی پرولتاریا ما را به اتخاذ روشهای کمونیستی موظف میکند. با روشهای خرده بورژوائی نمیتوان به اهداف کمونیستی دست یافت. کسی میتواند مدعی مبارزه و انقلاب بی‌وقفه شود که سازمان خود را به اعتبار مبارزه "ضد رژیم" و حتی انقلاب دموکراتیک تشکیل ندهد و تمام هستی خود را به یک چنین مبارزه‌ای منحصر نکند. کسی که از هم‌اکنون روشهای کمونیستی داشته باشد و برای انقلاب سوسیالیستی، برای دیکتاتوری پرولتاریا، سازماندهی، تبلیغ و ترویج کند. زیرا ضامن بی‌وقفه بودن انقلاب موجود یک پرولتاریای سوسیالیست قدرتمند است که باید امروز متشکل شده باشد. در غیر این صورت هر انقلابی، هر قدر عظیم، دو دوستی تحویل بورژوازی میشود.

لازم است به یک نکته دیگر اشاره کنم. سازماندهی حزب لنینی یعنی عملاً دست بکار مبارزه به شیوه حزبی (کمونیستی) شدن. ما مدعی هستیم که تنها روشهای به راستی کمونیستی فعالیت، روشهایی که ناظر بر اتخاذ برنامه کمونیستی ما باشد و از این برنامه منتج شده باشد، میتواند حزب کمونیست را ببار آورد و ترسیم کند. موجودیت حزب کمونیست به امر اتخاذ روشهای کمونیستی گره خورده است. حزب، در صورت در پیش گرفتن روشهای غیر کمونیستی از بین میرود. زیرا اگر اتحاد مبارزان کمونیست نمیتواند بدون اتخاذ شیوه‌های کمونیستی اهداف کمونیستی را پیاده کند، اگر نام خود را حزب کمونیست هم بگذارد همین اتفاق میافتد. امروز توضیح و تثبیت لزوم اتخاذ روشهای کمونیستی به اندازه مبارزه برای تثبیت برنامه حزب کمونیست در چند ماه قبل حیاتی شده است، و این وظیفه خطیر کنگره ماست، که این موازین را نه صرفاً در درون ا.م.ک، بلکه در جنبش کمونیستی تثبیت کند.

ما امروز با پرچمی قدیمی از کنگره بیرون میرویم، پرچم مبارزه به شیوه حزب لنینی. به اعتقاد من با کنگره ما، کمونیستها پس از دوره فترتی طولانی، بار دیگر با تئوری حزب لنینی و با عزم راسخ برای ساختن یک چنین حزبی پا به میدان گذاشته‌اند. ما دیگر نه فقط از لحاظ نظری، بلکه در عمل نیز گریبان خود را از میراث تحریفات بورژوائی و خرده بورژوائی کمونیسم و کار کمونیستی خلاص کرده‌ایم. من مطمئنم اگر اکنون بحث را فراتر ببریم و شیوه‌های کار کمونیستی در عرصه‌های مختلف را یک به یک تعریف کنیم، آنگاه روشن خواهد شد که چگونه حتی در دل این شرایط اختناق و سرکوب نیز زمینه‌های بسیار مساعدی برای رشد و استحکام تشکیلاتی ما وجود دارد و بورژوازی آن کارائی را که در قبال سازمانهای خرده بورژوا-سوسیالیست داشته است، در مقابل کمونیست‌هایی که به شیوه کمونیستها فعالیت میکنند، خواهد داشت.

منصور حکمت

انتشارات حزب اتحاد کمونیسیم کارگری

ژوئن ۲۰۰۸